مجموعه ۱۷ رساله

نقل از خط حاج محمد کریمخان ص ۱۰۱

نجوم و تصوف

مجموعه ۱۷ رساله

نقل از خط حاج محمد کریمخان ص۱۰

نجوم و تصوف

هذا تصنیف نجم الدین النسفی رح

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه بدانکه اهل تصوف که هستند و ایشان چند گروه‌اند بدان ای طالب راه که
تصوف برگزیده کردن صحبت دل را از دوستی غیر است باتفاق همه امت محمد صلعم واله
هفتاد و سه فرقه گشته‌اند و از آن یک فرقه ناجی‌اند و دیگر هالک‌اند بدانکه اهل تصوف نیز دوازده
فرقه گشته‌اند یکی از ایشان در راه نجات است و یازده در راه هلاک‌اند اما آنکه در راه هلاک‌اند
اسامی ایشان این است که شمرده میشود حبیبیه و اولیائیه و شمراخیه و اباحیه و حالیه و حلولیه
و حوریه و واقفیه و متجاهلیه و متکاسلیه و الهامیه پس چاره نیست دانستن که روش هر گروهی
چیست و اعتقاد هر یک چگونه است اما مذهب حبیبیه آنست که گویند
که چون بنده به درجه محبت خداوند برسد و خدای را به دوستی گرفت و از دوستی دیگران فارغ آمد
و بر وی سبب قلم تکالیف از ایشان برخواسته است و خطاب عبادات برداشته شده و حرام
بر ایشان حلال گشته است و پلیدی بر ایشان پاک کرده است و فروگذاشتن نماز و روزه روا شد
و این گروه را ملحد و زندیق شناخته‌اند زنهار زنهار که طالبان راه حق از صحبت ایشان
به پرهیزند تا در ورطه کفر و ضلالت نیفتند ¶ اما مذهب اولیائیه آنست که چون
بنده به درجه ولایت رسد خطاب امر و نهی از وی برخواسته است و گویند ولی فاضلتر است
از نبی و این کفر است اما مذهب شمراخیه آنست که گویند که چون صحبت قدیم حاصل گردد
امر و نهی برخیزد و با دف و نی و سماع خوش کردند و وجد و حال آرند و زنان همه یکدیگر را

مباح

مباح دانند و گویند که اینها ریاحین‌اند و بوییدن گل و ریاحین مباح است و این قوم از طایفه
شمراخ‌اند و بصورت صلاح در اطراف عالم فاش میکنند و عقیده دارند خلق نیز چون
ایشان مباح است اما مذهب اباحیه آنست که گویند ما را ولایت باز داشتن نیست و امر معروف
بر ما نیامده است و این تکالیف از ما برخاسته است و حرام مردم را حلال کرده‌اند و این شر ایشان
باشد و یکدیگر را بار ایشان حلال گویند و این قوم در عین کفرند اما مذهب حالیه آنست که رقص کردن
و دست زدن و سماع کردن و دیگر حرام‌ها حلال دانند و در میان سماع بیهوش شوند و چون از آن بیهوشی بهوش آیند
در آن حرکت مانده‌اند و آن را کرامت میدانند و گویند که شیخ ما حال بهم آورده و اصلیت حاصل کرده
و این نیز خلاف راه حق است نعوذ بالله اما مذهب حلولیه آنست که گویند نظر بر روی شاهدان
و زنان صاحب جمال بیدریغ حلال است و در آن میان از شادی رقص کنند و گویند که عشق
بازی میکنیم و صفت خدای تعالی بر ما فرود آمده و ما را این صفت تقبیل و معانقه حلال آمده و این کفر است
و اما مذهب حوریه آنست که مذهب حالیه است چنانکه ایشان گویند که در حین بیهوشی حوران از بهشت
در نزدیک ما می‌آیند و ما را با ایشان وقایع و وطی حاصل میشود چون از بیهوشی از ایشان دور شود
غسل آرند اما مذهب واقفیه آنست که ایشان میگویند که خدای را بحق معرفت تو نتوان شناخت
و بنده از شناخت حقیقت او عاجز است و این بیت میگویند که ¶ ترا خود تو دانی
نداند کسی ¶ ترا کس ندانست تو دانا و بس و ترک جمیع افعال شرع و دین میکنند اما مذهب
متجاهلیه آنست که ایشان لباس فاسقان پوشند و گویند که ما را دفع ریا است و کار از غیر خود برآرند
اما مذهب متکاسلیه آنست که قومی‌اند که ترک کسب کرده‌اند و بر خانه‌ها و دکانهای مردم آیند
و بر دریوزه زندگی میکنند و در بند آنکه نفس و شکم سیر شود و اگر ایشان را زکوة مال میستانند
و این نیز خلاف راه حق است اما مذهب الهامیه آنست که ایشان قومی‌اند از قوم قرمطیان
و دهریان و ایشان از خواندن قرآن و آموختن علم رو میگردانند و متابعت کتب حکما

نقل از خط

وعلماء و متقیان را لعن کنند و گویند که قرآن حجاب و عذاب است خلق را اینها که راندهٔ از قرآن است
امامند نه آن که بطریق حق اند آنست که به پیروی رسول صلعم و آله کنند و بقول خدا کار کنند و
فرایض را بوقت بگذارند و از عشرت و رقص و سماع و شراب و ... احتراز کنند و از ملاهی
حرام به پرهیزند و در میان خلق خود را بد نام کنند و بار خلق بکشند و با خود بخلق نیکی کنند و خلق
ایشان را چون بشناسند از ایشان بگریزند و زنهار که با اهل دل کنند و بجای ایشان نشینند
و از اهل بدعت به پرهیزند و بر مسلمانان رحم و با ایشان مدارا و مواسا نمایند و کفار را
ایشان را از خدا ارحم عفو خواهند و مسلمانان را غیبت نکنند و بصورت درویشان
و عارفان سیر کنند و این قوم در دنیا آسایش و آرایش نخواهند دوستی ایشان دوستی
خدا و رسول است صلعم و آله و دشمنی ایشان دشمنی خدا و رسول است و در صفت ایشان
خدایتعالی در کلام مجید فرموده است اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفرة و اجر عظیم

او اخر [illegible] بیست و [illegible] ده هجری
تمت تمام شد سنه ۱۲۳۴ [illegible] الحرام
در [illegible] بیست [illegible] نوشته شده است
تمت تمام [illegible]

نام کاتب
تاریخ تحریر

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله اولی والصلوة والسلام علی محمد نبی اما بعد این مختصریست در معرفت تقویم
خالی از اطناب مشتمل بر مقدمه و دو باب و خاتمه کتاب بنده جانی عبد القادر رویانی بر سبیل
عزیزان در علم اسلوب توقع آنکه اگر بر خطایی واقف گردند از راه الاغماض در گذرند و بقلم عفو
اصلاح نمایند بدانکه مجموع علامات تقویم بر دو قسم است یک قسم تعلق بحروف جمل دارد و یک قسم
تعلق بحروف اختصار اسمهای کواکب دارد و حساب جمل برین ترتیب است ابجد هوز حطی کلمن سعفص
قرشت ثخذ ضظغ برای مفردات اعداد تعیین کرده اند حرف و ا است
تا ط بجهت احاد تعیین کرده اند و نه دیگر که ی است تا ص از برای عشرات تعیین کرده اند
و نه دیگر که از ق است تا ظ برای مات تعیین کرده اند غ از برای الف تعیین کرده اند و
برای اعداد مرکب ارقام مفردات که آن عدد را تعیین کنند و مفرد اکثر را بر اقل مقدم دارند مگر عدد
الف را بر الف تقدیم کنند بعینه پانزده یه باشد و رقم پنجاه و دو نب و رقم صد و پنجاه و چهار
قنه و رقم سه هزار جغ و رقم ده هزار یغ برین قیاس باب اول در علامات
که تعلق بحروف جمل دارد و اینجا دو فصل است فصل اول در علامات روزهای هفته

یکشنبه

نام مولف

ا یکشنبه ب دوشنبه ج سه شنبه د چهارشنبه ه پنجشنبه و جمعه ز شنبه
و در تقویم در صفحه راست از اوراق دوازده گانه که از برای دوازده ماه نهاده اند
اول جدولی که وضع کنند جهت روزهای هفته بود فصل دویم در علامات ماهها
اول ا دویم ب سیم ج چهارم د پنجم ه تا آخر ماه و در ترقیم بعد از روزهای هفته چهار
جدول وضع کنند جهت تاریخ چهارگانه اول تاریخ عربی و نام ماههای ایشان این است محرم صفر
ربیع الاول ربیع الآخر جمادی الاول جمادی الآخر رجب شعبان رمضان شوال ذیقعده ذیحجه
دویم تاریخ رومی و نام ماههای ایشان این است تشرین الاول تشرین الآخر کانون الاول کانون
الآخر شباط آذار نیسان ایار حزیران تموز اب ایلول سیم تاریخ قدیم و اسامی ماههای
ایشان این است فروردین ماه اردیبهشت ماه خرداد ماه تیرماه مرداد ماه شهریور ماه
مهرماه آبان ماه آذرماه دی ماه بهمن ماه اسفندارمذ ماه چهارم تاریخ جلالی و اسامی ماهها
بعینه اسامی ماههای قدیم باشد الا آنکه او را بلفظ قدیم مقید کنند و این را بجلالی و دیگر آنکه
پنجه دزدیده در تاریخ قدیم در آخر آبان ماه افزایند و در تاریخ جلالی در آخر اسفندارمذ ماه
فصل سیم در صفات علامات بروج و اجزای آن و در فلک هشتم را که هر کواکب
بر او حرکت میکنند بدوازده قسمت متساوی کرده اند هر قسمی را برجی خوانند و هر برجی را
سی قسم کرده اند هر یکی را درجه خوانند و هر درجه را بشصت بخش کرده اند و هر یکی را
دقیقه خوانند و هر دقیقه را بشصت ثانیه و هر ثانیه را بشصت ثالثه تا هر چند که خواهند
قسمت کنند و علامات بروج این است حمل ا ثور ب جوزا ج سرطان د اسد ه سنبله
و میزان ز عقرب ح قوس ط جدی ی دلو یا حوت و علامات درجات و دقایق
بعینه رقم ایشان باشد و در تقویم بعد از جدول ماهها هشت جدول متساوی وضع کنند از برای

[illegible]

کواکب و راس و در هر جدولی سه رقم بنویسند یکی از برای برج و دوم درجه و سیوم دقیقه
ابتدا از شمس کنند بعد از آن قمر بعد از او زحل پس مشتری بعد پس مریخ پس زهره پس عطارد
پس راس و ترقیم ذنب در برابر ترقیم راس بعینها درجه و دقیقه از این سبب وضع ذنب
در تقویم نیارند **فصل چهارم** در علامات ساعات شبانروزی را بیست و چهار قسمت
متساوی کرده اند و هر قسمتی را ساعتی خوانند و هر ساعتی را به شصت قسمت کرده اند
و هر یکی را دقیقه ساعات خوانند و در تقویم بعد از جدول اول جدولی ساعات بر
کشند بدو رقم یکی ساعات و دوم دقیقه ساعات را چون اینجا را از بیست و چهار
نقصان کنند آنچه باقی ماند علامت ساعات و دقیقه شب باشد

باب دوم

در علاماتی که تعلق بحروف اختر ها کواکب دارد و آن ارقام کواکب است و نظرهای ایشان
و تحویل کواکب از برجی ببرجی و استقامت و رجعت و مقیم لیل و نهار و این دو فصل است
فصل اول در ارقام کواکب و راس و ذنب لـ زحل ی مشتری بح مریخ س
شمس ه زهره ر عطارد د قمر س راس نب ذنب **فصل دوم** در نظرهایی
که میان کواکب واقع میشود و این پنج است چون دو کوکب در یکبرج آید در یک درجه و یک دقیقه
جمع شود از اقران و مقارنه خوانند و چون شصت درجه بعد شود از آن تسدیس گویند
و چون نود درجه بعد شود از آن تربیع خوانند و چون صد و بیست درجه بعد شود از آن
تثلیث گویند و چون یکصد و هشتاد درجه بعد شود از آن مقابله خوانند و ارقام
ایشان این است ٥ قران و مقارنه س تسدیس ٤ تربیع ث تثلیث لـ مقابله
تثلیث و تسدیس نظر دوستی اند و تربیع و مقابله نظر دشمنی اند اما تربیع و مقابله با سعد ان
بد نباشد و تثلیث و تسدیس با نحسان و قران با سعد سعد باشد و با نحس نحس خوانند

فی تعریف القران والمقارنه

ومقارنه

ومقارنه قمر با شمس اجتماع خوانند و رقم این بود ٤ و مقابله ایشان را استقبال
خوانند و رقم این بود لـ و قران آفتاب را با کواکب دیگر احتراق آن کواکب خوانند
و رقم این بود ق و در تقویم نظرهای که قمر را با کواکب دیگر باشد در صفحه دست چپ
بنهند و در تحت جدول و بازاء هر کوکب جدولی بر کشند و در هر جدولی چهار رقم بنویسند
رقم اول برای نظر بود و دوم برای ساعات سیوم دقیقه ساعات و چهارم علامت روز یا شب بر صورت
٥ رط ر یعنی مقارنه بچهار ساعت و نه دقیقه روز و بچهار رقم نهار در این صفحه باشد
و رقم لیل ... در صفحه که ... اجتماع ... که آن را ما اینجا قمر خوانند و هم چنین در میان
اجتماع و انتهای که خالی باشد حالات قمر بنویسند بچهار رقم اول حالات و دوم ساعات
و سیوم دقیقه ساعات چهارم علامت روز یا شب و حالات قمر آن رسیدن او بود بدرجه شرف
که آن سه درجه ثور است یا هبوط که آن رسیدن او بود بدرجه شرف شمس که آن نوزده درجه حمل
یا رسیدن بدرجه هبوط که آن سه درجه عقرب است یا رسیدن بطریقه محترقه که آن از اول
درجه میزان است تا پانزده درجه عقرب یا رسیدن با راس یا ذنب یا کید یا تحت الشعاع که
آن پیش از اجتماع است بدوازده درجه یا خروج تحت الشعاع که آن بعد از اجتماع است
بدوازده درجه و ارقام حالات این است ف قمر در شرف ه قمر در هبوط ط قمر در
س قمر با راس نب قمر با ذنب د قمر با کید ق قمر در طریقه محترقه تح قمر در تحت الشعاع
خج قمر در خروج تحت الشعاع و جدول ایام جهات که در صفحه دست راست باشد هم در این صفحه
ثبت کنند و بعد از آن جدولی دیگر بر کشند جهت انتقال قمر از برجی ببرجی و در آن جدول
سه رقم بنویسند اول رقم ساعات دوم دقیقه ساعات سیوم علامت روز یا شب و بعد از آن
جدولی دیگر بر کشند جهت بودن قمر در بروج ... نصف النهار و این سه جدول را بلا ...

فی معنی احتراق الکواکب

فی بیان حالات قمر

فی معنی هبوط

فی معنی طریقه محترقه

فی معنی تحت الشعاع

و خروج الشعاع

خاتمه در بیان انچه مدار احکام بر انست و این هفت فصلست فصل اول
بدانکه هر کوکبی را منسوبی هست بعضی سعد اند بعضی نحس و هر کوکبی را بیتی و شرفی و وبالی
و هبوطی و اوجی و حضیضی دارند بر هر کدام که کوکب در بیت و شرف و اوج خود باشد
قوة بسیار باشد بدانچه منسوب باو باشد تمام و کمال حاصل شود و اگر بطالع و صاحب
طالع نکوه نظر داشته و متصل باشد بدان منسوب باشد که کوکب محفوظ شود و اگر بنظر دشمنی نگرد
چنانچه بتربیع یا بمقابله رنج و زحمت بینند و هر گاه که کوکب در وبال یا هبوط یا حضیض
بود ضعیف بود و انچه منسوب باو بود باشد و نیک نباشد بلی اگر نظر دوستی بطالع
و صاحب طالع نکوه نظر اجمالاً سعادتی بخشد و اگر بنظر دشمنی نگرد جز شقاوة و رنج
نبرد فصل دویم در منسوبات کواکب و سعد و نحس ایشان زحل کوکب
عمارت و زراعت و مشایخ و اهل قلاع و خاندانهای قدیم و در نحوست بکمال
بود مشتری کوکب علم و فضل و حشمت و منصب و اشرافست و در سعادت بکمال بود مریخ
کوکب شجاعت و قوة و اهل سلاح و ترکانست و در نحوست کمتر از زحل بود شمس
کوکب سلطنت و حکم و فرمانست و سعادت بنظر تسدیس و تثلیث و نحوست
بنظر تربیع و مقابله زهره کوکب عشرت و طرب است و در سعادت کمتر از مشتری
بود عطارد کوکب فصاحت و فطانت است و لطیف طبع و او متمزج است یعنی
با سعد سعد است و با نحس نحس قمر کوکب رسالت و ایلچی است و در سعادت
و نحوست مثل افتاب بود راس سعد را زیاده کنند و ذنب نحس است
و نقصان کنند فصل سیم در خانهای کواکب حمل و عقرب خانهای مریخ است
ثور و میزان خانه زهره است جوزا و سنبله خانهای عطارد و سرطان خانه ماه و اسد

بیتی جدول که مقدم دارند و بعد از این جدول که منازل را در جدول برکشند جهت بودن قمر در منازل
و این بیست و هشت منزلست و اسامی انها اینست شرطین بطین ثریا دبران هقعه
هنعه ذراع نثره طرف جبهه زبره صرفه عوا سماک غفر زبانا اکلیل
قلب شوله نعایم بلده ذابح بلع سعود اخبیه مقدم موخر رشا
و بعد از این جدول دیگر برکشند جهت ساعات نیک و بد را بخانه و رسم و رقم بنویسند
یکی ساعات سعد و رقم دقیقه ساعات سیم علامت شب و این ساعات هم در نسخه نیز نحس باشد
هر ان نوبت ساعت در ایام جمله هیچ کار اجتناب واجبست و بعد از این جدول جدولی دیگر
برکشند جهت ایام ترکی اما نقطه های کواکب را بایکدیگر باشد بحالات کواکب چون
رسیدن ایشان بدرجه شرف یا هبوط یا اوج یا حضیض یا تحویل ایشان از برجی ببرجی
و یا استقامت و یا رجعت چه خفی و جلی و باران روز یا اقتران بنویسند که ان
نظر واقع شود و انچنان بود که بعد از نقطه بیجا ندو نقطه بیچ رقم بنویسند اول عدد دویم
رقم کوکب که با هم نظر با ایشان نظر دارند سیم علامت روز یا شب چهارم ساعات پنجم دقیقه
ساعات و رقم روز در نصف میم باشد و رقم شب در حمد و نصف ل باشد و هم چنین
بعد از تحویل هم پنج رقم بنویسند اول کوکب دوم برج سیم روز یا شب چهارم ساعات
پنجم دقیقه و رقم حالات و شرف و هبوط گفته شد اما علامت اوج ح و علامت
حضیض ض و علامت استقامت مت و علامت رجعت عت و در اقتران ...
حالات مذکوره از کدام کوکب است از ترکیب ایشان معلوم بود باز ارقام کواکب بدین صورت فل
شرف زحل ف شرف مشتری ... باین قیاس باید کرد این هست تا ... ق
که در تقویم بغیر تمام وضع میکنند و اگر بیشتر از این فن خواهند بمطولات این فن رجوع نمایند

خاتمه الکتب

خانهٔ آفتاب قوس و حوت خانهٔ مشتری جدی و دلو خانهٔ زحل و در مقابل هر خانه وبال
ایشان بود چنانکه خانهای زحل وبال نیرین و خانهای نیرین وبال زحل و خانهای مشتری
وبال عطارد و خانهای عطارد وبال مشتری و خانهای مریخ وبال زهره و خانهای زهره
وبال مریخ و راس و ذنب را نه خانه بود و نه وبال **فصل چهارم** در شرف و هبوط کواکب
شرف زحل در بیست و یکم درجه میزان و شرف مریخ در بیست و هشتم درجه جدی
شرف شمس در نوزدهم درجه حمل و شرف زهره در بیست و هفتم درجه حوت و شرف
عطارد در پانزدهم درجه سنبله بود و شرف قمر در سیم درجه ثور و شرف راس در
بیست سیم درجه قوس بود و شرف ذنب در سیم درجه جوزا و مقابل شرف هبوط
کواکب بود [illegible] درجه و دو دقیقه **فصل پنجم** در اوج و حضیض کواکب اوجات
کواکب در تاریخ هشتصد و چهل و دو ناقصه [illegible] درجه موافق با بیست و نهم تیرماه
قدیم نهاده اند اوج زحل در هفدهم درجه و بیست و شش دقیقه قوس بود و اوج مشتری
در دوم درجه و [illegible] دقیقه میزان و اوج مریخ در بیست درجه و پنجاه و پنج دقیقه اسد و اوج شمس
در دو درجه و پنجاه و شش دقیقه سرطان و اوج زهره در بیست و دو درجه و پنجاه و شش
دقیقه جوزا و اوج عطارد در چهار درجه و پنجاه دقیقه عقرب بود و حضیض هر یک
مقابل اوج ایشان بود [illegible] درجه و [illegible] دقیقه الا عطارد که او را دو حضیض بود بر دو
تثلیث اوج او [illegible] درجه و [illegible] دقیقه و اوج قمر در وقت اجتماع و استقبال در
حضیض او بود و در وقت دو تربیع آفتاب **فصل ششم** در طبایع بروج و تذکیر و تانیث
و لیلی و نهاری و منقلب و ثابت و ذو جسدین و ارباب او حمل و اسد و قوس برجهای
آتشی اند و ثور و سنبله و جدی برجهای خاکی جوزا و میزان و دلو برجهای بادی

سرطان

سرطان و عقرب و حوت برجهای آبی اند برجهای آتشی و بادی مذکر و روزی اند و برجهای
خاکی و آبی مؤنث و شبی و این بروج حمل و سرطان و میزان و جدی منقلب باشند و ثور
و اسد و عقرب و دلو ثابت جوزا و سنبله و قوس و حوت ذو جسدین و ارباب
برجهای خاکی بروز زهره و قمر و مریخ بود و بشب قمر را بر زهره مقدم دارند و ارباب برجهای
بادی بروز زحل و عطارد و مشتری و بشب عطارد را بر زحل مقدم دارند و ارباب برجهای آبی
بروز زهره و مریخ و قمر بود و بشب مریخ را بر زهره مقدم دارند بروج آتشی گرم و خشک
بود و خاکی سرد و خشک و بادی گرم و تر و آبی سرد و تر **فصل هفتم** در اختیارات
روزها چون خواهند که اختیار کنند بر مهمی باید که قمر در برجی که مناسب آن مهم مطلوب
و اتصال او با کوکبی باشد که منسوب بود بدان تا کار بحسب دلخواه باشد و با دلت تمام شود
چنانچه قمر در بروج منقلب باشد و ناظر مشتری بتجارت و خرید و فروخت و رسول
فرستادن و حاجت باشراف بردن را نیکو بود و در بروج ثابت دخول بلده و بنیاد کارهای
کلی نهادن و بیع املاک و رهاب و بنای مسجد را شایسته بود و در بروج ذو جسدین
سفر و نقل و تحویل و طلب معاش کردن را شایسته بود و اگر قمر ناظر بود بزهره در برجهای
منقلب جامه بریدن و پوشیدن و حاجت بخواتین و امرا بردن و ترتیب عطر کردن را
نیک بود و در برجهای ثابت جز عقرب زفاف کردن و طلب مراد کردن که مناسب زهره باشد
لهو و طرب و بردن خریدن نیکو بود و در برجهای ذو جسدین تزویج و شرکت و زینت و آرایش
کردن را شایسته بود و اگر قمر ناظر بود بزحل بنظر مودت و در برجهای خاکی باشد
ابتدای عمارت و زراعت کردن نیکو بود و اگر در برج آبی بود جوی کندن و کاریز بریدن
و تخم کشتن را شاید و اگر در برج ثابت بود خصوصا ثور بنای شهرها و عمارتها

اثار رؤیت هلال انجم به معلوم کرده اند که چون بعد از غروب آفتاب بقدر قوس کلاه حضرا باشد ساعتی که مقدار ده درجه ... و از آنجا بعد کوکب رود وقت
غروب آفتاب تا بعد میان تقویم ... که اگر کسی ماه ... درجه باشد هلال ... در تقویم بیش از او باقی مانده کاند
جدول ... بعد ... اول ... ثبت کنند ... و کیفیت هلال از روشنی تا ... رفت
محمد اعتدال ... جدول ... باشد که عرض قمر ... وقت ضم کنند ... جدول ... آب

و حصارها ساختن و حاجت خواستن از بزرگان نیکو بود و اگر قمر ناظر باشد بمریخ بنظر دوستی
و در برجهای منقلب بود سواری کردن و کشتی نشستن و صید کردن و سیاست را شاید و در
برج ثابت تعبیه لشکر و ترتیب سلاح و حرب کردن را نشاید و در برج ذو جسدین ترتیب
سلاح و حرب لشکر نشاید و اگر قمر ناظر باشد بمریخ بنظر عداوت نشاید هیچ مهمی را الا شر و تحریک
با ها خصوصاً قلاع که خواهد دیگری عمارت شده و قتل سباع و سیاست و مناظره و مجادله را
اما اگر ناظر باشد بشمس بنظر دوستی و در برج منقلب سفر کردن و در طلب سلاطین شدن و طلب حاجات
کردن از پادشاهان و جستن عملها را شایسته بود و اگر در یکی از بروج ثابت بود در شهر شدن
و ابتدا کارهای بزرگ و بر تخت نشستن و بیعت و جلوس سلطنت را شایسته بود و اگر در
بروج ذو جسدین بود آتش کاری شاید کرد و اجتماعی که قمر منصرف شود و بسعدی متصل گردد و نهادن
دفینها نیکو بود و درخواستن قبالها بدین شرط اظهار ... کردن که موجب شهرت بود و معاودی
کردن و اظهار چیزی نشاید و اجتماعی نظر سعدی نیست که بعد از انصراف قمر بسعدی متصل
شود نیکو بود و چون اگر ناظر بعطارد بود و او مسعود بود ابتدای تعلیم و کتابت و صحبت مجادله را
شاید و اگر منحوس بود و دیگر نباشد خاصه که بنظر عداوت بود و عطارد و مسعودان بود
که متصل بود بسعدی و عطارد منحوس بود که متصل بود بنحسی بنظر دشمنی و رجعة ازال

قمر چو برود چه پسند پیش هر که گوی کار را شاید که منسوب بود
وان کوکب و قمر با ذنب و کید و میان دو نحس و طریقه محترقه
و خالی از سیر خاصه که از نحس منصرف بود

هیچ کار را نشاید

تمت صورت
التحریر
١٢٢٥ ... شهر شعبان المعظم

کتبه ... لنفسی الفانی

چهارم
سنت ... تا ... حبیب السیر

در حبیب السیر مسطور است که پوشیده نماند که اخبار در باب رد خورشید مرقوم کلک بیان گردیده منقول از
کتب تاریخی است و این حدیث در صحاح اخبار بدین وجه ثابت شده که روزی ... حضرت ...
بان بود که قبل از غروب آفتاب ... نماز عصر ... و خورشید عالم افروز نزدیک بافق
مغرب رسید ... حضرت ... علیه السلام دعا کرد تا از ... اطلاق ...
آفتاب ... تا وقتی که فتح ... گشت ... آفتاب ...
مغرب بجانب شرق مراجعت کرده ... علیه السلام ... علی آله
علیه التحیة والثنا
انتهی

... در ... حکایت ... روایت ...
که ... سال ... فریدون
در ... بنات ضحاک ... نکاح
در ... سال ... شهزاده
... بجهت ... اشتباهی ...
ایشان ایرج ... که دختری ... از عظما ... بود ...
... سعادت ...
... ایرج ... فریدون ایرج ...
... بالاکبند
فریدون ... حضرت ... گردانید
... روم ... مغرب ... ولایات ترکستان ...
... عراق و فارس ... خراسان ... ایرج ...
ولایات مذکوره ... ایرج ... ایران ...
و ایرج ... بجهت ...
... کرد

حبیب السیر

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه تاریخ رومی که در تقاویم رسم میکنند منسوب است باسکندر ابن فیلقوس یونانی و روم ابن عیص بن
اسحق بن ابراهیم علیه السلام و توضیح این کلام هم چنانکه از تواریخ معلوم میشود آنست که حضرت ابراهیم
علیه السلام دو پسر داشت از هاجر و ساره یکی اسمعیل و دیگری اسحق و حضرت اسحق هم دو پسر داشت یکی
عیص و دیگری یعقوب و حضرت اسحق علیه السلام عیص را از یعقوب دوست میداشت و رفقا یعقوب را
و اسحق در سن کبر بعارضه [illegible] مبتلا شد و دیده ظاهر او از ملاحظه مبصرات عاطل ماند
و در خلال این احوال روزی اسحق [illegible] خود عیص که بشکار شغف تمام داشت گفت که مرا گوشت
شکار میل تمام است [illegible] شکار [illegible] بریان کرده بمن رسانی تا دعا کنم که ایزد تعالی [illegible]
[illegible] انبیا بیرون آورد عیص تیر و کمان برداشته بجانب صحرا شتافت و در غیاب [illegible]
[illegible] که با یعقوب داشت [illegible] گفت که [illegible] اسحق را [illegible] عیص چنین گفت
[illegible] کنی باید که هیچ لحظه [illegible] چند [illegible] است که او [illegible] گشته و بریان کرده پیش
اسحق برد [illegible] اعضای عیص [illegible] اشارت کرد تا یعقوب پوست [illegible]
[illegible] تعقید عیص [illegible] و یعقوب [illegible]
مادر [illegible] اسحق [illegible] یعقوب را پیش خود طلبید و دست بر ساعد او
[illegible] یعقوب [illegible] گفت [illegible] ساعد عیص است [illegible] یعقوب [illegible]
الکلام اسحق [illegible] موافق مزاج شریف شما افتاده [illegible] بارك الله فيك و لك وجعل فيك
النبوة و الکتاب و بروایتی [illegible] نسل یعقوب بمرتبه شریفه نبوت مشرف شدند و چون
عیص از شکار مراجعت نموده [illegible] طعام ترتیب داده پیش پدر برد و گفت آنچه مطلوب تو
[illegible] اسحق دانست که درین باب صورت خدعه و حیله واقع شده است لاجرم جواب داد که [illegible]

دعا

دعا نصیب یعقوب شد و لیکن دعا کنم که اولاد تو علی الاطلاق نسل تو را بسیار کند و از میان
ایشان ملوك [illegible] بعاقبت [illegible] نسل اولاد تو پیغمبری صبور
شکور ظاهر سازد و بعد از وقوع این قضیه نایره حقد و حسد در باطن عیص اشتعال یافته
روزی یعقوب [illegible] گفت مطلوب آنست که [illegible] طعام [illegible]
یعقوب تبسم نموده [illegible] برادر رفته [illegible] طعام خوردن [illegible] شد عیص [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible] داشت و [illegible] اورا در کنار
کشید [illegible] خواست که برادر را هلاك كند [illegible]
عیص [illegible] عیص [illegible] عاجز شد گفت استغفر الله ربی
و اتوب الیه [illegible] برادر اکنون دانستم که [illegible] حقیقت [illegible] باذن خدا تعالی [illegible]
باید که [illegible] حفظ و امان [illegible] مراجعت [illegible] خیر و برکت نصیب تو [illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] مراجعت نموده [illegible] اسحق صد و هشتاد بود و صد و بیست سالی [illegible]
[illegible] اسحق و عیص دختر عموی خود را که بنت اسمعیل باشد در حباله نکاح خود در آورد
و خدای تعالی [illegible] اولاد و احفاد بسیار کرامت فرمود [illegible] داشت
که [illegible] از نسل [illegible] زمینی که [illegible] روم [illegible] است ساکن گشته و بروایت [illegible]
و [illegible] قیاصره روم و تمام ملوك [illegible] از نسل عیص [illegible] است [illegible] روم ابن عیص [illegible]
[illegible] اولاد او را [illegible] بنی الاصفر گویند و عیص [illegible] صد و [illegible] سال
زندگانی کرد [illegible] تاریخ طبری [illegible] است که [illegible] عیص [illegible] رسید
۷ [illegible] اسکندر [illegible] یعقوب [illegible] انبیاء و رسل است
و ملقب باسرائیل است و اسرائیل [illegible] عبدالله [illegible] بلغت عبری
عبد را گویند و ایل الله را و بعضی گفته اند که اسرائیل صفوة الله [illegible] معنی [illegible]
تاریخ طبری و روضة الصفا مسطور است که یعقوب علیه السلام بعد از [illegible] وطن مالوف [illegible]

ملقب گشت لانه اسری بالليل و بيشتر انبياء كه بعد از وی مبعوث گشتند از نسل آنحضرت
بوده‌اند و در اكثر كتب تواريخ چنين ايراد كرده‌اند كه اسحق يعقوب را وصيت كرده بود
كه از كنعانيان زن نخواهد بلكه دختر خال خويش ليان كه در فدان آرام بود از شام مقام
داشت تزويج نمايد و چون بسبب تهديد برادرش رفقا مادر اسحق در حيرت بود عاقبت
بعضی گويند هم در آن شب بنا بر احتيا استعشار جز به كه انجا بصيرت گشت
با شبانی اولاد خود از كنعان بيرون آمد متوجه فدان شد كه مسكن خال او ليان بود شتافت
و لعبان نصالك بعيد سيرى كه مانند بباحت قريب خال الحال را يافت و منقول است كه در حوالی
فدان يعقوب به مزرعه خال خويش ليان نزول فرمود و ليا را با هرچه گوسفندان شوی از آن
آب بيرون مى نمايند تا آب از چاه كه شنيدى ليا صورت واقعه را با يعقوب بگفت و ليا نهاد
آنحضرت دلو آب از آن چاه بر كشيده بمقدار آب آشاميدن باقی را در آن چاه ريخت
آب چاه بقدرت خداوند بحال خود بيشتر شد و ليا را صورت حال را مشاهده نموده
بمصاحبت يعقوب راضى گشته و از وى استدعای اقامت نموده يعقوب قبول فرمود
و بعد از چند روز دختر خال راحيل را خطبه فرمود بعد از دختر از نعمت و مال كه بود
ضرورت است ان عهد و مهر شد تحفظ نموده يعقوب گفت از برو مطالبه را چيزی نيست
نيست اما مسكين كه تعيين نمايی اجير و خادم تو باشم و بعد از خدمت كه قبول كرده
و انگه گشت اطاعت برده بيع رو خوش نهاده و بعد از تعيين ميعاد ليان با يعقوب گفت
اين شرطات كه از جانبين قرار يافته در مقابله با يد گوشيد كه انا معنا بعد از عيب
هار دين و تولا و حق ميكرد و بعد از آنكه يعقوب هفت سال برعايت اغنام قيام نمود مدت
مقرر منقضی گشت خال او دختر بزرگتر را در عقد شادى در آورد و چون شب زفاف
بيرون آمد دو خاج خالی از ليل بر يا ج نورانى لنگا و مستقل گشت يعقوب زبان به تشنيع خال
گشاده كه مدت هفت سال عمل بر آن شاقه فرمودى ما خرالامر بطريق احتيال

نامزد مرا بديگرى عقد كردى خال او گفت عيب باشد كه دختر بزرگتر در خانه باشد
دختر كوچكتر را شوهر دهند اگر خاطر تو بجهت متعلق براحيل است هفت سال ديگر خدمت
كن تا اميد ما از آن رو حصه ديگر چيزى حاصل آرزو از آن قدح ديگر چشيده باشد و در آن وقت
جمع ميان دو خواهر حلال بود و تا ميان بعثت موسى كه نسخت اين حكم انصرام نيافت و چون يعقوب هفت سال
ديگر خدمت كرده رعايت اغنام قيام نمود ليان راحيل را بدو داده و كنيزك ديگر بخانه يعقوب
فرستاد يكى زلفه نام بود و ديگرى بلهه و هر يك از آنها بيتى تعلق داشت و از بلهه براحيل و جامع اعظم
اورده كه يعقوب را از ليا شش پسر در وجود آمده روبيل شمعون يهودا لاوى زبالون
و ايسا خار اولاد از زلفه نيز دو پسر كه يكى را دان و ديگرى را نفتالى نيز گويند و از راحيل يوسف و ابن يامين
متولد شدند و از بلهه دو پسر كه ديگر را آشير و ديگرى را جاد از زلفه بود و بيس كاد و آشير
كه در جميع روايات چنين مذكور است كه مجموع دوازده پسر باشند اما سبط و در كلام مجيد عبارت
از دوازده پسر يعقوب است و چون اسرائيل عليه السلام بموجب حديث نفس هوس وطن خواست
كه از فدان بكنعان مراجعت نمايد ليان گفت اگر يكسال ديگر درين جا مقام كنى نفع از من بتو رسد
يعقوب پرسيد كه آن چه خواهد بود ليان گفت گوسفندانت را دو قسم راست و ليكن قسم دوم نامزد
تو كرده هر بره ابلق كه از آن گوسفندان متولد گردد مر ترا بخشيده يعقوب به ذهاب
و رغبت خال خود را اجابت كرده جبرئيل نازل شده گفت اى يعقوب از آن قلاده چوب
آورده در ميان وادى متفرق سازتا قسمى كه منسوب به تو است نتايج فرمودند و هر بره که متولد نمايد
يعقوب بفرموده عمل نموده و مجموع نتايج قسمى كه نامزد يعقوب شده بود موافق قول جبرئيل
بصورت ابلق بر آمد و ليان اين معنى را عظيم شمرده باز خواهش نمود كه يعقوب يكسال ديگر قيام
نمايد تا هر ميشى كه از آن نصف ديگر حامله شود بدو تسليم نمايد و يعقوب اين التماس خال
مخيلا الاستطام خال خويش از نصرت را بعزت قرار مقرون گردانيد و جبرئيل او را بدين سر
سابق تعليم داد و در سال ديگر نتايج گوسفندان ليا نصيب يعقوب آمد و بعد از شش سال ديگر

اسماء اولاد حضرت يوسف

که بنا بر درخواست خال در آن سرزمین قرار گرفته بود با جمیع اهل و ولد و اغنام و جمال اموال
از آنجا بیرون آمده متوجه اراضی کنعان گشت و در وقت خروج یعقوب لیان یکی
از فرزندان خود را فرمود که صنمی که بیت لیان آن را می‌پرستیدند دزدیده در بار نهاد و لیان
بعد از رفتن فرزندان بخانه آمده هرچند بت خود را طلبید نیافت فی الحال با جمعی نیز رفتار نمود
در عقب جماعت روان شده بایشان رسید گفت ای یعقوب جزای احسان من این بود که قطع
صله رحم کرده یعقوب متحیر شده از سر این حدیث پرسید گفت آنکه مرا دو دختر همراه آورده
یعقوب گفت ای خال آنچه گفتی از آنچه که دست دزد بدان رسید خدای من و ترا قرار داد تا در زمین
و اشتباه است از ترس و [illegible] بیش خود حلال یا نه آورد تا از اموال آنچه گرفته‌ام و هر چه دارم
بتو سپارم لیان گفت مطلوب من آنست که آن مرا بت بیاوری یعقوب جواب داد که من صنم ترا
نگرفته‌ام و نمیدانم که از اصحاب من کدام یک این فعل ناشایست اقدام نموده است لیان گفت
ای یعقوب بحق صحبت و قرابتی که میان من و تست که دعا کنی تا سارق و سرقه ظاهر گردد و در
اثنای این گفت و شنید مرکبی که صنم لیان بر آن بود جستن کرد و پیش یعقوب و آن بت از بالای
مرکب بر زمین افتاد ناگاه یعقوب گفت ای خال بخدا ایمان آور که منزل [illegible] تا بدین وقت
بشرف اجابت مقرون گردانید لیان جواب داد که من مفارقت دین خود اختیار نمیکنم و از خدمت
معبود خویش تبرا نمینمایم و صنم خود را گرفته از آن راه که آمده بود باز گشت و یعقوب با جمال
و اسباب در قطع مسافت تعجیل نموده هرچند بکنعان نزدیکتر میگشت [illegible] اختیاق
و آرزومندی بیشتر مشتعل میشد در روزی که یعقوب در یک منزلی کنعان فرود آمده
بجهت اتفاق عیص را که فرط ملالت مفارقت یعقوب بر خاطر استیلا یافته بود و بجهت
رفع حزن و اندوه بسم شکار بیرون رفته سیر مینمود که ناگاه بدان موضع رسید که یعقوب
نزول کرده بود عیص کثرت مواشی و اغنام و زنان و رجال مشاهده کرده متوجه شد تا از احوال
ایشان تفحص نماید و چون نظر یعقوب بر عیص افتاد در همان لحظه او را شناخت و از
غایت خوف ما [illegible] که از مطاشت مخفی شده و اولاد امجاد و اتباع را تلقین نموده
گفت اگر آن شخص پرسد که این اموال کیست و سبب این جمعیت چیست جواب گویید که عیص ابن
اسحق را بنده بود یعقوب نام که پیشتر از این بطرف [illegible] از اطراف ولایت شام رفته بود و حالا

درانجا

در آنجا خبر برده اکنون این اموال تعلق بدو میدارد و بحکم العبد و ما فی یده کان لمولاه این اموال
بجهات نفس الحقیقه متعلق بعیص است [illegible] و [illegible] چون عیص
وقت ایشان رسید از قافله سالار و صاحب اموال پرسید اولاد یعقوب بر منهج [illegible]
او را جواب داد عیص از استماع این رقت بسیار نموده زاری بسیار کرده و گریه بروی
غالب شده فرمود که یعقوب بنده من نیست بلکه برادر با جان برابر منست و یعقوب بعد
از ملاحظه آنحال نزد برادر شتافت و چون نظر عیص بطلعت یعقوب افتاد بیهوش
گشت از پای در آمد و بعد از زمانی بحال خویش آمده با برادر بعد از تقدیم مراسم مصافحه
و معانقه بدیدار یکدیگر مسرت بسیار نمودند و آن شب در آن منزل بخرمی و شادکامی بسر بردند
علی الصباح یعقوب با اتباع و اشیاع بموافقت عیص بجانب کنعان آمده بملاقات احباب
نایل [illegible] منبسط گشت و گویند که چون یکسال از این واقعه برآمد باری سبحانه و تعالی
ابن یامین را به یعقوب ارزانی داشت و در حین وضع حمل مادرش راحیل منزل
بقا بجانب [illegible] و لیا [illegible] خواهرزاده خویش مشغول شد و بعد از آنکه یعقوب
برعایت [illegible] اهل کنعان مامور شد عیص گفت ای برادر تو مدتها ببلای غربت
و مهاجرت گرفتار بوده اکنون نوبت منست تا بحفظ و حمایت الوس سپارم و خود بغربت
بایدکه در ترویج و تعمیر این بقعه سعی نمایی [illegible] بر خبر بوده
و دقیقه از رعایت حراست مهمل نگذاری آنگاه او را وداع نموده باراضی روم رحلت نمود
و مدت دعوت یعقوب علیه السلام [illegible] سال بود و اکثر اوقات آنجناب در [illegible] بهجران
یوسف گرفتار بود [illegible] که در کنج احزان در غایت حزن و ملال گذرانید
بار دیگر آفتاب جمال یوسف از مطلع وصال طلوع کرده در خطه مصر بنور دیدار یکدیگر
مبتهج و مسرور گشتند چون یعقوب به روایتی اکثر و اشهر مدت هفده سال
[illegible] در مصر بکام دل گذرانید کاسه حیات لبریز
کرده بریاض رضوان منزل گزید و یوسف جسد او را [illegible] بکنعان نقل نمود

و از آن واسطه او را بعد از ولادت ابن یامین
مرحوم گفت زیرا که بلغت
عبری [illegible] را ابن
یامین یا بنیامین گویند
منه

تجهیز و تکفین در تابوت نهاده از مصر بقدس خلیل رسانید و بکمال لطف جنازه عیص نیز از روم
بدان مرز و بوم رسید آن دو برادر را تا به در یک صندوق مدفون گشتند مدت حیات اسحاق
هم چنانکه در حبیب السیر مسطور است صد و چهل و هشت سال بود و بعد آنکه روم چندین قیصر
داشت و یکی که قیصر روم بود اسمش فیلقوس بود که در حبیب السیر مسطور است و در اسکندر و فیلقوس هم چنین پسری داشت
علمای تاریخ خلاف کرده اند بعضی گفته اند که اسکندر را پسر او نامیده اصلی فیلقوس است و بعضی دیگر
گفته اند که فیلقوس جد مادری اسکندر است و پدر اسکندر دارا بن کیباست که عبارت از دارا بن بهمن
باشد و تفصیل این کلام هم چنانکه در حبیب السیر مسطور است آنست که در بعضی از کتب معتبره
بنظر در آمده که داراب بن بهمن بعد از آنکه بعضی گویند الطبع او بحبلی هست و در فرامین اکثر ممالک
عالم را در حیز تصرف آورده خطه بابل را دار الملک ساخت و قیصر روم که فیلقوس نام داشت
لوای مخالفت دارا برافراخته بسبب آن جناب متوجه بجانب آن مرز گردید و در معرکه منهزم شده فیلقوس پناه
بقلعه برد و احوالات زود دارا رفته چون مملکت و ولایت روم را به تصرف در آورد بفیلقوس مسلم داشت
دختر فیلقوس را بحباله خویش در آورد و مقرر کرد که هر سال فیلقوس باج و خراج برساند چهل
هزار بیضه طلا که هر یک بوزن چهل مثقال باشد آنگاه از روم بجانب ایران شد و شهر را با یاران بجایگاه خود باز گشته بعد از روزی
چند بوی ناخوشی از دهان ملکه روم بمشام او رسید بنا بر آن از مصاحبتش تنفر نموده دختر قیصر را
نزد پدرش فرستاد و در آن وقت آن مستوره باسکندر حامله بود فیلقوس حال از نام آن جهل دختر
نگاه داشته چون اسکندر بوجود آمد گفت این پسر از صلب من است و مدت مدید آن را پنهان می بود و صورت
حکایت قیصر نبود بمحرم که پیدا شد از صلب بود و نیز بی نیاورد و کودکی دارا بپسر اسکندر پرورده
و قیصر پدر بود و دارا بعد از آنکه دوازده سال بامر سلطنت پرداخت پسری خود را که از غایت محبت
نام خود موسوم کرده بود ولیعهد گردانید و عالم فانی را بصوب عالم آخرت بپرداخت و دارا بن دارا اگرچه
لقب داشت و او بنیات ظالم نفس و درشت خوی بود لاجرم اکثر از اعیان و اشراف از سلطنتش متنفر گشته
باسکندر که بعد از فوت فیلقوس در ولایت روم بر تخت پادشاهی نشسته بود مکتوبات نوشتند
و تحریض بسمت عجم داده نظر بر آن بسمت بنا بر آن اسکندر بیضه های زرین را که بها از فیلقوس ایران
میفرستاد باز گرفت و دارا کس بطلب خراج ارسال داشت اسکندر پیغام کرد که مرغی که متعهد
آن بیضه بود بجانب آن عالم فنا پرواز نمود و اکنون آن خراج بحصول نخواهد شد دارا را

از

از استماع این سخن برآشفته بعد از ارسال رسل و رسایل با ششصد هزار مرد جنگی کار آزموده جرار
اسکندر گشت و اسکندر نیز با لشکر فراوان که بروایت طبری هشتصد هزار نفر بودند مجرب
معرکه جدال در حرکت آمد چون آن دو پادشاه زمانه در برابر یکدیگر نزول نمودند چند روز از صبح
تا شام شیران بیشه پیکار و پیلان معرکه کارزار بمیدان دلیری مردان شتافته نقد جان را بامکان لوازم سعی
و کوشش تقدیم میرسانیدند و در هر هنگام قتال و کشش از خود تقصیر بظهور نمیکردند صفوف
ز سم ستوران در آن پهن دشت زمین شش شد و آسمان گشت هشت فرو رفت و بر رفت روز نبرد
بماهی نم خون و بر ماه گرد چه دریای خون شد همه دشت و راغ جهان چون شب و تیغها چون چراغ
و در آن اثنا روزی که دارا از معرکه وغا استراحت نموده در بارگاه قرار گرفته دو مخصوص همدانی که در سلک قاتلین دارا دو نفر همدانی بوده اند
مقربان انسلاک انتظام داشتند شمشیر غدر از غلاف برکشیده سینه دارا را شکافتند و بحکم
اسکندر گریختند و پادشاه روم از کیفیت ماجرا آگاهی یافته در ساعت ببالین دارا شتافت
و سر او را در کنار نهاد و حسرت بجان که هنوز رمقی از حیات باقی داشت چشم باز کرده مصرع
سر خود بکنار دشمن دید و بدرد آه بلند نالید ببالین کیست رسانید اسکندر سر گرم که این از فرمان
من و قوم بیگانه فقره آنکه دارا سه وصیت کرد اول آنکه اسکندر قاتلان او را بقصاص رساند
دیگر آنکه دختر او روشنک در سلک پرده نشینان حرم خود منتظم گرداند سیم آنکه بیگانه را
بر ممالک عجم مسلط نسازد و اسکندر این وصایا را بسمع رضا اصغا نموده بر موجب تعهد بجا آورد
و خون ملک دارا را از آن دو بدبخت باز خواست و فرمان تجهیز و تکفین کرده بنفس نفیس همراه
جنازه او بمقبره تشریف برد مدت سلطنت دارا بن دارا که بعضی از مورخان او را دارای اصغر
گویند چهارده سال بود رحمه الله ذکر اسکندر ذو القرنین از جمیع اخبار سلاطین کامکار
کلامش از آن رفتار بلند از امتداد تحقیقات این خبر تمام حالات این ذره احقر رسیده که در وقتی که روشنا
بنت فیلقوس بعد از دارا بن بهمن حامله بود بموجب زن بدبو در آن وقت مستوره را بکیا هر که سند
نام داشت حامله بود و بقانون آنجا لازم ملکه روم بیرون صحرا گشته جهت بر اسمان کیا افروخته
آن مولود مسعود عاقبت محمود را اسکندر نام نهادند و بلغت یونانی اسکندر را الخشندروس
میخوانند و این دو لفظ با لفظ درمنی مطابق فیلقوس است و چون در کتب اکثر حافظ اهل تاریخ این

اسکندر را ذو القرنین اصغر خوانند زیرا که ذو القرنین اکبر صاحب سدّ را دانند و محمد بن جریر الطبری
و قاضی ناصر الدین بیضاوی عقیده را آنست که بانی سدّ اما تا ذو القرنین اصغر است و هم چنین
در قبل اسکندر بود و مبنا ارباب خبار اختلاف بجمیع پیوسته و قول اشتهر بدین باب آنست که بنا
سطر نشد اما حضرت مخدوم در روضة الصفا رقم کلک بیان لا غشا ثنا کرده اند که جمعی
که ذو القرنین اصغر را و الده دارا ی اکبر گفته اند با نیمن ما گفته که بر وشنک دختر دارا صغر را
بحباله نکاح در آورده و بحال آنکه بحال ... پادشاه خدای ... دارا بهمین کار باید داج
برادر زاده خویش اقدام فرماید و کسانکه دعوی کنند که در آن زمان ارتکاب این امر مجوز بوده و این
دعوی نیز غرابت تمام دارد و اعتقاد قاضی ناصر الدین بیضاوی و زمره دیگر از مورخین چنان است
که اسکندر پسر صلبی فیلقوس است و فیلقوس از نسل عیص بن اسحق بوده و جمعی گفته اند که فیلقوس — در اینجا است که گویند که فیلقوس از نسل عیص بن اسحق است
دختر خود را بجهة قطع ماده نزاع به دارا داده اسکندر به دارا روی ... اسباب الملک اسکندر به
مخدوم قیصر را درحالی که با اسکندر بحامله بود بخانه پدر گسیل نمود و ملک دردارا وضع حمل کرده
از غایت ننگ و حمیا پسر را تنها بگذاشت و میشی از رمه که در آن بیابان میچرید ملهم شده بمحافظت پسر
میرسید و او را شیر میداد و چون ... امد شد گوسفند را دید از عقبش بشتافت و نهاد
در باره ذو القرنین دریافت انگاه او را بخانه برده در تعهد و تربیتش خود حکم خود و چون اسکندر
بدرجه رشد و تمیز رسید بیرون او را بعلم سپرده و بجمال اسکندر ... زمانی نزد او فضل
و هنر آراسته گشته در آن اثنا حاکمان از احوال معلم ذو القرنین برنجید و باخراج امر حکم کرد
و ذو القرنین در خدمت استاد روی به دیار او و اتفاقا بشهری رسید که مادر در غلی بخانه ایشان و مقررکرد
در کنار چشمه در یبسرا افتاد و بواسطه میلاد خاطر و کمال فراست که ان بود که اسکندر
بیراورت ... و را طلبید و در تفتیش احوالش لوازم اهتمام تمام بتقدیم رسانید و ظلم او
بیعیین پیوسته ... با وی ... و فیلقوس را ... دولت اقبال
و علامات شوکت و استقلال ... در برج عزت و جلال مشاهده نموده ...
هیمت بر تربیتش معروف داشت و چون اسکندر ... محاسن افعال و محاسن اعمال ... اقران و امثال
فایق گردید فیلقوس ... را در ولایت عهد خویش تعیین نمود و اسکندر ... تا زمان فوت قیصر ... سلطنت
نماده با نمدهای روزگاری ... امصار و بلاد در ربع مسکون را در حیز تسخیر آمده در جمیع ملوک آفاق

وفرمان

فرمان و سلاطین کثیر ... از اسطرطیس ... منقاد گردانید در روضة الصفا از تاریخ حکما مرویست
که اسکندر از روی صورت شبیه بشابهت داشت ... در زلف او شقرت مایل بوده یک
چشمش سیاه و یکی ازرق و یکی پیوسته بالا نظر میکردی و یکی بجانب پایین و دندانهای او رقیق و تیز
بود و روی مانند روی شیر داشت و در سن شانزده سالگی قوای پادشاهی و فرمان روائی بعد از وفات
پدر ... سلطنتش ... کشید ... اکثر اوقات با ... هشت سال ...
دل ... خاطر ... از مورخان ... سال ... ده سال
گفته اند اما باتفاق ... سی و شش سال بوده صاحب ... آورد ...
معاصر اسکندر بوده اند و بسیاری از مورخان ... بنای سمرقند ... و اسکندر ... بذو القرنین
نسبت نموده اند و یکی از شعرا در تفصیل عمارتیانان ... رباعی در سلک نظم کشیده

رباعی

فرهاد سبب نهادات همه ... بنیاد | کشتاسب ... بنای ... بغداد
... ... عمارت ... کرد | اسکندر ... داد ... اخی ...

قال الله تعالی و یسئلونک عن ذی القرنین الآیة ذو القرنین لقب الاسکندر الرومی کان ... و الفترة بعد عیسی ... اختلف في شانه فقیل کان عبدا
اعطاه الله العلم و الحکمة و ملک الارض و قیل کان نبیا فتح الله علی یدیه الارض و قیل کانت امه ...
و ... من الملائکة ... حدیث علی ... سئل عنه ... ملک ... عبد صالح احب الله فاحبه
و نصح لله ... قیل سمی بذی القرنین لانه بعثه الله ... ضرب علی قرنه الایمن فمات فاحیاه الله ...
... بعثه الله ... فضرب علی قرنه الایسر فمات ... ثم بعثه الله ... فملک ...
الارض ... حیث تطلع الشمس ... الدنیا ... و کافران
... سلیمان بن داود و ذو القرنین و الکافران ... نمرود و بخت نصر ...
... فیکم ... لانه ضرب
علی راسه ضربتین ... و قیل سمی ... لانه کان ذو ضفیرتین و قیل لانه بلغ قطری الارض
و قیل لانه کان کریم الطرفین من اهل بیت شرف من قبل ابیه و امه و قیل لانه انقرض في وقته قرنان
من الناس ... و قیل لانه ... النور و الظلمة و قیل لانه اعطی علم الظاهر و الباطن ...
... کان ... الارض ... بعلم النجوم ... احد ... و کان ... الله ...
... الذات ... قد ... و الماء ... قد طلع ...

نام و موضوع كتاب و مصنف محمد حسن بن مجتهد محمد ... [illegible]

آغاز تأليف و تاريخ آن

[illegible] ... محمد حسن

سبب رسالة ... [illegible]

ابتدای شروع تصنيف همين رساله در شب سه شنبه

بيست و ... شهر صفر المظفر اتفاق افتاد سنه ١٢٢٧

خاتمه ... اتمام ... والله الموفق والمعين

هذا المكان نجم واشار الى موضع طلوعه فانبهيني حتى اطالع فتعلقين بولد يعيش الى اخر الدهر وكانت
اختها قد سمعت كلامه ثم نام ابو الاسكندر فجعلت اخت زوجته تراقب النجم فلما طلع اعلمت زوجها(؟) حتى
بالقصة فوطئها فعلقت منه بالخضر فخالة الاسكندر فلما استيقظ ابو الاسكندر رأى النجم
قد نزل في غير البرج الذي كان يرقبه فقال لزوجته هلا انبهتيني فقالت استحييت والله فقال اما
تعلمين اني اراقب هذا النجم منذ اربعين سنة والله لقد ضيعت عمري في غير شيء وكذا الآن عند
بطلوع نجم في اثره فاطأك فتعلقين بولد يملك قرني الشمس فلم يلبث ان طلع فوطئها فعلقت بالاسكندر
وولد الاسكندر وابن خالته الخضر في ليلة واحدة وعن عقبة بن عامر قال كنت عند النبي صلعم
احدثه فاذا انا برجال من اهل الكتاب معهم مصاحف وكتب فقالوا استأذن لنا على رسول الله
فانصرفت اليه فاخبرته بمكانهم فقال النبي صلعم مالي ولهم يسألوني عما لا ادري انما انا عبد لا اعلم
الا ما علمني ربي عز وجل ثم قال صلعم ابغني وضوءا فتوضأ ثم قام الى المسجد في بيته فركع ركعتين
فلم ينصرف حتى عرفت السرور في وجهه والبشر ثم انصرف فقال ادخلهم ومن وجدت بالباب
من اصحابي فادخلهم فادخلتهم فلما رآهم قال ان شئتم اخبرتكم عما اردتم ان تسألوني
قبل ان تتكلموا وان شئتم تكلموا فقالوا بل اخبرنا قبل ان نتكلم قال جئتم تسألوني عن ذي القرنين
وسأخبركم بما تجدونه عندكم مكتوبا ان اول امره غلام من الروم اعطي ملكا فسار حتى اتى ساحل
ارض مصر فابتنى عندها مدينة يقال لها الاسكندرية فلما فرغ من بنائها اتاه ملك فعرج به
فرفعه ثم قال انظر ما تحتك قال ارى مدينتي وارى مداين معها ثم عرج به فقال انظر ما تحتك
قال ارى مدينتي قد اختلطت مع المداين فلا اعرفها ثم زاد فقال انظر قال ارى مدينتي وحدها
لا ارى معها غيرها فقال له الملك انما تلك الارض كلها والذي تراه محيطا بها هو البحر وانما اراد الله ان
يريك الارض وقد جعل لك سلطانا فيها فسر في الارض فعلم الجاهل وثبت العالم فسار حتى بلغ مغرب
الشمس ثم سار حتى بلغ مطلع الشمس ثم اتى السدين وهما جبلان لينان يزلق عنهما كل شيء فبنى السد

الحديث انتهى

[illegible] ... در تبريز

ام الاسرار شهر جمادی الاولی ... ١٢٢٧

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نثق

هذه رسالة في بيان التواريخ عند المنجمين اعلم ان التواريخ المشهورة عندهم اربعة **الاول التاريخ**
[illegible] التاريخ لغة [illegible] هو تعريف الوقت والتوريخ مثله وارخت الكتاب
العربي والهجري [illegible] الكتاب وارخه وآرخه وقته والاسم الارخة
يوم كذا وورخته بمعنى وقال في القاموس [illegible] وورخت [illegible]
بالضم وقال المحقق الطوسي في رسالة التنجيم ان التاريخ مصدر ارخت وورخت [illegible] الزمان
[illegible] في اللغة تعيين الزمان وفي الاصطلاح [illegible] وقت معلوم [illegible] الزمان
[illegible] ولا يخفى انه بناء على ما ذكره اصحاب التاريخ التعيين لابد في ذلك الوقت المعلوم ان يكون
مبدء حدوث امر شايع كظهور دولة او ملة او وقوع هائلة من الطوفان او زلزلة وغير ذلك من
الحوادث الغريبة والعلامات السماوية والعلامات الارضية وان يكون ذلك الوقت المعلوم
منسوبا اليه لفظا المعنى النسبة الى ذلك الوقت بالقياس الى [illegible] فهذا ما ذكر
والمعنى من تعريفنا التاريخ هو اقرب تحقيقا واتم فائدة وقال بعض الافاضل من المتاخرين بما [illegible]
تاريخ دو معنى لغوى واصطلاحي كما اند وابن حجر راسيل بقول [illegible] سفرنامه
كه تاريخ در لغت پيدا كردن وقت [illegible] واصطلاح تاريخ [illegible] معلوم كه [illegible]
تعالى [illegible] شايع هم قريبه [illegible] وقال [illegible]
اول [illegible] سال [illegible] واقع [illegible] باشد چون ظهور [illegible] باطوفان يا زلزله
[illegible] تا ضبط اوقات حوادث [illegible] كنند بان [illegible]
واز تاريخ [illegible] بحسب اصطلاح [illegible] جهود [illegible] تاريخ [illegible]
وتاريخ فرس [illegible] وقال الفاضل [illegible] ما [illegible] حادثه
جسيم واقع شود هم چون ظهور [illegible] ضعفا [illegible] ازدولى [illegible]

جليل هم چون قصه طوفان وقصه اصحاب فيل [illegible] تا اوقات وقوع ديگر حوادث
بان نحو ضبط نمايند وتاريخ عبارت از [illegible] تاريخات تاريخ
عرب وروم وفرس وملكي وقال الفاضل الخفري في شرح على التذكرة وليعلم ان التاريخ تعيين
يوم ظهر فيه شايع كملة او دولة او حدث فيه امر هائل كطوفان او زلزلة بمعرفة ما بينه وبين
اوقات الحوادث وتضبط ما يجب تعيين وقته في مستانف الزمان ومن التواريخ تاريخ الهجرة
وسبب وضعه على ما نقل انه رفع الى عمر بن الخطاب صك محله شعبان فقال اي شعبان هو هذا
الذي نحن فيه او الذي مضى او الذي ياتينا او انا با مرجع شرعي كتب اليه انه ياتينا
من قبلك كتب لا نعرف كيف نعمل بها قد قرأنا صكا لها محله شعبان فما ندري اي الشعبانين
هو الماضي او الآتي فجمع الصحابة واستشارهم فيما يضبط به الاوقات فقال له الهرمزان ملك
الاهواز وقد اسلم على يده حين اسر وحمل اليه ان للعجم حسابا يسمونه ماه روز ويسندونه الى
من غلب عليهم من الاكاسرة وبين كيفية استعماله فعرب بأماه روز بمورخ واخذ وامصدر
التاريخ فقال ابن الخطاب ضعوا للناس تاريخا يضبط به اوقاتهم وقال بعض الحاضرين
من مسلمي اليهود لنا حساب مثله يسندونه الى الاسكندر فما ارتضاه الصحابة واتفقوا
على ان يجعل سنده هجرة النبي صلى الله عليه وسلم اذ بها ظهرت دولة الاسلام
وكانت الهجرة يوم الثلثاء لثمان خلون من شهر ربيع الاول واول هذه السنة المحرم
كان يوم الخميس بحسب الامر الاوسط على راي اهل الحديث ويوم الجمعة بحسب الرؤية وحسابا
الاجتماعات تعمل عليه اكثر الازياج الازياج العتيقة فانه عمل على يوم الخميس وكان
انما قصد على ذلك في سنة سبع عشرة من الهجرة ومبنى هذا التاريخ عند من لا ادرية
لحساب حركات النيرين قمرية حقيقية وكذا شهورها لان مباديها رؤية الهلال
وقد يكون تاما ثلثين يوما واكثر المتوالية منها اربعة وقد يكون ناقصة واكثر المتوالية
منها ثلاثة وعند الحساب بخلافها قمرية اصطلاحية كما مر اعلم ان التاريخ وضعه
موقوف على زمان وهو عبارة عن مجموع حركات فلك الاعظم وهو ارتبة الى السنة والشهر واليوم
والساعة اما السنة فانه عمل على ما اصطلح في التعليم عبارة عن مدة تحصل حركة العناصر
الاربعة في ارتفاعها اقسامها للكون والفساد والمركبات للعالم السفلي يسمى الاربعة الاقسام فصول
السنة ولما كان اشد الاجسام النادرية التي في الشمس وكان دورة كليتها انما تحصل في ايام مستقرة

كانا متعينين بالطبع لا باعتبار التركيب فاعتبار واحدهما اولاً [illegible] وسمي الشهور
والسنين بحركات النيرين [illegible] في الشهور الشمسية اصلاً والسنة ثم ان الظاهر من حال [illegible]
[illegible] لاعتبار [illegible] القمرية ولذلك كان الشهر [illegible] والسنة على [illegible]
اما الطبيعي [illegible] فهي خمس [illegible] اما الشمس فهو على قسمين حقيقي واصطلاحي
اما السنة الشمسية الحقيقية فعبارة عن زمان مفارقة الشمس اية نقطة تفرض من فلك البروج
الى عودها اليها بحركتها الخاصة التي لها من المغرب الى المشرق ولما كان ظهور اعتدال الهواء والمزاج
في معظم المعمورة [illegible] والماء في النباتات والاشجار عندما مسته الشمس نقطة راس الحمل جعلوا ابتداء
هذه السنة من حين حلول الشمس [illegible] قال العلامة البرجندي في حاشية شرح الملخص فان
الشمس اذا حلت [illegible] في معظم المعمورة ويحصل لها شبه الصحة بعد ما عرض
لها شبه الموت [illegible] العبارات [illegible]
من جانب الجنوب [illegible] ابتداء سنة العالم [illegible] ابتداء السنة [illegible]
من حلول الشمس [illegible] كانت عند الولادة هنالك انتهى واختلفوا في مدة هذه السنة على اقوال
الاول انها ثلثمائة وخمسة وستون يوما وكسر [illegible] وهو المنقول عن بعض القدماء
[illegible] الثاني انها ثلثمائة وخمسة وستون يوما وربع يوم من غير زيادة ولا نقصان
وهذا المحكي [illegible] الثالث انها ثلثمائة وخمسة وستون يوما وخمس ساعات
وكسر [illegible] واختلفوا في الكسر على مذاهب [illegible] خمس وخمسون دقيقة [illegible]
عشرة ثانية [illegible] بطليموس [illegible] واربعون دقيقة واربع وعشرون ثانية
وهذا القول [illegible] الثالث [illegible] واربعون دقيقة وهذا هو المحكي [illegible] الحكيم
محي الدين المغربي الرابع انه [illegible] واربعون دقيقة وهو المنقول عن المحقق الطوسي [illegible]
دقيقة [illegible] ثانية السادس انه خمسون دقيقة واربع وعشرون ثانية [illegible] في المسئلة
[illegible] واما السنة الشمسية الاصطلاحية [illegible]
النير الاعظم فعبارة [illegible] عشر شهرا [illegible] التعليم انها عبارة عن اتفاق
[illegible] ثلثمائة وخمسة وستين يوما واختلفوا [illegible]
مدة هذه السنة [illegible] ثلثمائة وخمسة وستين يوما [illegible] الروم [illegible]
من الفرس [illegible] الروم يجعلون ثلث سنين ثلثمائة وخمسة وستين يوما ويكبسون في الرابعة يوما [illegible] الفرس
كانوا يكبسون [illegible] ومائة وعشرين سنة [illegible] ثلثمائة وخمسة وستين يوما واسقطوا الكبيسة
[illegible]
[illegible]
واما القمري [illegible] على قسمين حقيقي واصطلاحي اما السنة القمرية الحقيقية فعبارة عن اثني
عشر شهرا حقيقيا [illegible] حقيقية لان السنة مركبة من الشهور وان كانت
[illegible]

اصطلاحية

بعبارة اخرى السنة على قسمين شمسي وقمري

السنة الشمسية الحقيقية

شرح الملخص للبرجندي

واختلفوا في مقدار السنة الشمسية الحقيقية

ونقله الفاضل [illegible] في رسالة [illegible] القدماء وابرخس

السنة الشمسية الاصطلاحية

[illegible]

السنة القمرية الحقيقية

[illegible] اصطلاحية [illegible] التعليم انها عبارة [illegible]
[illegible] وخمسون [illegible]
[illegible] هذه السنة [illegible]
[illegible] السنة [illegible]
السنة القمرية [illegible] واما السنة القمرية الاصطلاحية فهي عبارة عن [illegible]
اصطلاحي [illegible] عبارة عن [illegible] وثلثمائة [illegible] وخمسين ايام [illegible]
واما الشهر [illegible] على قسمين [illegible]
[illegible] اما الطبيعي [illegible] الشمسي [illegible]
[illegible] اما الشهر الشمسي الحقيقي فهو عبارة عن حلول الشمس اول
برج من البروج [illegible] كل برج
[illegible] وفي كفاية التعليم
[illegible] ان يكون [illegible]
[illegible] السنة الشمسية [illegible]
[illegible] واما الشهر الشمسي [illegible]
الاصطلاحي [illegible] العلماء واما
[illegible] اما الشهر القمري الحقيقي [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

السنة القمرية الحقيقية

السنة القمرية الاصطلاحية

الشهر الشمسي الحقيقي

الشهر الشمسي الاصطلاحي

الشهر القمري الحقيقي

شرح الملخص للبرجندي

اهل الظاهر من ... الشهور القمرية كما ... [illegible]

[illegible] ... الشرعية ... [illegible]

[illegible] ... الشهور ... [illegible]

[illegible] ... الهلال ... [illegible]

[illegible] ... الشهر الاول ... [illegible]

[illegible] ... ربيع الاول ... [illegible]

[illegible] ... جمادى الاولى ... [illegible]

[illegible] ... الشتاء ... [illegible]

از شافیه ...

از شرح المفتاح علامه شیرازی

[illegible]

كتابة على اهل الشام رجب قال في مجمع البحرين ... [illegible]

ورجبه ... [illegible]

والترجيب التعظيم ... [illegible]

وفي المصباح رجب من الشهور منصرف والجمع ارجاب وارجبة مثل اسباب ... [illegible]

ورجاب مثل جبال ... [illegible]

... شعبان

قال في مجمع البحرين شعبان ... [illegible]

[illegible] ... القبائل ... [illegible]

[illegible] ... شعب ... [illegible]

[illegible] ... رمضان قال في مجمع البحرين ... [illegible]

شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن ... [illegible]

[illegible] ... رمضانات ... [illegible]

قال بعض العلماء يكره ان يقال جاء رمضان ... [illegible]

[illegible] ... اسم من اسماء الله تعالى ... [illegible]

ان رمضان ... [illegible]

من الصوم فيه وقد ثبت في الاحاديث الصحيحة ما يدل على الجواز مطلقا كقوله اذا جاء رمضان فتحت ابواب
الجنة وغلقت ابواب النيران وصفدت الشياطين قال القاضي عياض [illegible] او دخل رمضان
ودليل على جواز استعمال رمضان من غير لفظ الشهر خلافا لمن كرهه [illegible] كثيرة
من الاحاديث [illegible] اللفظ برمضان من دون اضافة الشهر تعليلا بانه اسم من اسماء الله تعالى
وورد في بعض الاحاديث [illegible] قال النووي الاول
في كتاب [illegible] رمضان في احاديث
[illegible] قال لا تقولوا رمضان
[illegible] ولكن قولوا كما قال الله عز وجل شهر رمضان
وقال [illegible] العرب [illegible] رمضان [illegible] العرب
حين وضعت الشهور وافق [illegible] الازمنة ثم [illegible]
فقالوا شهر رمضان لما ارمضت الارض من شدة الحر وشوال لما شالت الابل باذنابها للطروق
وذو القعدة لما ذللوا القعدان للركوب وذو الحجة لما حجوا والمحرم لما حرموا القتال او التجارة
وصفر لما غزوا وتركوا ديار القوم صفرا وشهر ربيع لما ارتبعت الارض وارتعت وجمادى لما جمد الماء
ورجب لما رجبوا الشجر وشعبان لما شعبوا العود [illegible] رمضان على وجه
كيف اصنع [illegible] الشمس [illegible]
اشتد حره ورمضت [illegible]
وقال [illegible] في رمضان فقيل انه اسم من اسماء الله تعالى [illegible]
شهر الله [illegible] رمضان [illegible] الشهر رجب [illegible]
[illegible]
[illegible] الشهر [illegible]
[illegible] الشمس [illegible]
[illegible]
وقال الزمخشري في الكشاف الرمضان مصدر رمض اذا احترق [illegible]
[illegible] الذنوب [illegible]
[illegible] القديمة [illegible]
[illegible] الشهر [illegible]
[illegible] الحجاج [illegible]
شهر [illegible] السنة [illegible]
[illegible] الاول [illegible]
[illegible] العرب [illegible] النبي

[illegible]

ذي الحجة دو

رمضان احترق دو

[illegible]

ذنب دو

كذا

٣٤

شهر الاول [illegible] وذهبت احادي عشرة والقعدة
[illegible] العرب [illegible] القعدة [illegible]
[illegible] ذي الحجة [illegible]
[illegible] ذو الحجة [illegible]
[illegible] بعد الهجرة [illegible]
واما الشهر القمري الاصطلاحي [illegible] فيه اختلاف
[illegible] الاحكام الشرعية
[illegible] التقويم [illegible]
الشمس والقمر [illegible] الحقيقي [illegible]
[illegible]
[illegible]
القمر [illegible] الحقيقي [illegible]
[illegible] الوسطي [illegible]
الشهر [illegible] الشمس [illegible] الاجتماع الحقيقي [illegible] وسط الشمس
[illegible] وسط القمر [illegible] الفضل [illegible]
دورة القمر على الشمس [illegible] حركة [illegible]
[illegible] الفضل [illegible] وسط القمر [illegible]
من [illegible] دقيقة وسط الشمس [illegible] دقيقة [illegible]
[illegible] دقيقة [illegible] دقيقة [illegible]
وسط الشمس [illegible] وسط القمر [illegible] دقيقة [illegible] وسط القمر
[illegible] الشمس [illegible]
[illegible]
[illegible] حركة وسط القمر
[illegible] حركة القمر على الشمس [illegible]
من وسط القمر [illegible] الفلك [illegible]
بالتقريب [illegible] دقيقة [illegible]
[illegible] دقيقة [illegible]
[illegible] الايام [illegible]
[illegible] في زيج [illegible] الشهر الاصطلاحي [illegible]

الشهر بالاصطلاح دو

فيكون اليوم [illegible] دقيقة
بحساب الكبيسة
وكل ساعة [illegible] دقيقة
ونصف

وعشرين شهرا وسطيا ايضا م قال الفاضل المحقق في الزيج الجديد بعد ما اعلمنا السنة الاصطلاحية الحرفية
ما اصطلحوا عليه من اخذ واحد ثلثين يوما واخر تسعة وعشرين الى اخر الشهور وبيان ذلك انهم
اصطلحوا على ان الكبيسة على ان اليوم [illegible] دقيقة فيحصل كل [illegible] من اربعة وعشرين ساعة اثنان وعشرون دقيقة
ونصف كما عرفت وصرح به في شرح التذكرة [illegible] الكسر الذي يكون في ايام حركة وسط القمر كما عرفت
اذا جاوز من نصف اليوم المصطلح هيهنا اخذوه يوما واحدا كما صرح بالعلامة البرجندي في حاشية
شرح الملخص والفاضل الخفري في شرح التذكرة وكان الكسر الزائد على الايام في الشهر الواحد احدى وثلثين دقيقة
وخمسين ثانية واذا ضرب في ثلثة اربعة وعشرين ساعة اليوم بليلته [illegible] حصلت عشرة ساعة
واربعون دقيقة هي ساعة فلما كان الكسر زائدا على نصف اليوم اخذوه يوما واحدا واخذوا الشهر
الذي هو اول شهور السنة القمرية ثلثين يوما والصفر تسعة وعشرين لان المجموع الحقيقية تسعة وعشرين
يوما واحدا وثلثين دقيقة وخمسين ثانية وكذلك الصفر فيزاد ثلثون دقيقة التي كانت والصفر
على ثلثين دقيقة التي في اليوم صار ستون دقيقة [illegible] فهو يوم كما عرفت فصار الشهر تاما
والصفر ناقصا وهكذا اخذوا ربيع الاول تاما وربيع الثاني ناقصا وجمادى الاولى تاما والثاني
جمادى الاخرة ناقصا ورجب تاما وشعبان ناقصا ورمضان تاما وشوال ناقصا وذو القعدة تاما
وذو الحجة ناقصا لا ان الصحيح لان الكسر الزائد على الشهور بعد جمعها يكون اثني عشر دقيقة واثني عشر
خمسين ثانية اثني عشرة [illegible] فيكون المجموع اثنان وعشرين دقيقة فيكون مجموع الكسور في الشهور
اقل من نصف اليوم المصطلح هيهنا فلم يلتفتوا اليه لان الكبيسة عندهم عبارة عن جمع الكسور
وزيادة في اخر الشهور فان كان اكثر من نصف اليوم المصطلح اعتبروه يوما واعتبروا الشهر تاما
وان كان اقل من نصفه لا يلتفتوا اليه واعتبروا الشهر ناقصا ففي السنة الاولى اعتبروا الاخر منها
وهو ذو الحجة ناقصا اي تسعة وعشرين يوما لنقصان الكسر وبعد الجمع عن نصف اليوم كما عرفت فلا تكون
الكبيسة في السنة الاولى واما في السنة الثانية فاخذوا المحرم ايضا ثلثين والصفر تسعة
وعشرين الى ان اخذوا ذو القعدة تاما وذو الحجة ناقصا فيجمع لذي الحجة في هذه السنة مثل ما جمع في السنة
الاولى وهو اثنان وعشرون دقيقة وبعد جمعها اي جمع ما في السنة الثانية مع ما في السنة
الاولى يصير المجموع اربعا واربعين دقيقة وهو زايد على نصف اليوم المصطلح وناقص منه بستة عشر دقيقة
فاعتبروه يوما واحدا وزادوه في اخر ذي الحجة فاعتبروه شهرا تاما اي ثلثين يوما فيكون اليوم الزائد
الذي يكون في ذي الحجة به تاما كبيسة فتكون هي واقعة في [illegible] هذه السنة اي السنة الثانية
واما في السنة الثالثة فاخذوا المحرم ايضا ثلثين والصفر تسعة وعشرين الى ذي الحجة وهكذا
يكون شهرا تاما وشهرا ناقصا الى ذي الحجة فيجمع ايضا لذي الحجة في هذه السنة مثل ما جمع في السنة
الاولى اعني اثنين وعشرين دقيقة فاسقطوا من كسر هذه السنة ستة عشر التي تكون مجموع الكسر في
السنة الثانية ناقصة من اليوم بما عرفته فبقي ستة فهو اقل من النصف فاعتبروا
فلا يلتفتوا اليه م

الشهر

السنة الاخرى من هذه السنة ناقصا اي تسعة وعشرين يوما فلا تكون الكبيسة متحققة فيها واما السنة
الرابعة فاخذوا المحرم ايضا ثلثين والصفر تسعة وعشرين وهكذا الى ذي الحجة فالكسر المجتمع فيها
ايضا اثنان وعشرون دقيقة وجمعها الباقية من الكسر في السنة الثالثة من الست بعد كسر هذه السنة
يكون الحاصل ثمانية وعشرين دقيقة فهو اقل من نصف اليوم فلا يلتفتوا اليه فاعتبروا الشهر ناقصا اي تسعة
ذي الحجة ايضا ناقصا فلا يكون فيها ايضا كبيسة واما في السنة الخامسة فالكسر ايضا
ايضا اثنان وعشرون دقيقة وبعد جمع كسر السنة الرابعة مع كسر هذه السنة يصير المجموع خمسين دقيقة
وهو زايد على نصف اليوم المصطلح وناقص منه بعشرة فاعتبروه يوما واحدا وزادوه في اخر
ذي الحجة فاعتبروه شهرا تاما اي ثلثين يوما فتكون الكبيسة فيها متحققة واما في السنة السادسة
فالكسر ايضا اثنان وعشرون دقيقة فاسقطوا من كسر هذه السنة عشرة التي
تكون مجموع الكسر في السنة الخامسة ناقصة من اليوم بما بقي اثني عشر وهو اقل من النصف فلا تكون
فيها كبيسة واما في السنة السابعة فالكسر في اخر ذي الحجة ايضا اثنان وعشرون وبعد
جمع كسر السنة السادسة مع كسر هذه السنة يصير المجموع اربعة وثلثين وهو زايد على النصف من نصف اليوم
وناقص منه بستة وعشرين فاعتبروه يوما واحدا وزادوه في اخر ذي الحجة فاعتبروها شهرا تاما
اي ثلثين يوما فتكون الكبيسة متحققة فيها واما في السنة الثامنة فالكسر ايضا اثنين وعشرين
دقيقة فاسقطوا من كسر هذه السنة ستة وعشرين التي تكون مجموع الكسر في السنة السابعة ناقصة
من اليوم بما بقي ستة ارقعة وهذا اقل من النصف فلا تكون فيها كبيسة واما في السنة
التاسعة فالكسر ايضا اثنان وعشرون دقيقة فاسقطوا الاربعة الباقية من الثامنة وما يحصل من الكسر
في السنة الثامنة من كسر هذه السنة يبقى ثمانية عشر في هذه السنة فلا تكون فيها كبيسة
واما في السنة العاشرة فالكسر ايضا اثنان وعشرون دقيقة وبعد جمع كسر السنة الباقية
من السنة التاسعة اعني ثمانية عشر مع كسر هذه السنة يصير المجموع اربعين وهو زايد على نصف
اليوم المصطلح وناقص منه بعشرين فاعتبروه يوما واحدا وزادوه في اخر ذي الحجة فيكون تاما
فتكون الكبيسة فيها متحققة واما في السنة الحادية عشرة فالكسر ايضا اثنان وعشرون
دقيقة فاسقطوا العشرين الذي يكون مجموع الكسر في السنة العاشرة ناقصا عن اليوم به
من كسر هذه السنة بقي اثنين وهو اقل من النصف فلا تكون الكبيسة في هذه السنة
واما في السنة الثانية عشرة فالكسر ايضا اثنان وعشرون دقيقة وبعد جمع الباقي من السنة
الحادية عشرة اعني الاثنين مع كسر هذه السنة يصير الحاصل اربعة وعشرين وهو اقل من النصف فلم يلتفتوا اليه فيكون ذو الحجة ناقصا
ولا تكون الكبيسة متحققة في هذه السنة

الحاصلة تامة والباقية مع الكسر عشرين دقيقة م

وأما في السنة الثالثة عشر فالكسر الباقي اثنان وعشرون دقيقة وبعد جمع كسر السنة الثانية عشر
الى اربعة وعشرين من كسر هذه السنة يصير الحاصل ستة واربعين فيكون فيها وهو زائد على النصف
وناقص من اليوم باربعة عشر فاعتبروه يوما واحدا وزادوه في اخر ذي الحجة فصار ذو الحجة ثلثا
وثلثين فاليوم الذي زادوه في اخر ذي الحجة من هذه السنة كبيسة فلم تكون الكبيسة في هذه السنة
محققة وأما في السنة الرابعة عشر فالكسر الباقي اثنان وعشرون دقيقة في اسقاط اربعة عشر
الذي يكون مجموع الكسر السنة الثالثة عشر فقط ناقصا من تمام اليوم بعد من كسر هذه السنة بقي ثمانية
فلا يقل عن النصف فلم يلتفتوا اليه ولا اعتبروا الشهر ناقصا فلا تكون الكبيسة في هذه السنة محققة
وأما في السنة الخامسة عشر فالكسر الباقي اثنان وعشرون دقيقة وبعد جمع كسر السنة الرابعة عشر
من الثمانية الكسر وهو الثمانية من كسر هذه السنة يصير الحاصل ثلثين دقيقة فعلى قول من قال ان حكم
الكسر المساوي لنصف اليوم كالمجاوز عنه قال بتحقق الكبيسة في هذه السنة ومن قال بالمقابلة قال
بعدم تحققها فيها كما عرفت سابقا ثم وأما في السنة السادسة عشر فاخذوا المحرم فيه ثلثين
والصفر تسعة وعشرين وهكذا الى ذي الحجة فيجعل في الحجة في هذه السنة بعد جمع كسر السنة الخامسة عشر
مع كسر هذه السنة اعني ثمانية وعشرين اثنان وخمسون دقيقة فهذا المجموع زائد على نصف اليوم فاعتبروه
يوما واحدا وزادوه في اخر الحجة فصار تاما فهذا اليوم الزائد عليها كبيسة سادسة فلو قيل
وأما في السنة السابعة عشر فبعد اخذ المحرم ثلثين والصفر تسعة وعشرين الى ذي الحجة فالكسر المجتمع
فيها ايضا اثنان وعشرون دقيقة وبعد جمع اسقاط الثانية التي يكون مجموع الكسر الزائد على نصف
اليوم في السنة السادسة عشر ناقصا من اليوم … من كسر هذه السنة بقي الكسر في اخر ذي الحجة
ثمانية عشر وهذا ايضا اقل من نصف اليوم فلم يلتفتوا اليه ولم يعتبروه فاعتبروا الشهر ناقصا
فلا تكون كبيسة في هذه السنة وأما في السنة الثامنة عشر فبعد العمل الذي ذكرنا في المحرم ثلثين
والصفر تسعة وعشرين وهكذا الى ذي الحجة يجتمع فيها بعد جمع كسر السنة السابعة عشر وهو اربعة
عشر مع كسر هذه السنة وهو اثنان وعشرون دقيقة ستة وثلثون وهذا زائد على النصف
وناقص من تمام اليوم باربعة وعشرين فاعتبروه يوما واحدا وزادوه في اخر ذي الحجة فصار تاما
فهذا اليوم الزائد عليها كبيسة سابعة وأما في السنة التاسعة عشر فبعد العمل
المذكور فالكسر المجتمع في اخر ذي الحجة هذه السنة ايضا اثنان وعشرون دقيقة وبعد اسقاط
كسر هذه السنة من اربعة وعشرين دقيقة التي يكون مجموع الكسر الزائد على نصف اليوم في السنة
الثامنة عشر ناقصا من اليوم … اثنان دقيقة في اخر ذي الحجة وهو اقل من النصف
فلم يلتفتوا اليه ولم يعتبروه فاعتبروا الشهر ناقصا فلا تكون الكبيسة متحققة في هذه السنة
وأما في السنة العشرين فبعد العمل المذكور فالكسر المجتمع في اخر ذي الحجة هذه السنة
اثنان وعشرون دقيقة وبعد اسقاط الكسر الباقي في السنة التاسعة عشر وهو اثنان دقيقة

وناقص من ثمانية م

من كسر

من كسر هذه السنة يبقى عشرون دقيقة وهذا ايضا اقل من النصف فلم يلتفتوا اليه
ولم يعتبروه فاعتبروا الشهر الاخير من هذه السنة ناقصا فلا تكون الكبيسة متحققة في هذه السنة
وأما في السنة الاحدى والعشرين فبعد العمل المذكور فالكسر المجتمع في اخر ذي الحجة ايضا اثنان
وعشرون دقيقة وبعد جمع كسر السنة العشرين معه وهو عشرون دقيقة مع كسر هذه السنة
يصير المجموع في اخر ذي الحجة هذه السنة اثنين واربعين دقيقة وهذا زائد على النصف فاعتبروه
يوما واحدا وزادوه في اخر ذي الحجة فصار تاما فهذا اليوم الزائد كبيسة ثامنة وأما في السنة
الثانية والعشرين فبعد العمل يكون الكسر المجتمع في اخر ذي الحجة اثنين وعشرين دقيقة وبعد اسقاط
الثمانية عشر التي تكون في السنة الاحدى والعشرين من كسر هذه السنة بقي اربعة وهذا اقل
من النصف فلم يلتفتوا اليه ولم يعتبروه ولما اعتبروا الشهر ناقصا فلا تكون كبيسة
في هذه السنة وأما في السنة الثالثة والعشرين فالكسر المجتمع في اخر ذي الحجة
ايضا اثنان وعشرون دقيقة وبعد جمع الكسر الباقي وهو في السنة الثانية والعشرين اربعة مع كسر هذه
السنة حتى يصير المجموع في اخرها ستة وعشرين دقيقة وهو اقل من النصف ولم يلتفتوا اليه
ولم يعتبروه واعتبروا الشهر ناقصا فلا تكون كبيسة فيها وأما في السنة الرابعة
والعشرين … في اخر ذي الحجة بعد جمع الكسر كسر السنة الثالثة والعشرين وهو ستة وعشرين
مع كسر هذه السنة اعني اثنين وعشرين دقيقة ثمانية واربعين دقيقة وهذا زائد على النصف
وناقص من تمام اليوم باثنى عشر … وأما في
السنة الخامسة والعشرين فالكسر المجتمع في اخر ذي الحجة ايضا اثنان وعشرون دقيقة وبعد اسقاط
الاثنى عشر الزائد على مجموع الكسر السنة الرابعة والعشرين من تمام اليوم من كسر هذه السنة
بقي العشرة وهذا اقل من النصف فلم يلتفتوا اليه ولما اعتبروا الشهر ناقصا فلا تكون
كبيسة فيها وأما في السنة السادسة والعشرين فالكسر المجتمع في اخر ذي الحجة ايضا اثنان
وعشرون دقيقة وبعد جمع كسر الباقي من السنة الخامسة والعشرين وهو العشرة مع كسر هذه السنة
يصير المجموع في اخر ذي الحجة ثنتين وثلثين وهذا زائد على النصف وناقص من تمام بتسعة وعشرين
فاعتبروه يوما واحدا وزادوه في اخر ذي الحجة فصار تاما فهذا اليوم الزائد فيها كبيسة عاشرة
وأما في السنة السابعة والعشرين فالكسر المجتمع في اخر ذي الحجة ايضا اثنان وعشرون
دقيقة وبعد اسقاط الكسر … تمام اليوم على مجموع الكسر في السنة السادسة
والعشرين وهو سبعة وعشرين من كسر هذه يبقى خمسة وهو اقل من النصف فلم يلتفتوا
اليه ولم يعتبروه فاعتبروا الشهر ناقصا فلا تكون كبيسة فيها وأما في السنة الثامنة والعشرين

وناقص من تمام ثمانية عشر م

وهو اربعة م

تاسعة م

والسادسة والعشرون م

نالکم رابعة اثنتا عشرة وعدة دقيقة وبعد جمع كسرا كان من السنة السابعة والعشرون من الخمسة
من كهذه السنة يحيل المجموع سبعة وعشرين في هذا اقل من النصف فلم يلتفتوا اليه ولم يعتبروه
واعتبروا الشهر في آخر هذه السنة ناقصا فلا يكون كبيسة فيها واما في السنة
التاسعة والعشرين [illegible] فبعد الحمل الذي توجد [illegible] والكسر [illegible]
وعشرين فيجتمع فيها بعد جمع الكسر السنة الثامنة [illegible] سبعة وعشرين من كهذه
السنة [illegible] خمسين سنة واربعين وهذا زايد على النصف فيعتبر
فيا قص [illegible] باحد عشر دقيقة [illegible] احدا وزادوه في آخر ذي الحجة فصار
تاما فصار هذا اليوم المعتبر الزايد كبيسة [illegible] الحادي عشر

وهكذا الى ذي الحجة م

اعلم ايضا

روى النعماني في ارض [illegible] في ذلك الكتاب بسنده الصحيح الى الصادق عليه السلام
قال جاء امير المؤمنين [illegible] يحدث في الوقايع التي تجري بعده الى ظهور القائم
عليه السلام فقال له الحسين عليه السلام يا امير المؤمنين في اي وقت يطهر الله
الارض من الظالمين فقال عليه السلام لا يكون ذلك حتى تراق دماء [illegible]
من الارض بلا حق ثم اخبر عليه السلام بقصص احوال بني امية وبني العباس
في حديث طويل اختصره الراوي فقال امير المؤمنين عليه السلام اذا قام
القائم بخراسان وغلب على ارض كوفان وملتان وعبر جزيرة بني كاوان وقام منا
قائم بجيلان واجابته الابر والديلم وظهرت لولدي رايات الترك متفرقات في الاقطار
والحرمات وكانوا بين هنات وهنات اذا خربت البصرة وقام امير الامرة [illegible]
حكاية طويلة ثم قال اذا تجهزت الالوف وصفت الصفوف وقتل الكبش الخروف
هناك يقوم الآخر ويثور الثائر ويهلك الكافر ثم يقوم القائم المأمول والامام المجهول له الشرف والفضل
وهو من ولدك يا حسين لا ابن مثله يظهر بين الركنين في دريسين باليين يظهر على الثقلين ولا يترك في الارض
الا دنين طوبى لمن ادرك زمانه ولحق اوانه وشهد ايامه تم الحديث
نمره

[illegible]

رساله دربیان معنی تصوف و فرق صوفیان
وشرح عقاید هرطایفه ومذاکره مولف با روسای هرفرقه

کتب هادی النجاة من جمع الملکات
بحار الانوار رسائل اسرار المذاهب
[illegible] ابن حمزه
حقیقة القلوب از عزیزالله

رد صوفیه

رد صوفیه

بعضی از علمای امامیه ذکر نموده‌اند که در حدیث [illegible] که عثمان بن شریک [illegible] بود ابوالفرقان [illegible] ابن حمزه در کتاب [illegible]
در کتاب بحار الانوار [illegible] اسرار المذاهب [illegible] کتاب [illegible] حقیقة القلوب [illegible]
[illegible]

کتاب اصول الدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

حلاج را یکی از این ... [illegible] ... محیی الدین ... شیخ عزیز نسفی ... عبدالرزاق کاشی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بشارات المصطفی لشیعة المرتضی [illegible]

[illegible]

در بیان طایفهٔ صوفیان

[illegible]

برنجاه ام خوانند الامتشبه مبطل که نام جماعتی است ... [illegible]

متشبه محق ... [illegible]

[illegible]

ظاهر ... [illegible] ... اما ضرام جماعتی اند ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۳۱ [illegible]

[illegible]

و بعضی قبل از این فرموده‌اند [illegible] در رسم و قانون [illegible] ایشان [illegible] در مصطلحات [illegible] که گویند این [illegible] امام رضا [illegible]

[illegible]

۳۲ [illegible]

[illegible]

دانسته باید هر روز نام برادر و فرزند [illegible] یکبار بگوید [illegible] عمل کنند [illegible] حضرت او [illegible] ظاهر شود و آنچه در باطن دارد [illegible] که سلسله مولویه
در بلاد روم و شام و مصر و عرب [illegible]
سالکان سلسله مولویه [illegible] تاج [illegible] مشایخ ایشان [illegible] سلسله نقشبندیه [illegible]
در بیت [illegible] اولاد [illegible]
۳۳ جلالیه عارفان جلالیه در کشور هندوستان [illegible] مشهوره سید جلال [illegible]
جمعی کثیر از اولاد [illegible]
[illegible]

۳۴ [illegible]

[illegible]

۵۲

[illegible]

۳۵ نقشبندیه [illegible] سلسله نقشبندیه [illegible]

[illegible]

و در این عبارات او از خود نیز بعید در حقیقت او با تجشمان ... معروف شده و شیخ محیی الدین را بسبب استدلال او عجب آمده و گفته بعجب که او خلق نموده
سلسلهٔ خانقاه بزرگ او کرده ... و قرب او کرد و اثبات قبیله بکمه و جماعتی از صحابه و اهل بیعت و سلسلهٔ خواجگان از اهل سلسله مذکوره خواجه عبد الخالق کلان کرده است امیر
از طرف شمس ... و عمار و جرت ... و در روایت از شیخ ... و حلقه ... بعهد کرده ... انجام ... در دارالسلطنه بخارا خواجه ابو یعقوب
یوسف همدانی ... و او را مرید خواجه عبد الخالق غجدوانی ... حلقه خواجگان است ... شیخ ... از حضرت
در طریقت مرید خواجه ابو یعقوب ... پس خواجه ابو یعقوب ... مرید ... از مشایخ
خواجه ابو یعقوب ... ... و خلاف ... پس علم ... مرید از نقشبندیه ... نقشبند
محض غلط ... او ... اگر ... امام جعفر صادق صحیح ... در این نیز ... و در رشحات و غیره
مذکور است که حضرت خضر خواجه عبد الخالق را ... وقوف عددی و قلبی ... او را مشغول شده و ... از آن خواجه ابو
یعقوب ... خواجه عبد الخالق ... و اوقات ... و ذکر قلبی از او ... در ... از حضرت خضر ... پیش از خواجه
خواجه عبد الخالق ... مرید خواجه یوسف ... خواجه یوسف مرید ... از مشایخ
مشایخ نقشبندیه ... این سلسله ... خواجه بهاء الدین نقشبند است ... و در کتب ... از نسبت ... منسوب
منسوب ... و کلام ... در رشحات ... مرید امیر کلال است
اما شیخ الحقیقه ... از روحانیت خواجه عبد الخالق ... امیر کلال ... شیخ او ذکر
خفی را ... ذکر جهر ... ذکر خفی ... امیر کلال ذکر جهر ... خواجه ... از مجلس
بیرون ... اگر ... خواجه عبد الخالق ... خواجه بهاء الدین ... علاء الدین عطار ... علاء الدین ... مرید
خواجه ... عبد الله ... خواجه سعد الدین کاشغری ... مولانا عبد الرحمن جامی ... رشحات ... این سلسله ... اول
... امیر کلال ... عراق ... مشایخ
3ـ و در ... طریقه ... نقشبندیه ...
وصول ... حضرت ... از تحقیق ... اول ...
در وجوب ... حقیقی ممکن موجود ... حقیقی ...
... حقیقی ...
مطلق ... حقیقی از ... عالم ...
... حقیقی ... از ظهور حقایق ...
... حقیقی ... حقیقی ... حقیقی را و
مستند نه

مستند نه بسوی او و مربوط اند باو و ... و ربط باو ... لازم ... نیست ... در حضرت ... ظهور است
بحقیقت ... مرتبه ... عقلا ... معرفت ... از ... نور ... خفی ... اعلم ... الامور
ذکر وحدت وجود ... محققان ... است ... شیخ ... دیگر از محققین در حضرت ... وجود ... است
تعداد مراتب ... کل ... مرتبه ... مطلق ... معرفت ... مقام
و گفته اند ... عقل ... وجود ... ذات ... کل ... الکون
... وجوب ... علم ... مرتبه ... عبد الرحمن ... فقال ...
الی التوحید فقلت ... غیر معقول ... تحقیق ... ...
... ذات ... حقیقت ...
... حقیقت ... الاحکام ... بالنقض
... الاحکام ... ولا ... الاحکام ...
معروف ... مرتبه ... از وجود ... وجود ...
... اجزاء ... جزو ... جزو ...
جزو ... جزو ...
... وجود ... جمیع ...
... جمیع موجودات ... کلام
... وجود ... وحدت ... وجود
... ممکنات ... الواقع ... ازقدم
... کمال ... تجرد ... موجودات ... حقایق خارجیه
... ذات ... حقیقت ... حقیقه ... کنند
... وحدت ... معقول ... اعتبار
... ذات ... موجودات ... بر
... ذات ... وجود ... نسبت
... ذات ... وجود ... وجود

وحدت ...
وجود ...
وجود ...

اثر او در عالم هم ظاهر است باعتبار آنکه وجود منبسط اعم از معقولات ثانیه و مفهومات اعتباریه هم هست و در الفتوحات [illegible] است که وجود منبسط
و این وجود بمنزله شیء [illegible] ذات است و اطلاق ذات بر آن [illegible] منزه و مقدس است از نقص تعلق و تقید و تنزل و تمیز [illegible]
و منزه الذات فی جمیع المراتب می باشد و وجود منبسط بدون تعلق و تقید بتعینات و اطلاقات [illegible] پس [illegible] الکلام [illegible]
[illegible] ذات [illegible] غیر الذات است [illegible] الذات است از [illegible] و [illegible] صعود [illegible]
[illegible] ذات فاقد الذات [illegible] و وجود است [illegible] در حقیقت ممکنات است [illegible] اطلاق و وجود مطلق [illegible] مراد از او
در [illegible] وجود [illegible] وجود [illegible] صعود [illegible] چنانچه اطلاق [illegible] و در عرف [illegible] تنزل
[illegible] و مجاز فرق [illegible] وجود [illegible] لازم [illegible] ساریه [illegible] حق است [illegible] فاعل است [illegible]
[illegible] ذات [illegible] است و فرق [illegible] بالذات [illegible] مرتبه است [illegible] جمله عالم [illegible] و [illegible]
عالم [illegible] و دیگر گفته [illegible] که [illegible] ذات [illegible] از [illegible]
[illegible] تعینات [illegible] الحیوان [illegible] افراد [illegible] جمع [illegible] و چون ممیزات [illegible]
[illegible] حقیقت حیوان جمع [illegible] و چون ممیزات حیوان [illegible] جسم [illegible] جمع [illegible] و چون ممیزات
جسم [illegible] الجسم [illegible] حقیقت جسم جمع [illegible] و چون ممیزات جسم [illegible]
[illegible] در حقیقت جوهر جمع [illegible] و چون [illegible] منبسط [illegible] و الیه العود [illegible]
وجود [illegible] متعدد [illegible] بعضی [illegible] اول [illegible] اول [illegible] اول ما خلق الله [illegible] و بعضی [illegible]
بعضی [illegible] در [illegible] و [illegible] جمیع [illegible] مراد از او
[illegible] و اشرقت الارض بنور ربها [illegible] ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره [illegible]
[illegible] از این [illegible] وجود [illegible] ممکنات [illegible] نور [illegible] مراد از ظلمت
عدم [illegible] و ظلمت [illegible] ظلمت [illegible] ظلمت [illegible]
و این ظلمت عدم [illegible] وجود [illegible] مراد [illegible] در قرآن [illegible] وجود منبسط [illegible] کل من علیها فان و یبقی وجه ربک
ذو الجلال و الاکرام [illegible] فثم وجه الله و کل شیء هالک الا وجهه [illegible] ذات [illegible]
[illegible] و [illegible] الله [illegible] اول ما خلق الله [illegible] وجود منبسط [illegible]
[illegible] عالم [illegible] اول ما خلق الله العقل [illegible] عالم [illegible] مراد از او
[illegible] العقل [illegible] و الالفاظ [illegible] الملائکة [illegible] جمیع افلاک و عالم
[illegible] از عالم [illegible] چنانچه [illegible] اول [illegible] است

عالم ابداع [illegible] وجود منبسط [illegible] اول ما خلق الله [illegible] اول [illegible]
[illegible] اول ما خلق الله جوهرة [illegible] الیها بعین الهیبة فذابت اجزاؤها [illegible] الماء [illegible]
دخان فخلق منه السموات و [illegible] الارضین [illegible] وجود منبسط [illegible] المخلوق [illegible]
[illegible] جمیع [illegible] السموات و الارض [illegible]
[illegible] در این [illegible] ملکوت [illegible]
[illegible] ملکوت [illegible] وجود منبسط [illegible] از حق [illegible]
[illegible] عوالم [illegible]
[illegible] الله [illegible] اسم الله الاعظم [illegible]
[illegible] الاعلی [illegible] دلالت است [illegible]
[illegible] عالم [illegible] نور [illegible] الخلق [illegible]
[illegible] است [illegible] الله [illegible] خلق [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] الکتاب [illegible] و الخلق [illegible] از [illegible]
[illegible] عالم [illegible] از [illegible]
[illegible] چنانچه [illegible] الاول [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] الذات [illegible] وجود [illegible] البشریت [illegible]
[illegible] انا بشر [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] مرتبه [illegible] الله [illegible] است [illegible]
وجود [illegible] شده [illegible] وجود [illegible]
[illegible] لفظ [illegible] اول [illegible]
[illegible] ۱۲ [illegible] مراد از ۱۲ حجاب [illegible] ۱ ۲ ۳ ۴ [illegible]
[illegible] خلق [illegible] خلق شده [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] خلق [illegible] الاشیاء
[illegible] خلق [illegible] اول [illegible] خلق [illegible]
[illegible] خلق [illegible]
[illegible] ۱ ۲ ۳ ۴ [illegible]

و عرفا و تحقیق حکما و متالهین لیکن باعتبار حسن متابعت [illegible]

[illegible]

... که الله ... صلی الله علیه و آله ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

لیس بمخلوق است سوره الله تعالی در داه مشهور از کلمات [illegible] رچه عبارت است از ذکر مطلق بشرط از عوارض است نسبت بحجب [illegible] حکمات [illegible]

[illegible] است [illegible] تحقیق [illegible] از طرق [illegible] می گشت [illegible] که از ایشان [illegible] ٣٧

الحکام [illegible] بعض [illegible] در نام [illegible] عن الله علیه [illegible] و قال [illegible] بعضهم [illegible] در بیان عرفای نقشبندیه نقشبندیه

[illegible] و بکثرت ابنا از سلاسل [illegible] سالکان [illegible] و [illegible] بسیار ذکر

در کتب و عراق [illegible] و ایران [illegible] مطلب

طریقه که از افراط و تفریط [illegible] و در اکثر بلاد اسلام رایج گردیده [illegible] طریقه [illegible] از دنیا

[illegible] طریقه [illegible] جامع [illegible] مجاهدات و ریاضات [illegible] و مجاهدات [illegible]

و از طریقه جنیدیه [illegible] و نسبت طریقت [illegible] صحیح [illegible] که [illegible] است و در میان

[illegible] نقشبندیه رضوان الله علیهم [illegible] الف [illegible] شهور [illegible] از

طریقه [illegible] و معمول [illegible] است [illegible] در کتاب [illegible] سلسله از

تعلیم [illegible] پس از [illegible] تعلیم [illegible] بس سالکان [illegible] کرده [illegible]

گشت [illegible] از [illegible] که [illegible] پس [illegible] حال [illegible] از [illegible]

جانب [illegible] در [illegible] مقام [illegible] السلام [illegible] و [illegible]

بعض [illegible] که [illegible] بعض [illegible] که جمال [illegible] از [illegible]

[illegible] بعض [illegible] که [illegible] از سلوک [illegible]

ان [illegible] و ان دیگر [illegible] سالکان [illegible] ان یک [illegible] و ان دیگر [illegible]

[illegible] هر یک [illegible] در خانقاه

[illegible] جامع [illegible] اللهیه [illegible] مطلب

[illegible] مقامات [illegible] را هم که به سلسله اللهیه [illegible] از [illegible]

[illegible] بعض [illegible] از [illegible] که [illegible] اکر [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] سالکان طریقت [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] سلوک [illegible] طریقت [illegible]

[illegible] زیرا که اکثر ایشان [illegible] و [illegible]

[illegible] که در آن سلسله [illegible] کردن و در [illegible] و هر کس [illegible] دارد [illegible]

[illegible] طریقه [illegible] عبادت [illegible] گردد [illegible] عالم [illegible] ایشان [illegible]

معرفت و عبادت [illegible] اول [illegible] از ایشان [illegible]

از ذات [illegible] ارام [illegible] و [illegible] و [illegible] مراتب دارد

[illegible] و در ان نیز مراتب دارد [illegible] از [illegible] مراتب دارد [illegible]

کہ

که این نیز محمود و ستوده است پس ایشان را لازم است که بجهة صحبت خود کسی اختیار کنند و در ان ضمن [illegible] بعظمت [illegible] در باب [illegible] کرد

خود [illegible] و [illegible] رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله دلیل [illegible] و اگر [illegible] کسی [illegible] و از [illegible] که

از [illegible] در این کتاب در مقام [illegible] و این طریقه نیز [illegible] در ایشان است چه که [illegible]

[illegible] را لازم [illegible] و از [illegible] لازم [illegible] طریقت [illegible]

صدق و صفات متابعت [illegible] حضرت مصطفی [illegible] و طریق مخالفت نفس و [illegible] از [illegible] احوال [illegible]

[illegible] صحبت [illegible] در [illegible] نفس و [illegible] و [illegible] و [illegible]

پوشیدن است و خلوت در انجمن [illegible] از [illegible] و [illegible] اینچنین [illegible]

[illegible] متابعت [illegible] اگرچه [illegible] زمانه است [illegible] و [illegible] سالکان [illegible]

[illegible] انوار حقایق [illegible] از [illegible] ولایت [illegible] امام [illegible] سالکان [illegible]

[illegible] در [illegible] و [illegible] در [illegible] مقامات اولیا [illegible] و از [illegible] لازم

[illegible] و در این طریقت [illegible] که [illegible] است

[illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible] چنانچه [illegible] است [illegible]
[illegible] جسم است و لا محاله لوازم جسمیت [illegible]
[illegible] اعتقاد [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] زیرا که [illegible] محتاج [illegible] پس [illegible]
[illegible] محتاج [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] محتاج [illegible]
[illegible] سلطان است [illegible]

تو با یاد می رسانید که ایا سلطان [illegible] چه کنند که خامی با پخته سازد [illegible] در جزا [illegible]
کس که خامی با پخته کند همچنان باشد که هزار بیچ گناه [illegible] باشد و هزار مسکین را طعام داده باشد و هزار بنده را
آزاد و هزار اسیر از بند رهانیده باشد

[illegible] لا [illegible] الله [illegible]
[illegible] والله [illegible]
[illegible] پس [illegible]
[illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] الله [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] اسلام [illegible] قرآن است
[illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الاجماع [illegible]
الاجماع ان کان [illegible] الاجماع [illegible]
[illegible] الاجماع [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

حية من ماء وحية من تراب وحية من هوا حية محمد الباقر تفصل حية الكافر اخرج ايها السم الناقع في
فلان ابن فلانة ان كنت في المخ اخرج في العظم وان كنت في العظم اخرج في العصب وان كنت في العصب اخرج في
اللحم وان كنت في اللحم اخرج في الدم وان كنت في الدم اخرج في الجلد وان كنت في الجلد اخرج في الشعر وان كنت
في الشعر اخرج في الهواء بجاه محمد المصطفى وعلي المرتضى الطاهر كفى والمريض شفى وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة
للمؤمنين [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم لحرق [illegible] حمى العادية فقط [illegible]

[illegible] فقطعتم [illegible] اقطع [illegible] الشعر من فلان بن فلانة [illegible] تقطع الرحم [illegible]
[illegible]
[illegible]

كلمة طيبة وكلمة خبيثة كمثل شجرة خبيثة اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار [illegible] اقطع [illegible] فلان بن فلانة [illegible] تقطع الرحم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ⊕ [illegible]
[illegible] وقت [illegible] طلوع يا حين غروب [illegible]

بیست فصل تقویم از مصنفات متاخرین

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

اعداد عقود و سپاس و ثنای بی قیاس مر پادشاهی سزاست که این قبه فلک دوار فانوس مانند
شمع کواکب ثابت و سیاره منور و مزین گردانید که انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب و کوکب
ایشانرا دلیل ما لکان راه دین و هدایت و مسافرین بحر و بر عالم گردانید که وهو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا
بها فی ظلمات البر والبحر قد فصلنا الآیات لقوم یعلمون و احوال این عالم کون و فساد را بحرکات افلاک
و انجم بسته گردانید تا اسباب روشن و ظاهر برهمن حوادث را قبل از حدوث و وقایع را پیش از
وقوع بدانند که فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم و آباء علوی را با امهات سفلی راغب و مایل
گردانید تا بسبب گردش تعشق ایشان فضل ارباب سلطنت ظاهر و متولد گشته از آنان حاصل شوند
که در تحت این موالید ثلاثه نه هیچ نیز از نوع فرزندی نشکند تا اسباب این عالم کون و فساد با نظام و نعمت
این عالم بدان تمام باشد و مخفی نماند که بر وحدت صانع و وجود که واجب الوجود است دلیل قاطع
و برهانی ساطع باشد و فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد الله خالق کل شیء وهو اللطیف الخبیر
و درود نامعدود بر آن نجم آسمان سیادتی که یک نقطه از مراتب او تمام علوی و سفلی را نور و ضیاء
بخشیده سر مبارک والشمس وضحاها دلیلی است روشن ان الله وملائکته یصلون علی النبی و در شأن
و مرتبه او والنجم اذا هوی است بر خلوات نامیات بعدد فی الحوادث نثار مرقد منور و روضه
مطهر آنجناب و آل او و اولاد او باد الی یوم المعاد ۵ اما بعد بدانکه بنده خیر فقیر اذکم چنین
اینچنین کمینه الشعر و التقصیر خود را قابل آن نمی‌داند که بانی این امر خطیر نیست باری حقیر ازین

کبجوانی از

کبجوانی از طبقه سادات رفیع الدرجات حسینی که در بدایت سن نهایت شوق بتحصیل کمالات داشت
خاطرش متوجه گردید که رساله در معرفت تقویم نزد این حقیر بنویسد که بعلاوه اینان رسید
با تقویم که استخراج می‌شود اختلافات بسیار داشت از سبب اختلافات بر سید که چون شد
که تقریبا بعضی مستقیمین نوشته اند در معرفت تقویم بوده که قدیم استخراج می‌شود و حالا تصرفات
بسیار در او شده و بعضی اصطلاحات را متعدد و لا وجه او چند امر قرار داشته اند رسید
عزیز القدر فرمود که چرا این اختلافات منشأ تفرق شده و هر مستند مرشد چه می‌شود که
رساله مختصری در اصول معرفت تقویم که حالا استخراج می‌شود و معمول به منجمین است با سهل عبارتی
که در رتبه مصطلح اعتبار داشته شود تا بمستند عامیان باشد این سبق حاکم و در درجه قبول
تبقی مستعد قابلیت عدد ها ممکن گشت تا در این زمان امن و امان و اوان دولت ابد مدت سلطان
سلاطین جهان مروت آیین معدلت نشان نواب محمد کریم خان خلد الله ملکه و افاض علی العالمین
بره و عدله و احسانه که در عهد سلطنت او امنیت و وفور نعمت بحدی کمال رسیده و اشرب
و فقیر را از برم که زمانست و در عایش بر سبیل مجمل است مزاولاه این شاه با عدل و داد
بحکم چه کریم خواهش که چهار باد که نه هزار و صد و هشتاد و دو هجری بوده با شد این بی چیز
با وجود عدم قابلیت و قلت بضاعت خود را برین داشت که رساله بر سبیل اختصار که نتیجه
اقاسنا و شنیدن و در کتب دیدن با فهم قاصر خود رسیده در اصل معرفت تقویم که نه آنرا
مرتب کند که محتاج بشرح باشد انا قال الاستاد در مختصرات شرح نماید که نماید اثری ازین حقیر
باقی ماند و باالله المستعان و این رساله مشتمل است بر مقدمه و بیست فصل و خاتمه مقدمه
تاش اهل حساب داده‌اند عدد جمل باشد و اعداد جمل که ابجد هوز حطی کلمن سعفص
قرشت ثخذ ضظغ باشد برین ترتیب ا یک ب دو ج سه د چهار ه پنج و شش ز هفت ح
هشت ط نه ی ده ک بیست ل سی م چهل ن پنجاه س شصت ع هفتاد ف هشتاد
ص نود ق صد ر دویست ش سیصد ت چهارصد ث پانصد خ ششصد ذ هفتصد

سلطان عصر مولف

تاریخ تالیف ۱۱۸۲

۵ پنج ۲

ض هشتصد ظ نهصد غ هزار و این جمله بیست و هشت حرف باشد نه آحاد و نه عشرات و نه مآت
و الوف و دیگر اعداد را هم از این حروف ترکیب کنند و بیشتر مقدم دارند مگر تا امر غ بدین مثال
یا ده لب بیست و دو لج سی و سه قلد صد و چهل و چهار و چون عدد هزار را مضاعف شود کنند
مقدم دارند و بیشتر را مؤخر بدین حال بغ دو هزار قغ صد هزار و چنانکه حاجت افتد باید
نوشت **فصل اول** در ایام هفته و تعریفات بدانکه ایام جمع یوم است و در لغت روز باشد
و در اصطلاح اهل تنجیم عبارت است از طلوع نصف جرم آفتاب تا غروب نصف جرم او و لیل
در لغت شب باشد و در اصطلاح اهل تنجیم عبارت از غروب نصف جرم آفتاب تا طلوع نصف جرم
او و ایام هفته را از حروف جمل ترکیب کنند بدینگونه ا یکشنبه ب دوشنبه ج سه شنبه
د چهارشنبه ه پنج شنبه و جمعه ز شنبه **فصل دوم** در تاریخ عربی و تعریفات لفظ تاریخ را
دو معنی لغوی و اصطلاحی گفته اند و این حقیر را میل بقول خواجه است علیه الرحمة که میفرماید
که تاریخ در لغت پیدا کردن وقتست و در اصطلاح تنجیم تاریخ اولی است معلوم که نسبت
بدو کنند زمانی را که بعد از او باشد و مقصود که شناسیم قریب بقول خواجه است ما ابتدا
این تاریخ از هجرت پیغمبر ما باشد از مکه معظمه بمدینه طیبه و آن روز پنجشنبه غرۀ محرم بوده
بعضی را اعتقاد است که اول المحرم سالی که جناب نبوی هجرت فرمود روز پنجشنبه
بوده هجرت آنجناب در شهر ربیع الاول بوده و این قول الحال از قوت نیست و سال ایشان دوازده ماه
قمری باشد سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه و ماه حقیقی
ایشان که از اجتماع تا اجتماع دیگر باشد بیست و نه روز و دوازده ساعت و چهل و چهار
دقیقه باشد نزد اهل حساب یکماه سی روز و یکماه بیست و نه روز و باقی بدین قیاس
و نام ماههای ایشان بترتیب این است محرم الحرام ل صفر المظفر کط ربیع الاول ل ربیع الاخر
کط جمادی الاول ل جمادی الاخر کط رجب المرجب ل شعبان المعظم کط رمضان المبارک
ل شوال المکرم کط ذی القعدة الحرام ل ذی الحجة الحرام کط و اضافه از ... ماههای ... روز

معنی یوم و لیل

معنی تاریخ

ماه

ماه هی بیست و نه روز باشد و در سالی هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه باشد
در سال اول از اضبط نمایند تا سال دوم در یابد هشت ساعت و چهل و هشت
دقیقه دیگر را بران افزایند تا هفده ساعت و سی و شش دقیقه شود و از نصف شبانه روز
که دوازده ساعت است زیاده است پس سال دوم کبیسه باشد و آن روز کبیسه را
در آخر ذی الحجه افزایند تا در آن سال ذی الحجه سی روز تمام واقع شود و آن سال را کبیسه
خوانند لکن روز کبیسه تمام نباشد و چون سال سیم در یابد هشت ساعت و چهل و هشت
دقیقه دیگر را بهفده ساعت و سی و شش دقیقه علاوه نمایند بیست و شش ساعت و بیست
و چهار دقیقه شود بیست و چهار ساعت از آن بجهت سال گذشته بیندازند دو ساعت و
بیست و چهار دقیقه را ضبط نمایند تا سال چهارم در یابد هشت ساعت و چهل و هشت
دقیقه سال چهارم را بر دو ساعت و بیست و چهار دقیقه اضافه نمایند یازده ساعت
و دوازده دقیقه شود پس سال چهارم کبیسه نباشد چون کمتر از نصف روز است
و چون سال پنجم در یابد هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه را بر یازده ساعت و دوازده
دقیقه اضافه نمایند بیست ساعت صحیح شود پس سال پنجم کبیسه باشد لکن روز تمام
نباشد و باقی بدین قیاس و چون در سی سال هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه
یازده شبانه روز صحیح مرتب میشود پس در سی سال یازده روز بترتیب مذکور که گذشت
در آخر ذی الحجه افزایند تا در سی سال یازده ماه ذی الحجه سی روز تمام واقع شود و سالهای
کبیسه بترتیب **بهزیجح کاذوط** است و جدولی که جهت کبیسه ماه باشد
جدول لطافتی بکشند و اول نام ماهها که دوازده که اند مسطور را بنویسند
و در دوم که زاویات هر ماه را که دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه باشد
و در سیم عدد ایام هر ماه که سی روز باشد یا بیست و نه روز ت ... بعت
[illegible]

وقسم دوم ماه هلالی اصطلاحی است که از رؤیت هلال بود تا رؤیت هلال دیگر و نزد اهل شرع معتبر است
و روز اول ماه را غره خوانند چه شبیه بود به سفیدی پیشانی اسب و روز سیوم را سلخ خوانند
چه شبیه باشد به سلخ پوست چه در آن روز ماه از زیر شعاع آفتاب بیرون آید
و ماه هلالی یا سی روز باشد یا بیست و نه روز و چهار ماه متوالی ممکن باشد که بیست و نه روز بود
و زیاده نه و سه ماه متوالی ممکن باشد که سی روز بود و زیاده نه و هم روزهای تاریخی که مذکور
خواهد شد هم عدد روزهای باشد چون ماه آخر رسد و تعرف آن بحاشیه از جانب راست
نام ماهی که نخواهد شد در جدولی که از اتصالات کلی نامند بنویسند **فصل سیوم**
در تاریخ رومی معروف بدان که مبداء این تاریخ از عهد اسکندر بن فیلقوس رومی بود 5
و ابتدای شهور روز دوشنبه بوده و نام ماهها و مدت ایشان این است تشرین الاول لا تشرین الآخر ل
کانون الاول لا کانون الآخر لا شباط ماه کح آذر ماه لا نیسان ل ایار لا حزیران ل تموز لا آب ماه لا
ایلول ماه ل ازین دوازده چهار ماه سی باشد و هفت ماه سی و یک و شباط بیست و هشت روز
باشد و ماه شباط بیست و هشت روز باشد و سالهای ایشان بتحقیق کبیسه و سال
ایشان سیصد و شصت و پنج روز و ربع شبانه روز است و آن ربع در چهار سال روزی
تمام شود آن روز را در آخر شباط افزایند تا ماه شباط بیست و نه روز شود در
آن سال کبیسه را سیصد و شصت و شش روز باشد
بعضی اعتقاد دارند که وضع این تاریخ بعد از وفات اسکندر بود و از ده سال
بعضی گفته‌اند که وضع این تاریخ بعد از اسکندر باشد بیست و هفت سال
بر جلوس فیلقوس کرده است که تصحیح این تاریخ کنند **فصل چهارم** در تاریخ
فارسی معروف بدان که مبداء این تاریخ از عهد ملک یزدجرد بن شهریار است که آخر ملوک
عجم است و ابتدای شهور روز سه شنبه و در سنه ٔ هجری و اسامی ماههای ایشان این است
فروردین ماه ل اردیبهشت ماه ل خرداد ماه ل تیر ماه ل مرداد ماه ل شهریور ماه ل آبان ماه

جدول [illegible] این است که کشیده شد در [illegible] این صفحه
در بیان این صفحه وجدول [illegible] که در سال [illegible] جدول [illegible] کشند
[illegible] عدد سالها [illegible] کبیسه [illegible] سال
کاین جدول [illegible] جدول [illegible] است که در طرف
یسار این صفحه کشیده شد

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ط	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ا	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	ب	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	الد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	ح	[illegible]
[illegible]	[illegible]	نب	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ا	ح	كح	[illegible]	[illegible]
ب	ح	كح	[illegible]	کبیسه
ج	ح	كح	[illegible]	[illegible]
د	ح	كح	[illegible]	[illegible]
ه	ح	كح	[illegible]	کبیسه
و	ح	كح	[illegible]	[illegible]
ز	ح	كح	[illegible]	کبیسه
ح	ح	كح	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ح	كح	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ح	كح	[illegible]	کبیسه
[illegible]	ح	كح	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ح	كح	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ح	كح	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ح	كح	[illegible]	کبیسه
[illegible]	ح	كح	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ح	كح	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ح	كح	[illegible]	کبیسه
[illegible]	ح	كح	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ح	كح	[illegible]	کبیسه
[illegible]	ح	كح	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ح	كح	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ح	كح	[illegible]	کبیسه
[illegible]	ح	كح	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ح	كح	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ح	كح	[illegible]	کبیسه
[illegible]	ح	كح	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ح	كح	[illegible]	کبیسه
[illegible]	ح	كح	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ح	كح	[illegible]	کبیسه
[illegible]	ح	كح	[illegible]	[illegible]

و اول ماه را بدین ماه نوشته شد و این ماه
ماه هلالی خوانند و در این فصل معلوم شد
که ماه قمری بر سه قسم است قسم اول از اجتماع
تا اجتماع باشد و این حقیقی ایشان باشد که بیست
و نه روز و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه
است و قسم دوم ماه حسابی ایشان است که
از اوسط یک ماه را عوض دیگری گیرند یکی ماه را
بیست و نه روز و دیگری سی روز مطلوب اهل حساب

ابتدای ماه عربی

وقسم پنجم

آن ماه را دی ماه را بهمن ماه را اسفندارمذ ماه را پنج روز دیگر را داخل اسفندارمذ ماه افزایند

و آن را خمسه مسترقه نامند و این سال را اهل ملک قدیم می خوانند **فصل پنجم** در بیان تاریخ جلالی

و معرفت آن بدانکه مبداء این تاریخ در عهد سلطان جلال الدین ملکشاه بوده و وضع این تاریخ بعد از

تاریخ یزدجرد بوده است بچهار صد و چهل و هفت سال و نام ماههای آن نام ماههای فرس است

لکن [illegible] سی روز [illegible] باشد پنج روز دیگر را

در داخل اسفندارمذ ماه افزایند بلا خلاف چه سال این تاریخ را بحسب دور آفتاب نهاده اند و مدت

دور آفتاب سیصد و شصت و پنج روز و کسری [illegible] چنانچه بعضی از قدما کسر را ربع

درست یافته اند و متاخرین اتفاق نموده اند که این کسر کمتر از ربع است [illegible]

[illegible]

ده دقیقه [illegible]

جمع شود در آخر خمسه افزایند تا شش روز شود و آن روز را کبیسه خوانند و [illegible] ماه

جلالی که اول سال شمسی [illegible] روز [illegible] خوانند روز [illegible] باشد

که در نصف النهار آن روز آفتاب در درجه اول حمل باشد بشرط آنکه در نصف النهار روز مقدم در آخر

در درجه حوت بوده باشد [illegible] جدول

[illegible]

ایام ماه [illegible] ایام ماه جلالی [illegible] تمام شود [illegible]

راست نام آن ماهی که [illegible] بنویسند

فصل ششم در معرفت کواکب سبعه سیاره و هفت افلاک زحل ل مشتری ی مریخ خ شمس ش

زهره ز عطارد ب قمر [illegible] کواکب [illegible]

[illegible]

نیز خوانند [illegible]

سعدین

معنی استقامت کوکب و اقامت و رجعت

سعدین خوانند مشتری را سعد اکبر و زهره را سعد اصغر و زحل و مریخ را نحسین خوانند

زحل را نحس اکبر و مریخ را نحس اصغر و عطارد را ممتزج خوانند زیرا که بهر کوکبی که پیوندد

خوی گیرد [illegible] خمسه متحیره خوانند بجهت آنکه هر یکی از اینها استقامتی

باشد یعنی بر توالی حرکت کنند و گاه مقیم باشند یعنی حرکت نکنند و گاه راجع باشند یعنی بر خلاف

توالی حرکت کنند و از این کواکب خمسه زحل و مشتری و مریخ را علویین خوانند و قمر و عطارد را

سفلیین و کواکب علوی [illegible] زحل و مشتری و مریخ باشند و کواکب سفلی [illegible] قمر و عطارد

و زهره باشد و اهل احکام نجوم کواکب علوی را با شمس [illegible] و قمر و زهره را مؤنث و عطارد را

ممتزج زیرا که بهر کوکب که متصل شود مزاج او گیرد و باقی ستارگان [illegible] ثابتات خوانند

و ثابتات مجموع در فلک هشتم باشند و بالای همه فلکها فلک نهم باشد که از آن فلک الافلاک

و فلک اطلس و فلک اعظم و محدد الجهات نیز خوانند و فلک نهم افلاک دیگر را از جانب شرق

بجانب غرب حرکت دهد و این حرکت را حرکت شبانروزی و حرکت جبری نیز گویند و افلاک

دیگر از جانب غرب بجانب شرق حرکت میکنند و این حرکت را حرکت خاصه و حرکت ارادی

نیز گویند و فلک هشتم را فلک البروج خوانند و هفت دیگر را افلاک زحل و فلک مشتری

و فلک مریخ و فلک شمس و فلک زهره و فلک عطارد و فلک قمر گویند و این جمله سوای فلک نهم

از مغرب بمشرق حرکت میکنند بر توالی البروج و اشکال افلاک بحسب تسطیح برین گونه است

فصل هفتم در معرفت بروج و اجزاء آن و مقدار سیر کواکب در دوائر آنها بدانکه
دور فلک هشتم را که جمله کواکب ثابت در آن حرکت میکنند بدانند دوازده قسم متساوی قسمت کرده اند و هر
قسمی را برجی نام نهاده اند و هر برجی را به سی قسم کرده اند و هر قسمی را درجه خوانند و هر درجه را
به شصت قسم کرده اند و هر قسمی را دقیقه خوانند و هر دقیقه را بشصت قسم کرده اند و هر قسمی را
ثانیه خوانند و هر ثانیه را به شصت قسم کرده اند و هر قسمی را ثالثه خوانند و چنانکه خواهند
شمار نوشت و نام و نشانهای بروج برین ترتیب است ا حمل ب ثور ج جوزا د سرطان ه اسد
و سنبله ز میزان ح عقرب ط قوس ی جدی یا دلو یب حوت و علامت این بروج در تقویم برین
نهج مسطور است که جیم را اسم آن بی دنباله نویسند تا فرق میان جیم و حا باشد و فرق میان آن و نون
بنقطه باشد چه آن را نقطه نمیکذارند و نون را نقطه میکذارند بدینگونه ما نا مانند برای سه درجه
و دقیقه چون قیاس جدا نویسند و درجه از بیست و نه نکذرد زیرا که چون بسی رسد شود درجه سی و
و بانکه برین قیاس در تقویم رسم شده است ذات جدا نیست جداول چهارگانه هفت جدول متساوی کشند
جهت مواضع کواکب هفتگانه و بازای نصف النهار هر روزی جدولی نویسند اول برج بعد درجه و بعد دقیقه
درجه و بعد ساعت دقیقه و بالای جدولها مذکور نام کواکب مسطور نویسند ما بتدا با فتاب کنند
و بعد ماه و پس زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد و چون درجه و دقیقه کوکب روز بروز
زیاد شود کوکب مستقیم و چون کم شود کوکب راجع باشد و اگر نه زیاده و نه ناقص شود کوکب مقیم باشد
و حرکات این ستارگان در افلاک مختلف باشد چنانچه آفتاب دور فلک را بیکسال تمام کند و قمر
دوری را در بیست و هفت شبانروز و ثلثی تمام کند و هر برجی را زیاده از دو روز و نیم کمتر
از سه روز قطع کند و زحل دوری را در سی سال تمام کند و هر برجی را در دو سال و نیم
تمام کند و هر ده ماه و چهار ماه و نیم راجع باشد و بقیه مستقیم و مشتری دوری را در دوازده
سال تمام کند و هر برجی را در یکسال تمام کند و هر سیزده ماه چهار ماه راجع باشد و بقیه مستقیم و مریخ
دوری را در بیست و دو ماه و نیم تمام کند و برجی را چون مستقیم و سریع السیر باشد در یکماه و نیم تمام کند

ماه

و هر دو سال و نیم دو ماه راجع باشد و بقیه مستقیم و زهره دوری را در یکسال تمام کند و هر برجی را
چون مستقیم و سریع السیر باشد در بیست و هفت شبانروز تمام کند و هر هفده ماه یکماه و نیم راجع
باشد و بقیه مستقیم و عطارد دوری را در یکسال تمام کند و برجی را چون مستقیم و سریع
السیر باشد در شانزده روز تمام کند و هر چهار ماه بیست و دو روز راجع باشد
و بقیه مستقیم و کواکب ثابته دوری را در بیست و چهار هزار سال تمام کنند و هر برجی را در دو
هزار سال تمام کنند و هر درجه را در شصت و شش سال شمسی تمام کنند و هر سال پنجاه و یک دقیقه
و سی و نه ثانیه حرکت کنند و این حرکت فلک هشتم را در ارصاد مختلف یافته اند چنانچه
در زیج جدید خاقانی گورکانی شهید میرزا الغ بیک بضبط آمده کواکب ثابته دوری را در بیست
و پنج هزار و دویست سال تمام کنند و هر هفتاد سال درجه قطع کنند

فصل هشتم

در معرفت راس و ذنب و عرض ماه بدانکه آفتاب دایم بر مداری باشد که در میان بروج یکسان و
آنرا منطقة البروج خوانند و مدار ماه را نیز مداری باشد که با مدار آفتاب در دو موضع
تقاطع کنند و آن دو موضع تقاطع را که دو نقطه متقابل باشند جوزهر عقدتین خوانند
یکی را که از آن نقطه ماه در جانب شمال از مدار آفتاب باشد و یکی نیز در جانب
جنوب و آن عقده که چون ماه از آن بگذرد در جانب شمال شود آنرا راس خوانند و آن عقده
دیگر را که چون ماه از آن بگذرد در جانب جنوب شود ذنب گویند و دوری ماه را از آفتاب عرض
ماه خوانند و غایتش پنج درجه باشد و آفتاب را عرض نباشد زیرا که عرض دوری
از مدار است و در لغت پهنا باشد و در اصطلاح اهل هیئات عبارت است از بعد کوکب
از مدار آفتاب و آفتاب در مدار خود است پس عرض نباشد و راس و ذنب را
سیر معکوس باشد یعنی از شرق بغرب حرکت میکنند مثل کواکب راجع و دوری را
در نوزده سال تمام کنند و هر برجی را در نوزده ماه و هر درجه را در نوزده روز و موضع راس
در تقویم بعد از جدول عطارد باشد با نام برج و درجه و دقیقه و موضع ذنب را تقویم

تعریف عرض ماه و غایت عرض او

نباید زیرا که اگر موضع ذنب در هفتم درجه حمل باشد برج است که راس آنجا است یعنی برج میزان و درجه
و دقیقه و چون از موضع راس موضع ذنب معلوم می شود بدین جهة موضع ذنب را در تقویم ننویسند
و اهل احکام گویند که راس سعد است و افزاینده و ذنب نحس است و کاهنده و صورت ایشان
منعقد تنین بحسب تشبیه بدینجا است که کشیده شده **فصل نهم** در ساعات شبانه روزی



که نزد منجمان عبارت است از
نصف النهار تا نصف
النهار دیگر و نزد
اهل ترک
از شام تا
تا شام دیگر
و نزد اهل فرس
از طلوع آفتاب
تا طلوع آفتاب دیگر و شبانه روز
منقسم است به بیست و چهار ساعت قسمت کرده اند هر قسمی را ساعتی خوانند و هر ساعتی را
به شصت قسمت کرده اند و هر قسمی را دقیقه نامند و در تقویم بیان جدول راس باز اء نصف النهار
هر روزی آنرا دقایق را بنویسند و آن حرکت نصف النهار عشر بود در آن روز و آن ساعت
و دقایق را در جدول بنویسند ساعات و دقایق تمام روز باشد و آنرا از بیست و چهار نقصان
نمایند باقی بماند ساعات و دقایق شب باشد و روز از وقت تحویل آفتاب بجدی تا ابتدا
افزاید و در نصف دیگر بکاهد و شب بعکس این باشد پس لازم آید که بلندترین روزها کوتاه
ترین شبها وقت تحویل آفتاب بسرطان باشد و کوتاه ترین روزها بلندترین شبها وقت تحویل آفتاب
بجدی باشد و در وقت تحویل آفتاب بحمل و میزان روز و شب برابر باشد و این ساعات را

ساعات

ساعات مستوی خوانند و نوعی دیگر آن باشد که هر روزی و شبی را جداگانه دوازده قسمت
متساوی قسمت نمایند و آن ساعت را ساعات معوجه و زمانیه [ساعات شب] خوانند و مقدار هر ساعتی
عبد زمانی که گاهی روز باشد زیاد شود و گاهی شب را افزاید و بکاهد **فصل دهم** در احوال بروج
بدانکه حمل و ثور و جوزا را بروج بهاری خوانند یعنی هنگامی که آفتاب در این سه برج فصل بهار باشد
و سرطان و اسد و سنبله بروج تابستانی خوانند یعنی هنگامی که آفتاب در این سه برج فصل
تابستان باشد و میزان و عقرب و قوس بروج خریفی باشند و جدی و دلو و حوت بروج زمستانی اند
یعنی هنگامی که آفتاب در این سه برج فصل زمستان باشد و برجهایی که اوایل این چهار
فصل اند که حمل و سرطان و میزان و جدی باشد منقلب خوانند و بروج اواسط این فصول را
که ثور و اسد و عقرب و دلو باشد ثابته خوانند و بروج اواخر این فصول را که جوزا
و سنبله و قوس و حوت باشد بروج ذو جسدین گویند و بروج بهاری و تابستانی را بروج
شمالی خوانند و بروج خریفی و زمستانی را بروج جنوبی خوانند و بروج
بهاری و زمستانی را مستقیم الطلوع خوانند و برج حمل و اسد و قوس بروج آتشی اند
و ثور و سنبله و جدی بروج خاکی اند و جوزا و میزان و دلو بروج بادی اند و سرطان و عقرب
و حوت بروج آبی اند و حمل مذکر است و ثور مؤنث و جوزا مذکر است و سرطان مؤنث تا آخر
بروج بر این قیاس باشد و بعضی مناسب بود که طبایع بروج بیان شود بدانکه حمل گرم و خشک است
و ثور سرد و خشک است و جوزا گرم و تر و سرطان سرد و تر و اسد گرم و خشک و سنبله سرد و
خشک و میزان گرم و تر و عقرب سرد و تر و قوس گرم و خشک و جدی سرد و خشک و دلو گرم و تر
و حوت سرد و تر باشد و معرفت طالع این بروج مشکل بود چنانچه خواجه نصیر علیه الرحمه
میفرماید **شعر** طالع بروج و ساعات شب متصل گیریم بجمله **ضیا** الا **ای** ال **بطب** **حمد** ک
د ذ ک **هی** ک بروج و ساعات روز از طالع بجمله باید دانست تا به
انتها شود و جدول ... درین صفحه کشیده شده است

بروج	[illegible]	فصل	[illegible]	[illegible]	عنصر	طبیعت	مطالع	ساعات
حمل	منقلب	بهاری	نصف شمالی	مذکر	آتشی	گرم و خشک	معوج الطلوع	اک
ثور	ثابت			مؤنث	خاکی	سرد و خشک		ال
جوزا	ذوجسدین			مذکر	بادی	گرم و تر		ا.
سرطان	منقلب	تابستانی		مؤنث	آبی	سرد و تر		اک
اسد	ثابت			مذکر	آتشی	گرم و خشک		.ک
سنبله	ذوجسدین			مؤنث	خاکی	سرد و خشک		.ل
میزان	منقلب	پاییزی	نصف جنوبی	مذکر	بادی	گرم و تر	مستقیم الطلوع	.ل
عقرب	ثابت			مؤنث	آبی	سرد و تر		.ک
قوس	ذوجسدین			مذکر	آتشی	گرم و خشک		.ک
جدی	منقلب	زمستانی		مؤنث	خاکی	سرد و خشک	معوج الطلوع	ا.
دلو	ثابت			مذکر	بادی	گرم و تر		ال
حوت	ذوجسدین			مؤنث	آبی	سرد و تر		اک

فصل یازدهم در نظر و تناظر اما نظر چنان بود که چون دو کوکب در یک برج و یک
درجه و یک دقیقه جمع شوند آنرا قران و مقارنه خوانند لیکن اگر این حالت میان نیرین اتفاق افتد
اجتماع خوانند بجهة آنکه اهل احکام شمس را مذکر گیرند و قمر را مؤنث و این وقت نیز از اوقات
[illegible] با [illegible] بیت [illegible] که شاید این اصطلاح [illegible] سبک لام رب
العزة [illegible] شمس و القمر و اگر این حالت میان شمس و کواکب [illegible] احتراق
خوانند و چون میان دو کوکب دو برج بعد باشد آنرا نظر تسدیس خوانند زیرا که میان این دو

سدس دور است و چون سه برج بعد باشد تربیع خوانند زیرا که میان این دو کوکب ربع دور است
و اگر چهار برج بعد باشد نظر تثلیث خوانند زیرا که میان این دو کوکب ثلث دور است
و اگر شش برج بعد باشد آنرا مقابله خوانند و مقابله نیرین را استقبال خوانند بجهة آنکه استقبال
بمعنی مبادرت است و [illegible] مبادرت باشد چه در آن وقت [illegible] صفحه قمر
[illegible] شود و [illegible] را با کواکب جز مقارنه نباشد و از اینجا [illegible] خوانند و زهره
و عطارد را با شمس جز احتراق نباشد و ایشانرا با هم جز مقارنه و تسدیس بود بتقریب آنکه
این دو کوکب از آفتاب [illegible] غایت بعد عطارد از شمس بیست و هفت درجه
باشد و بعد زهره چهل و هشت درجه از طرفین و این نظرهای کواکب [illegible]
[illegible] است [illegible] واقع شود در میان اتصالات [illegible]
تواریخ مذکور [illegible] از برجی ببرجی و رجعت و استقامت [illegible]
اما تناظر دو نوع باشد تناظر زمانی و مطالعی تناظر زمانی آن بود که دو کوکب در دو موضع
باشند که آن دو موضع در ساعات روز متساوی باشند و آن دو موضع اندر دو جانب نقطه
انقلاب باشند چنانکه سرطان و سر جدی که بعد هر دو مساوی باشند چنانکه یک کوکب در
بیست درجه [illegible] باشد و دیگری ده درجه سرطان بعد هر یکی از سر سرطان یک برج و ده درجه
باشد و از سر جدی چهار برج و بیست درجه بود در این حالت میان این دو کوکب تناظر زمانی
باشد و تناظر مطالعی آن بود که دو کوکب در دو موضع در مطالع متساوی باشند و آن اندر دو جانب
نقطه اعتدال ربیعی و خریفی باشد [illegible] چنانکه یک کوکب بیست درجه
حوت باشد و دیگری ده درجه حمل چه بعد ایشان از نقطه اعتدال ربیعی ده درجه باشد
و از نقطه میزان پنج برج و بیست درجه بود میان این دو کوکب تناظر مطالعی باشد و تناظرات
هم در میان اتصالات [illegible] باشد که کوکبی متصل شود بکوکبی و پیش از آنکه نظر تمام
شود اتصال بسبب سرعت یا بطوء یا رجعت یا استقامت باطل شود آنرا انتکاث خوانند

معنی انتکاث

و انتکاث را بیند و بیشتر اتصالات کلی نویسند نظرات و آنچه بدان تعلق دارد و در تقویم
بدین نوع رقم کنند قران و مقارنه ق تسدیس س تربیع ع مقابله ل احتراق عطارد هـ
کوکب بامداد اوّل معس تناظر و بسیار نماید ظم تناظر مطلق طع انتکاث ث
نظر سعید م نظر نحس ل فضل و مانده هم و در منازل قمر بیکر احوال بناکرده و در بیست و هشت منزل
بیست و هشت منزل از برای قمر تعیین کرده اند و اسامی ایشان بدین ترتیب است ا
شرطین ب بطین ج ثریا د دبران ه هقعه و هنعه ز ذراع ح نثره ط طرفه ی جبهه یا
زبره یب صرفه یج عوا ید سماک یه غفر یو زبانا یز اکلیل یح قلب یط شوله ک نعائم کا بلده
ابلده کب ذابح کج بلع کد سعود که اخبیه کو مقدم کز مؤخر کح رشا و قمر هر روز در یک منزل باشد
تقریبا و قمر منصف النهار هر روزی در هر منزلی که باشد نام منزل را در جدول جدا کانه
در صفحه دست چپ که تعلق بقمر دارد می نویسند و شمس هر سیزده روز در منزلی باشد و چون از آن
منزل که در آن منزل در شرق ظاهر شود طلوع آن منزل ما بین در بیاض اتصالات کلی می نویسند
و کواکب متحیره که از شعاع آفتاب بیرون آید و در شعاع آفتاب مخفی شود ظهور و خفای آن کواکب
در جدول اتصالات کلی می نویسند و علامت ظهور و خفای را بدین نوع رقم کنند خفا ب
یعنی خفای عطارد در مغرب ظ ه ش یعنی ظهور زهره در مشرق و در صفحه دست چپ که تعلق بقمر دارد
چهار جدول باریک بکشند در اول ایام هفته می نویسند و در دوم ایام ماه عربی و در سیوم
انتقالات قمر از برجی به برجی بساعت و دقایق که از شبانه روز یا شب و در چهارم رقم نشانهای
برج دوازده کانه و بجانب چپ جدول مذکور شش جدول متساوی بکشند جهت نظرات
قمر با کواکب سته باقیه و بالای جدولهای مذکوره نام کواکب سته را می نویسند و ابتدا
با آفتاب نمایند پس بزحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد بدین ترتیب و هر روز
یا شبی که قمر را با یکی از کواکب سته مذکوره نظری باشد در جدول آن کوکب رقم آن نظر و رقم
آن ساعت و دقایق که نظر باشد و علامت روز یا شب می نویسند و هر گاه قمر به برجی نقل

کند

کند که در آن برج بکوکبی ناظر خواهد شد آنرا همین جدا اتصال نه بعید کویند و نویسند کالاتصالات
و اگر با کوکبی از کواکب سته متصل شود باشد و دیگر کوکبی را نخواهد دید کویند خالی السیر و اگر در برجی
هیچ کوکب را نه بیند کویند وحشی السیر است و این اتصالات یعنی نظرات قمر را با کواکب سته کلیه
مانجات قمر خوانند بسبب کثرت اتصالات قمر با این کواکب و آمیزش و اختلاط با ایشان
با یکدیگر و در جدا جدا و از مانجات حالات قمر را به رمز می نویسند و حالات قمر آن بود که قمر با رأس
و ذنب و کید رسد و دیگر رسیدن قمر به محترقه الشعاع و نهایت امتداد آن شصت ساعت
و ابتداء آن وقتی بود که بعد قمر از شمس دوازده درجه باشد و دیگر خسوف و بهر ط
و بیره و طریقه که رسیدن کرات بوده و درجه میل و درجه بیره با به درجه طریقه باشد
و قمر با کید کویند کید کوکبی مخفی است و سیر او معکوس باشد و در یک جدول چهار ل
تمام کند و برجی در دوازده سال و هر ماه و دوازده دقیقه حرکت کند و صاحب رصد
گفته اند که ایلخانی کوکبی و فلک بعد ثابت است و این حالات قمر را در صفحه دست چپ در بیاض
جداول اشکال بدین نوع رقم کنند قمر با رأس س ه ل و قمر با ذنب س ط ر قمر
در شرف م ط ح ل قمر در هبوط ط ی ل قمر در بیره ه ح ط ل قمر در طریقه قرط ی ل
قمر تحت الشعاع م و ط ر قمر خروج الشعاع خ س ط ل قمر با کید و ل ل
و بعد از شش جدول مذکور چهار جدول باریک بکشند و در جدول اول تاریخ ترک
نویسند که حکماء خطا و ترک وضع نموده و بعد غازان پادشاه و بعد اعدادا را ضبط و
عالم تا بحال از هزار و صد و هشتاد و ده و هجرت نبویه باشد صد و هشتاد و چهار هزار ل
هشتصد و هفتاد و سال بود می نویسند و در دوم منازل قمر و در سیوم تاریخ فرس و در
چهارم تحت شمس بساعت و دقایق می نویسند و تحت در لغت معنی ساعت های
از ساعات تحت قمر خوانند و در اختیارات مذموم شمرده اند چنانچه امام فخر الدین رازی در
اختیارات علائیه از دانیال حکیم نقل کرده که ضرر با هر حال که در هر ساعت و در تخت

سیر قمر بکوکبی خالی السیر و وحشی السیر

مانجات قمر

ابتدا و نهایت احتراق قمر نهایت امتداد

رسیدن قمر بکید و بیره

وضع تاریخ ترکان غازان پادشاه

مخفی بیت

کمتر است از دو ساعت بت مکوید که چهار ساعت قبل و هشت ساعت چهار ساعت ببستاند جمع
مقام حد با یکدیگر **فصل سیزدهم** در خانهای کواکب بدانکه کواکب سبعه را در بروج اثنا عشریه
خانها باشد معین چنانکه اسد خانه آفتاب است و سرطان خانه ماه و هر یک از کواکب خمسه متحیره را دو
برج از اثنا عشریه خانه باشد یکی روز خانه و دیگری شب خانه و آفتاب و ماه را یکی بیش نیست چنانکه سنبله
و جوزا خانه عطارد است و ثور و میزان خانه زهره است و حمل و عقرب خانه مریخ و قوس و حوت خانه
مشتری و جدی و دلو خانه زحل باشد و مقابل خانه هر یک از کواکب وبال او باشد چنانکه خواجه علیه الرحمه
بر رشته نظم کشیده که خانه کواکب و وبال ایشانرا معلوم می شود و حروف نشان بروج سیاهی
نشان کواکب ابجد **صعز نخ اده بهصد جزدس حیا طیل** و در مقابل خانه باشد
وبال او بعد ییل **فصل چهاردهم** در شرف و هبوط کواکب بدانکه کواکب سبعه را
در بروج اثنی عشریه جایی و مقامی چند هست که آنرا شرف و سعادت باشد و هر وقتی که
بانجا رسند درجه معین از شرف و هبوط ایشان درین ابیات الکلام خواجه علیه الرحمه بیان کرده درجه
حمل شرف آفتاب است مقدار نوزده درجه قمر در سه درجه ثور و زحل را در بیست و یک درجه میزان و مشتری را در
پانزده درجه سرطان و مریخ را در بیست و هشت درجه جدی و زهره را در بیست و هفت درجه
حوت و عطارد را در پانزده درجه سنبله و شرف راس در سه درجه جوزا و شرف ذنب
سه درجه قوس و هبوط هر یک از کواکب در همین درجه مقابل درجه شرف باشد و استادان درین باب
حروف وضع نموده اند بدین نوع **طلو کا یبیه خطکح سحیط ثهیا کزده یه** را ج
سبیه حرف نشان کواکب و بروج است و سیاهی نشان درجات شرف اما بروج شرف را آخر
شرف باشد ولیکن درجه معدود هر یک تا باشد که چه روید شرف باشد تا تشریح نماید
باشد چرا که درجه شرف بکذرد معدود نقصان داشته باشد و شرف و هبوط کواکب را
در تقویم بسیاری بدین نوع رقم کنند **وله ۰ لیه** یعنی شرف عطارد در چهار شنبه و ساعت
و هم چهارده دقیقه **طلو مه دله** یعنی هبوط شمس در پنجشنبه هفت ساعت و سی و چهار

دقیقه

دقیقه و شرف و هبوط کواکب سبعه بر نسبت و احتراقات و ظهور کواکب را به سیاهی نویسند
فصل پانزدهم در ارباب مثلثات بدانکه این دوازده برج به سه برج و برای مثلث اند
و از این جهت از مثلثات اربع خوانند چنانکه **اهط** مثلثه آتشی باشند و ارباب ایشان
بروز شمس و مشتری و زحل باشد و شب مشتری بر شمس مقدم باشد **بوی** مثلثه خاکی اند
و ارباب ایشان بروز زهره و قمر و مریخ بود و شب قمر بر زهره مقدم باشد **جزیا** مثلثه هوایی
اند و ارباب ایشان بروز زحل و عطارد و مشتری باشند و شب عطارد بر زحل مقدم باشد
دحیب مثلثه آبی اند و ارباب ایشان بروز زهره و مریخ و قمر باشد و شب قمر بر مریخ مقدم
باشد و ترتیب ایشانرا خواجه نصیر علیه الرحمه بر رشته نظم کشیده است تا برای حفظ ذهن
اسهل باشد **نسیلد و نهزخ و هلیدی صخزی** بشب چنین نویسند و به سیاهی برج
فصل شانزدهم در حدود کواکب بدانکه هر یک از کواکب متحیره را در بروج اثنا عشریه
حدی هست که آن حد بچند درجه برج معین باشد و استادان در حدود اختلاف بسیار
کرده اند لیکن مشهورترین حدود حدود مصریان است و حدود را کشیده شده که تقسیم کواکب
و حدود در بیست ~~...~~ و حدود هر یکی بترتیب نوشته میشود
~~درجات ...~~ وان این است

دانکه درجه ایشان باشد
و تقسیم او چنان است که هر برجی را
به قسمت کنند و هر قسمی را بکوکبی
دهند بمقدار ابتدا از حمل کنند
مده درجه اول حمل را بمشتری
دهند که مریخ است مده درجه
دیگر را کر اشمس دهند

حمل	و ی	و ه	ح د	ه خ	ه ل
ثور	ح ه	و د	ح ی	ه ل	ج خ
جوزا	و د	و ی	ه ه	ز خ	و ل
سرطان	ز خ	و ه	و د	ز ی	د ل
اسد	و ی	ه ه	ز ل	و د	و خ
سنبله	ز د	ی ه	د ی	ز خ	ب ل
میزان	و ل	ح د	ز ی	ز ه	ب خ
عقرب	ز خ	د ه	ح د	ه ی	و ل
قوس	یب ی	ه ه	د د	ه ل	د خ
جدی	ز د	ز ی	ح ه	د ل	د خ
دلو	ز د	و ه	ز ی	ه خ	ه ل
حوت	یب ه	د ی	ج د	ط خ	ب ل

که تحت فلک مریخ است ده درجه آخر حمل را بزهره دهند که تحت فلک شمس است ده
درجه اول ثور را بعطارد دهند ده درجه دیگر را بقمر دهند ده درجه آخر ثور را
بزحل دهند و باقی بر همین قیاس وجدول آن بدین نوع است که رقم شد

و اهل احکام گویند که هر گاه کوکب در
خانه باشد پنج حظ دارد و چون
در شرف باشد چهار حظ و چون در
مثلثه بود سه حظ و در حد دو حظ
و در وجه یک حظ **فصل**
هفدهم در بیان اوج و حضیض
کواکب بدانکه شمس و کواکب متحیره
در دو هزار و صد سال اوجشان
از برجی ببرجی نقل کنند و در
هفتاد و سال شمسی یک درجه قطع
کنند و حضیض هر کوکبی مقابل اوج
اوج او باشد الا اوج عطارد که او را

حمل	ــه ج	ــه س	ــه ه
ثور	ــه د	ــه ب	ــه ل
جوزا	ــه ط	ــه ح	ــه س
سرطان	ــه ط	ــه د	ــه ب
اسد	ــه ل	ــه [illegible]	ــه ح
سنبله	ــه ك	ــه ه	ــه د
میزان	ــه ح	ــه ل	ــه ب
عقرب	ــه ح	ــه س	ــه ه
قوس	ــه ط	ــه ب	ــه ل
جدی	ــه ط	ــه ح	ــه س
دلو	ــه ط	ــه د	ــه ب
حوت	ــه ل	ــه [illegible]	ــه ح

دو حضیض باشد در دو تثلیث اوج چنانکه اگر اوج عطارد در عقرب است
حضیض او یکی در سرطان و یکی در حوت می باشد درین زمان که هزار و صد و هشتاد و دو هجری
بود باشد اوج زحل در قوس بیست و دو درجه و سی و نه دقیقه و اوج مشتری در سنبله باشد
بر بیست و سه درجه و پانزده دقیقه و اوج مریخ در اسد است بر بیست و شش درجه و چهل
دقیقه و اوج شمس در سرطان است بر پنج درجه و چهار دقیقه و اوج زهره در جوزا است بر
بیست و هشت درجه و نه دقیقه و اوج عطارد در عقرب است بر نه درجه و پانزده دقیقه

واوج قمر

و اوج قمر در وقت اجتماع و استقبال باشد و حضیض قمر در وقت دو تربیع و این از عجائب
نیرنجیهای الهی است و بعید آنکه کواکب در اوج قوت و سعادت باشد **فصل هجدهم**
در بیان نظرهای کواکب بدانکه تثلیث و تسدیس نظر دوستی اند تثلیث نظر تمام دوستی و تسدیس
نظر نیم دوستی و مقابله و تربیع نظر دشمنی باشند مقابله نظر تمام دشمنی و تربیع نظر نیم دشمنی
و مقارنه با سعد سعد باشد و با نحس نحس و تناظر نیز چنین باشد نظر دوستی میان کواکب سعد
بغایت نیکو باشد و نظر دشمنی نهایت بد باشد و نظر دشمنی در میان نحوس بغایت بد باید و نظر
دوستی در میان ایشان چندان نیک نباشد و چون کوکبی متوجه نظری باشد گویند فلان کوکب
متصل است و چون انتها تمام کند و بگذرد گویند کوکب منصرف است و حد نظر اجرام
گویند معنا بسبب آنکه اجرام کواکب مسعود را درین موضع بیان [illegible] تا ابتداء و انتهای نظر که
رسیده جرم بجرم [illegible] گاه مقارنه خوانند [illegible] جرم از جرم معلوم باشد
بدانکه جرم زحل ط درجه می باشد و جرم مشتری ط درجه و جرم مریخ ح درجه و جرم شمس یه
درجه و جرم زهره ز درجه و جرم عطارد ز درجه و جرم قمر یب درجه می باشد چنانکه
استادان درین نوع جرم موده اند **شعر** بیان اجرام سیارات بدین ترتیب لطیفست ط ط ح یه
ز ز یب **فصل نوزدهم** در منسوبات کواکب از طبقات مردم بدانکه **زحل** کوکب
اهل قلاع و محتاجان و ارباب زراعات و عمارات و ارباب بیوتات قدیمه و پیران و مال
خورده و سیاه رنگان باشد و **مشتری** کوکب وزرا و اشراف و سادات و قضاة و علما
و صلحا است **مریخ** کوکب سپاهیان و لشکریان و کردان و ترکان و دزدان و عیاران باشد
و **شمس** کوکب ملوک و سلاطین و حکام و اعیان ملک و اهل [illegible] باشد و **زهره** کوکب زنان
و امردان و سازنده و رقاصان و مطربان و مجاشان باشد و **عطارد** کوکب دبیران و ارباب قلم
و حکماء و منجمان و [illegible] هندسه دانان و نقاشان و زرگران و [illegible] باشد و **قمر**
کوکب رسولان و مسافران و پیکان و جاسوسان و [illegible] و عوام الناس [illegible] و قوت ذاتی

مقتضی اتصال کوکب و انصراف او جرم او

مقتضی قوت ذات کوکب

که کیفیت منسوبات او باشد و ضعف بر عکس **فصل بیستم** در آنچه قبل از اوراق دوازده گانه
تقویم بیاورند بیاید شد بدانکه پیش از ابتداء تقویم که روز نوی باشد که در نصف النهار آن روز
شمس باول درجه حمل باشد شبیهی که در نصف النهار مقدم در آخر درجه حوت بوده باشد زایچه
چند بیاورند چنانکه در ورق اول در صفحه دست راست و در دست چپ اختیارات نویسند
که معین قدر هر یکی از بروج دوازده گانه از برای چه امری نیک یا بیا نه باید باشد و آنچه
در ورق ثانی نوشته شود در صفحه دست راست زایچه طالع سال ترکی و احکام آن نویسند
و جهت تسمیه و چنانست که حکماء ترک و ختا دوری به دوازده سال قرار داده اند که به او [illegible]
جانور میکردند هر سالی بجانوری و حکم آن سال به طبع و خوی آن جانور نمایند و ابتداء دور را
بموش کنند و بعد بگاو و چنانکه بر رشته نظم کشیده شده است **رباعی** موش و بقر و پلنگ
و خرگوش شمار ** زین چار چو بگذری نهنگ آید و مار ** و آنگاه باسب و گوسفند است **
حساب ** حمدونه و مرغ و سگ و خوک آخر کار ** و در صفحه مقابل آن که صفحه دست چپ باشد
وقت تحویل سال که تحویل شمس باول دقیقه حمل بود با تاریخ اربعه مشهوره و زایچه طالع سال صفحه تحویل سال
نیز به دوازده خانه بیاورند و بمواضع کواکب سبعه سیاره با دقایق تمام بعضی از سهام ضروریه را
و آنچه ثبت نمایند و مناسب بود که منسوبات بروج دوازده گانه ایراد شود بدانکه
هر برجی که در وقت مفروض بافق شرقی منطبق باشد او را طالع خوانند و آن خانه عمر و زندگانی
و تن و جان باشد و ما بقی هر کاری به این خانه تعلق دارد و خانه دوم که از او بیت المال خوانند
خانه مال و معاش و سود و زیان باشد و بیت سیم خانه برادران و خواهران و نقل و حرکت
نزدیک باشد و اقربا نیز به این خانه تعلق دارند و خانه چهارم خانه پدران و املاک
و عواقب کارها باشد و این خانه را وتد الارض خوانند و خانه پنجم خانه فرزندان و محبوبان
و عیش ها و شادیها باشد و خانه ششم خانه بندگان و خدمتکاران و شاگردان و بیماریها
باشد و خانه هفتم خانه ازدواج و شرکا و خصما و غایبان باشد و این خانه را وتد الغارب

و نظیر طالع خوانند و خانه هشتم خانه خوف و خطر و هلاک و میراث و مال الغایب باشد و خانه
نهم خانه سفر و علم و دین باشد و خانه دهم خانه شغل و عمل و سلطان بود و این خانه را
عاشر و وتد السماء خوانند و خانه یازدهم خانه امید و سعادت و دوستان و یاران و امداد
باشد و خانه دوازدهم خانه ضدان و خصمان و چهارپایان باشد و هر خانه از این دوازده
خانه بدرجه و دقیقه باشد معین و از مراکز [illegible] حاصل شده در صفحه صفحه مذکوره
صورت رؤیت اهله نویسند باین طریق که در شب بیست و نهم بعد بین که بعد معدل
و بعد سوا باشد شخص نمایند و هرگاه بعد بین دوازده درجه زیاده باشد رؤیت نویسند و هرگاه
کمتر باشد لا رؤیت نویسند و هرگاه بعد بین ما بین ده درجه و دوازده درجه
باشد ضعیف و باریک نویسند و هرگاه بعد ما بین دوازده و چهارده باشد معتدل
نویسند و هرگاه ما بین چهارده و شانزده باشد بلند و ظاهر نویسند و عرض ماه را نیز
در شب بیست و نهم مشخص نموده در جدول جیبا که تحت جدول تعدیل است نویسند
که عرض شمالی یا جنوبی باشد و مقدار عرض ماه را نیز نویسند که چند درجه و چند دقیقه باشد
و بعد از اوراق دوازده گانه در حاشیه پشت قدر صفحه بیاورند در صفحه دست راست
جهات مکیه بلدان را ثبت کنند که هر روز از ایام ماه مذکور درجه شمس باشد و هرگاه
جهت دیده و هر جهتی که باشد روبرو باه جهت سفر کردن و بر جهات رفتن منع هم
به تحت الارض بجهت تخم کشتن و درخت نشانیدن بد بود و در فوق الارض بجهت
عمارات عالی بنا کردن و طاق زدن بد باشد و در حاشیه همین صفحه مذکوره جدولی بر کشند
بجهت آنکه قدر هر برجی که باشد در روز در روی چه چیز نظر باید کرد و در صفحه
دست چپ که مقابل همین صفحه باشد جدولی [illegible] چند بر کشند جهت نظرات قمر با کواکب
سته باقیه که از برای چه کاری نیک و چه کاری بد باشد و هرگاه خسوفی یا کسوفی در آن
سال واقع شود در آخر تقویم نویسند و زمان شروع و رسیدن به وسط خسوف یا کسوف و زمان

شعاع با نحلة و نظر ا خسوف يا كسوف معرفت تا بتوان دريافت تا چه مدت و در وقت خسوف يا كسوف
ان شمس و قمر را نويسند كه چه اول باشد و باشد كه احكام ماهها انا و وضايع كواكب مشخص
نموده بر سر ظهران هم نويسند اين است اجمالا معمول مصطلح منجمين است و منجمين
كه در شأن تذكره و رقعه تقويم مى آورند و كاه باشد كه بحسب خواهش شخص بعضى زوايد ديگر هم
بيافزايند و ليكن معمول نيست **خاتمه** در بيان مجملى از اختيارات بدانكه اختيار بهارى كه خواهى
بايد كه هشت شرط بجا آورى تا ايمن باشى از محذورات است **اول** بايد قمر مسعود باشد **دويم**
بايد كه ان خانه كه قمر در اوست مسعود باشد **سيم** آنكه صاحب خانه كه قمر در اوست مسعود باشد
چهارم بايد كه برج طالع نيكو باشد **پنجم** آنكه صاحب طالع در وقت نيكو باشد **ششم** بايد
كه ان بيتى كه منسوب بان امر است مسعود باشد **هفتم** آنكه خداوند خانه كه بان امر منسوب است
مسعود باشد **هشتم** آنكه كوكبى كه بان امر تعلق دارد مسعود باشد مثلا اختيار
زراعت كردن بايد كه كوكب منسوب بانكه زحل است مسعود باشد و مثلا اختيار
تهيه وديعت و تنبيح ... باشد بايد كه كوكب منسوب بان خانه باشد مسعود
باشد ... شغل ... باشد بايد كه كوكب منسوب بان شمس ... مسعود
باشد ... كسى را در معرفت تقويم بيش ازين حاجت ... جمع
در شرح بيست باب ... كه مطلب حاصل گشت

تمت الرسالة بعون الله الملك الوهاب
في يوم ... عشر شهر ... الاكبر
سنة ١٢٢٧

للحبل

في علاج ... و المرأة التي لا تحمل ... عن النبي صلى الله عليه و سلم ... سليمان بن داود قال ... فسئله عن
احوال ... فقال ... المرأة و لم تحمل فقال ... فقال
... فالاول من ريح سوداء و الثاني ... و الثالث ... في الرحم
و الرابع ... و الخامس يكون ... الرحم ... الرودة ... اذا انزل ... الفرج فوق
... بن داود ... علاج كل ... و علامته فقال ... يكون في رحمها ريح ... اذا جامعها
زوجها ... و اما التي يكون ... زوجها ... و التي في رحمها ... زايد ...
وقت الجماع و اما التي في رحمها ... زوجها العرق و اما التي في رحمها ... وقت الجماع ...
و اما التي علته ... وقت الجماع ... و اما التي ... اصفر ... وقت الجماع ...
... فقال له ... سليمان بن داود ... يكون علاجهن فقال ... عهد و ميثاق
اما التي علتها ريح سوداء تأخذ مرارة تيس ابيض و تضيف اليه قليلا من الزيبق و تحمله في خرقة حرير و تحملها
ثلثة ايام ثم يأتيها زوجها تحمل ان شاء الله و اما التي ... تأخذ مرارة ... و تضيف اليه دهن البقر
... و تجعله في خرقة حرير و تحمله ثلثة ايام ثم يأتيها زوجها تحمل ان شاء الله و اما التي علتها ... زايد تأخذ
مرارة تيس ... و تضيف اليه ... و تجعله في خرقة حرير صفراء ثلثة ايام و تحمله ثم يأتيها
زوجها تحمل ان شاء الله و اما التي يكون علتها ... تأخذ مرارة تيس ... و تضيف اليه دهن الجوز
و تجعله في خرقة حرير و تحمله ثلثة ايام ثم يأتيها زوجها تحمل ان شاء الله و اما التي علتها ... تأخذ مرارة البقر ...
... و تجعله في خرقة حرير حمراء ثم يأتيها زوجها تحمل ان شاء الله و اما التي علتها ... تأخذ مرارة
خروف اسود و تضيف قليلا من الزيبق ... و تجعله في خرقة حرير حمراء و تحمله ثلثة ايام تحمل ان شاء الله ...
و اما التي علتها برودة تأخذ مرارة خروف ابيض و تضيف اليه قليلا من الزعفران و تجعله في خرقة حرير حمراء
و تحمله ثلثة ايام ... ثم يأتيها زوجها تحمل ان شاء الله ...

▲ بحران بالضم تغيیری کہ بیکبار در بیماری در سرت عظیم قول بوم کہ بحران ... سر المصادر بحران منتیر شدن در بیض در مرض حاد و بنیادی شتاد
ودیم و حرارت ... عن حرارة و حرارت ... و ... رسند تا لحم رسیدن مرض فاید کننده الحمة
ذ تمیز و جمیع ... القراح

الباب الثاني في البحران وأيامه

وتفسير البحران وتحقيقه قال الشيخ تقدمة المعرفة معناها ان يحكم بدلالات موجودة على ما يكون

يؤل اليه حال المريض من اقبال او هلاك بسبب ما يعرض من المقدمات التي او متعلقات معرفة وتقدمة ما يحال الذي يكون مثلا هل

يكون ام لا قال القرشي تحقيق هذا في شرحنا لكتاب تقدمة المعرفة للامام ان معنى قول الاطباء تقدمة المعرفة وان المراد بها

كيف يتقدم فيعرف ما يؤل اليه حال المريض من خير او شر قبل وقوع ذلك لقد النه وانما ينبغي ان يحكم من دلالات نجدها على ما

يؤل اليه حاله فيقولون اقبال او ادبار او يحصل الثقة بالطبيب من عرفها فاذا ابلغ الثقة والاستسلام اليه فيتمكن بذلك من المعالجة

على الوجه الصواب ويكون استعمال ما يسعده من يصل المريض الى الانتفاع به ولم يكن عليه في ذلك من يبلك لانه اذا كما قد تقدم فانذر

بذلك من جملة ان التدبير ... يكون جيد من وجهين احدهما ان الطبيب اذا عرف ما يحدث ... يرد في تدبير فلا يحدث

الا ما تقدم ... ولا كذلك الفاحش ... و ... ان ما يحدث ... التي ... ان ... حتى لا ... وكان صول ... قد

فقال تقدمة المعرفة هي ان يحكم من دلالات موجودة على ما كان ليس ... تقدمة المعرفة بل ... فان قيل ... فاما تقدمة المعرفة

معناها ما تقدم معرفتها بما يكون او كيف تقدم معرفتها للشيء قبل حدوثه ... مثلا هل يكون ام لا معنا ٥

والحاد الذي يحكم لان يكون هل يكون ام لا البحران في لغة اليونان هو الفصل في الخطاب ... الاطباء هو تغير عظيم

او ... بحيث دفعة اما الى الصحة او الى العطب و ... المرض ... وما ليس ... على المدينة المشبهة بالبدن

والطبيعة بالسلطان الحامي ... البحران ... القتال المتفصل ... للمعدو الباغي عليه ... على المدينة و قد

يغلب السلطان الحامي بحيث ... منه ... من ... السلطان الحامي ... الباغي بالكلية وهو

البحران التام ... عليه ... ملك ... البحران ... الانتقال ... تام بالنسبة الى المرض الا ان

... ان ذلك ... السلطان العدو ... دفعة ... بالتام ... البحران

الناقص ويكون ... بالنام قال القرشي في شرح ... البحران ... التام على ما ذكرنا ... وقد يكون بدفع ... الزماد ٥

المرض من جميع اجزاء البدن ويسمى ... وقد يكون ... الا ... مادة المرض من ... الاعضاء الكريمة الى بعض

الاطراف ... يسمى بحران الانتقال ... هذا البحران ... الى ... لا ... المادة ... فان ... المحارب ...

لا يكون ... الطبيعة ... من المرض ... الانتقال ... المادة ... يسمى ... لما ... متم

... فيما ... البحران ... لا يكون كذلك البحران التام ... الانتقال هذا ما

فيه

فيه تصريح من كلام الامام بقراط وكلام الشيخ فاما ان يقتضي بحرانا اي يدفع قوي من الطبيعة لمادة او فعتين في ملك

فيصير ... متحللا المادة ... في ... الامراض المزمنة البارزة المادة ... ماله كثرة ٥

في الامراض المزمنة البارزة المادة ولانه قد يكون ... الامراض الحادة ... بالتحلل ... بحرانا احسا

واما ان ينتقل مادة المرض من عضو الى غيره واما ان ينتقل بحرانا ... او يحلل الحرارة الغريزية ... طبيعيا

طبيعيا ... المادة ... الغريزية ... الابدان التي ... على التمام ...

ان يحرك اي ينتقل ... من عضو الى اخر ... بحيث ... حادث ... ولا يعي ٥

من ... كالرعاف والعرق ... الطبيعة لان البحران الكامل ... البدن ... حاجة

الى ... البحران ... لان ... ينتقل ... البحران ... كانت القوة قوية

لان في البحران ... فعل الطبيعة ... فعل الصناعة ... ان ... الفعل الصناعي ... الطبيعي ... ل

... فانا ... فعل الطبيعة ... فعل الطبيب ... وقد فعل الطبيب ... الاوط

اعرف ... القوة قوية ... البحران الكامل ... الناقص فينبغي ان ... الطبيعة ... با

... البحران ... الطبيعة مادة المرض ... القوة قوية ... سدد ا

وانتقالها الاصل فينبغي ان ... الطبيعة ... فعل الطبيعة قال ... علامات البحران ...

... يكون ... البحران ... من حركات ... الصداع ...

... البحران لا بد فيه من ... الرعاف ... من العرق ... الطبيعة

... المادة ... الردية ... البحران الكبير ...

... الرعاف ... مادة المرض ...

في الامراض ... ثم ... البحران ...

في ... ثم الادرار ثم العرق ... مادة ... ثم الخراج ... مادة غليظة وضعيفة القوة ... البحران

الخراج ... حيث المادة غليظة ... ضعيفة ... حيث المادة رقيقة

جدا فان ... ذلك ... فان ... لا ... الادرار ... لان ... المواد ... الرقة

وليعضد كالاعضا الماضية بكاين مخصوصا فالتفت بحران امراض الصدر بعالق الصدر والرئة بحران امراض العين والحاط وليج الاذن بحران امراض الرأس وكذلك خراج ما خلف الاذن من بحران امراض الرأس وخراج الابط بحران امراض القلب وخراج الاربيتين بحران امراض الكبد وهذه الانتقالات تكون بحرانية اذا كانت المادة المندفعة كثيرة دفعة تكون في اوايلها لا باحدرتيه [illegible] لانها لو كانت قليلة دفعات كثيرة لا يقال لها بحرانية حقيقة لان الحركة الدفعية القوية من لوازم البحران وكان السلطان الحمى اذا انذر بالحادث استعد قبل القتال المحاربة بعوامل جيش وتكميل عدده وتحصيل عدده ثم عند قرب القتال التحقيق مكانا للخروج حتى الى اللقاء اي الملاقات للمحاربة كذلك يتقدم البحران انضاج المادة وتهيئة كل اسباب الدفع وكذلك يجب على الطبيعة المدبرة للبدن ان تهيئ كل اسباب الدفع فهو لم يحصل من تحليل المزج [illegible] الرقيق او تصويل الخلط الرقيق جدا بحسب سهل اندفاعه وكذلك ترقيق الغليظ وتفتيح المجاري ثم تعيين جهة للدفع والعضو الذي تخرج منه المادة قال الشيخ علامة حركة المادة في الجوانب العليا [illegible] مدد الاصابع لتصحيح [illegible] ولشاكة في الحلق [illegible] فدلالة الحلق وما يضاهي ذلك دوار وثقلة الصدغين وطنين وصمم [illegible] في ذلك كله وخفة [illegible] بحران بين ضيق النفس ووجع العنق ومدد المراق والشراسيف الى فوق من غير وجع واشتعال الرأس ثم ما العلامات تفصيل جميع ذلك فان قارنت ذلك الظلمة وغشاوة في العين لا [illegible] واختلاج الشفة السفلى [illegible] بجمع وجع في المعدة او غثيان وتحلب لعاب وخفقان [illegible] من النفس وانخفاض [illegible] انه واقع بالقي خصوصا اذا كانت المادة صفراوية خصوصا اذا اصفر الوجه وهذه كلها [illegible] ان قارنت ذلك التمدد في جهة الكبد او في جهة الطحال [illegible] جهة الانف [illegible] وراء العليل [illegible] حمرة [illegible] في الوجه او العين [illegible] يسال الدمع دفعة و[illegible] النبض [illegible] واحمرار الانف وكان اشتعال الرأس شديدا جدا [illegible] المرض [illegible] الخارج وسائر [illegible] العلامات المادة [illegible] علامات الصفراوية [illegible] الحمى الحارة الصفراوية [illegible] الشعاع [illegible] الرعاف [illegible] الانف [illegible] البحران [illegible] الرعاف [illegible] من شدة [illegible] الصداع جدا [illegible] الايمن [illegible] الايسر [illegible] ثم [illegible] ما [illegible] في الجانب [illegible] الايمن [illegible] في [illegible] الا [illegible] اذا كانت [illegible] المادة [illegible] وحصل غثيان [illegible] في المعدة [illegible] وغثيان

في البصر

في البصر فالمادة تخرج بالقيء [illegible] وطنين [illegible] الاذن واشتعال في الرأس [illegible] وكذا الانف فالمادة تخرج بالرعاف [illegible] النبض [illegible] فالمادة تخرج بالعرق خصوصا اذا انصبغ البول في ايام [illegible] قال الشيخ وكذلك [illegible] المرض [illegible] وتكون [illegible] حيث [illegible] بالعرق [illegible] ان [illegible] البول [illegible] على الدلالة [illegible] المادة [illegible] بالعرق [illegible] البول [illegible] ان يتوقع بحران [illegible] الطبيعة [illegible] الشراسيف الى اسفل [illegible] البطن [illegible] الا [illegible] خصوصا اذا كان البول [illegible] الاحشاء [illegible] الا [illegible] المادة [illegible] الرعاف [illegible] الاحشاء [illegible] المعتاد [illegible] البارد [illegible] باستطلاق [illegible] الايام [illegible] المادة [illegible] رقيق المادة [illegible] من [illegible] العرق [illegible] المادة الغليظة [illegible] الحيوان [illegible] فالمادة [illegible] متابعا [illegible] صاحب العرق [illegible] قال الشيخ علامة البحران [illegible] واحتباس [illegible] العرق [illegible] وحدة النبض [illegible] الرجيع [illegible] العرق في المواضع [illegible] ورايت [illegible] الشراسيف [illegible] ولم يمكن ان [illegible] على الموضع [illegible] العلامات [illegible] الانتقالات [illegible] الشاني [illegible] بالقوة [illegible] لدفع [illegible] الا [illegible] لا اشتغال الطبيعة [illegible]

من بابه البحران فلا يجب عليه من حفظ الليلة التي قبل نوبة الحمى التي تاتي فيها البحران ثم في الليلة التي تكون بعدها يكون خف على الا ن
كثر قال الشيخ قد يتقدم البحران كما وقع عليليا فيما ذكر ان علته ... فان في الليل حصل ... علامة اسر ... هي علامة اشتد العلة
كرب والثقل واختلاط الذهن والصداع ووجع الرقبة والدماغ والسدد والخيالات بين العينين والدوي والطنين
ثم قال والعلامات الليلية اشد من النهارية ... لاجتماع المادة في الليل في الباطن ولان الطبيعة تعين في الليل
بسبقة الحار فيه الى الباطن وراحتها من تصرفها الاسل الظاهرة من محسوس نراها فانها كذلك فيشتد الحمى في ما
لعلها قوية في الليل ولهذا اشتغال القبض في الثاني من الفصل من باب البحران قد يتعب اليه من حفظ الليلة التي قبل نوبة الحمى
التي تاتي فيها البحران ثم في الليلة التي بعدها يكون خف على الاكثر في هذه الليل شيئا من ان يشتد فيه الا عراض عند وصول
قرب البحران ان يكون اشتغالها فيه اكثر فيما الصعبة وبعد يظهر فيه الا عراض عند اما في الجيد فلا ينقص الطبيعة
يتصعد المودي لما في الشديد وفيها سهل من لها منه فلذلك ربما يحتج ذهن بعض المرضى عند المبتدي وربما عرض
لبعضهم قوة على الحركة قال المصنف البحران المحمود هو ما يكون بعد تمام النضج وفي يوم محمود من ايام البحران وتقدمه انذار من
الايام الانذار كالرابع للسابع منذرا بالسابع اذا كان انذارا جيدا بالعلامات الجيدة وكان باستفراغ لا بانتقال
وخراج ويكون استفراغ مادة المرض من الجهة المناسبة وحمل عليه المريض الا بالاستفراغ بسهولة او عقبه
راحة وهذا الشكل كل ما بضاده يدل على البحران الردي كما هو يكون بعد نضج واذا عرض مثل من خلاف محمود ن
ولم تسبقه علامات النضج في اول مرضه ولم يكن في ذلك القوة قوية فتقدمت وكلما ظهرت به علامات هائلة فان النضج فيه
اتم ولان البحران يكون في الاكثر بعد النضج بمادة المرض وقوة القوة فلا يكاد يكون الا بالخروج بالرابع للبحران الذي هو يقابل
البحران المحمود في علاماته مثل ان يكون قبل النضج والمنتهى ويسيل بغير ما ينبغي قبل النضج يقصر من خاج وضطراب
من الطبيعة ويدل على انقهار الطبيعة وقلة صبرها على المرض الى بعد النضج كما يرى ليل البحران ان يكون بصير ضطرابا لم
يد القبضا ولعل الاستعداد قال الشيخ العلامات الدالة على البحران الجيد تسع علامات العلامة الاولى ان يكون بعد النضج اذ ما يكون
قبل ذلك فيه ... المادة وكما يحتاج الطبيعة الى تحليل المادة قبل الوقت الذي ينبغي فيه العلامة الثانية ان يكون في يوم البحران
ذات اليوم من ايام البحرانات المحمودة كالسابع والرابع عشر والعشرين العلامة الثالثة ان تقدمه انذار في يوم مناسب من ايام الانذار
مثل الرابع للعلامة الاولى النضج التام فلا بد ان يكون بعد انذار جيد العلامة الخامسة ان يكون البحران باستفراغ لا بانتقال

البحران المحمود

البحران الردي

العلامات الدالة على البحران الجيد تسع علامات

٧

العلامة السادسة ان يكون الاستفراغ من الخلط الفاعل للمرض العلامة السابعة ان يكون استفراغ عن الجهة المناسبة ويكون
استفراغ المادة الغليظة بالاسهال والرقيقة بالعرق والصفراوية بالقيء والرعاف ومادة الكبد بالادرار
ومادة الصدر بالنفث بالاسهال العلامة الثامنة ان يكون محمود بسهولة لان ما يكون كذلك لا يعرض للطبيعة بسببه اعياء
كلا يضرها العلامة التاسعة ان يحصل للمريض عقيب البحران راحة والذي يقلع بالمرض لا محالة هو جيد وكذلك الذي
يستاصل المادة ولا يبقي البدن بعده قال المصنف في العلامات المحمودة والرديئة وكل مرض العلامات المحمودة والرديئة في كل
من العلامات المحمودة اولها في علامات المرض عافية هي جملة احوال الموضوعات القوة والصحة الطبيعية
والصحة التي كانت قبل المرض في حال الحس والفهم والحركة عقيب الصغر وكالاجماع على الهيئة الطبيعية
واستواء الحرارة في البدن كله وقوة النبض وحسن انتظامه وصحة الذهن وكالاستفراغ بالمعاملة كالاستفراغ
وانما كانت هذه المذكورات علامات جيدة لانها تدل على جميع القوى الحيوانية الطبيعية والنفسانية ويدل
ايضا على سلامة افعالها ونلك تدل على سلامة الاعضاء الرئيسية والشريفة واما العلامة الجيدة
مع قوة القوة تدل على عافية عاجلة وضعفها على عافية بطيئة واما العلامات الرديئة المخالفة لما قلناه فاما كانت العلامات
ان كانت مضادة للمحمودة دلت على الموت لا محالة وما كانت مع قوة القوة طال المرض ثم قتل في اخرها او عند سقوط
القوة وكثيرا ما يعرض علامات مهلكة مع قوة قوية ثم يعرض بحران ... عليها ما اندفاع مادة قبل ان يكون هو سحابا
لابل العليل فيحتاج ان يعتمد على القوة وكثيرا ما يكون مع العلامات المهلكة ضعف قوة فيسال الطبيعة من الدفع فيتوجه
القوة كما المهزومة الى المبدا وهو القلب فيحصل لها بالاجتماع قوة فيستولي على المرض ويقهره فيحصل خفة عند الموت
ونعرا لذلك ان الطبيعة القت المجاهدة لانها ايست من كثيرة او مغلوبة بالكلية ثم يعقبه الموت ويكون مع النبض
في الاكثر مختلطا وربما كان لم ينقص يسيرا كما تقول ولعلم انه كان العلامات الجيدة اذا وجدت في يوم انذار دلت على
بحران جيد يقع في اليوم الذي اليوم بكون منذرا به كذلك اذا حصلت العلامات الرديئة في يوم الانذار
فانها تنذر بوقوع بحران ردي ويكون البحران الردي في الاكثر بتقدم ذلك لان المادة الرديئة الكثيرة تحوج
الطبيعة الى الحركة قبل الوقت المحمود بسبب المادة في الاكثر تنحدر الى القلب والاعضاء الاخرى ويقتل
قال المصنف العلامات الدالة على ايام البحران الحق في ذلك الاكثر لعلو وليس الى الحكم ... ان

العلامات المحمودة

العلامات الجيدة

العلامات الرديئة

تغيرات يتغير معها الرطوبات فانها تنقص في تمام العدة وذلك عند الاجتماع وعدم النور وتزيد جدا في نصفها
وذلك عند الاستقبال لكمال النور فيكون لنصف الدورة وهو السابع تغير لا محالة فالتغير الذي يكون في مادة
المرض في هذه الايام يقال له بحران اعلم ان الاطباء وجدوا ايام البحارين بالاستقراء والتجربة واما المنجمون فلما راوا احوال
عالم الكون والفساد راجعة الى احوال العالم العلوي دعاهم ذلك الى اسناد حوادث هذا العالم الى حركات الكواكب
ولا سيما [illegible] ولما كان القمر [illegible] اكثر الاثار في الرطوبات [illegible] بحسب زيادة
ونقصانا وكذلك زيادة الاخلاط [illegible] ولذلك [illegible]
تقدير الادوار البحرانية وكثيرا من [illegible] الامراض الحارة على الاغلب
في درجة مقابلة [illegible] في بدء العلة [illegible] الطبيعة فاما كن
مخصوصة هي التي [illegible] تسمى بحرانا [illegible] في هذه الاماكن [illegible] المرض [illegible] بينها [illegible] من موضع
الاصل في هذه الاماكن هي التي [illegible] الاجتماع الى الاجتماع تسع وعشرون يوما وخمس [illegible]
وثلث يوم بالتقريب [illegible] الاجتماع وهي يوما ونصف وثلث يبقى [illegible] الدورة ست وعشرين
يوما ونصفا فيقع البحران في السابع والعشرين ونصفها ثلثة عشر يوما وربع يوم فيقع البحران في الرابع عشر على
ما يجئ بيانه [illegible] ونصف نصفها ستة ايام ونصف وثمن فيقع في [illegible] السابع فيكون هذه الايام
بحارين وكل بحران فلا بد له من يوم انذار يكون فيه تغير ما وهو يوم [illegible] يكون هو النصف
في نصف ذلك ثلثة ايام وربع ونصف ثمن فيكون الانذار في الرابع الا ان يكون المرض مثل الغب
فان الانذار في الحمى لا يقع فيه الا في يوم النوبة فيكون في الثالث او الخامس بحسب [illegible] الطبيعة [illegible] المادة
او تخفيفها انتظار النضج التام ثم جعلوا [illegible] اربع [illegible] عشر يوما و[illegible] اربعة وعشرين يوما قال المنجمون
[illegible] هذه المذكورة [illegible] الحادة [illegible] على العلل المزمنة ثم قال [illegible] ذلك
ان الحساب اذا استوفى اكثر من نصف فصلوا الاسبوع المتقدم عن الاسبوع المتاخر لان [illegible] اذا تمموا ما كان
اكثر من نصف يوم فجعلوه يوما واحدا [illegible] فجعلوا اربعين متصلين الى ان [illegible] منفصلا [illegible] ٧
والثالث متصلا [illegible] الاسبوع الاول ثلثة ايام [illegible] ونصف ثمن وهو اقل من نصف يوم فوصلوا به

الرابع

الرابع الثاني فجعلوا ابتداء الاسبوع الثاني في اخر الثالث والرابع فصار الاربعان ستة ايام ونصفا وثمنا ولما كان الثمن
من نصف يوم ثمن فجعلوه يوما كاملا فحصل سبعة ايام وبعد ذلك [illegible] ابتداء الاسبوع الثالث من اليوم الثامن وكذلك
الاسابيع فاما الاسبوع الاول فستة ايام ونصف وثمن لانه نصف ثلثة عشر يوما وربع على ما مر فجعلوه يوما كاملا
لانه اكثر من النصف فكان الاسبوع الثاني هو اليوم الثامن وجميع الاسبوعين ثلثة عشر يوما وربع يوم وذلك
اقل من النصف فوصلوا بالاسبوع الثالث فكان اخر اليوم الرابع عشر وجزء اليوم العشرين بعد ذلك يكون البحران
في العشرين على [illegible] الحادي والعشرين على ما ذهب اليه [illegible] جالينوس قال المص واليوم الرابع
بالسابع والحادي عشر ينذر بالرابع عشر لانه يوم الرابع من الاسبوع الثاني وذلك ان ابتداء الاسبوع الثاني من اليوم
الثامن واليوم السابع عشر يوم الانذار لان اليوم الرابع عشر فيكون منذرا بالاسبوع الثالث وهو العشرين لانه
يوم الرابع من اليوم الحادي عشر [illegible] اليوم السابع من اليوم الحادي عشر [illegible] الاوقات منذرة بالسابع
ولا [illegible] الاسبوع انه ينذر بها السابع من البحارين والامراض الحادة جدا في السابع والحادة في الغاية القصوى
متوسطة بين طرفي الافراط [illegible] والحادة جدا في السابع والحادة في الغاية القصوى في الرابع وقد يكون
في الثالث [illegible] القليلة الحدة في السابع والحادة والغاية القصوى في الرابع وقد يكون في الثالث [illegible] القليلة الحدة
في السابع عشر والعشرين والرابع والعشرين [illegible] ثم الحادة المزمنات في السابع والعشرين والحادي والثلثين
والرابع والثلثين والسابع والثلثين ثم [illegible] المزمنات [illegible] والثمانين [illegible] العشرون ومائة
وما بعد الاربعين عشرين عشرين لان الاسبوع والسابع ضعيف حكمها في الامراض المزمنة ولا يحصل لها
تاثير في هذه المدة فزاد واعتبروا الجمع فيه الاسبوع والسابع ليقع على الحوادث وما بعد الثمانين العشرين
اربعين لان المرض لفرط زمانه لا يتغير في المدة المتقاربة واما البحارين المزمنة من الاربعين [illegible] فتنسب
الى المزمنات فتنسب الاسابيع الى الحادات وقد يكون بحرانه في سبعة اشهر بل في سبع سنين وفي اربع عشرة سنة
وفي احدى وعشرين سنة وذلك يكون في امراض الاطفال [illegible] واكثر ما يكون في [illegible]
فانه ربما يزول في سن الطفولية او بالانتقال الى سن الصبي بل في سن الترعرع بل في سن المراهقة
والبلوغ الى سن الفتى على ما نعلم في ذلك كلام الامام المقدم ابقراط [illegible] قال الشيخ في بيان [illegible]

من الطارح (?)

لمن شرب السم ... [illegible] ... الفراخ ... [illegible] مجرب

[illegible] العصر ... مع شحم ... [illegible] ... المقعدة ... [illegible]

النفض اذا طبخ بالماء ... [illegible] ... المقعدة ... اذا كانت خارجة مجرب

[illegible] ... ان الذين يحاربون الله ورسوله ... [illegible]

[illegible] ... الملاء الدمع ... [illegible]

[illegible] ... سه مرتبه ... [illegible]

[illegible] ... انه من سليمان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

البحران الى الرابع ... [illegible] ... ان الامراض الحادة جدا ... يكون بحرانها الى السابع ... [illegible] ... يكون

بحرانها الى الرابع عشر او الى العشرين ... [illegible] ... ثم بعد الاربعين ... الامراض المزمنة مطلقا واذا كانت الحركة

تدريجية في الانحدار فان ذلك علامة ... [illegible] ... وكثيرا ما ... في السادس ... الرابع وقد يكون فيه ... [illegible] ... ذلك

وما كان مثل السرسام الحار ... [illegible] ... الى الحادي عشر ... [illegible] ... ابتداء معظم يكون

في ... [illegible] ... الرابع ثم ... [illegible] ... قال الشيخ **احكام النكس** ... [illegible] ... النكس ... اسرع ... كان مع

قوة اضعف ... يقع النكس بخطاء التدبير ... او يقع من تلقاء نفسه مع صواب التدبير ومن الخطاء

في ذلك ... المسخنات ... [illegible] ... جودة الهضم والشهوة ... [illegible] ... العمل ... [illegible]

[illegible] ... التي ... البحران ... [illegible] ... والنكس ... [illegible]

معنى الطبيعة المدبرة للبدن ... [illegible] ... بسبب ... المتقدم وسبب النكس ... [illegible] ... موضع ... النكس

[illegible] ... حتى ... [illegible] ... فانه في الاكثر ... [illegible] ... ثم قال **علامات النكس**

من لم يكن له بحران تام ... خيف عليه النكس من ضعف القوة ... الشهوة ... والغثيان ... [illegible]

[illegible] ... ضعف الهضم وفساد الطعام في المعدة ... [illegible] ... او انتفاخ

الشراسيف ... [illegible] ... وفساد النوم وطول السهر وشدة العطش ... [illegible] ... خصوصا في البحران

[illegible] ... النكس ... النبض ... [illegible]

اذا بقي فيه ... صفرة ... [illegible] ... لا تعلق ... [illegible]

بال الطبيعي ... [illegible] ... النكس ... الخفيف فانه يقع ... [illegible] ... في ساير الفصل

[illegible] ... الحميات ... [illegible] ... الاحشاء ... الصرع

[illegible] ... التعفنية ... [illegible] ... النفس واسباب

الموت يكون اما بسبب يفسد به مزاج القلب واما بسبب يحلل الروح ... [illegible] ... بسبب يفسد به مزاج القلب

اما الم شديد واما كيفية مفرطة من الكيفيات ... [illegible] ... كيفية ... سمية واما احتباس مادة التنفس

[illegible] ... النفس ... [illegible] ... شرح ... [illegible]

اسباب الموت

[illegible] ... الاربعاء ٢٠ ... ١٠٣٣ (?)

١٠٢

نوع عددی مطابق اسم موسی در و طالع نوله حرینغو
واکر کنه و نوایدی کی اسم موسی ران تحرق لی کنداو کندا

١١٤

٢٤	١٥	٦	٦٩
٩	٦٦	٢٧	١٢
٦٣	[illegible]	٢١	٣٠
١٨	٣٣	٦٠	٣

١١٤

٢٨	٣١	٣٤	٢١
٣٣	٢٢	٢٧	٣٢
٢٣		٢٩	٢٦
٣٠	٢٥	٢٤	٣٥

٣٦

ذاخز الحسنة داويخيد خالكاشب بنة مشيخجا مشيخ بشم

بوخود بوخيد ام سيل موشية دب لولاعالوهشا لوم فتح فتحة

معرو ، بر موهو

بوحي بوخود بنت لاوية طاليوم قاليوم هلابنت دغنا حواديب

یا سلطان یا سبحان یا منان یا غفران یا رضوان یا رب العالمین

اللهم ... والح لح لح

از اهیف القطعا المراة یکتب و یعلق علیها ... بیت المقدس محیط الارض ...

دلی و الحافظ ...

رحیم	یا رب	مولا	سلام
١٣٦	١٣٢	٢٥٧	١٩٣
١٣٣	١٣٩	٢٩٠	٢٥٦
٢٩١	٢٥٥	١٣٤	١٣٩

اکتب المثلثة و اربط القدر ... و ... و اقرا ...

وتضع ... والحكم الناس ان یکتب ... ضیف

٦	٧	٢
١	٥	٩
٨	٣	٤

نقل من خط ... المعظم ... الکریم ...

ولکن الزرع للطول ... ثم زرع فزراع

ثم یقرا الحمد ... و الرحمة ... وقل اعوذ برب الناس وقل اعوذ برب الفلق ...

وهو السمیع العلیم ثم یزرع ...

وان زاد ... ان تحقق الزراع ...

... ان الله یمسک السموات والارض ان تزولا ...

یا فلانة بنت فلانة ... فقد یکفیکهم الله وهو السمیع العلیم ...

... ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

٩٩٩٩٩٩٩

٩٩٩٩٩٩

از خصوصیات [illegible] عالم [illegible] و بنده این کلام [illegible] مرغ [illegible] شود [illegible] آن [illegible] بنده [illegible]

و [illegible] وقت [illegible] این [illegible] بسم الله [illegible] و [illegible] اسم الله [illegible] و این کلام [illegible] جاعت نجعت هجعت

انعلقت مجمعت کذلك انذلت العین المعین مجمعجعت انفجعت انقلتفت برحمتك العلی العلی [illegible]

[illegible] این [illegible] بسم الله و [illegible] اسم الله [illegible]

[illegible] حفظ [illegible] کند [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم و هو القاهر فوق عباده

و یرسل علیکم حفظة حتی اذا جاء احدکم الموت توفته رسلنا و هم لا یفرطون [illegible]

[illegible] وقف کل قرآن	۸۲۱۲۴۳۱۵۹۴۴
	۲۰۵۳۱۰۷۸۹۸۶
[illegible] وقف کل قرآن شریف بحط متعارف	۴۱۱۹۹۲۴۸۸۶
	۴۱۱۹۹۲۴۸۸۶
طرح	۳۰
بقیه	۴۱۱۹۹۲۴۸۵۶
نصف	۲۰۵۹۹۶۲۴۲۸
ربع	۱۰۲۹۹۳۱۲۱۴

منتر

مالن کی دجھیا لے دیا لے تیر تر وا رجدھر کولی کی دھال جرت جو دیوں

هوی سنبھالے سنت کو سدا هوی کر یالے [illegible] بار [illegible] ([illegible] سنبھالے)

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

ابتدا به هر چه خواهد کرد تا بود کار دیگر کرد و آن هر دو اتفاق صلاح سعود ماه صلاح برج و حد ماه صلاح طالع و صلاح
بیت الغرض صاحب اتفاق شرط اول رعایت ساعت و صلاح حال قمر است و این مقدم بر سایر شرائط است و حالات او
هفت و هر است اول آنکه ساقط از وجه باشد یعنی متجاوز از نقطه راس که تا و جوزهر نقطه ذنب دوم آنکه در برج مستقیم الطلوع باشد
و آن از سرطان تا جدی است سیم در درجه احتراق نباشد الا در طالع و نهم است و در باقی الاوتاد و صرف شده تا به اوتاد
اربع است نیکو باشد چهارم آنکه در آن ناظر شود باشد و کاشف انکانه در هر برج باشد این ناظر بود چه اگر با آن نیز
ناظر باشد تا تمام نرسد و بلا و تعلق در آن باشد مگر آنکه سعد او ملاحظه کند و ناظر خداوند خانه بود از وجه باید تا آن شر و نا تر
شود ۵ آنکه از سعد برگشته و بسعد دیگر متصل نگردد ۶ آنکه در روز کتب الارض و در شب فی الارض باشد
۷ آنکه متصل باشد از سعد یضعف بقبول الا در حد و بیت و در نحس حال او عکس خلاف است ۸ آنکه از خانه
سعد بود یا در شرف یا در صعود ۹ آنکه شمس ناظر باشد بر نظر تثلیث ۱۰ آنکه سریع السیر باشد یعنی زیاده بر درجه باشد
زیاده از سیزده درجه و بیست و دقیقه و بر سیر معین قمر است و از سیر وسط کم نباشد ۱۱ زائد النور باشد ۱۲
بعد از آنکه قمر در شرف یا در حد و در مثلثه خود و سیر برج آن کار است باشد و امتداد تصاعد در آن کار از او باشد
بنحس ۱۳ اگر بقوت ذات قمر صعبه باشد از قوتهای زمین نادر است تمام در آن باشد و قوتهای ارض قمر دانسته قمر در سیر طالع
فرح اوست یا در او تاد طالع باشد یا سعدی یا ناظر باشد بنظر مودت باشد ۱۴ مقارن سعود باشد یا مقارن کوکب مسعود بود
۱۵ در شرف شمس باشد ۱۶ از نحوس بری باشد ۱۷ متصل باشد بکوکب سعد و در آن کار دلیل قوت و تعظیم بود
چنانچه القمر شمس بکوکب که موجب قوت او نیز باشد و حرکت قمر نیز از هر حد و نقطه باشد آنکه احتفاع بعد بعید نیاید
او در جائی کمتر از دوازده بود باشد ۲ منحرف باشد سیم در مقابله شمس نبود ۴ تربیع شمس نبود ۵ در مقابله تربیع
با مقارنه نحوس نبود ۶ محصور بین النحسین باشد ۷ میانه اوج و ذنب دوازده درجه یا کمتر بود ۸ در طریقه محترقه باشد

۹ آنکه در درجه مودت نحوس باشد ۱۰ آنکه در زائل الوته باشد یعنی ثالث و سادس و ثانی عشر ثانی و آنچه کمتر باشد
فرح اوست و تکلیفت و از نهم هر نهم است ۱۱ آنکه بطئ السیر بود یعنی سیرش از سیر وسط کمتر باشد ۱۲ آنکه بحرص السیر نباشد
و اگر در جوزا و حوت باشد ضرر آن کمتر است و هم آنکه در برج وحش و حشی باشد ۱۳ آنکه جنوبا با بطء بود یعنی از ذنب
جزو آن رسیده باشد ۱۴ آنکه در صرف باشد و ده یا هر سه اوست ۱۵ خالی السیر بود ۱۶ آنکه بعید الاتصال بود یعنی در اول برج
متصل بعضی بعد از آن بسعد نبود ۱۷ ناقص النور بود شرط دوم صلاح حال الثالثه قمر در اوست و آن از چند
۱ به سعدی دوان باشد یا بر و تا ناظر باشد ۲ آنکه خداوند آن خانه ناظر باشد بقمر و اگر نحس بود باید از او ثالث ناظر باشد
۳ باید که از نحوس و نظر نحوس کالم باشد شرط سیم صلاح حال صاحب خانه قمر است و آن از چند وجه است ۱ آنکه باید در
موضع نیکو حالی باشد و سعود و ناظر نحوس از رده ساقط و کمتر که چون قمر محبوسه باشد و صاحب خانه اش نحوس اول آن کار نیز
دار آنکه سر نو نیکو باشد ۲ باید صاحب تقویتی ذات آن باید و باید مذکوره نیز باشد ۳ باید قمر بدین ناظر باشد و این احکام است
شرط چهارم صلاح صاحب طالع از آن که تب وجه است ۱ آنکه لیک او و عرض از آنچه کار تا بیست را بر برج باشد و
منقلب را برج منقلبه و دیگر میان آن بود و کارها که مودت کنند برج ذو جسدین ۲ باید و طالع مراتب عمل مطلوب باشد چنانچه
کار رانده متعلق برجی دارد برج آتشی و آنها را آبی و وقتی متابعه ۳ مراعات زمان نیز کند تو چنانچه کارها که در روز خواهند
کند برج نهاری اعتبار کنند و بشب برج لیلی ۴ رعایت طبقات صلاحی نیز کنند چنانچه کارها ملوک را برج ملوکی اعتبار
کنند و همه آنکار هر دوانی گرد برج مذکر و زنان را برج مؤنث ۵ آنکه طالع از بروج مستقیم الطلوع باشد تا آن کار تمام
۶ آنکه بود و بود طالع خلل نیابد چنانچه طالع بیت یا شرف یا حد یا مثلثه آن باشد ۷ آنکه سعود بدین ناظر باشند و نحوس از درجه
ساقط و نظر نحوس بطالع دلیل دشواری باشد و نظر سعود دلالت بر سهولت آن کار کند و اگر سعود و نحوس هر دو ناظر باشند دلیل توسط کار بود
۸ آنکه اوتاد در سعود داشته باشد و نحوس از درجه ساقط و رعایت این معنی چنان است که بعد از طالع اول سعادت مخصوص را رعایت باید نمود

بر سبیل یوم پس سبب یا بحکم امور سلطان در اول بیشتر کرده نیز پس طالع وقت بیوت و سیوم و بحکم طالع بحکم صلاحیات صاحب طالع و آن
از ۱۲ امر است ۱ آنکه ناظر الطالع و بسعود قطان شده چون طالع ابتدا بمنزله تن و ارکان بدن است باید که
پس باید ارباع بدن مستقل باشد و از اینست که طالع را بیت الحیوة خوانند پس باید ارباب خاص صاحب طالع ناظر باشد بهتر نظر
و باید اگر نحس بود باید هر نظر مودت بطالع نکرد و هم نظر نحوس از تثلیث و تسدیس و نظر نحوس از مقابله و تربیع بد نباشد
۲ آنکه سعود برو ناظر باشد ۳ آنکه قمر ناظر بود اما اگر نحس باشد نظر او بقمر از او با طالع بد نباشد ۴ قمر خالی بود [illegible]
ذات [illegible] شرط ششم صلاح حال کوکب صاحب غرض نیز است [illegible] بمطلوب دارد تا باشد مثلا کار زمان سلطان [illegible]
[illegible] و بهتر [illegible] و اینست از شش وجه است ۱ آنکه ناظر بود بطالع اما اگر نحس بود باید که از مقابله و تربیع ناظر نبود
۲ آنکه ناظر باشد بخانه حاجت چنانکه [illegible] شرط [illegible] ۳ آنکه ناظر بود بصاحب طالع نیز اگر نظر
خداوند حاجت کوکب الغرض [illegible] خداوند طالع بهتر است از نظر او بطالع ۴ آنکه قوی حال بود در حظوظ خود ۵ آنکه از
نحوس و ضعف خالی باشد ۶ آنکه [illegible] محمود بود میانه خداوند خانه حاجت و خداوند طالع [illegible] حسن حالت [illegible]
شرط هفتم صلاح حال [illegible] خانه [illegible] بمطلوب [illegible] باشد چنانچه [illegible] و اعمال
[illegible] و این چنان باشد [illegible] خانه حاجت سعد قوی حال بود یا ناظر باشد باو اینست شرایط کلی اختیار و اما هرگاه
رعایت شرایط کمال اختیار را محال [illegible] و آن [illegible] در آن باشد
[illegible] کار [illegible] و [illegible] کوکب
[illegible] در حین [illegible] آن باشد چنانکه نظر مودت [illegible]
و [illegible] امور [illegible] را برج [illegible] و [illegible] امور [illegible] را برج [illegible] را اتیان [illegible] ۷
برج کواکب [illegible] و [illegible] برج [illegible]
و [illegible] انقلاب [illegible] انقلاب [illegible] زیرا که [illegible]

[illegible] مستقل است و [illegible] از جهت زحل [illegible] الانقلاب و از برج [illegible] بعضی [illegible] برکت [illegible]
و بعضی [illegible] عقرب [illegible] و [illegible] و از برج [illegible] است و [illegible] مذموم [illegible]
[illegible] محمود بود و [illegible] بعضی امور [illegible] مذموم و در بعضی [illegible] محمود است و از برج
[illegible] اکثر مذموم و بعضی [illegible] عقرب [illegible] بعضی مذموم [illegible]
[illegible] نیست است [illegible] رعایت سعادت و نحوست منازل [illegible] در اختیارات [illegible]
عظیم است [illegible] رعایت [illegible] [illegible] و [illegible]
اما [illegible] اختیار [illegible] از او [illegible] است ۱ آنکه قمر در طالع [illegible] ۲ آنکه شمس در طالع
[illegible] قمر از طالع ۳ آنکه [illegible] در اول ماه و اول روز ۵ [illegible]
[illegible] ۶ از نظر عداوت [illegible] قمر و [illegible] ۷ از [illegible] طالع [illegible]
[illegible] ۹ از [illegible] ۱۰ از [illegible] ۱۱ [illegible]
از [illegible] ۱۲ [illegible]
[illegible] ۱۳ از [illegible] طالع [illegible] و از [illegible] و از [illegible] از طالع
[illegible] ۱۴ از آنکه [illegible] از برج [illegible] ۱۵ از [illegible] قمر در برج [illegible]
[illegible] ۱۶ [illegible] از [illegible] از کسوف و [illegible]
و سه روز پیش از خسوف و سه روز بعد از آن ۱۷ از [illegible] ۱۲ [illegible] ۱۸ از آنکه قمر از کوکب
[illegible] و انصراف [illegible] و انصراف از کوکب [illegible]
[illegible] از طالع باشد ۱۹ از [illegible] طالع اجتماع مقدم ۲۰ از [illegible] و آن از اول روز [illegible] ماه

عقرب است تا نیم روز چهارم ماه دیگر بعد از آن تا آخر یازده روز از ایام زیادت بود یعنی از ابتدای روز دوازدهم تا نیم
روز نوزدهم از ایام نقصان باشد بعد از آن تا آخر روز بیست و ششم از ایام زیادت بود ۲۱ از ایام مکروهه دان
اتساع ماه عقرب بود و ۹ و ۱۸ و ۲۷ است و همچنین از اسباع نیز از ایام بحران بود چنانچه هفتم و ۱۴ و ۲۱
و ۲۸ است ۲۲ از ایام منحوسه در ماه‌ها هر که قمر در تحت الشعاع بود روز زحل هم کار بد است و چهارم دیگر
در هر روزی کار مهمی ممنوع است و حکما نقل کرده‌اند از حضرت صادق علیه السلام آورده است ز ماه هایی هفت روز نحس
نحس و زیم ... و یکی از آن چهار روز سیزدهم روز شانزدهم است دیگر بیست و یکم بیست و چهارم است و بیست و پنجم
چون در وی هم بخش تمام است بجز عبادت کار مکن در این ایام اگرچه نیک و بد است هیچ از آن نحوس است
با آنکه بسیار روز خجسته مختار است و عموم حوائج کبیر محکوم است دیگر چهارم و هشتم نیکو کن ز بهار و صوف نیک دریا
بر و نقل محکوم است بروز یازدهم و شش باید بود اگر کسی در وی تزویج چون مکروه است کر زینت و دین او را
لیکن کسی او را مخوف و هوا ... است مکن و از دهم با کسر ... و در حضرت این روز صبح
از روزها کوته همان چهار است آنکه در این چهار روز در سلک نظم منظوم است ۲۳ صدر که از شهادت زحل و اتصال
او بقمر ۲۴ صدر بار که از آنکه قمر در مقابله زحل بود یا در تربیع مریخ یا در تثلیث مشتری بر حال یا در تسدیس زهره
بر حال و بعض نظر تسدیس را جایز دانسته‌اند ۲۵ صدر که از انصراف ماه از نحوس کرد در وقت فراوانی باشد
۲۶ از اتصال ماه نحوس کمتر گران بخش قوی حال باشد و او را شهادت باشد نزدیک چنانچه صاحب خانه او
او دلیل حصول مراد باشد ۲۷ صدر که از نحوست اجتماع در طریقه محترقه قمر چون جزو اجتماع از نوزدهم درجه بر آن
باشد درجه عقرب باشد در آن ... از ابتدای کارها صدر باید که او به ملاک عظیم آرد ۲۸ از ابتدای امور در ماهی که بعد از
مقارنه شمس و قمر و در تحت الشعاع باشد قمر یکی از نحوس نظر عداوت متصل گردد ۲۹ صدر باید که از ابتدای امور چون
اجتماع و در اول روز یا اول ساعت شهادت مریخ بعید باشد ۳۰ صدر باید که از افتتاح اعمال چنین که اتفاق در اول آورد

نحول ... خود ... ... دوم

با آنکه یا شهادت زحل بعید باشد فایده چون امور لازم شود تا چیز آن تا احوال و تصرفات ممکن باشد
چنانکه گفته‌اند حکما گفته‌اند چون یکی از سعدین در طالع یا در وسط السماء باشد و فع ... و مقابله ممکنه و بعضی گویند
و چاپا گفته ماه سوء در طالع ساقط کند و سعد در طالع نهند و از اینجا که غافل نباید بود چون
قمر را ممکن حال نتوان کرد او را از طالع و ساقط در آورند و از جهت طالع مقابله صاحب عقد ... ساقط یکی
تا گردیده سیر قوی ... از دهم و یازدهم ساقط باشد و بعض گفته‌اند که چاپا ... باشد و بعض در ... یا هم نظر باشد
و این دلیل کمال اعتبار بود خصوص قمر را این باشد و بعض گفته‌اند که چون اصلاح قمر متعذر بود و نحوست او
دفع نتوان کرد باید بخشی ممکن حال را مزاحم طالع باید که و در طالع با همان وجهی آن است اگر قمر معنی حال باشد
و طالع و صاحبش ناظر باید و اگر به حال ساقط و نظر نیز با یکدیگر و صاحب طالع بود مقبول است و
همچنین بود سعد در طالع با جهت اتصالات اصلاح ... در ... کند

... ...
...

اول طالع [illegible] هر طالع [illegible] مقدم بر بعد [illegible] طالع [illegible] [illegible] باران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

دیگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

نظر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اما [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ادله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] بشرط [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] دلیل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ادله [illegible] [illegible]

ادله صغیر

صاحب طالع | مستولی بر طالع | [illegible]

[illegible] | [illegible] | مستقل الی قمر

[illegible] | [illegible] | رب [illegible]

[illegible] | صاحب طالع | [illegible]

[illegible] | رب [illegible] | مستقل الی قمر

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

دلیل صغیر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] صغیر

از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] از [illegible] [illegible] حکم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

از [illegible] دلایل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

والله [illegible]

ادله حکم

صاحب طالع [illegible] | رب [illegible] [illegible] | مستولی [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مستولی [illegible] [illegible] [illegible]

مستقل الی قمر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] صاحب طالع

ادله [illegible] | ادله حکم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

رب [illegible] | [illegible] [illegible] | صاحب [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible]

مستقل الی قمر | [illegible] [illegible] قمر

[illegible] [illegible] ادله حکم

[illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] طالع

[illegible] [illegible] [illegible]

سوال از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] صاحب طالع و

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] طالع [illegible] صاحب طالع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] والله

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اشراق الانوار فی علم الاحکام

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

سپاس بیقیاس صانعی را سزاست که رافع سماوات را بانوار ثوابت مزین کردانید که
ولقد زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب و ضیاء ضوء ایشان را باثرات کواکب موقوف کردانید
که والشمس تجری لمستقر لها ذلك تقدیر العزیز العلیم و سعادت و شقاوت عالم را طبعات
خواص ایشان ضابطه داده و اثرات ایشان را واسطه اشکال قبح و حسن موجودات ساخت و طبایع
ایشان را از خصوصیات کواکب در نظر ما آورده و انه علی احیاء قدیر و بالاجابة جدیر و درود نا
امیات با برکات بر خواجه کاینات و زبده موجودات سید انبیاء سند اصفیاء یعنی
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم که شعاع انوار مشکات نبوتش مشاعل انجم را با فاضه
انواع ضیاء مزین کردانید و من یهد الله فهو المهتد ولن تجد له ولیا مرشدا و بر آل
اطهار او که مصابیح افلاک تنق ضیای ایشان روشن کردید صلوات الله علیه و علیهم
اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم الی یوم الدین **اما بعد** چنین کوید بنده
احقر و فقیر از ذره کمتر المحتاج الی رحمة الله الملك المشارق والمغارب ابن محمد
سعید المازنی محمد هادی شیرازی متخلص براهب که چون نصیر الملة والدین رساله

نام مولف

در

در قواعد معرفت بحالات تقویم و اتصالات تنجیم و نظرات هر یك بجهت اختیارات
کارها نوشته و مصرف و مشتمل بر عموم و معروف به سی فصل نموده و چون مقصود
اختصار در آن بوده باین سبب خصوصیات حالات سبعه سیاره را از سعادت
و شقاوت و تاثیرات و نظرات و ترفع و هبوط در بروج چه چیز باشد و بروج که
صاحب شرفات ولی و سایر متعلقات تا آنجا یاد نفرموده بنا بر فرموده بطلمیوس ... مشتمل
بر مقدمه و ده فصل و خاتمه بعون الله الملك العلام و تمام شده موسوم باشراق الانوار کردانید امید
که چون ... ارباب کمال اصحاب این علم در رساله که خطایی واقع شده باشد بعفو فرمایند که
نهانی واقع شده باشد قلم عفو را مستحسن بر کلمات نا صواب صفحات ... بر سم اصلاح در
کشند انا شرعت فی المقصود بعون الملك المعبود **مقدمه** در بیان اشرافیت علم الکون بباید دانست
که هرکس خواهد که واقف بر حقایق و دقایق این علم شود و بر اسرار و رموز این فن اطلاع یابد و خود را
... بر آن ... واجب است که بر صلاح و فساد کار و حال ... مستقبل ... کار خود
واقف کردد و حوادث زمانه و ... روزگار ... که صورت ... بهم رساند و ... فا د
صورت ... باید که مستقبل و مآل کار و حال و صلاح روزگار خود را بشناسد ... تحصیل این علم
... ناس ... فرض عینی و لازم و واجب ... عقل ثابت ...
بدانست که سعادت و شقاوت کاینات از تاثیرات ثوابت و سیارات است دلیلا که چون جرم ... را
... استحران جمیع حیوانات خلل پذیرد و چون ... ضیا ... افزاید
ان نیز زیاده شود و حال آنکه چون ... نکاهدار ... که اجرام علوی را در طبایع
عالم سفلی دخل کلی هست کما قال الله تبارك و تعالی کلا شیء سببا و اتبع سببا و جعل الشمس سراجا
و القمر نورا و قدره منازل لتعلموا عدد السنین والحساب و هو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا الآیة

نام کتاب

مقدمه

مطلب

علم نجوم معجزه حضرت ادریس بوده است

بیرون چون دانسته شد که این علم خاصه انبیاء و اوصیاست و حضرت ادریس علی نبینا و علیه السلام را
معجزه بوده و خلق را بوصیت تعلیم و تعلم می‌فرموده بدین سبب حصول این علم بر ذوی
العقول لازم است و این بجهة تنبیه مبتدی چند از سعادت و نحوست [illegible] باید که تقریر
[illegible] نقل کرده شد **فصل اول در بیان صفات و حالات زحل** بدانکه مستقر زحل
در فلک هفتم است و دو برج مر او را مقر است یکی جدی و دیگری دلو و طبع وی سرد و خشک است
و مقام وی در هر برجی دو سال و نیم بود و در عرض سی سال یکدور فلک را که عبارت از دوازده
برج باشد طی کند و او را نحس اکبر خوانند و لون وی سرخی به سیاهی مایل و از ابتدا تا انتهای وی
ده هزار و نهصد و پنجاه و [illegible] زمان باشد و سلطانی وی در روز شنبه باشد و در روز
یکشنبه میانه روز و در دوشنبه آخر ربع اول و سه شنبه آخر ربع ثالث و در چهار
شنبه ابتدای زوال و در پنجشنبه وقت غروب و در جمعه وقت زوال و چون نحس است گویم
احتراز [illegible] است باید که ابنای زمان از ارتکاب امور که توقع علو درج و خروج و سعادت
و عزت داشته باشد اجتناب نمایند تا از تأثیرات وی ایمن [illegible] ان شاء الله تعالی
فصل دویم در صفات مشتری مقر مشتری در فلک ششم [illegible] نشان داده اند و او را
[illegible] دو برج است یکی قوس و دیگری حوت و سعد اکبر و طبعش گرم و تر یافته اند و کوکب مشتری در
برج حوت [illegible] و در قوس بادی باشد و بدین جهت گرم و تر تقریر کرده اند و مقام وی در هر برجی
یکسال است و لونش سفیدی است که به ضیاء گراید و سلطانی وی روز پنجشنبه باشد
و ظهر جمعه و آخر ربع اول شنبه و آخر ربع ثالث یکشنبه و زوال دوشنبه و غروب سه شنبه
و ظهر چهارشنبه و منسوبان این کوکب مردم فصیح و مدرک و مدبر باشند و چون بر جهت
سعادت اکثر کارها را اوقات او کردن ملازم و اولی است **فصل سیم در صفات مریخ**

بدانکه مقر

بدانکه مقر مریخ در فلک پنجم است و از بروج صاحب حمل و عقرب است و مکث او در هر برجی
چهل و پنج روز باشد و لونش آبی رنگ که به سرخی گراید و مزاجش آتشین بود و صفاتش [illegible]
قتل و سیاست و اذیت باشد و احتراز از نظرات وی کنند زیرا که [illegible] جبار [illegible]
و طبعش گرم و خشک است و آمیزش و صلاح [illegible] حاصل نشود و سلطانی او در روز
سه شنبه و در روز چهارشنبه نیم روز و آخر ربع اول پنجشنبه عصر یکشنبه و آخر ربع
جمعه و اول ربع ثانی شنبه و ظهر دوشنبه باشد و مریخ مردم خونریز مفسد است
فصل چهارم در حالات آفتاب بدانکه شمس در فلک چهارم است و از بروج صاحب اسد است
و مکث او در هر برجی سی روز بود و او کوکب نارین و [illegible] است و طبعش گرم و خشک است
و در لون سپیدی که به زردی گراید و سعد اکبر است و تأثیرات سلطنت و حکومت در وی است
و سلطانی او در روز یکشنبه ظهر و دوشنبه و آخر ربع اول سه شنبه و آخر ربع ثالث
چهارشنبه و زوال پنجشنبه و زوال جمعه و ظهر شنبه باشد و اکثر امور در ساعت
خورشید نتیجه خیر دهد **فصل پنجم در تعریف صفات زهره** بدانکه مقر زهره
فلک سیم است و از بروج ثور و میزان بدو منسوب است و در هر برجی بیست و پنج روز مکث او بود
و طبعش [illegible] و خشک [illegible] گرم و تر است [illegible] متزج اند
که [illegible] سپیدی و سرخی [illegible] طرب و نشاط وی اعتبار کنند زیرا که طبع وی [illegible]
و چنین که کوکب سعد است [illegible] سلطانی او در روز
جمعه ظهر شنبه و آخر ربع اول یکشنبه و آخر ربع ثالث دوشنبه عصر سه شنبه
و زوال چهارشنبه و غروب پنجشنبه باشد و لونش [illegible] که به سرخی گراید و در
اوقات سلطانی او اکثر کارها مبارک است و از منسوبان او مردم بشاش خندان و [illegible]

خوش آواز مطرب باشد **فصل ششم در کیفیت طالع عطارد** بدانکه مقر سیر
عطارد در فلک سوم است و کوکبیست ممتزج و دو برج از بروج او را باشد یکی هوائی
و دیگری خاکی که آن جوزا و سنبله باشد و بالجمله مزاج او گرم و تر است زیرا که با باد مرتبط
تا از خاک است و او جمله بروج را بیک ماه سیر کند و لون او بسیار خفیه باشد سلطانی
او در روز چهارشنبه و ظهر پنجشنبه و اخر ربع اول شنبه و ربع ثالث جمعه و زوال یکشنبه
و غروب دوشنبه و ظهر سه‌شنبه باشد مقدار او قات و ساعات او مردم را از خدعه
و حیله و مکر او ایمن نباید بود **فصل هفتم در معرفت طالع و احکام ماه**
بدانکه جای قمر در فلک اول و او از بروج سرطان و در هر برجی دو روز و نیم باشد و کوکبی
سعد و مزاج وی سرد و تر است و لون شعاع وی لطیف و شفاف و سفید و صافی و روز
و منزل قمر را از او قات ساعات منفعت بسیار است و سلطان او در روز دوشنبه
باشد و ظهر سه‌شنبه و اخر ربع اول چهارشنبه و اخر ربع ثالث پنجشنبه علی الخصوص
و زوال شنبه و ظهر یکشنبه و جمله بروج را بیک ماه سیر کند و از اعتبار در احکام
بیش از سایر کواکب است زیرا که حساب شهور و سنین بدو راست آید و حساب خطای
او از او بیشتر رسیده میشود و اجزاء ایام و ساعات از او استخراج میکنند و چون قمر
بقطع منازل مستعمل است هر روز از برج دیگر طالع میشود هر آیینه تاثیر دیگر بخشد
و در میان عرب سیر قمر از سایر کواکب معتبر بیشتر است کما قال الله تبارک و تعالی و قدرناه منازل
لتعلموا عدد السنین والحساب از اینجا معلوم میشود که مدار احکام بر سیر قمر است نه بشمس
هرچند که آفتاب نیر اعظم و ماه نیر اصغر است اما بمقتضای آیه کریمه والقمر قدرناه
منازل و جعل الشمس ضیاء والقمر نورا چون قمر مخاطب بخطاب بلا ارتیاب نور او شد

بروج را به ... ماه

[illegible]

فیها دلالة ان مدار الاحکام موقوف علی سیر القمر خاصة

فتراه الشمس نیر اعظم
والقمر سعد اصغر

برده‌ها

بر برده‌ها و که امتیاز سعادات از بلای غیوم تمام امور از انوار موثرات ظاهر کنند
بدانکه هرگاه ماه در برج حمل طالع شود ارتکاب چهار امر مبارک است اول عزیمت سفر کردن
دوم ملازمت ملوک اختیار نمودن سیم جامه نو پوشیدن چهارم صید کردن و هرگاه قمر
در برج ثور در آید ارتکاب شش امر مبارک است اول عقد بستن دوم تخم کشتن
سیم رسول و پیغام فرستادن چهارم نکاح کردن پنجم تعطیر نمودن ششم داخل شدن
در عمارات جشن و ضیافت و بساط نشاط و عرس و هرگاه که قمر در جوزا طالع شود
هفت کار بسیار مبارک است اول بیع غلامان دوم تزویج درج کتب و مکتوبات سیم
اختیار ادویه چهارم ارسال داشتن رسول پنجم بدور رفتن برسالت بلایات ششم مجادلات
مخاصمت با اعادی دولت ششم پوشیدن لباس فاخر هفتم اختیار اسفار قریبه
و بعیده و هرگاه که ماه در خانه خویش یعنی برج سرطان عدول افتد ارتکاب چهار کار
مبارک و روا داشت اول لباس نو پوشیدن دوم از مکان خود حرکت کردن سیم مسافرت کردن
چهارم بتبلیغ رسالت التفات نمودن و هرگاه که ماه در برج اسد طالع گردد در تکفل پنج شغل
از ملوک متعهد باشد اول عقد بستن دوم قصد کردن سیم مسئلت نمودن حوایج چهارم
بتجارات التفات نمودن پنجم بر مسند ایالت و دولت متمکن شدن زیرا که ماه
در خانه آفتاب باشد شخصی که باشد چون وزیر بر سریر خلافت امیری متمکن شود
و هرگاه که ماه ببرج سنبله آید مرتکب شدن چهار عمل از نشانه سعادتمندیست
اول اختیار اسفار اماکن مشرفه و مرافقت قوافل کعبه و مدینه و کربلا و دیگر معلا
و نجف اشرف و احرام طواف ارض اقدس یعنی مشهد مقدس و مانند این قبیل اسفار خیر
مدار دوم تعلیم و تعلم علم عقلی و نقلی سیم سعی اکتساب وجه معیشت چهارم بیع و شری

در بیان اختیارات القمر ... در بروج [illegible]

بیان ساعت سعد اسفار ... احکام [illegible]

واخذ عطا زیرا که خانه عطارد است و مؤثرات امد در سعادات بسیار است و هرگاه که ماه
در برج سنبله طالع شود مرتکب شدن به پنج امر موجب فرح و موجب ابتهاج است اول سفر
کردن دوم عقد و نکاح بستن سیم حرب با ... پادشاه و از ظلم یاری نمودن چهارم لباس نو خر
یدن و قیمتی پوشیدن پنجم طرح جشن انداختن زیرا که قمر در خانه زهره نشاط و انبساط
از مؤثرات است و هرگاه که قمر در برج عقرب طالع شود شش کار است که تعلقش موجب
اقتدار است اول اکل و شرب اغذیه و ادویه دوم معالجه جراحات سیم ترتیب طرح
ادویه مساحت و تراکیب چهارم مجادله و مقاتله با اعدا و اشتباه پنجم مخاصمت و معاونت
با مدعی و خصا ششم مو تراشیدن و ناخن گرفتن زیرا که عقرب خانه مریخ است و اینها
از صفات مخراص و عادات اوست لحاجب و سبقت در امر را اختیار کردن و هرگاه که ماه
در برج قوس طالع شود سعی و تمشیت چهار امر مورث ارتفاع و اقبال و استکمال
عزت و جلالت اول جهد در حصول وصول مناکحت و مزاوجت دوم اکتساب علم و خط
و ... سیم فصد و حجامت چهارم صید و شکار کردن زیرا که خانه مشتری است
و اینها در ذات او مضمر و مستطر است و هرگاه که ماه در برج جدی طالع شود چهار کار
که محمود و مستحسن در ماه مورث تضاعف سعادات است اول حفر قنوات و جداول کردن
دوم صید و جنگ ... و قتل جانوران موذی سیم تدبیر و تنویر نمودن چهارم از کید
اعدا پناه بحضرت باری عظمت ... بردن زیرا که خانه زحل است و انقلابات در او
موفور و نامحصور است و هرگاه که ماه در برج دلو ... باید مستعمل شدن شش کار بسیار
مبارک است اول خوض با کتاب هنر و شغل و عمل و وجه معیشت نمودن دوم عهد
و میثاق بستن سیم به تخت سلطنت و مسند حکومت نشستن چهارم غسل ... جاری

مبارک نمودن

مبارک نمودن و حیوانات را عطا دادن پنجم بنای ... ششم برج و بارو و غیر
... ششم اساس قلاع و خندق برداشتن زیرا که خانه زحلست و چون در فلک
اعظم مسکن دارد اینجا جمله از صفات و خصوصیات ذات اوست و هرگاه که ماه در برج
حوت طالع شود سه کار است که سعی نمودن در او موجب یافت شرف سعادات است اول
مصاحبت با سادات و قضات و عباد و زهاد و علما و فضلا داشتن دوم پوشیدن
لباس نو خاصه از جنس حریر و زربافت سیم خواندن کلام الله ملک علام و ورد نمودن ادعیه که منسوب
منسوب بحضرت خیر الانام و صحابه ... و آل اطهار او علیه السلام است زیرا که خانه مشتری است ... مذکورات
از حالات اوست **تنبیه** اما اینکه در صحیفه در باب ... در بروج اثنی عشر ...
مرقوم شد چنان تصور نباید نمود که مقتضیات ماه منحصرست در مذکورات زیرا که ...
نظرات و اتصالات و حرکات مشترک با این سعادات مقتضی بعضی مخصوصات نیز می‌باشد
چنانکه بعضی امور باشد که تکفل و تعلقان موجب ندامت و تأسف و مورث پشیمانی و ...
و تلهف شود و مآل این است که بعضی از این مذکور به طور رمز شد ان شاء الله تعالی بعد از این ...
موافق اختیارات بطلمیوس هرگاه ماه در حمل باشد بنای عمارت و زراعت و ما ینبه
و به جاست و هرگاه ماه در ثور باشد فصد کردن و ... ناخن گرفتن ممنوع است و هرگاه
در جوزا باشد ناخن گرفتن و فصد و حجامت کردن بجاست و هرگاه در سرطان باشد فصد کردن
و ... ناخن گرفتن و ... بنای عمارت و زراعت بجاست و هرگاه که در اسد باشد ...
نمودن و شستن و سفر کردن بجاست و هرگاه در سنبله باشد ... فصد کردن
و عقد بستن بجاست و هرگاه در برج میزان باشد ...
هیچ کاری نتوان شد و هرگاه در عقرب باشد ...

اختیارات قمر در بروج اثنی عشر برای بطلمیوس

نباید شد و هرگاه در قوس باشد نیک و احوال مجامعت و خون شنیدن و بیع و شری نباید کرد و هرگاه در جدی
باشد بنیان آبادان نهادن و فصد و حجامت و تزویج و حرکت از مکانی بمکانی رواست و اگر در دلو باشد فصد
و تزویج و نقل مکان روا است و اگر در حوت باشد فصد کردن و موی تراشیدن و ناخن چیدن روا نیست
این است اختیارات قمر در بروج اثنی عشر که مسطور شد **فصل دهم** در بیان تذکیر و تانیث
بروج و طبایع ایشان اکنون بباید دانست که حمل و قوس و اسد مذکر و نهاری اند و طبع ایشان
گرم و خشک است و صاحب این طبایع از آب و خاک ممتزج باید که باشد و روز سه شنبه روز بهترین
هفته باید دانست [illegible] از ایشان و چهارشنبه و آدینه باید کرد زیرا که روز سه شنبه
روز مریخ است و او ستاره نار [illegible] باشد و روز پنجشنبه و آدینه بد نیست
[illegible] نیست زیرا که تعلق بزهره دارد [illegible] است اما این مناسبت ندارد و هم چنین روز
پنجشنبه تعلق بمشتری دارد و مشتری با بروج حوت [illegible] از این جهت این روز موافقت
ندارد و جوزا و میزان و دلو که بروج بادی اند و طبع ایشان گرم و تر است و مذکر زیرا که هوا را
بتذکیر منکور میکنند نه بتانیث چنانکه قبلا از این مذکور شد چیزی چند که مناسبت ندارد
مثلا دلو را بهترین ایام سه شنبه باشد و بدترین ایام یکشنبه زیرا که دلو خانه کیوان است
و طبع کیوان سرد و خشک است و سه شنبه مریخ است و گرم و تر است و طبع کیوان سرد و خشک است
لهذا تنافی و تضاد [illegible] ظاهر است و بدترین روز یکشنبه است زیرا که روز خورشید است
و طبع وی گرم و خشک است از این جهت ضد دلو است میزان را بهترین روز روز یکشنبه است
زیرا که روز خورشید است و طبع وی گرم و خشک است از این جهت ضد دلو است میزان را بهترین
روز روز یکشنبه است چنانکه گفته شد زیرا که بخورشید تعلق دارد و با میزان که برج آبی است
موافقت دارد و بدترین روز شنبه است زیرا که بکیوان تعلق دارد و طبع کیوان سرد و خشک است

بروج آتشی [illegible] و نهاری

بروج هوائی [illegible] و نهاری

و سه شنبه

و سه شنبه روز مریخ است و گرم و تر است و گفته شد که بدترین روز یکشنبه است زیرا که منسوب
بآفتاب است و طبع وی گرم و خشک است از این جهت ضد دلو است میزان را بهترین روز روز
یکشنبه است زیرا که منسوب بآفتاب است و میزان برج بادی و مزاج هر دو اعتدال دارد و بدترین
روز سه شنبه است زیرا که بکیوان تعلق دارد و جوزا را بهترین روز روز چهارشنبه است
که منسوب بعطارد است و طبع وی بادی است و جوزا هم هوائی و هر دو موافق اند سرطان و عقرب
و حوت بروج آبی اند و مزاج ایشان سرد و تر است و برج آبی [illegible] سرطان را بهترین روز
سه شنبه است زیرا که منسوب بمریخ است و طبع مریخ گرم و خشک است و مزاج سرطان سرد و تر
لاجرم موافق اند و بدترین روز یکشنبه است که بآفتاب منسوب است و آفتاب ضد سرطان است
و عقرب را روز سه شنبه موافق دانسته اند زیرا که بمریخ تعلق دارد و مزاج ایشان را موافق
دانسته اند و بدترین ایام چهارشنبه است که بعطارد منسوب است و طبع وی گرم و تر است گفته اند
منجمین یکی کرده اند حوت را بهترین ایام پنجشنبه باشد که متعلق بمشتری است و در طبع
رطوبت [illegible] از این جهت موافق است ایام یکشنبه است که تعلق بآفتاب دارد و [illegible]
و مخالفت [illegible] و سنبله و جدی [illegible] خاکی اند و طبع ایشان سرد و خشک است و تانیث دارد
و صاحب این طبع را از باد و آتش پرهیز باید کرد پس ثور را بهترین ایام روز
جمعه باشد زیرا که منسوب بزهره است و ثور خانه زهره است و بدترین روز سه شنبه است
که منسوب بمریخ است و طبع وی گرم و خشک است و مخالف مزاج [illegible] سنبله را بهترین
ایام چهارشنبه است زیرا که بعطارد منسوب است و اگر چه هوائی است اما ممتزج است
بدین سبب موافقت دارد و بدترین ایام سه شنبه است که منسوب بمریخ است مزاج وی [illegible] مشابه
گرم و خشک است که مخالف مزاج سنبله است و جدی را بهترین ایام شنبه است که زحل [illegible]

بروج آبی ثابت شمالی

بروج خاکی [illegible]

ومزاج وی سرد و خشک است و با مزاج جدی موافقت دارد پس او مبارک است و بدترین
ایام او در شنبه است که منسوب بزحل و ضد وی است **فصل یازدهم در بیان سبب انقلاب**
اکنون باید دانست که کیوان ستاره منحوس است و نظرات او در هفت طالع انقلاب دارد
اول در حمل و عقرب زیرا که بمریخ متعلق اند و طبع وی گرم و خشک است و کوکب قاهر و ضد
وی است دوم ثور که خانه زهره است زیرا که طبع زهره با ثور موافق است و مزاج زحل
با زهره نیز موافقت و علت سعادت و نحوست خلاف یکدیگر اند اما در میزان او را انقلاب
نیست جهت اول آنکه زهره را در میزان نظر قوت است دوم آنکه زهره در میزان قوت
عنصر هوائی است که غالب است بر قوت تراب بدین جهت نحوست زحل بر سعادت زهره
غالب نگردد سیم در جوزا و سنبله انقلاب بد آمد زیرا که خانه عطارد است و او را امتزاج
شناخته اند و قوت سعادت او در این دو برج ضعیف است پس بدین سبب کیوان را
در این دو برج انقلاب تمام است چهارم در سرطان انقلاب بد آمد زیرا که سرطان خانه
ماه است و طبع وی سرد و تر است که ضد طبیعت کیوان است پس در این صورت انقلاب
دارد پنجم در اسد انقلاب بد آمد زیرا که خانه آفتاب است و طبع وی گرم و خشک است
که خلاف طبیعت کیوان است بدین سبب انقلاب خواهد داشت که سعادت و نحوست
متضاد است و در قوس و حوت او را انقلاب کمتر است زیرا که ایشان منسوب بمشتری اند
و سعادت مشتری قوی است بر نحوست زحل پس در احکام طالع نظرات او کمتر مؤثر
شود و هفتم در جدی و دلو که در ایشان زحل را انقلاب نباشد زیرا که در این دو برج
مسکن دارد **انقلاب مشتری** دیگر باید دانست که مشتری کوکب سعادت است و او را
در چهار برج انقلاب است و آن سرطان و عقرب و ~~عقرب~~ حوت و جدی زیرا که طبع

دی

دی خاکی است و این برج را خلاف مزاج او یافته اند اما ثور و سنبله و میزان که برج خاکی اند
با وی موافقت دارند زیرا که ثور خانه زهره است و او ستاره سعد است و سنبله خانه
عطارد است و او ممتزج است بخلاف کیوان از این جهت که برج جدی خانه کیوان است
نحوست او بر سعادت این زیادتی کند بخلاف ثور و سنبله **انقلاب مریخ** دیگر
بهرام چون در برج حمل طالع شود او را در چهار برج انقلاب باشد ثور و سرطان
و سنبله و عقرب زیرا که در حمل او را قوت تمام بود و این برجها ضد وی اند و چون
در عقرب طالع شود چهار برج وی را موافق باشد یعنی منقلب نباشد و آن ثور و سرطان
و عقرب و حوت است زیرا که برج آبی مقوی وی باشند **انقلاب آفتاب** خورشید را
نیز در سه برج انقلاب است آن سرطان و عقرب و حوت باشد که طبع گرم و خشک است
و اینها ضد وی اند **انقلاب عطارد** دیگر عطارد را در سه برج انقلاب باشد حوت
و جدی و عقرب زیرا که کوکب بادی است و این برج خلاف مزاج او بیند **انقلاب زهره**
و زهره را جز برج میزان که خانه وی است در سایر برجها انقلاب باشد **انقلاب قمر**
دیگر ماه را جز در برج سرطان و عقرب در جمیع برجها انقلاب است و علامت وقوع
در این برج بدین جهت است که بهرام را طبع در برج عقرب آبی است و ماه در سرطان
نیز همین حکم دارد **فصل دوازدهم در بیان دانستن هفت اقلیم و معرفت
آنکه هر اقلیمی بکدام کوکب تعلق دارد** اقلیم اول هندوستان است و تعلق بزحل دارد
عرض آن شهرها و ولایت و سعت و اهل آن عبید و جواری و مردم بدخوی سیاه روی که
طمع بخیل الطبع کج اعتقاد باشند دوم اقلیم حبش است و او بمشتری تعلق
دارد و اهل آن دیار مردمان پاکیزه روی کار صاحب وقار متدین صاحب طرب شکفته

نیز عطارد کوکب بادی است

كه روي سپيد باشند ششم اقليم تركستان است چون بلخ و سمرقند و دشت و قبچاق و چين تا بولسه
و تعلق بمريخ دارد و مردم ان ديار مردم عنود طرح عريان تنگ چشم خسيس بدخو باشند
چهارم اقليم خراسان است و تعلق به افتاب دارد و مردم ان ديار متكبر و تاجر و صاحب
مروت و كريم الطبع و خوش صورت و صاحب جرات و كم خرد باشند پنجم اقليم روم است
و بزهره تعلق دارد و اهل ان ديار صاحب هنر و صنايع و بنا شوند بطرب و كم
غيرت و بدعهد و ظاهر ظريف و لطيف و در باطن كثيف و بدفعل باشند ششم اقليم
بلاد روس است و مردم ان ديار رفقا شوند مفسد و متلون مزاج و منجم و كهلاچي عمل
باشند هفتم اقليم بلاد عجم است و تعلق بقمر دارد و اهلش مردمان كاسب و كوتاه تاجر و
مدبر و كريم الطبع و زود آشنا و زود رنج و كم كو و درست و خوش اعتقاد باشند بعد از
تمهيد اين مقدمات بايد دانست كه شمس و مشتري و مريخ مشرقي اند و سعادت
ايشان در مشرق است اما مريخ را در مشرق تعلق بد هست چنانكه هر گاه نظرات وي
در برج مشرق طالع كرده و دران برج نحوست واقع شود و مريخ و عطارد و مشتري
مغربي اند و سعادت ايشان در مغرب بيشتر است اما مريخ را در مغرب نيز انقلاب است
چنانكه مذكور شد زهره و قمر شمالي اند و سعادت ايشان در جانب شمال بيشتر است
شمس و كيوان و عطارد جنوبي اند و سعادت ايشان بطرف جنوب بيشتر است
خاتمه در توضيح انچه مذكور شد و اين مشتمل بر دو مقاله است مقاله اول در
دانستن انكه هر روز بكدام كوكب تعلق دارد و در هر ساعت نظر كدام كوكب است بحساب
و ماه و روز و ساعت و تفاوت هر كوكب با كوكبي چه مقدار است و اين نيز مرتب
بده باب است باب اول در معرفت زحل يعني كيوان تا بيان هفتم

ميكند

مي باشد و آن بدين دوازده برج بده هزار و نهصد و پنجاه روز و ليكن هر ماه
باشد مقام او در هر برجي دو سال و نيم است و طبع وي سرد و خشك است و لونش
خاكي بيا هن زند و مقدار او هفتاد بار چندان دنيا است و روز شنبه سلطان
وي است و چاشت مشتري و وقت زوال مريخ و نماز پيشين افتاب و عصر ماه و نماز
زهره نماز ديگر عطارد و اخر روز بقمر منسوب است باب دويم در معرفت
مشتري كه انرا ناهيد نامند ساكن آسمان ششم است تا بيد نشود و دور او بدين دوازده
برج دو هزار و سيصد و سي و دو روز نه زمان باشد و مقام او در هر برجي
يكسال بود و طبعش گرم و تر است و لونش سفيد شفاف منسوب است و مقدار
او هشتاد بار چندان دنيا است و سلطانش در روز پنجشنبه است باشد و نيم چاشت
مريخ را و اول زوال افتاب را و نماز پيشين زهره را و ميان دو نماز عطارد را و نماز
ديگر قمر را و اخر روز زحل را باب سيم در معرفت مريخ كه انرا بهرام در آسمان
پنجم تابد و دور او بدين دوازده برج هزار روز بود و مقام او در هر برجي
چهل و پنج روز باشد و طبع او گرم و خشك باشد و لون او سرخ تيره باشد
و مقدار او پنج بار چندان دنيا بود و روز سه شنبه سلطان او و دو خانه و ميزان
خانه زهره و جوزا و سنبله خانه عطارد و سرطان خانه ماه و اسد خانه افتاب
و قوس و حوت خانه مشتري و جدي و دلو خانه كيوان است و اين مجموع را ابو نصر
فراهي در اين سه بيت اداز نموده نظم حمل و عقرب است بهرام : قوس و حوت است
مشتري را رام : ثور و ميزان چو خانه زهره است : مر زحل را است جدي و دلو تمام :
تير را جوزا و خوشه مر سرطان : خانه افتاب شير مدام : وصفات و حالات بروج

از تذکیر و تانیث و شرقی و غربی و لیلی و نهاری که در تحت هر یک بترتیب نوشته شد بعون الله تعالی و تقدس

حمل نر و منقلب نهاری	ثور نهاری ماده و ثابت	جوزا نهاری نر صیفی	سرطان ماده و منقلب و صیفی
اسد صیفی و نر ثابت	سنبله صیفی ماده ذو جسدین	میزان خریفی نر منقلب	عقرب خریفی ماده ثابت
قوس خریفی نر ذو جسدین	جدی شتائی ماده منقلب	دلو شتائی نر ثابت	حوت شتائی ماده ذو جسدین

فصل نهم در معرفت آنکه هر ماهی بچه برج تعلق دارد بدانکه محرم منسوب است به برج حمل و صفر بسرطان و ربیع الاول بثور و ربیع الآخر بجوزا و جمادی الاولی بقوس و جمادی الآخره بدلو و شعبان بعقرب و رجب بسنبله و رمضان بمیزان و شوال بجدی و ذو القعده بحوت متعلق است و چون کوکبی در خانه خود باشد چنانکه صاحب برج است صاحب عنصر یا [illegible] نیز خواهد بود والله اعلم فصل دهم در تعریف عنصر و کائنات و حوادث و سوانح و این نیز مشتمل بر هفت باب است باب اول در معرفت عنصر بدانکه عنصر علت مادی را گویند و آن چهار است آتش و آب و هوا و خاک و آن یا خفیف بالذات یا خفیف بالاضافه یا ثقیل بالذات یا ثقیل بالاضافه است هوا و اگر ثقیل بالاضافه است آب و اگر ثقیل بالذات است خاک و هر یک [illegible] حالتی موجود است که از مرکز اصلی خود حرکت [illegible] در [illegible] حالت یافته اند که ایشان خاصیت اضداد را [illegible] که فساد [illegible] حرارت و برودت و رطوبت و یبوست است و بدین واسطه در یکدیگر فعل و انفعال کنند تا مرکبات صورت نوعی

بدلو و ذو الحجه [illegible]

فیه معنی عنصر

اگر خفیف بالذات است نار و اگر خفیف بالاضافه است [illegible]

بپذیرد

بپذیرد باب دوم در حدوث کائنات که حدوث او فوق زمین باشد بر طالع اهل اسلام سلیمه الانظار و اذهان مستقیمه ذوی الافکار واضح و بر شموس و لایح و مبرهن است که اجرام فلکی اشعات چون آفتاب از مطلع از طلوع مینماید و بر اراضی و بحار تابد جذب اجزای لطیفه نماید ممزوج با اجزای هوائی شده و آنچه ترکیب از اجزاء هوائی و مائی باشد حکما آن را بخار نامند و بخار آنگاه که از زمین برخیزد و متصاعد شود تا بجوف هوا اگر شدت حرارت شعاع آفتاب اجزاء او تحلیل ندهد و منضم گرداند [illegible] اجزای مائی او تحلیل بعد بطبقه زمهریر رسد بحال [illegible] صورت [illegible] طبقه شدید باشد یا نباشد اگر نیست کثیفه میکرده و بخار [illegible] هیئت [illegible] اجزای هوائی [illegible] بیرون [illegible] صورت [illegible] قطرات آب [illegible] کثیف [illegible] بخار کثیفه مجتمعه را ابر گویند و قطرات نازله را باران و اگر برودت شدت باشد [illegible] اجزای [illegible] یابد اگر قبل از اجتماع رسد منعقد میشود [illegible] بعضی ببعضی فرود می آید بطریقه محلوج و آن را برف گویند و اگر بعد از اجتماع رسد منجمد میشود و فرود می آید او را تگرگ گویند [illegible] در حال نزول [illegible] اطراف او و اگر بجوهر هوا [illegible] کرده [illegible] اشیاء [illegible] گویند و اگر اجزاء قلیل باشد [illegible] نزول کند [illegible] شبنم گویند باب سیم در صفت رعد و برق بدانکه چون آفتاب اراضی [illegible] اجزای [illegible] اجزای ارضی [illegible] هم [illegible] دخان گویند [illegible] اجزای [illegible] ناری است و مکان طبیعی او فوق

فیه تعریف بخار

فیه تعریف ابر و باران

فیه تعریف برف و تگرگ و علة [illegible]

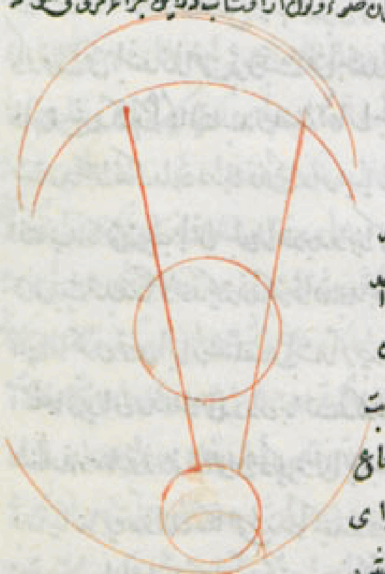
فیه معنی شبنم

فیه معنی دخان

عناصر است لاجرم متصاعد می‌شود و در این اگر بخاری باشد و متصاعد شود آمیخته به بخار بواسطه
امتزاج دخان می‌نماید و چون باهم متصاعد شوند و بطبقه ابر رسند و اگر بخار بواسطه
مذکور متکاثف شود و منجمد گردد دود و دخان در او محتبس میگردد و چون بمکان طبیعی خود صعود
هان طلب صعود می‌نماید بشرط بقای حرارت و الا اگر حرارتش کم شده باشد بواسطه آنکه
اجزای ارضی جمع شده و اجزاء غباری از او جدا شده ثقلت یافته طلب نزول میکند و به تقدیر
هنگام بیرون آمدن بالفوق و بالتحت خواهد درید سحاب را از شدت حرکت اجزاء غباری
صدای عظیمی حادث خواهد شد آنرا رعد گویند و گاهی از این حرکت شدید دخان و سحاب حار مشتعل گردد
که آنرا رعد گویند آتش شعله میکرد و مشتعل میشود اگر آن لطیف است منطفی میشود و در جوف
هوا آنرا برق میخوانند و اگر چنانچه غلیظ است در رنگ نمود و اگر مجتمع میشود و همه اجزای دخان
و ارضی اشتعال تام می‌یابد و نازل میشود و میسوزد آنچه را که ملاقات واقع شود در سطح زمین
مثل اشجاری که و احجاری سوخته شده و این را صاعقه گویند **باب چهارم** در صفت شهب
و چون دخان محتبس متصاعد شود و بکره نار رسد مشتعل شود مگر و زیادتی و زود اخر شدن
و دیر ماندن آن از کمی و زیادتی دخان است و لطیفی و غلیظی دخان و چون دخان محتبس متصاعد
مشتعل نشود او را ذوات الاذناب گویند **باب پنجم** در تحقیق قوس قزح بدانکه هرگاه که
حادث شود قوس قزح شمس قریب بافق باشد اعم از شرق و غرب اجزای شفافه صافیه
متقاربه غیر متحده که حاصل شده باشد از امطار و ابخره که اجزای مائی او بیشتر از اجزای
هوائی باشد آنچه واقع شده وضع این اجزا که او را اجزای رشیه گویند بهیأت مستدیر
باشد در عقب این اجزاء جسم کثیفی مثل سحاب مظلم یا جبلی یا آلی بسیار مرتفع متحد میباید
و در این هنگام اگر ناظری نظر کند با این اجزای رشیه نظر کند البته شمس و نخله جهه

نظر

نظر خواهد بود و چون با اجزای رشیه نظر کند البته شعاع بصر منعکس خواهد شد از این اجزاء
بشمس زیرا که اجزای شفافه صافیه که در عقب او جسم کثیفی باشد حکم جسم صیقلی دارد مثل آینه
هرگاه که شعاع بصر یا غیر بصر برسد بجسم صیقلی البته منعکس شود از آن جسم بجسم دیگر و چون
منعکس شود شعاع بصر از این اجزا شمس مرئی شود و در این اجزا ضوء او لون شمس زیرا که چون
اجزای مذکوره صغیر است چنانکه گذشت که هر که صغیر باشد ممکن نماید راه شکل انجمد در مقابل
اوست ملکه ضوء و لون او مرئی میشود بلون ضوء و لون آفتاب و در این اجزاء مرئی میشود
و صورت قوس قزح این است



و تحقیق این صورت با وجود این
شرایط بسیار مخفی نیست اما بعد اجزاء
رشیه ظاهر است که باید غیر متحد باشد
بنابر آنکه اگر متحد باشد مثل آینه متصل خواهد
باشد و حاصل شود ماه مثال آنها بود
این اجزاء بر هیئت استداره زیرا که ثابت
شده در علم مناظر بدلیل که زاویه شعاع
مساوی زاویه انعکاس است پس اجزای
مذکوره که اشعه بصری از آنها منعکس شود
بر آفتاب و ناظر واقع شوند باید که اجزائی که بنسبت آنها آفتاب و ناظر بر یک نهج باشند
و این نمیشود مگر اجزاء بر هیأت استداره باشد هم چنانکه مخفی نیست بر کسی
که عالم باشد بر قواعد هندسی لیکن بر این تقدیر بایستی که قوس قزح نصف دایره بودی

نصف محیط حال آنکه نصف محیط دایره مرئی میشود و جواب این اشکال ظاهر نیست مگر آنکه از دایره
محیط دایره خواهد شد تکلفا اما آنکه با یکدیگر در عقب این اجزای رشیه جسم کثیفی موجود
کما گو نباشد هر آینه مرئی نگردد زیرا که نفوذ کند در او شعاع و اما منعکس شود شمس
در خلاف جهة بواسطه آنکه گو یکجهت باشد انعکاس نباشد اگر آفتاب در نصف النهار
باشد شدت حرارت آفتاب اجزای مائی را تحلیل برد و صورت قوس نمی بندد و در حین افق
و شمس هر دو بر محور قوس و قزح میباشد پس اگر آفتاب بر افق باشد قوس نصف دایره باشد
و اگر فوق افق باشد تا افق زیر تحت افق باشد قوس کمتر از نصف دایره است و از اینجا
ظاهر میشود که هرگاه که آفتاب در نصف النهار باشد یا قریب بدان باشد قوس متصور
نشود مگر آنکه و این در بلادی که عرض بسیار است قوس متصور شود زیرا که در این حال
آفتاب در افق قریب بافق جنوبی خواهد بود و نیز اگر اجزای رشیه از ناظر دورتر باشند سعت
قوس بیشتر بود و اگر نزدیکتر بود کمتر خواهد بود بجهة اشتراک قاعده مخروط شعاعی و حقیقت
آن اما تلون قوس بالوان مختلف موجب باشد اگر چه سرش حقیقت ظاهر نیست اما بعضی
از حکمای یونان و فضلای دوران برآنند که غالب بر الوان قوس سرخی باشد در نقطه
شفافه و صافیه زرد و قسطلانی سرخی یا با سیاهی در تحت او مرکب مبدء شفاف
در میان این دو لون مکاهر زرد با کبود در میان الوان مذکوره مرئی میشود و سبب
تلون قوس را بالوان مختلفه محققین چنین تحقیق فرموده اند که چون جانب عالی قوس
نزدیکتر است بشمس پس انعکاس شعاع بصری از آن جانب اقرب است بشمس لهذا
اقوی باید نور شمس در آن اجزاء که جانب مذکور ماست پس حمره که از نور آفتاب
در آن جانب مرئی شود شفاف خواهد بود و جانب اسفل از قوس چون ابعد است از شمس

برس

پس انعکاس شعاع بصر از این جانب اضعف خواهد بود لهذا ضعیف باید نور آفتاب
در این اجزاء او و آن اجزائیکه بمرکز زمین نزدیک است حمرتی که مرئی شود بالضروره
مایل بسواد باشد و در وسط قوس لون قوس لون مرکب از حمرة شفافه و حمرة مایل بسواد
بیشتر آن است که سبز باشد و گاهی بواسطه لون اجزای سحاب مظلم مرئی شود زرد
مکبود و سبب تلون قوس و قزح بالوان مختلف بسیار گفته اند اما آنچه مقبول عقل
ناقص مؤلف بود ایراد نمود و چون در این باب بحث بسیار وارد است و حقیقت
سبب تلون قوس بالوان مختلفه کما هو حقه ظاهر نشد زیاده از این در توضیح آن
سعی نمود **احکام تاثیرات قوس و قزح** چنین گوید حکیم ریاضی و فیلسوف
فیاضی واقف رموز اسرار ربانی و خازن کنوز نوادرات زمان بطلمیوس یونانی
که حدوث قوس و قزح غالبا در بطن رمضان با الوان مختلفه که سابقا مذکور شد
خواهد بود و هر چند عظیمتر باشد اثرش بیشتر است و نمود تر ظاهر شود پس باید دید
که قمر در چه برج است و بدین دستور احکام مؤثرات شش بیان نمود که در تمام احکام
بتجربه رسید و درست و صحیح پیوسته فرضا اگر قمر در **حمل** باشد در خراسان حیوانات و غلات
فراوان و ارزان شود و در مغرب تنقص و قحط و غلا پدید آید در آن سال
و اگر در **ثور** باشد در مشرق حبات بیقدر باشد و در مغرب علت برسام شیوع
یابد و اگر در **جوزا** باشد در مشرق علما بسیار و معزز و موقر و مکرم و محترم شوند
و در مغرب ضعف حال عورت و موت اطفال باشد و اگر در **سرطان** باشد در مشرق
فراوانی و ارزانی و در مصر تعمیر بازار شام و مغرب امراض مزمنه و طاعون و وبا
پدید آید و اگر در **اسد** باشد در خراسان و ترکستان امنیت و رواج و در آذربایجان

گفت بطلمیوس
فیلسوف و صاحب

فالقمر ... [illegible] ... فی برج ... [illegible] ... ثم اسقط لکل ... [illegible]
من هذا العدد ... یا برج ... الشمس ... [illegible] ... علی العقرب ... [illegible]
فالقمر فی ... [illegible] ... ان الشمس فی ثالث عشر ... تنزل الی برج الحمل ... [illegible]
تنزل الی برج الجوزا ... فی ثالث عشر حزیران ... الی برج السرطان ... الی برج الاسد ... تنزل الی برج السنبله
و فیه من ... تنزل الی برج المیزان ... تنزل الی برج العقرب ... تشرین الثانی تنزل الی برج ... [illegible]

و مغرب بتحصیل وجه معیشت برمردم صورت سهولت پذیرد و اگر در سنبله باشد در مغرب
و مشرق و طبرستان بیم زلزله‌های عظیم و حدوث طاعون در مغرب باشد و قرب تا ثار
تجار در زندان و قطاع طریقان بسیار و قطع الله ... عن الاقطار باشد و اگر در میزان
این صورت مرئی شود در مشرق احوال ملوک در غایت ضعف و نهایت سستی
و در میان اهل مغرب آشوب و فتنه و فساد و خون ریزش بسیار پیدا اید و اگر در عقرب
باشد در مغرب مردمان سال ... بالکذب باشند و احوال اهل مشرق صعب
مکدورت و مردم کار شان نحوست کند و در میان علما و فضلا و زهاد مناقشه
و اختلافات پدید اید و اگر در قوس باشد احوال اهل مشرق و روم و مغرب و هند
در ان سال در نهایت خیر و غایت ... و اگر در جدی باشد در مشرق احوال
اصحاب کمال و ارباب ... انتظام پذیرد و مردمان در تحصیل علوم سعی بلیغ بتقدیم
رسانند و دانشمندان بسیار شوند و در مغرب و روم ... غلات و حبات
عزیز شود و اگر در دلو باشد در بلاد مشرق آفتهای عظیم پدید آید و در مغرب احوال
مردمان بصحت و سلامت و فراخی وجه معیشت گذرد و اگر در حوت باشد بلاد
مشرق بیم مخاطره ملوک و مناجات و بیماریهای عظیم و در بلاد مغرب باشند ... آفات
و عاهات باشد **در تعیین نمودن بودن قمر در هر زمانی بر برجی از بروج
اثنا عشر یه** فضلا در این باب طرق متعدده پیدا نموده اند و از انجمله دو نوع
در این مختصر زیاده گنجایش نداشت یاد کرده شد نوع اول انکه اگر کسی خواهد که بداند که قمر
در کدام برج است باید بجوید از ایامی که بعد از رویت هلال از ان ماه گذشته اعداد شهرها
نگاه دارد و تضعیف نماید و بر پنج دیگر بران افزاید و بعد از ان ببینند که مجموع چند پنج

می‌شود

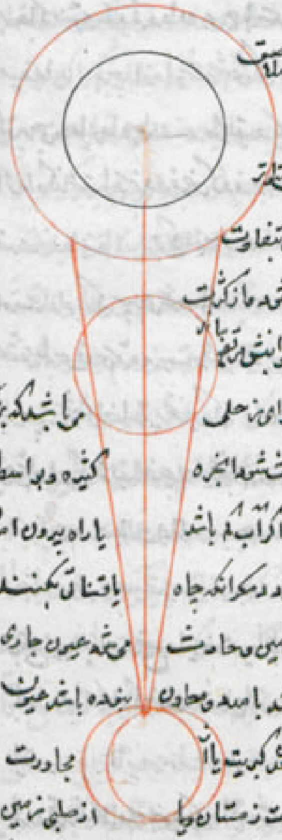
[illegible]

هرچه از ماه گذشته منقضی شده به پنج دیگر قسمت نماید بر سوال پس بهر پنج از ان یکخانه شمس خانه دیگر بحای ماه بدان
... [illegible] ... روز گذشته ... [illegible]
... [illegible] ... از پنج روز ... [illegible]
... [illegible] ... آفتاب در کدام برج است ... [illegible]

می‌شود و تعیین نماید که آفتاب به وجه برج است ابتدا از برج مذکور نموده به پنج پنج طرح نماید
بهرجا که منتهی شود قمر در ان برج باشد و این معنی را بعضی فضلا هر دو قلب بنظم و شاید
میفرماید هرچه از ماه شد منقضی کن به پنج دیگر قسمت بر سوال پس بهر پنج از ان زمرض شمس
گیر برجی و جای ماه بدان و طریقه دیگر انست که هر یک از عدد ایامی که بعد از رویت هلال
از ماه گذشته باید بنیزده فرض کرده و بیست و شش دیگر بر مفروض اضافه نموده مجموع اعداد را بسی
قسمت نموده ابتدا از برجی که آفتاب در او است نموده هر برجی را عده که نصف اعداد درجات
او است داده هرکجا که منتهی شود ماه در ان برج باشد و این صورت را مشاطه طبیعت بهر دو طبیعت
محقق طرفی قدسی بزیب و زینت بدایع نظم چنین آراسته هر روز ز مه تو سیزده تعیین کن
بس بیست و شش اضافه بر تعیین کن ده برجی را ز منزل خور ده ده بیندار درجات مه مراعات کن
چنانست که طریقه اخرچون در تعیین برج معین می شود در نظر عقل عجب و در غرب ترمینا
باب پنجم در صفت هاله و سبب حدوث این صورت آنست که هرگاه حادث شود در جو
اجزای رطب صیقل صغیره در جهت بحیثیتی که واسطه باشد میان ناظر و قمر و واقع شود
وضع این اجزا بر وضع دایره و محیط باشد این اجزا لطیفه و لطیفی که مانع دیدن درای قمر
نباشد بیند هرگاه که خطوط شعاع مخروطی از رطوبت جلیدیه بیرون آید بعضی که با شفاف
با قریب بان سحاب منصرف بحد طبع علاکنند و ... شود ... اللیه ... شد
در قمر شکل او بعضی دیگر واقع شد با اجزای رشیه منعکس می شود بانعطاف در این
اجزا نقدیر بین مرئی می شود در هریک از این اجزای صغیره صورت قمر بشکل او دیده می شود
ناظر مایه روشنی ماه را هاله گویند و صورت این است و سبب اینکه از نزدیک
و گاه که چنین بود هاله آنست که چون اجزای رشیه بر زمین نزدیک باشد ... نمایند

[illegible]

واکر دور باشد کوچک زیرا که هر چند اجزاء بمهی نزدیکتر باشد خط شعاعی بعد از انعطاف
درازتر باشد و صورت حال این است



باب ششم در صفت حدوث تلال و جبال که ملاصق

ارض است و سبب حدوث تلال و جبال ارتفاع
انست که شعاع افتاب و اشعه سایر کواکب و حرارت تلک
که در محل صرف شد بمرور ایام صلب خواهد شد بتفاوت
حرارت و هر چند حرارت بیشتر صلبتر چنین حاصل شود و از کثرت
باران و سیل و باد تحلیل رود بعضی و بعضی اطراف و جوانب تیغ باشد
و بعضی گفته اند که حدوث تلال و جبال از کثرت اجتماع اجزای زمین و حل مرا شد که برای
یکدیگر بواسطه ریاح یا زلزله مرتفع گردد و هرگاه که حادث شود ابخره کثیره و بواسطه
استیلای برودت منقلب گردد بآب و در این هنگام اگر آب کم باشد یا راه بیرون آمدن
نیابد از صلابت زمین یا از ارتفاع زمین بعد ظاهر نگردد مگر آنکه چاه یا قنات بکنند
و اگر بسیار باشد و این مواد بنا شد خواهد شکافت زمین و حادث شود چشمه عیون جاری
گردد باید ابخره سنعا قیا باشد آب و اگر ضعیف باشد با مدد معاون نبوده باشد عیون
راکد و اکثر عیون راکد و جاری از محل زرنیخ یا معدن کبریت یا آنست مجاورت
ادخنه که در تحت الارض محتبس شده بواسطه برودت زمستان و یا از صلابت زمین
آب گرم شود و اگر بسیار مانند در تحت الارض ادخنه و ابخره که منقلب شود بمیاه بر هیجی که تجاوف
زمین را کنجایش او نباشد بالضروره اگر مسامات مسدود باشد میل عروج و خروج
کند و اگر باشد که مرئی شود و اگر مسامات بسته نباشد از کثرت ادخنه و ابخره و کثرت سیل

عروج و خروج کند زمین را بحرکت آورد و در عقب به قوت و اگر باشد که زمین را بشکافد و آواز و شعله
نیز ظاهر شود و اکثر این صورت را که زلزله نامند در فصل ربیع و خریف بیشتر در شب واقع
شود **باب هفتم در سبب موجودات** بدانکه اجسام حیوانات که اصل تن از نخاله است
بواسطه افلاک و شعاع کواکب و اعتدال او امتزاج عناصر صورت اصلی مفردات بصورت
نوعی از نباتات ملبس کرده و بعد از آن نبات غذای حیوان شود و بعضی از حیوان تمامت غذای
انسان که حیوان ناطق و اشرف مخلوقات است شود و شاید که خود نبات غذای انسان شود و معده
ابجاد او باستعانت قوت جاذبه جذب کند و ماسکه نگاه دارد و هاضمه هضم کند و منیه کثیف را
از لطیف جدا کند و دافعه لطیف را از راه مقعد دفع کند و این حالات در معده باشد
پس آنگاه لطیف باشد از معده نقل کنند بجگر بواسطه جاذبه و در جگر همین قوتها که مذکور
شد باز فاعل باشد و همان کنند که در معده کرده بود آنگاه هر چه کثیف باشد به سه قسم شود یک قسم
بزهره رود و صفرا گردد و قسم دیگر به سپرز رود و سودا شود و قسم دیگر بمثانه رود و بول گردد
آنگاه آنچه لطیف باشد بعروق رود و خون گردد و در عروق باز قوای مذکوره همین عمل کنند که در
معده کرده بود آنگاه هر چه کثیف باشد از لطیف جدا کنند و کثیف را قوت دافعه از مسامات
بخیه دفع کند چون چرک گوش و فضله دماغ و جرکهای اندام و مانند عرق و لاکی بیرون رود
و اگر چیزی که باقی ماند و ماده فاسد شود بطریق آبله و دمل و مانند این قبیل دفع شود و آنچه
لطیف باشد هر چیز بعضوی رود که لایق آن عضو باشد آنگاه قوت مصوره هر جزوی را
هم لایق آن عضو کرداند که لایق او باید باشد و در حالت تصویر بجا بدیکر همین عمل که
که مذکور شد از قوت مصوره بفعل آید و بکو بار که کثیف را از لطیف جدا کنند و آنچه
کثیف باشد بدل ما یتحلل شود و آنچه لطیف باشد قوت مولده او را بصلب جذب کند تا منی شود

انکشاف شود و در وقت سقی بر رحم زن نقل کنند و بعد از آن چند روزی نطفه باشد بعد از آن
علقه شود یعنی چون خون بسته بعد از آن مضغه گردد یعنی چون گوشت خاییده و چند وقت
جنین باشد یعنی بچه در صورت تمام گشته انگاه در وی عروق و سایر اعضا ظاهر گردد و در
چهار ماهگی روح حیوانی را منتشر شود و غذای وی خون حیض باشد که از رحم مادر جذب کند
و در ماه اول که نطفه وارد رحم شود زحل مربی او باشد تا ماه هشتم که نوبت تربیت به قمر
در رسد و شاید که طفل در هفت ماهگی تولد کند و بقا یابد و بزرگ شود و در هشت
چون مربی او زحل خواهد بود و مزاج زحل سرد و خشک است و خاصیت [illegible] د
طفل اگر تولد یابد البته حیات نخواهد داشت و اگر داشته باشد باقی نماند و در ماه نهم باقی
ماند چون مربی مشتری است و مزاجش گرم و تر و سعد اکبر است و خاصیت روح داد در
و این مطلب بوضوح پیوسته است **مقاله دویم در علم ارقام و اعمال اسطرلاب**
که عبارت است از معرفت احوال زیج و تقویم و اسطرلاب و آلات چندی که مخصوص این فن
شریف است و این علم از جمله فروع ریاضیت که اکنون منجمان دوران بمعرفت بعضی از علم
احکام اکتفا کرده اسم علم نجوم را بان مقصور کرده اند و جهل ارقام و اعمال زیج در این
مختصر گنجایش نداشته از ارقام تقویم و اسطرلاب مشتمل بر هشت باب اکتفا نمود
باب اول در معرفت اجزا و ارقام اسطرلاب بدانکه اسطرلاب اسم آلتی است مشهور
مشتمل بر علامات مخصوصه از برای اختیار وقت و استخراج طالع و انچه متعلق است بدان
و گویند اسطر بلغت یونانی ترازو را گویند و لاب بمعنی آفتاب است و یا ستاره پس
اسطرلاب ترازوی ستاره باشد و در هر اسطرلابی دسته باشد که او را بدان فرو
آویزند و آنرا علاقه خوانند و انچه را که علاقه در او بود حلقه و انچه را که حلقه در او

در تعریف اسطرلاب

بود

بود عروه و بلندی را که عروه بر وی بسته باشد کرسی و انچه را که کرسی بر وی بسته باشد
و بر صفایح و غیر آن مشتمل است و حجره نیز خوانند و صفحه مشبک را عنکبوت و شبکه
و بر عنکبوت دایره باشد اسماء بروج آنجا نوشته اند و آنرا منطقه بروج خوانند
و محقق طوسی [illegible] ابیاتی نظم پیشانیی چنین فرماید امست [illegible] صفایح و حجره عیان
بی کرسی و عروه و علاقه است عیان فلس و فرس و عضاده و قطب مری حلقهاست
و عنکبوت و در قفاست و هر حجره را اسطرلاب سدسی باجزای شش شش منقسم کرده اند
و در ثلثی به سه و علی هذا و بر وجهی زیادتی باشد که دور او را با اجزاء حجره کرده و آنرا
مری [illegible] خوانند و در زاویه یکی باشد که اسماء بعضی از کواکب ثوابت بر آنجا نوشته
باشد و آنرا شظایا خوانند و هر یکی را شظیه آن کوکب و مری نیز خوانند و در هر
اسطرلاب خطی که از میانه دو منطقه افتد عرض شمالی و انچه بیرون جنوبی و انچه را
که مانند [illegible] حجره و صفایح بکذر [illegible] قطب خوانند و انچه را که بر پشت حجره بود
و آلات ارتفاع بر او بسته باشد عضاده و انچه بر دو طرف عضاده است دو نشان
کنند و هر یکی را لبنه و شظیه را که بر هر دو طرف عضاده بود شظیه ارتفاع
و در ثقبه را که لبنه باشد ثقبه ارتفاع و انچه را که قطب بدان استوار کنند فرس
و حلقه را که زیر فرس جفت باشد تا فرس از سطح عنکبوت مرتفع شد فلس و زاویه را که در
سطح عنکبوت مرتفع باشد و عنکبوت را بدان گردانند مدیر و دایره که بر روی حجره
باشد بسیصد و شصت قسم کنند و ابتداء از خطی کنند که بر کرسی [illegible]
و علاقه [illegible] و از جانب یمین به توالی به پنج پنج ارقام نوشته اند و آنرا اجزاء
حجره خوانند و بر پشت حجره دو خط بر زوایای قائمه کشیده باشند آنرا که از

در تعیین اجزاء حجره

جانب علاقه تا دایره خط علاقه و خط وسط السماء خوانند و دیگری را خط مشرق و مغرب
و چون دایره بر این هر دو خط محیط بقسم متساوی منقسم شود و ربعی را اند ربعی کار اند و جانب
کرسی به نه قسم کرده باشند آن اجزاء را ارتفاع خوانند و بر صفایح دایره باشند
از آن جمله دایره متوازی باشد و مرکز همه مدار مرکز صفیحه باشد و در وسط باشد و از اسطرلاب
شمالی مدار راس الحمل و میزان بود و خارج مدار راس الجدی و داخل مدار را راس السرطان و در
اسطرلاب جنوبی مدار راس الجدی در وسط باشد و مدار راس السرطان خارج و دو دایره
دیگر را که مرکز آن مرکز صفیحه نباشد بعضی از آن تمام باشد و بعضی ناتمام مقنطرات ارتفاع
خوانند و آنکه در وسط مجمع باشد و علامت […] مرکز او سمت الراس خوانند و آنها
که خارج بود افق مشرق و مغرب و دو خط مستقیم متقاطع که بر یکی علامت […] کشیده
باشند خط وسط السماء خوانند و دیگری را خط مشرق و مغرب آنکه بر جانب راست علاقه
خط مغرب و افق مغرب خوانند و دیگری که با جانب چپ بود خط مشرق و افق مشرق
و در میان مقنطرات اعداد نوشته باشند منزل […] تا […] قسم که در بیت الراس رسد
و در زیر آن اعداد در اسطرلاب […] و در […] شش […] آید
و در ثلثی […] و در نصفی […] و در اسطرلاب تام […] و در زیر مقنطرات که
قسم تحت الارض است قسمی دوازده قسم کرده باشند شش در جانب راست میان افق
مغرب و خط وسط السماء و شش در جانب دیگر میان افق مشرق و خط وسط السماء
از آن خطوط ساعات معوجه و ساعات زمانیه خوانند و گاه باشد که بنقطه
سهم رسد از دایره سمت خوانند و بسیار بود که آن قسمه را قسم تحت الارض صفایح […]
در اسطرلاب جهت شهرها […] باشد و در بعضی اسطرلاب صفیحه آفاقی باشد و در

ارباع

و در ارباع آن ادوار بسیار کشیده باشند و در میان ربعی چند که بنقطه متقاطع
شوند آن نقطه را مدار راس الحمل گویند و هر یکی از آن قسمی افق شرقی و موضع باشد
که عرض شهر را بجای نوشته باشند و جزو صفیحه […] مدار […] که آن قوس بر جانب چپ نشسته
و عنکبوت […] خط وسط السماء آن افق خطی بود که از مرکز صفیحه […]
و کواکب ثابته که از ایشان ارتفاع توان گرفت و اسامی ایشان بر اسطرلاب بجا
نویسند عین الثور عیوق یدالجوزا الیمنی یدالجوزا الیسری شعری الغمیصا
راس التوام المتقدم راس التوام المؤخر قلب الاسد جزو […] قلب […]
الاعزل نیر الفکه قلب العقرب نسر الواقع نسر الطایر راس الحوا ردف کف الخضیب
و شرح این کواکب و شناختن آن در علم صور الکواکب بیان کرده شده **باب دوم**
در بیان کیفیت ارتفاع و امتحان اسطرلاب در هر باب اگر ارتفاع از آفتاب
گیرند علاقه را باید در دست راست نگاه داشت و اسطرلاب را معلق کردانند و پشت
اسطرلاب بجانب خود کردانند و یکجانب را که اجزای ارتفاع بر آنجا نقش کرده […] با آفتاب
و عضاده را کردانند تا نور آفتاب از ثقبه به دیگری افتد پس آن اجزا که شظیه ارتفاع
بر او افتاده باشد ارتفاع آفتاب بود و اگر ارتفاع از ستاره گیرند پشت اسطرلاب برابر […]
باید کرد و نیک چشم از ثقبه نظر کند و عضاده را کردانند تا نور بصر از راه هر دو ثقبه بکذرد
و کوکب […] شود و آنجا نیز اجزای که شظیه ارتفاع بر او افتاده باشد ارتفاع کوکب بود
و اگر […] آفتاب در […] باشد […] بطریقی باید گرفتن و چون خواهد که معلوم
کند که […] است بار دیگر بعد از آن زمانی اندک ارتفاع گیرد اگر زیاده شده باشد
ارتفاع شرقی بود و اگر کم شده غربی باشد و بوقت آنکه آفتاب یا کوکب بنصف النهار نزدیک

باشد احتیاط تمام باید کرد چه در آن وقت با اندک سستی تفاوت بسیار حاصل شود ولیکن ارتفاع
در زمان دو ماند باید و طریق امتحان اسطرلاب که بجا است یا راست آنست که علاقه را بدست گیرد و حلقه
بر بیابانی باریک بنهند و انحراف فرود آرند تا کران ردیه بخط علاقه منطبق شود در شب
و آنگاه عضاده را بر هر دو ربع [illegible] راچون بدیگر کار امتحان کنند باید که متساوی باشد و باید که چون
بلند عضاده ارتفاع گیرند هم در حال عضاده را بگردانند و ارتفاع گیرند تا آنگاه
اول از انداید و اگر عضاده راست نباشد چون لبنه شظیه بخط علاقه از خط مشرق و مغرب
باشد دیگر شظیه باید که بالای خط نشیند بی تفاوت تا در مقنطرات باید که مقدار الحمل
بر مقنطره افتد که مساوی تمام عرض صحیفه باشد و مقدار اول السرطان و راس الجدی هر یک
بقدر میل کلی از دو دور باید که تقاطع دایره افق که مشرق و مغرب و مدار راس الحمل هر سه
بیک نقطه باشد و باید اجزای منطقة البروج که چون درجه بر افق شرقی نهند نظیرش بر افق
غربی نشیند و هم چنین اگر بر خط مشرق و مغرب یا بر خط وسط السماء نهند چون اول الحمل
بر افق شرقی نهند باید که از جدی بر خط وسط السماء افتد و بغیر این بنا امتحان کنند
چنانکه در مطولات مسطور است

باب پنجم در معرفت طالع از ارتفاع و ارتفاع از طالع

چون خواهند که از ارتفاع طالع را معلوم کنند درجه آفتاب را از منطقة
البروج طلب نمایند و همچنین مقنطره ارتفاع را که گرفته باشند از مقنطرات صحیفه
از یمین و یسار و درجه آفتاب را بر آن ارتفاع نهند و بگردانند تا با افق شرقی اندر حالت
منطقة البروج کدام درجه افتاده است آن درجه که طالع وقت بود و اگر شب باشد درجه کوکب
که ارتفاع او گرفته باشند بر مقنطره ارتفاع او نهند و بگردانند تا از منطقة البروج
کدام درجه بر افق شرقی افتاده است آن درجه که بر افق شرقی افتاده درجه طالع بود و در این عمل

در اسطرلاب جامع غیر تام گاه باشد که درجه آفتاب را علامتی معین نباشد بواسطه آنکه
میان دو خط افتاده باشد و هم چنین گاه باشد که مقنطره که بر صفحه کشیده باشد مر افق
ارتفاع ماخوذ نیفتد بلکه آن ارتفاع در میان دو مقنطره باشد و هم چنین گاه باشد
که درجه طالع میان دو خط از اجزای بروج واقع باشد و در این اوضاع اگر آن تفاوت را
بتایید مقداری گیرند بتقریب صعب نباشد اما اگر خواهند که بنوعی از حساب معلوم کنند
تعدیل باید کرد و تعدیل مواضع آفتاب چنان باید کرد که آن دو خط را که آفتاب میان هر دو
افتاده باشد معلوم کنند و اول خط را از آن هر دو بر مقنطره از مقنطرات ارتفاع نهند
و در مری یعنی جزوی را که مقابل آن جزو باشد از اجزای حجره نشان کنند و میان هر
نشان از اجزای حجره [illegible] باشد از اجزای تعدیل نام نهند و بگردانند که ما بین
خط اول و موضع آفتاب به چند درجه است آن درجات را در اجزای تعدیل ضرب کنند
و حاصل را بر تفاوت اجزای منطقه که آن شش یا سه است در اسطرلاب [illegible] قسمت
کنند آنچه خارج از قسمت نشان اول که بر مری بوده باشد نشان درجه نشان شمرند
آنجا که مری اینجا نهند و بگردانند تا بر منطقه معلوم شود که کدام جزو افتاده است از اجزای
حجره آن موضع آفتاب باشد   در اسطرلاب سدسی صحیفه عرض   فرض کردیم
که آفتاب به شانزده درجه ثور بود میان خط دوازده و هجده و ارتفاع شرقی
بین خط دوازده بر مقنطره   شرقی نهادیم و مری را نشان کردیم و باز خط
دوم یعنی هجده هم بر این مقنطره نهادیم و مری را نشان کردیم اجزای تعدیل
میان هر دو چهار درجه و نیم بود تفاوت میان خط اول یعنی دوازده و موضع
آفتاب یعنی شانزده درجه گرفته چهار بود در اجزای تعدیل ضرب کردیم هجده حاصل شد

بر تفاوت مقنطره میزنی شش قسمت کردیم بیرون آمد سه پس از علامت اول سه جزو بشمردیم
آنجا که برسید فرض بر آن نهادیم که لاحاله میان مری علامت دوم بین یک جزو و نیم مانده باشد
نگاه کردیم تا بر مقنطره کدام جزء افتاده است آن جزو موضع آفتاب بود نشان کردیم تا بر وقت
حاجت معلوم باشد تا تعدیل مقنطرات چنان باشد که چون ارتفاع بوجه میان دو مقنطره
افتاده باشد موضع آفتاب را بر مقنطره اول نهند مری را نشان کنند پس بر مقنطره دوم
نهند مری را نشان کنند میان هر دو نشان اجزای تعدیل باشد پس تفاوت میان مقنطره اول
و ارتفاع موجود با اجزای تعدیل ضرب کنند و بر تفاوت میان هر دو مقنطره که در اسطرلاب سدسی
شش بود قسمت کنند آنچه بیرون آید با بعد اجزا از علامت اول چون بجانب علامت دوم [illegible]
درجه آفتاب بآن ارتفاع بود که یافته شود مثالش در اسطرلاب سدسی لو ارتفاع درجه
آفتاب یافتیم بیست و شش درجه و آن میان مقنطره ل و مقنطره لو هفت درجه و نیم بود تفاوت میان
مقنطره ل که ارتفاع آفتاب که [illegible] است دو بود در اجزای تعدیل است موضع آفتاب را بر مقنطره
نهادیم مری نشان کردیم میان هر دو نشان از اجزای تعدیل ضرب کردیم محاصل [illegible]
بر تفاوت هر دو مقنطره که شش است قسمت کردیم بیرون آمد [illegible] از علامت اول بشمردیم
بر موضع رسید که [illegible] علامت دوم [illegible] موضع نهادیم آفتاب را [illegible] ارتفاع موجود بود
اما تعدیل طالع چنان کنند که چون موضع از منطقة البروج بر افق شرقی افتاده باشد میان دو خط
موضع مری را نشان کنند [illegible] دو خط بر افق شرقی نهند [illegible] مری را نشان
کنند و تفاوت هر دو بگیرند [illegible] تفاوت اجزا نام نهند [illegible] خط دوم را بر افق شرقی
نهند و مری را نشان کنند و تفاوت میان [illegible] خط اول [illegible] بگیرند [illegible] اجزای
تعدیل نام نهند [illegible] اجزای تعدیل بیشتر باشد پس تفاوت اجزا [illegible] خط بود

یعنی

یعنی شش در اسطرلاب سدسی ضرب کنند و با اجزای تعدیل قسمت کنند و خارج قسمت بر خط
اول افزایند حاصل درجه طالع بود مثالش آفتاب به دوازده درجه ثور است و ارتفاع
شرقی هژده درجه در اسطرلاب سدسی صفحه لو دوازده درجه ثور بر مقنطره هژده
نهادیم از منطقة البروج نقطه میان شش و دوازده از جوزا بر افق شرقی افتاده مری
نشان کردیم و خط ششم جوزا بر افق شرقی نهادیم و نشان کردیم یافتیم تفاوت میان هر دو نشان
که جهت شش کردیم میان نشان دوازده پنج و نیم و این اجزای تعدیل است پس تفاوت
اجزا که شش و تفاوت بین الخطین است ضرب کردیم محاصل [illegible] بر پنج
و نیم قسمت کردیم بیرون آمد [illegible] چهار شد بر خط اول
کان شش بود افزودیم [illegible] درجه جوزا شد و درجه طالع بود که مطلوب است و اما شناختن
ارتفاع از طالع وقتی احتیاج افتد که از برای سعی طالع اختیار کرده باشند و خواهند
که ارتفاع آفتاب با کوکب معلوم کنند در آن وقت نگاه باید داشت چون ارتفاع بر افق
آن ارتفاع شد بدانند که وقت طلوع آن درجه است که اختیار کرده اند و طریق این عمل
چنان بود که چون آن درجه که جهت طالع اختیار افتاده باشد بر افق شرقی نهند و نگاه کنند
تا درجه آفتاب بر کدام مقنطره از مقنطرات غربی است یا غربی تا ارتفاع آفتاب
چون بدان ارتفاع رسد وقت مفروض بود [illegible] درجه آفتاب بر مقنطرات [illegible] نهند
[illegible] نگاه باید کرد تا بر کدام مقنطره افتاده [illegible] است [illegible] وقت
نگاه می باید یا چون ارتفاع آن در [illegible] بدان مقدار رسد وقت طلوع آن درجه

باب چهاردهم در معرفت دایره ساعات مستوی و معوج چون درجه آفتاب بر مقنطره
ارتفاع موجود نهند مری را [illegible] نشان کنند [illegible] درجه آفتاب را بر افق [illegible] ۷

شرقی نهند [illegible]

ونشان کنند و از نشان دوم تا نشان اول بشمرند آنچه حاصل شود دایر باشد ما مغرب از روز و همچنین
اگر بکوکبی با ارتفاع مقنطره ارتفاع سحر جدا نهند ونشان کنند جزو آفتاب را بر افق مغرب نهند
ونشان کنند و میان نشان دوم ونشان اول بشمرند دایر که گذشته باشد از شب و اگر جزو
آفتاب را بعینه درجه را که بدان درجه رسیده باشد بر افق مشرق نهند ونشان کنند و از
نشان اول تا این نشان بشمرند دایر باشد بعد از شب و اگر طالع معلوم باشد و خواهند که از
طالع دایر معلوم کنند بجای آنکه آفتاب را کوکب بر مقنطره می نهند درجه طالع بر افق شرقی
نهند و باقی عمل همچنان کنند که گفته شد دایر ماضی باشد معلوم شود و چون بر
پانزده قسمت کنند آنچه بیرون آید ساعات مستوی بود و آنچه باشد هر یکی را چهار کنند دقایق
ساعات بود و اگر مجموع ساعات روز خواهند جزو آفتاب را بر افق شرقی نهند و مری نشان
کنند و بعد از آن بر افق غربی نهند ونشان کنند و میان نشان اول و دوم بشمرند تا قوس
النهار معلوم شود و آنرا بر پانزده قسمت کنند و آنچه باشد در چهار ضرب کنند تا ساعات
دقایق روز معلوم شود و چون آنرا از سیصد و شصت نقصان کنند ساعات شب بود و اگر
خواهند که اول آفتاب را بر افق غربی نهند ونشان کنند و باز بر افق شرقی نهند
ونشان کنند و میان هر دو نشان قوس اللیل باشد بر پانزده قسمت کنند ساعات شب بود
و اگر خواهند که بدانند که چند ساعت از شب طلوع خواهد کرد و بکدام ساعت طالع
خواهد شد جزو آفتاب را بر افق غربی نهند ونشان کنند و شظیه کوکب بر افق شرقی
نهند ونشان کنند و میان هر دو نشان بشمرند و بر پانزده قسمت کنند آنچه بیرون
آید ساعات بود از وقت غروب آفتاب تا وقت طلوع آن کوکب و اگر خطوط اجزای ساعات
بر عضاده کشیده باشند اول درجه آفتاب بر خط نصف النهار نهند و نگاه کنند

تا به

تا بکدام مقنطره است آنچه باشد غایت ارتفاع بود در آن روز و چون ظل مقیاس ارتفاع بر پشت
اسطرلاب بر مثل سی ارتفاع نهند و اسطرلاب بگردانند چنانکه عضاده بر آفتاب باشد
تا سایه لبنه بر عضاده افتد چنانکه از هیچ جانب منحرف نشود و نگاه کنند تا طرف سایه
بکدام خط افتاده و بر آن خط چه عدد نوشته است آن عدد ساعت که گذشته است
از روز و چون ساعات مستوی معلوم شد و خواهند که ساعات معوج معلوم کنند ساعات
مستوی در پانزده ضرب کنند و اگر با آن دقایق بود هر چهار دقیقه را یکی گیرند و همه را
جمع کنند تا دایر معلوم شود و آن دایر را بر اجزای ساعات روز بایست قسمت کنند تا ساعات
معوج معلوم شود و اگر ساعات معوج معلوم باشد و خواهند تا ساعات مستوی
معلوم کنند عدد آن در اجزای ساعات ضرب کنند تا دایر معلوم شود بر پانزده قسمت
کنند تا ساعت معلوم شود باب پنجم در معرفت خانهای دوازده گانه و امتزاج
طالع سال مستقبل از طالع سال ماضی چون درجه طالع بر افق شرقی نهند آنچه بر افق
غربی افتد درجه سابع بود و آنچه بر خط نصف النهار افتد فوق الارض درجه عاشر
تحت الارض درجه رابع بود و اینها اوتاد خوانند پس درجه سابع بود و دوم ساعت
نهند و آنچه بر خط نصف النهار بود فوق الارض درجه یازدهم باشد و تحت الارض
درجه پنجم و اگر درجه سابع را بر خط چهار ساعت نهند آنچه بر خط نصف النهار بود
فوق الارض درجه دوازدهم باشد و تحت الارض ششم و اگر درجه طالع را بر خط ده ساعت
نهند آنچه بر خط نصف النهار بود فوق الارض درجه نهم و تحت الارض درجه سیم باشد
و اگر درجه طالع را بر خط بیست ساعت نهند آنچه بر خط نصف النهار بود فوق الارض
درجه هشتم و تحت الارض درجه دوم باشد و بر این جمله بجات خانهای دوازده گانه

معلوم شد و چون طالع سال معلوم باشد و خواهند که طالع سال مستقبل معلوم کنند درجه
طالع سال را بر افق شرقی نهند و بنگرند تا مری بر کدام جزو افتاده است پس آن اجزای جزو
هشتاد و هفت جزو و شش دقیقه بر مری افزایند و نگاه کنند تا بر افق شرقی کدام برج
و درجه افتاده آنچه باشد طالع سال مستقبل بود بدین نگاه کنند تا موضع آفتاب فوق
الارض است یا تحت الارض اگر فوق الارض است تحویل بروز باشد و اگر تحت الارض است
بشب باشد پس ساعات تحویل معلوم کنند و طالع تحویل سال امر الیه هم چنین معلوم کنند

باب ششم در شناختن بالای مرتفعات و پهنای رودها چون خواهند که بلندی
مناره یا دیوار یا کوهسار را معلوم کنند اگر مسقط حجر آن چیز توان رسید هم چون دیواری
که اگر سنگ از سر دیوار رها کنند بر روی هوا فرود آید و بر زمین افتد ممکن باشد
بدان موضع که سنگ افتد رسید ارتفاع بر چهل و پنج درجه نهند چنانکه ارتفاع کوکب
گیرند ارتفاع بدان چیز بگیرند و عضاده به خط شعاع بیند و باز پس میروند تا ارتفاع بدان
چیز چهل و پنج درجه بود پس از آن موضع که ارتفاع گرفته باشند تا به قاعده آنچه که مسقط الحجر
باشد به پیمایند و بالای خویش با آن افزایند آن مقدار آید و اگر آنکه مثلا کوهی
باشد و به مسقط الحجر آن نتوان رسید بر زمین هموار اندرو باید بهر دو مکان که را
ارتفاع گیرد و بنگرد تا شظیه ارتفاع دیگر بر کدام خط افتاده است از خطوط ظل
و بر موضع قدم خود نشان کنند و یک اصبع یا یک قدم از ظل زیادت کنند یا کم
و فراپیش روند یا باز پس روند تا ارتفاع سوکه بدین زیاده مکحال باید بنگرند
تا از این موقف دوم تا به موقف اول چون مقدار آن گشته آنچه باشد از آن دو مانده
اصبع یا هفت قدم که مقیاس است ضرب کنند آنچه حاصل آید بالای آن کوه بود و اگر

در این

[illegible]

در این وقت او ارتفاع چهل و پنج درجه باشد و بر ظهر اسطرلاب بر ظل اقدام
که دایره یک قدم ندهد کردیم و چند آنکه از عدد و دو رسیدیم که ارتفاع بدان با این ظل
راست شد پس میان این موقف و موقف اول بر پیمودیم پنجاه و یک گز بود در هفت که
عدد اقدام مقیاس است ضرب کردیم سیصد و هشتاد و پنج گز شد آن مقدار
بالای کوه باشد بی تفاوت و اگر خواهند که پهنای رودی که بران گذر نتوان
کرد معلوم کنند اسطرلاب را گرفته شظیه ارتفاع را گردانند تا از آن
ثقبه نظر کنند دیگر جانب رود را بینند پس هم چنانکه ایستاده باشند
بر گردند و سر سوی صحرا از چشم بران سوراخ نهند تا نظر بر کدام موضع افتد آنجا
که افتد از موضع قدم تا آنجا بپیمایند آنچه باشد پهنای رود بود **باب هفتم
در معرفت [illegible] آفاق** اگر خواهند فرض کنند خطی که به نسبت آن افق وسط السماء
باشد تعیین نمایند مقوم تعدیل النهار [illegible] چنانکه درجه آفتاب با شظیه کوکب
بر افق شرقی نهند و موضع مری نشان کنند پس بر خط مشرق نهند چنانکه مری از موضع نشان
بگذرد [illegible] تعدیل النهار بود ساعات روز و اجزای آن و درجه آفتاب بر افق شرقی
نهند و موضع مری نشان کنند پس بر خط وسط السماء نهند و نشان کنند آنچه میان
هر دو نشان باشد نصف قوس النهار بود و اگر خواهند که تعدیل النهار بر وفق افزایند
اگر میل آفتاب شمالی بود و یا کم کنند اگر جنوبی بود تا نصف النهار روز حاصل شود
پس نصف فضل النهار را بر پانزده قسمت کنند تا ساعات نیم روز معلوم شود چون
آن را مضاعف کنند ساعات روز باشد و چون اجزای ساعات روز را از سی
نقصان کنند اجزای ساعات شب باشد و اگر معلوم ساعات [illegible] باشد [illegible]

ضرب کنند و هر چه از دقیقه بالای پنج بود یکی بر مبلغ افزایند تا ادوار فلک حاصل شود و اگر ساعات معوجه باشد
درو زبود راجزای ساعات روز ضرب کنند و به شب در اجزای ساعات شب تا ادوار حاصل
شود پس اگر ساعات گذشته از روز بود درجه آفتاب را با ادوار تیره بدهند و مر این شده
کنند و تقدیم بدایر بر ولاء درجات حجره بکردانند چون مرتبه انجا رسد بنگرند تا با ادوار
قسمت کدام درجات است ان درجه طالع بود و اگر شب باشد و نظیر درجه آفتاب را با ادوار تیره
بدهند و مر این را بگردانند تا طالع معلوم شود از کتاب داننده که تکرار در کواکب طالع
سبب آنست که او را کشش برمیبندد بیان شود ۵ ۵ باتفاق جمیع حکما حمل برجی است
آتشی مزاج و منقلب و خانه مریخ و شرف آفتاب و هبوط زحل است و در وبال است
زهره از برای کتاب معیشت و امری که خواهند انجام یابد چون در انجا بود نیکو نیست
ثور برجی است خاکی ثابت و خانه زهره و شرف قمر و وبال مریخ در انجا است برای کاری
که دوام و ثبات منظور باشد نیکو است جوزا برجی است بادی و ذو جسدین یعنی دو پیکر
و پیکیی میانه حال است و خانه عطارد و وبال مشتری و هر کاری که خواهند در حد
توسط باشد و شروع در کسب علوم و کتابت و اکثر اعمال در او نیکو است سرطان برجی است آبی
منقلب و خانه قمر و شرف مشتری و وبال زحل در انجا است و اکثر کارهایی که در او تعجیل
باشد نیکو است اسد برجی است آتشی بغایت ثابت خانه آفتاب و وبال زحل کارها
که خواهند که ثبات و دوام داشته باشد در انجا نیکو است سنبله برجی است خاکی
ذو جسدین و خانه و شرف عطارد و وبال مشتری و به صورت آدمیان است و هر کاری میانه
خوب است که در حد وسط باشد میزان برجی است آبی خانه زهره است و وبال مریخ و شرف
زحل و منقلب است و اگر هیچ درجه از وی طلب کنند هر کار خوب است و بعد از آن تا دوازده

درجه

درجه طلوع تحریر خوانند و در هر کاری بد است عقرب برجی است ثابت و آبی خانه مریخ
و وبال زهره و هیچ کار در یاست بد حکم است و تخریب یا انشا کنند و مختلف بر که همیشه
خواهند که سبز باشد چون حنا و وسمه و غیره قوس برجی است ذو جسدین و آتشی خانه
مشتری و وبال عطارد در انجا است و اکثر کارها در او نیکو است و بشکل نصف روی
آدم است جدی برجی است منقلب و خاکی و خانه زحل و وبال قمر کارهایی که خواهند
زود باید خوب است دلو برجی است بادی ثابت و خانه زحل و وبال آفتاب کارهایی
با دوام چون عمارت و خانه در و قتی نیکو است حوت برجی است آبی ذو جسدین
خانه مشتری و شرف زهره و اکثر کارها در او نیکو است پس بروج منقلب حمل و سرطان
و جدی است و میزان و بروج ثابت ثور و اسد و عقرب و دلو است و بروج ذو جسدین
جوزا و سنبله و قوس و حوت است و بروج خاکی ثور و سنبله و جدی است
و بروج آبی سرطان و عقرب و حوت است و بروج بادی و هوائی جوزا و میزان و دلو است
و بروج آتشی حمل و اسد و قوس است

[illegible]

اذا دمت تزوجا فخذ عدا اسمها ... ولفظ ذا انسا منسا فما بقي

مع اسمك مع ست بعشر محررا ... فان كان تسعا كنت منها محذرا

كذا ان بقى ست وان بقى اربع ... وان يكن الباقي سوى ما ذكر تر

نطلقها بعد الزواج بلا مرا ... فخذ ها فخذ حبرا وامرا ... ا

سوا ما يكن باقيه منه ثلثة

فخذ علته شرا وامرا قهرا

فائدة اذا اردت ان تحل الحديد الذي وكرا فحمه في النار حتى يحمر ثم تضعه في قشور الرمان والاهليج الكابلي ... [illegible]

فانه حيه فائدة اذا اردت ان حرج السيف ... [illegible] فانه جيد واذا اردت ان تقطع ... [illegible]

دم العلقة ... [illegible] فائدة اذا اردت السيف ... [illegible]

احمر اللون جدا ... [illegible] اذا اردت السيف يقطع ... [illegible]

في اخراج جوهر السيف ... [illegible]

جوهرا صحيحا حسن اللون ... فائدة ... [illegible]

[illegible]

فائدة ... [illegible]

... دق الاجزاء ناعما واخلطها بالخل واحفظ ثم ... [illegible]

من الصنع العقل ... [illegible]

ولنا ... [illegible]

الشمس وهيئتها ومقدارها

قال مولى الصادق عليه السلام ... يا مفضل الآن قال عليه السلام فكر في ذلك في هذه الشمس التي تراها تطلع على العالم ولا يوقف على

حقيقة امرها ولذلك كثرت الاقاويل فيها واختلفت الفلاسفة المذكورون في وصفها فقال بعضهم هو فلك اجوف

مملوء نارا له فم يجيش بهذا الوهج والشعاع وقال آخرون هو جسم زجاجي يقبل نارية في العالم ويرسل عليه شعاعها

وقال آخرون هو سحابة وقال آخرون هو صفو لطيف ينعقد من ماء البحر وقال آخرون هو اجزاء كثيرة

مجتمعة من النار وقال آخرون هو من جوهر خامس سوى الجواهر الاربع ثم اختلفوا في شكلها فقال بعضهم هي بمنزلة

صفيحة وقال آخرون هي كالكرة المدحرجة وكذا اختلفوا في مقدارها فزعم بعضهم انها مثل الارض سواء

وقال آخرون بل هي اقل من ذلك وقال آخرون بل هي اعظم من الجزيرة العظيمة وقال اصحاب الهندسة هي

اضعاف الارض مائة وسبعين مرة ففي اختلاف هذه الاقاويل منهم في الشمس دليل على انهم لم يقفوا على الحقيقة

من امرها واذا كانت هذه الشمس التي يقع عليها البصر ويدركها الحس قد عجزت العقول عن الوقوف على حقيقتها

فكيف ما لطف عن الحس واستتر عن الوهم فان قالوا ولم استتر قيل لهم لم يستتر بحيلة يخلص اليها كمن يحتجب عن

الناس بالابواب والستور وانما معنى قولنا استتر انه لطف عن مدى ما تبلغه الاوهام كما لطفت النفس و

هي خلق من خلقه وارتفعت عن ادراكها بالنظر فان قالوا ولم لطف وتعالى عن ذلك علوا كبيرا كان ذلك خطأ

من القول لانه لا يليق بالذي هو خالق كل شيء الا ان يكون مباينا لكل شيء متعاليا عن كل شيء سبحانه وتعالى ...

[illegible]

وقفة ٢٧ جاء الكبش حسب السؤال والجواب ... صفر
... ربه صدر ... عام ... تربيع ... زرق ... ثقب

بسم الله الرحمن الرحيم

لاخراج الدفين ومعرفة الذاهب يكتب اسم الدفين او الذاهب واسم ابيه واسم امه واسم ... وزد مثل الجميع واسقطه

اسقط اثني عشر اثني عشر فان بقي واحد ففي جهة الشمال وان بقي اثنان ففي جهة الجنوب وان بقي ثلثة ففي جهة المغرب وان

بقي اربعة ففي جهة المشرق وذلك بعد ان ربع المكان ٥ وان بقي اكثر فالمكان خال والله اعلم

فائدة من الرسالة المسماة باشراق البدور للمجد بن ابي الفتح الصوفي اذا اردت اخراج السؤال من الزايرجة المسماة بالجمع والتفصيل

فخذ الطالع عند وقت السؤال واكتب احرفا معرفة والوتر والرابع كرته ثم اعط السؤال كله ثم حروف القطب وكل سؤال

عظيم الخلق حوف فضن اذا غراب ... ضبط الجد مثلا ان اردت الجواب منظوما وقولتم ... فرع ... ترتيب

ان اردته منثورا وقطب الامثال وهو ... الفوائد ... والاجوبات ... ثم تحذف المكرر و

تستخرج الفضلة باحرف الهادي الخبير حرفا بحرف تبتدئ فيه باول حرف من الكلمات الشريفة ثم استخرج الازمة السبعة

من حروف الاولى في سطر ... فيهم الاول ... ويلقط الثامن وهكذا الى ان يحصل لك ستة احرف فهو اول

الجمع والتفصيل ثم اثبت بعد ذلك الزمام الثاني ... تلتقط ثامنة الى ان يحصل لك ستة احرف اخرى فاكتبها تلو الاحرف

الاولى ثم اثبت الزمام الثالث والقط بالثامنة ايضا وهكذا الى ان تنتهي السبع الزمامات ثم استخرج منه سطر الجمع وهو سطر

الوتر الجامع وطريق استخراجه ان تثبت الحرف الاول وتلقط منه على التوالي السبعة وهكذا الى ان يكمل السطر ثم اخرج

من هذا الوتر سطر التفصيل وهو سطر الجواب وطريق استخراجه ان تفصل حروف الوتر ... ثم ... وكذا السؤال الاول فالتقط ستة الى ان تكمل معك

ستة احرف فهو اول سطر الجواب ثم السبعة الثانية كذلك ثم الثالثة كذلك الى ان يكمل السطر ثم الف ذلك ينطق لك بالجواب مطابقا للسؤال

مثاله قيل بشر من الملك سطر الجمع والتفصيل س هـ ع اى ل ع ا ج ل س ل ل ا ا ا و و ت ى ا ع ا ك ل

و ذ ف ث م ى ك ن ل هـ السطر الوتر وهو سطر الجمع هو ا ا ى و ك هـ ع ل ا ذ ن ع ا ل و ع ت ل ا ج ل

د ا ث هـ ى ل ك ك م ا س ا ث ل ى هـ سطر التفصيل وهو الجواب س و ا ل ك ى ا م ذ ا ع ن ا ل ع ذ

و ا ل ع ل ى ث و ج هـ ا ل ى د م و ل ا ك ى ى ث س هـ ل انتهى الامر وهذا ما وجد بخط السادات

لم

بعد ان كتب السطر الاول الذي اوله سين ... يخرج منه اوله السبعة هكذا س هـ ع اى ل ثم ...

تلقط الرابع مثبتا للاول هكذا يخرج هذا س ا ا ل ع ى هـ ى فكل حرف منه السبعة يخرج بسبعة احرف من السطر

الكبير الاول تلقط السابع هكذا س ل ا ا ى و ك هـ ع ل ا ا ذ ن ع ا ل و ع ن ل ا ج ل ا و ث هـ

ى ل ك و ل ث م ا ى س ا ث ل ى هـ ل ا ا ى و ك و تلقط الحرف الاول اعني س هـ ع اى

وتلقط السبعة الاولى التي التقطت منها الاربعة بالخروج السبعة الثانية فقد ... تم السبعة الاولى من هذا السطر الثاني كلهم

ثم الهاء من السبعة الثانية منه ثم العين من السبعة الثالثة ثم الالف وهكذا حتى يخرج لكل حرف سبعة حروف وكل سبعة

فرتسم اولا الحرف الذي ... السبعة ... وهكذا تلتقط بالسادس وما فضل تلغيه وركب الملفوظ من هذه السبعات كلها الجواب

و هـ س و ا ل ك ... ا ذ ا ع ن ا ل ع ز و ا ل ع ل ى ا ر ث و ج هـ ا ل ر و م و ل ا ك ... ت س هـ ل ا و ذ ...

بالمكرر وعدم ... اللقط وعدم ... الاصل ... مع ... الطالع والنوبة ... الاول عن اللقط منها

اربعة ثم الخارج منها مع الشعر ... باللقط بها ابتداء بكل حرف ... يخرج الثاني ثم تلقط لكل حرف منها ... السطر

الحرف الاعم ... اما الاستغناء باللقط بها ابتداء فصحيح واما اللقط لكل حرف سادسه فلا يتم الا ... كل سبعة على ...

وهذا ... الصنعة لانه اذا جمعت الحروف بالوجه الذي ذكره يبتدئ باخراج الازمة السبعة وهي مفاتيح اللقط

فتجعل على الحرف الاول علامة وعلى رابعه وهكذا الى السبعة احرف فاذا اردت لقط الجمع والتفصيل تكتب ابتداء الزمام

الاول ثم ثامنه ثم ثامنه وهكذا الى ستة احرف ثم تضع بجنبها حروف الزمام الثاني ثم ثامنه ثم ثامنه وهكذا ثم تضع

بجنبه حروف الزمام الثالث ثم ثامنه ثم ثامنه وهكذا الى ان تتم السبعة الازمة فيتم جملة الحروف الملقوطة اثنين و

اربعين حرفا وهو سطر الجمع والتفصيل ثم ... رابعه ثم سابعه وهكذا الى ان تلقط كله فهو سطر الجمع ثم تبتدئ في اخراج سطر التفصيل

... ادوارا ... اول حرف من سطر الجمع ثم سادسه ثم سادسه ... وهكذا الى تمام الدور الاول ثم تبتدئ في الدور

الثاني ... كما فعلت في الاول وهكذا الى اخره ينطق الجواب ... لا اله الا هو سبحانه ...

فائدة قال شهاب الدين في معرفة مدة ولاية الملوك والسلاطين وارباب الولايات واعمارهم وجرى ...

وتوجه باصبحي ودرس عظيم للملاحم وكنوز اذا اردت ان تعلم ذلك فخذ اعداد حروف اسم المطلوب بالجمل الكبير ثم انظر في الاسم الذي تريد
ان كان حروفه متفرقة اعني لم تتكرر فابسط عدد حروفه من اوله الى اخره الا ان تتكرر فيه الحروف وليصح البسط وان كان حروفه منها
مكررة مثل محمد وبرقوق او بعضها مكرر مرتين او ثلاثا فلا تحتاج الى البسط ولا الى التكسير بل الحكم فيه دبه ولا تكثير ابدا ك
منه اعداد وان كان فيه حرف واحد مكرر نوبة فبين ثم انظر في اول الاسم فان كان حرف الفا فتضعف اليه مثل عدده
فيصير جمليا ثم يسقط منها ما مضى من القرون ومهما تاخر كان مدة الملك والحياة وذلك تبيين الثلث من الثلاثة فخذ عدة ك
فاذا القدر الحد المعهود وبعده ثم يسقط اودارك وبه الحكم فاعلم ذلك شرح هذه المسئلة العظيمة لشهاب الدين احمد
شرح شهاب الدين احمد الباطي
المطرة قال اذا اردت ان تعلم من صاحب الشوكة وغيرهم كم ثبت في ولايته وعمره فخذ عدد حروف اسمه من الجمل الكبير
ثم انظر في الاسم المذكور ان كان رباعيا وفي اوله الف فاطرح منه اثنين من العدد واضرب الباقي في نفسه فما بلغ فاطرح منه
ما مضى من القرون مرة واحدة ثم انظر ما بقي بعد الطرح فان كان فيه الوف فاطرح منها مثل سنة التاريخ الذي يحكى فان
ما فوق الالف بات فاضعفها الى مرتبة المئات التي قبلها فان بلغت مثل سني التاريخ فاطرح مثله فان ما فوق منها شي
فاضعفه الى المرتبة التي قبلها فما بلغت فاحكم عليها وعلى التي قبلها فانها المدة المطلوبة مثال ذلك احمد بن اينال
عدة حروف اسمه ثلاثة وخمسون اطرح منه اثنين الباقي ٥١ ضربنا ذلك في نفسه فبلغ ٢٦٠١ وكانت ولايته
٨٦٥
يوم الاربعاء في سبع عشر جمادى الاولى سنة خمس وستين وثمانمائة طرحنا التاريخ من خارج الضرب فكان الباقي ١٧٣٦ مطلب
ثم طرحنا من الالف ثمانمائة بقي مائتان اضفنا ذلك الى السبعمائة بلغت تسعمائة طرحنا منه مثل سني التاريخ الف فبقي
واحد من العدد فاضفناه الى المرتبة التي قبله وهي ثلثة فبلغت اربعة وقبلها ستة فيكون هكذا ٤٦ لكن هذه
الصورة اشهر لم يتوف ام هو ذلك فالذي رايناه بالبحث والتجربة ان مدته كانت اربعة اشهر وستة ايام ولانه ما عشرة
وهو ان العدد الواقع لدلالة الايام فان انقضت فجمع وان انقضت فشهور وان انقضت فسنون وهي كل عدد من
قطع او حركة فان سلم وصل الى المدة الاخرى وهكذا يكون الحكم وان كان الاسم ثلاثيا وتكرر فيه حرف واحد مثل اينال
فافعل به ما تقدم اعني اطرح اثنين من العدد واضرب البقية في نفسه وزد على الخارج من الضرب مثله اعني جملة ثانية وكذا

اذا

اذا كرر فيه الحرف ثلث مرات نحو جملة ثالثة وافعل بها ما تقدم تحصيل المطلوب وان كان الاسم ثلاثيا وليس فيه حروف متفرقة
ولا متشابهة فاضرب عدد حروف الاسم في نفسه وما خرج من الضرب فعشرته فاسقط منه مائة التاريخ الذي هو عشر
يبقى لعله من سني التاريخ فكمل منه الى ما بقي من مائة خارج الضرب ان كانت فيما بلغ ان كان اكثر من مائة
التاريخ فاطرح منه مائة التاريخ حتى يبقى اقل منها فاجمعه الى مرتبة الاحاد والعشرات تحصيل المطلوب مثاله
قطز عدد اسمه ١١٦ وخارج ضربه في نفسه ١٣٤٥٦ اطرحنا منها لعدد وعشرين مرة مائة التاريخ وهو
٠٠ فبقي بعد الطرح من الالوف اربعمائة الى الاربعمائة التي في خارج الاسم بلغ الباقي ٨٥٦ ثم يصير بعد اسقاط
التاريخ منها وهو ستمائة هكذا ٢٥٦ ويصير بعد اضافة باقي المئتين الى ما قبلها في العشرات هكذا ٧٦ و[illegible]
يجمع هكذا ١٣ وهي ايام الولاية والسنة والخمسون شهورا فكانت مدة ولايته احد عشر شهرا وثلاثة عشر يوما وان
كان في اوله اول الاسم حرف شين وهو حرف مكرر فاضرب عدد حروف الاسم في نفسه كما تقدم وضعف اليه مثله وضعف
الى الجملة مثل عدد الاسم وما اجتمع اطرح منه ما مضى من القرون الكاملة وما بقي دون القرون لو مثل اضعفه الى المرتبة
التي قبله في العدد مثال ذلك برقوق جملة عدده ٤٠٨ وشباه ٨١٦ اضفنا اليه مثل عدد الاسم وهو اربعمائة وثمانية
فصار هكذا ١٢٢٤ وهو الف ومائتان واربعة وعشرون طرحنا في الالف لما مضى من القرون وهو ٧٠٠ فبقي ٣٠٠
فاضعفنا ذلك الى المرتبة التي قبلها من العدد فصارت ٥٠٠ فاضعفنا الى ما قبلها في العدد فصارت هكذا ٤٤
وهي سنون وقبلها اربعة وهي شهور وان طرحت في الشهور عدد ايام الشهر الذي وقع فيه مع نقص الشهور الماضية فخرج عدد
ايام المدة المطلوبة فطرح خارج الاربعة ما تقرر من الشهر ١١ الباقي ١٩ ونقص الشهور الاربعة ايام من تسعة عشر الباقية
خمسة عشر وهي ايام المدة فكانت ولايته قبل الدرب سبع سنين ١٩ يوما وكان الامر كما اعتبرنا ذلك في تاريخ جمع
والله اعلم وحق بها هذه الامثلة واعلم ان الحكم في الاسم الرباعي كالحكم في الاسم الخماسي الاكثر ابدا مثل احمد و
ما يقتاس والله اعلم بالصواب

فائدة ام الكتاب تشتمل على ثلثة اربع الحروف وخرج عنها ربعها وهي سبعة ث خ ج ذ ش ف ظ يجمع الجنه
قولهم لو كان بيانه حيا وجعلنا له نورا يمشي به في الناس كمن مثله في الظلمات ليس بخارج منها كذلك زين للكافرين
كما نزل الحيوان لان الفاتحة هي السبع المثاني واشتملت على السبعة الحروف الالهية وعلى السبعة التي منها كمال العبودية
وعلى السبعة التي هي النسخة العبودية ومظهر الكبرياء واشتملت الاية المذكورة على السبعة التي هي مظاهر القهر وذكر بعض الاكابر
ان السبعة التي ليست في الفاتحة يتعلم منها اسمان للاحق والحرية فاذا اراد الانسان ذلك قرء فجحش شظف
وحففنا من بين ايديهم سدا ومن خلفهم سدا الاية لا اله الا الله محمد رسول الله وعنت الوجوه للحي القيوم الاية

بسم الله الرحمن الرحيم

من السر المنير في اصول البسط والتكسير اعلم ان الحروف على قسمين نورانية وهي ربع وظلمانية وهي ثلثة فالنورانية هي الحروف المكسرة في
اوائل السور يجمعها قولك صح طريق سمعك النصيحة وهي النورانية على ثلثة اقسام على حرف كنون وق وص وعلى حرفين
مثل طه ويس وعلى ثلثة مثل طسم والم وعلى اربعة مثل المر والمص وعلى خمسة احرف مثل كهيعص وحم عسق ثم ان الاول الفرد
والاثنين الافعل ومقول لانه تم اقام ما اقام من الاخراعين وامر اعين فالاختراع الاول هو علة والثاني الحروف والمروان
العقل هو الابداع الاول والحروف هي الابداع الثاني وهو المروي عن الرضا وعلى الكلام العقل الابداع الاول في الاختراع
الاول وهو الموجودات في الدور الاول واما اربع مراتب عالم العقل في السحاب المتراكم وعالم النفس في العمق وعالم الرقائق في
البحر وعالم الصور في اللوح والابداع الثاني من الاختراع الاول على اربع مراتب الحق وهي في الدور الثاني عالم العقل في الطبيعة
وعالم المعاني في المادة وعالم الرقائق في المثال وعالم الصور في الاجسام ثم ان اول مخترع من الاختراع الاول الالف والمراد
بها المتحركة حركة بلا صورة والليلية صورة بلا حركة والمدة صوت بلا صورة ولا حركة والاختراع الثاني من الاختراع الثاني ان
وهي التصنيف عدد الالف لان الالف هي العدد الواحد وهو اس العدد واصله فبوجوده صحت الاعداد وبعدمه عدمت فالعدد
في الالف اذ لا يوجد الالف بالتبدل في الطبع ومن كل شيء خلقنا زوجين فللالف النار وللباء الهواء وهو الغفران الخفقان

ثم

ثم بالاثنين الى المرتبة الثانية وهي الباء مع ضم الالف ثم الجيم اول اخراج من الابداع الاول بالالف والباء مع سهما في الهوا
والعدد اما الصورة فمن اجتماع الحرفين ميل الالف على الباء فان الالف قائمة والباء بسيطة فخرج منهما من الزاوية الثالثة
وهي الجيم واما العدد فمن الواحد والاثنين حصلت الثلثة والماء صغر المادة بنسبة المرتبة الجيم وهي الطبيعة ثم
الدال وهي الابداع الثاني في الابداع الاول وهي الاختراع الثاني وهو الباء في ضرب اثنين في نفسه فصار اربع العدد
اربعة وهي صغر التراب ثم رتبة بالاربعة في النورانية المرتبة الدال وهي المادة ثم الهاء وهي حرف بخمسة
والهاء في العدد خمسة وليس لهم رتبة خامسة فرجعوا بها تحت الالف ولم توضع تحت الباء والجيم والدال لان اخر
المراتب الابداع الثاني وعددها اربعة والهاء خمسة فاخذت الاربعة من الدال واستمدت الواحد لتكمل فوضعت
تحته لاستمداد لما التي منه دون غيره وكانت في الحرارة النارية تحته فهي اصل الاشكال المستديرة وهي الحركة الدورية
اتم الدوائر ومن خلال هذه العدد انها تحفظ نفسها في الرقوم المستقيمة وكذلك الواو وضعت تحت الباء لاستمدادها الاثنين
منه في الطبيعة الهوائية تحتها وكذلك الزاي تحت الجيم لما دونها والحاء تحت الدال كما وافق بايه الحروف الاخر
منه المناسبة الاستمدادية واما اذا دققت في مراتب الاعداد الاحاد والعشرات والالوف تثبت ترتيب الربع
ولما كان اليبس ضد القوة احقق الاول وهو الالف كان حارا وبالباء كان باردا فالاول كالحر والاخر
كالنور ولما كان الثالث مجاورا كان احق بان يمتاز بالاول فكان حارا رطبا كالحر وكان الرابع مستحق
لما يمتاز به ما كان اصلا كالقمر فكان باردا رطبا كالسرطان وباقي الحروف كل مرتبة التي ترتيب الطبائع ثم
الحروف الكبيرة باعتبار الصور سبعة عشر حرفا ا ب ج د ه ر س ص ط ع ف ك ل م ن ه و ى والباقي صور
داخلة في شبهها ومن وضع الماضين للام الف المحتها بالهمزة والمشرق ثم ان مراتب الحروف كالاربع
كثيرة ولطيفة ورقيقة وعددية فالكثرة والعددية خفيفان وهما منزلة الروح والاخران كالجسد ثم ان
ترتيب الحروف على الاعداد عند الحكماء والمشارقة ا بقغ بكر جلش دمت هنث وصخ
١١١١ ٢٢٢ ٣٣٣ ٤٤٤ ٥٥٥ ٦٦٦
زعذ حفض طصظ وعند المغاربة ا بقش بكر جلس دمت هنث وصخ زعذ حفظ
٧٧٧ ٨٨٨ ٩٩٩ ١١١١ ٢٢٢ ٣٣٣ ٤٤٤ ٥٥٥ ٦٦٦ ٧٧٧ ٨٨٨

سر المنير في اصول البسط والتكسير

طلفضغ ثم ان الحروف في الجمل على اربعة اصناف مصفى ترتيبان والثالث بالجمل الشرقية ابجد هوز حطي كلمن سعفص
قرشت ثخذ ضظغ والرابع بالجمل الطبي وهو على مذهب ابن سبعين وشيخه الحرالي ا ق س ح ع ل ى م ه
ص ر ز ط غ ت ب خ ظ ن ج ف ك و ث ش ض د ذ ومن نسخة ثانية ا ه م ع ح غ خ ق ك
ص ج ش ل ذ ن ظ د ث ض ر س ط د ت ف ب م و ى ونسخة ثالثة ع ح ه خ غ ق
ك ح ش ض ص س ز ظ د ت ط ذ ث ر ل ن ف ب م ا د ى ونسخة رابعة ا د ك م ش ض ج
ح م ص ث غ ه ى س د ب ذ ل ف ت ظ ذ ط ن ق خ فهذه تخرج منها الملكة والقسم في
الاوفاق ثم الحروف مفردة وهي ا ب ج د ح على حسب الهيم ومزدوجة ا ب ت ث ج ح خ د ذ
ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن ه و ى هذا ترتيب المشارقة وترتيب المغاربة ا ب ت ث
ج ح خ د ذ ر ز ط ظ ك ل م ن ص ض ع غ ف ق س ش ه و ى وقيل المفردة هي التي عددها مفرد بجمل
الالف والجيم والهاء والزاي والمزدوجة هي التي عددها شفع مثل الباء والدال والواو وقيل هي التي لا تشبهها شيء من الصورة
مثل ا ك ن ه و ى والمزدوجة هي التي تشبهها في الصورة مثل ب ت ث ج ح خ د ذ ومنها علوية وسفلية
فالعلوية هي التي للكواكب العلوية والسفلية للكواكب السفلية وقيل العلوية هي الحروف النورانية والسفلية هي الظلمانية
ومنها متصلة لها اتصال قبلها وبعدها مثل ب ج ومنفصلة ليس لها ذلك وان كان لها بعدي لم يكن لها قبلي
كالواو والزاي ومنها روحانية وهي النورانية وجسمانية وهي الظلمانية ومنها الصماء وهي التي لها جوف مغلوق
والمجوفة وهي التي لها جوف مفتوح ومنها نهارية وهي التي للكواكب النهارية وهي زحل والمشتري والشمس وعطارد
ان كان مشرقا وليلية وهي التي للكواكب الليلية وهي الزهرة والمريخ والقمر وعطارد ان كان مغربا ومنها
المتواخية وهي التي تتشابه في الصورة والمتناكرة وهي التي ليس لها شبه ومنها صامتة وهي المهملة وناطقة وهي
المنقوطة ومنها العجمية وهي المهملة والقاف والياء والنون لانها في النورانية والخفية هي المنقوطة غير

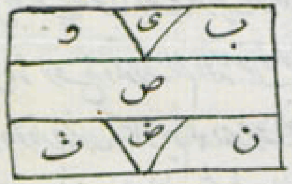
نقاط

نقاط والفطنين والمتنزهة وهي المنقوطة منقط ومنها المشرقية وهي النارية والغربية وهي الهوائية والشمالية
وهي المائية والجنوبية وهي الترابية واذا عرفت طبائع الحروف واردت تبطيل جميع الكنوز كما قال الامام
البوني فتبطيل جميع الموانع بمقابل ضده من الطبائع فانها مركبة في الاقليات الهندسية فاحمل
بالعقد على مواضع اصولها واحضر ضدها وان كانت في الطلاسم الطبيعية فركب لها في الحروف اضدادها
وتعقدها فان دخلت الى المكان فانظر الى المانع وان كان مركبا في النار فاطلبه بالحروف المائية وان كان ترابا
فبالحروف الهوائية وان كان مائيا فبالحروف النارية وان كان هوائيا فبالحروف الترابية وان كان مركبا
في النار والهواء فبالحروف المائية وان كان في الماء والتراب فبالحروف النارية والهوائية مثال

خاتم النار

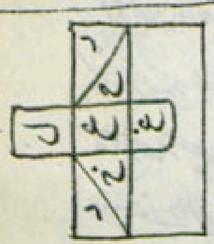


خاتم التراب



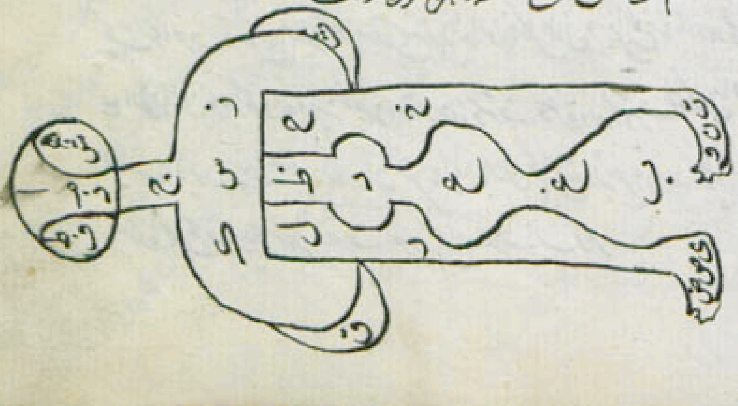
خاتم الهواء





خاتم الماء

واما قسمة الحروف على الصورة الانسانية وترتيبها على الاعضاء الرئيسية كل حرف في محله
من الراس الى القدم لكل حرف وطبع موضوع في محله وهذه صورة ذلك



فالاول من ذلك الالف ولفعل قوته في الحريق والحركة والعقل والذكاء والاشراق على المغيبات حتى على الملكة وما يسبحون
والجمادات وما تنطق وكذلك النبات والحيوان فهذه الحروف التي كانت سر آدم انطق الله تعالى بها اسما الموجودات وبها
ارتفع الى العالم الاعلى وبها سخر له الوجود فالاول من ذلك حرف الف ا وهو حرف الباري سبحانه فلاجل ذلك كان مقدما على
ساير الحروف ... الاحاد وهو حرف ... الاسم الاعظم من الاحد عشر حرفا وقوته وفعله في الدماغ فاذا اراد
الانسان ازديادا العقل والذكا والقوة والفهم والرياسة والفطنة وكثرة الحفظ تكتب احد عشر الفا في جام زجاج
بمسك وزعفران وماء ورد وتغسله بماء المطر النظيف وذلك المداد الى ... ورغيرها يحتمل الجميع مثل
المعجون وتتناول منه في كل هلال فانه تفعل ما ذكرناه وهو طريق لسر خواص علم الحروف وهي فروع من ٢٤ في
علم الارواح وليس هو من الاصول وكذلك في التعريف ... احد عشر حرفا ثم تعمل به ضد ما عملت في حرف
الالف التعريف الثاني حرف ج وهو حرف الفهم وقوته تفعل في الفصاحة في النطق والفراسة وجريان اللسان و
قوة الجنان والهيبة والوقار وهو كان آية ابراهيم ع وهو حرف النفس والهوى والنطق فمن اراد جراة اللسان يكتب
١٩ حرف ج على لوح ذهب بمداد يكون في صحف ... ليلة السبعة عشر من الشهر ... اول الشهر فانه يطرح
فاعلا فصاحة عظيمة التعريف الحرف الثالث حرف د فهو حرف القلب يفعل في الذكا والنور والتشجيع وكثرة الحس والحفظ
وقوة القلب والتهجم والجراة والعلم والاشراف على المغيبات والعدو والضيا والسعادة وقوته تفعل في القلب بالنور والضيا
يكتب عدد حرف د في لوح فضة والقمر ... بالمشتري زايد النور في كل هلال ويرمي اللوح في ماء ورد ويشرب الماء والفوح معلق
على الفواد فان فاعله يكون ذا هيبة عظيمة ووقار ... وشرف وعز ... على كل الخلق ويحبونه ... ويهم
يطيعونه ويكون له حظ عظيم وذلك دان يختفي في اعين الناس ثم يجتمع الزعفران ... الاسرار ما دام اللوح معه
وضده العمل بحرف ... التعريف الحرف الرابع حرف ب وهو

فائدة في احضار الجن في النوم اذا اردت ذلك فصم على ... وارقد في ... طاهر على طهور
ولا يكون لك حاجة امراة وتقرأ الشمس والضحى والليل كل واحدة سبع مرات وتنام على يمينك وتذكر اسم
صر حتام وتغتسم فان كالف ... قبل المنام اللهم بحق هذه الاسماء ابعث لي خدام
الارواح ... وان تعطيني ... استعنت بك آ آ
اذا كتبت هذه الاسماء في كفك ونمت ... في المنام ... وهي هذه



سكر سكو دكعو

فائدة اذا ضاع شي فاكتب في كفك هذه الاسماء ... والطلب ... ان شاء الله تعالى

طهاكت بحاكت

فائدة ... في وضع اسم الطالب والمطلوب في مربع ٣ في ٣ والطالع الثور والقمر في السرطان ...

استعانة ايام العربية

بلكه در تقويم شاطرانه تدبير سنه ١١٣٣ هجريه جدول المعرفت رجال الغيب ايى بخرير قوتر است
بلكه ارحمك الله تعالى كه چون عارف باشد ذكر رجال الغيبه بهر روزى كه نماه عيد در كدام جانب
اند روى بر انجانب اورده بكويد كه السلام عليكم يا ايها الارواح المقدسة اعينونى بقوة
انظرونى بنظرة واجيبونى بدعوة واغيثونى بغوثة يا رقبا يا نجباء يا ابدال يا اوتاد يا قطب
يا غوث اغيثونى بحرمة محمد صلى الله عليه وآله المعصومين انگاه چون اين بخواند سيلاب تمام كند
بزعم كسى كه برجنيى كرده باشد انگاه حاجت خود را عرض كند حق سبحانه وتعالى ان مهم را
باورد وان شاء الله بانواع فيض مستفيض كرده ٥٥٥٥ والله يعلم ٥٥٥

بيان مشرق وجنوب سابع [illegible]	در مشرق بود [illegible]	بيان مشرق وشمال رابع [illegible]
در جنوب بود [illegible]		در شمال بود [illegible]
بيان جنوب ومغرب سابع [illegible]	در مغرب بود [illegible]	بيان مغرب وشمال [illegible]

وايضا در تقويم مذكور

وايضا در تقويم مذكور جدولى معرفت سكز يلدوز با استعانت ايام التركيه
بدانكه باتفاق حكماء تركستان برآنست كه سكز يلدوز ستاره ايست منحوس ونحس وبطاليمى نيز گفته است
كه مراد ما انسه برجره هست است در هر كشاده كه هر چه دروى هست اما آنچه فروگشته وباين سبب
سكز گويند وبعضى سكز يلدوز خوانند يعنى هشت ستاره ولعنت تركى بعضى گويند كه سكز
باين معنى است كه در هشت روز گرد افاق دور ميكند بايد كه در رجب ورمضان سفر
حضرت وامثال اينها در پشت سر باشد تا ظفر ودر اثنا اگر در سفر در سمت مقصود افتاده
اولايت بروى باية كرده ورفتن وبعد از ان متوجه سمت مقصود شدن
واگر تحت الارض بود بنا كاشتن ودفن اموال وكار كندن بد باشد واگر در
وسط السماء باشد از ... واسب دوانيدن وامثال اينها حذر بايد كرد وا در هر
سه روز از ماه ترك ... بجانب بود ٥٥٥٥ والله يعلم ٥٥٥٥٥٥

بيان مشرق وجنوب بود [illegible]	در مشرق بود [illegible]	بيان مشرق وشمال رابع [illegible]
در جنوب بود [illegible]	در تحت الارض بود [illegible] در وسط السماء بود [illegible]	در شمال بود [illegible]
بيان جنوب ومغرب سابع [illegible]	در مغرب بود [illegible]	بيان مغرب وشمال بود [illegible]

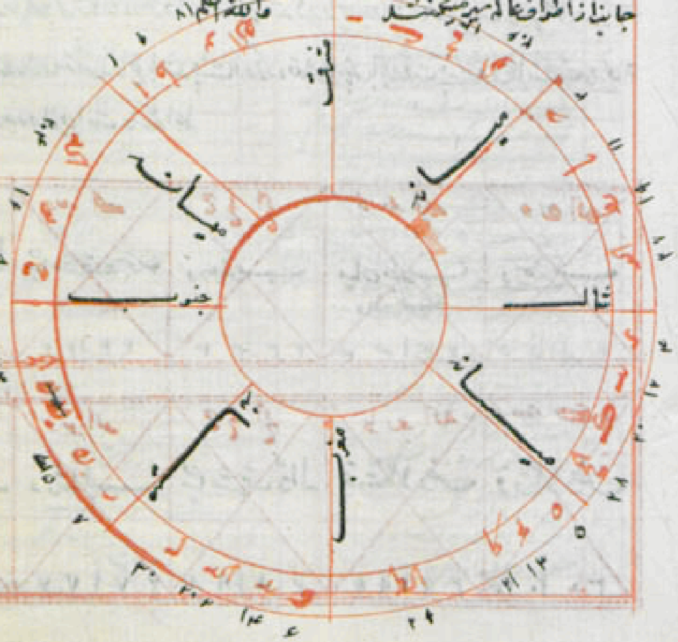
طریق سیر رجال الغیب

بیان ارشده الله تعالی که چون عارف معلوم کند که رجال الغیب در کدام جانب اند برجمیعه که اندرایشان
مشغول میشود که ایشان را هر روز از روزهای عرب بکدام جانب نظر است پس چون در اسمعی روان قوت
پیش از بعد رکار [illegible] حاجز ماند رو بر آن جانب آورد که معلوم است و اول بر پیغمبر [illegible] صلوات
فرستد و بجلال تضرع و استغاثه این کلمات بگوید السلام علیک یا رجال الغیب السلام علیک یا ارواح المقدسة
اغیثونی بغوثة وانظرونی بنظرة یا رقباء یا نجباء یا ابدال یا اوتاد یا قطب یا غوث اغیثونی بحرمة محمد
مصطفی صلی الله علیه وسلم آنگاه پشت بر جانب ایشان کند چنانکه کسی بکسیر [illegible] چنین کند و چنان دو رجال الغیب
کاستقبال [illegible] برشناسد ما روان سازید [illegible] نظر ازین باز نگردید و معاونت من کنید آنگاه
[illegible] که دارد بر وجه کی بفضل الهی ساخته میشود انشاء الله تعالی [illegible]



کیفیت رجال الغیب

بعد رسیدن حفا با منطقی است بدانکه حق تعالی و تقدس همنا ظم کل ما بعالم را متوقف بایشان کامل
کرده و رجال الغیب و قطب و اوتاد و ابدال عبارت از ایشان است و ایشان هر روز بطرفی از اطراف
عالم سیر میکنند و فیض بجانبها میرسانند و ما بتکه اگر کسی خواهد سفری رود باید که رو بجانب
ایشان کند و اینها بخواند و بجانب مقصود روان شود که البته مرادها حاصل شود بعون الهی
و دعا این است بسم الله الرحمن الرحیم السلام علیکم یا رجال الغیب السلام علیکم یا ارواح المقدسة
اغیثونی بغوثة وانظرونی بنظرة یا رقباء یا نقباء یا نجباء یا ابدال یا اوتاد یا غوث
یا قطب و حکایات ایشان درین دایره نهاده ام تا معلوم گردد که ایشان هر روز در کدام
جانب از اطراف عالم سیر میکنند والله اعلم



جدول الاحکام فصد در ایام عربیه

حکما متفق اند که نفع و ضرر فصد بزیاده و نقصان
ماه تعلق دارد چون ماه از اجتماع بگذرد تا
استقبال هر روز علتی پیدا شود و استقبال
تا اجتماع منفعتی دهد

ا	بیم آبله بود
ب	اعضا بیراحت کند
ج	ضعف دماغ آورد
د	رخسار را زرد کند
ه	درد سر آورد
و	لرزه آورد
ز	... آورد
ح	ضعف بصر آورد
ط	[illegible]
ی	[illegible]
یا	[illegible]
یب	[illegible]
یج	[illegible]
ید	[illegible]
یه	[illegible]
یو	[illegible]
یز	[illegible]
یح	[illegible]
یط	[illegible]
ک	تن را فربه کند
کا	[illegible]
کب	فرح قلب کند
کج	رخساره را ...
کد	[illegible]
که	از خوف ... ایمن شود
کو	رنج ... کند
کز	[illegible]
کح	ضعف دماغ را ...

جدول الوقوع از قول حکمای ترک

بدانکه روح در بدن حیوانات هر روزی تعلق
بعضوی بیشتر باشد و اگر در آن روز آن عضو
بدان عضو ... بکند ... ...
از روز ... تعلق روح بجسم ... است
که در این جدول ذکر ...

ا	درد کف پای چپ
ب	درد زانو
ج	درد ران راست
د	[illegible]
ه	درد معده و ...
و	درد ...
ز	درد ...
ح	[illegible]
ط	[illegible]
ی	درمیان ...
یا	درد ...
یب	درد ...
یج	درد ...
ید	درد ...
یه	درد ...
یو	درد گردن
یز	[illegible]
یح	[illegible]
یط	درد ...
ک	درد ...
کا	[illegible]
کب	[illegible]
کج	درد ...
کد	درد گرده
که	[illegible]
کو	درد سینه
کز	[illegible]
کح	درد دل و جگر
کط	[illegible]
ل	درد تمام اعضا

طریق سیر سکز ییلدوز

حکمای ترک در زیر فلک قمر تصور کوکبی کرده اند بصورت شتر مست دهان باز کرده که هر چه در
دهن او آید فرو برد و بدین سبب سکز کویند و بعضی سکز ییلدوز کویند یعنی هشت ستاره نحس
باین معنی که در هشت روز دور میکند بر تقدیر چون مضرت او باطراف عالم میرسد باید که چون کسی
بکاری مشغول شود یا سفر کند پشت بدو آورد و اگر تحت الارض باشد بنا نهادن و دفن کردن چیزی
بد بود و اگر وسط السماء باشد بنا از بلندیها مکروه کردی و اسب دوانیدن حذر باید کرد و چون میان
دو خصم مناظره یا محاربه واقع شود در روی هر یک که بدو باشد البته مغلوب شود و هر روز
از ماه جای مکان در طرفی از اطراف باشد که در این جدول مرقوم است و احیانا بضرورت
اگر در طرف مقصود واقع باشد پشت بدو کرده قدمی چند باید رفت پس روی بجانب مقصود نماید
و جدول این است والله اعلم

ا یا کا در این روزها در مشرق باشد ١ ١١ ٢١	ب یب کب میان مشرق جنوب ٢ ١٢ ٢٢	ج یج کج در جنوب ٣ ١٣ ٢٣	د ید کد میان جنوب مغرب ٤ ١٤ ٢٤	ه یه که در مغرب ٥ ١٥ ٢٥
و یو کو میان مغرب شمال ٦ ١٦ ٢٦	ز یز کز در شمال ٧ ١٧ ٢٧	ح یح کح میان مشرق شمال ٨ ١٨ ٢٨	ط یط کط تحت الارض ٩ ١٩ ٢٩	ی ک ل فوق الارض ١٠ ٢٠ ٣٠

جدول احکام فصد

القول فی معنی البست واحکامها

بدانکه اتفاق حکما بر آن است که مذموم ترین نظرها و اتصالات بست است و آن را محترقه نیز خوانند
و ابتدای بست از اجتماع نیرین گیرند تا هشتاد و چهار ساعت معوجه بگذرد آنگاه ابتدای بست
دوم باشد و این را حکما به هفت قسمت کرده اند و هر قسمتی بکوکبی داده اند و از این جمله بست آفتاب
نحس است و او را صاحب بست خوانند و هر که در ثلث اول ابتدای کاری کند زیانش بجان رسد
و در ثلث دوم بجسم و در سیم بمال و منتهای سایر کواکب ملک بکاری خیر است چنانچه در این
جدول نوشته میشود و اما ثلث آخر بست مریخ که بهیچ کاری بد است الله و رسوله اعلم

شمس	هیچ کار را نشاید خصوصا از دیدن ملوک حذر واجب است
زهره	نیک است در دیدن و پوشیدن و زفاف و عروسی خواتین و امثال این ها
عطارد	طلب حاجات از ارباب دیوان و علما و تجار و این طبقه نیکوست با [illegible] و [illegible] و [illegible] و نوشتن
قمر	نیکوست [illegible] و سفر و [illegible] و امثال آن نیکوست [illegible] و [illegible] و [illegible]
زحل	نیکوست ابتدای کارها [illegible] باشد و طلب حاجات از اشراف نیکوست [illegible] و امثال آن
مشتری	و در دو ثلث اول نیکوست [illegible] اما ثلث آخر همه کار بد است نیکوست ابتدای کارها [illegible] و طلب حاجات از اشراف
مریخ	و در دو ثلث اول نیکوست [illegible] اهل سلاح اما ثلث آخر همه کار بد است

و در لوامع القمر مذکور است که فضلا را اختیارات ساعاتی که بعد از ساعات بست باشد نسبت بکواکب
سبعه سیاره غیر از آفتاب بدانکه از زمان اجتماع تا دوازده ساعت نها را تعلق بآفتاب دارد
که آن ساعات بست آفتاب خوانند و علی الاطلاق این ساعات بست گویند و بعد از انقضای

آن دوازده ساعت

آن دوازده ساعت دیگر نصیب زهره است و آن را بست زهره خوانند و تقیید کنند و بعد از آن
دوازده ساعت دیگر نصیب عطارد است و هم چنین دوازده قمر و دوازده زحل و دوازده مشتری
و دوازده مریخ و بعد از انقضای هفتاد و دو ساعت معوجه از نو بست آفتاب رسد و او
هیچ کار را نشاید اما آن ساعات دیگر که تعلق بکواکب سته باقیه دارد شایسته بود بعضی کارها را
که کوکب دلیل است بر آن چنانکه مذکور میشود **الشمس** این ساعت سخت تباه بود زیرا که
چهار ساعت اول هلاک لشکر و بدن بود باشد و چهار ساعت دوم دلیل بیماری و تباهی حال بود و چهار
ساعت سیم دلیل تباهی حال **الزهره** شایسته باشد همه کارها خاصه آنچه تعلق بزهره دارد
چون نو پوشیدن و نکاح کردن و شادی و عشرت و امثال آن **عطارد** در این ساعت نیکو بود همه کاری
که تعلق بعطارد دارد چون اعمال دیوانی و تعلیم علوم و کیاست و محاسبه و شرکت و تجارت
قمر این ساعت نیکو بود برای سفر کردن و راه رفتن و نزدیک سلطان شدن و خرید و فروخت
کردن خاصه که ماه متصل باشد **زحل** این ساعت نیکو باشد زراعت و جوی کندن
و درخت نشاندن و تخم افکندن و آنچه تعلق بزحل دارد و چهار ساعت اول نیکو است و نیا با
نشاید مگر ماه زایل النور بود **مشتری** این ساعات نیک است کارهای سلطانی را و شرکت
و طلب حاجات از وزرا و سادات و علما و اشراف و هر چه تعلق بمشتری دارد از اعمال
خیر **مریخ** چهار ساعت اول شایسته است برای محاربه و سلاح پوشیدن و حرکت کردن
و چهار ساعت دوم نیکست فصد و حجامت و چهار ساعت سیم بهیچ کار نشاید
انتهی و بعضی متاخرین در بعضی رسائل ذکر کرده اند که در صفحه قمری بست شمس با ساعت
و دقایق نمی بینند و مثبت در لغت بمعنی سیر است و اعراب آن را ساعات محترقه خوانند
و در اختیارات مقدم شمرده اند چنانکه امام فخر الدین رازی در اختیارات علائی و الله الحکیم

نقل کرده که ضریحل تا بهر حال که عمده محمد و رایات است در اختیارات که است از ضرر ساعت بت
مگویند که چهار ساعت قبل و هشت ساعت بعد از ساعت بت از جمیع مهمات حذر باید که
لایق و معتبر افاضل بعضی را تأمل گفته است که ساعات بت چنان است که حکماء هند و ری
نهاده اند که بهفت قسم کرده و هر قسم از آن دوازده ساعت معتدله زمانی است با ابتدا
از اجتماع گیرند تا به دوازده ساعت زمانی با فتاب منسوب دارند و دوازده ساعت دیگر
بزهره و هم چنین بر ترتیب افلاک و چون نوبت تمام شود از سر گیرند تا باز نوبت بشمس رسید
تا اجتماع دیگر و چون از اجتماع تا اجتماع منتهی شود ابتدا از الشمس کنند و هر چند دوره دیگر
کواکب باشد و هر گاه که نوبت بشمس رسد از ابت گویند و در اختیارات مذموم است و در
تقویم جدول بعبارت جدول منازل بیاورند با نام روز ماه شمسی که بعد از آن روز ابتدا نوبت باشد
از اندران جدول ثبت کنند بهر رقم یکی بهر ساعات دوم و دقیقه سیم روز یا شب و این ساعات
مدت تاتی زمانی مکاهر باشد که از ساعات صغری بیاورند و بعضی تقاویم دو جدول
بیاورند در یکی ابتدا و ثبت بساعات مستوی ثبت کنند و در دیگری بساعات زمانی این بت
معرفت بت والله اعلم

مثلثه هوائی

مثلثه موزیه حوز که بزعم جمهور غایة طول صحه غایة عرض ... خط الاستوا الحک ابتدا به البرد ... از ابتدا بالیل ... عمران جمهور واقعه درین مثلثه منسوب بزمین طنجه و زوایای اطراف ...
ما خلف حبشستان ... و زنجبار و افریقیه و برقه و توابع آنها و مصر و اسکندریه و صعید مصر و دیگر ...
دیار تلمسان ... ملک حجاز ملک بحرین و اکثر از ... شام ... و طبریه ... زمین ... فلسطین
دیگر ... و بعض از عراق عرب که کوفه و ... دجله ... خوزستان و فارس و ... یزد و ... اصفهان

مثلثه خاکی

مثلثه مشرقیه جنوبیه بزعم جمهور غایة طول ... غایة عرض ... خط الاستوا الحک ابتدا به البحار ...
عمران جمهور واقعه درین مثلثه اکثر از ممالک هند و اکثر از زمین ... کرمان ... ملتان و مملکت کرمان و بعض از ...
طبس ... و ... پیابان ... طبس و کرمان باشد

مثلثه آتشی

مثلثه مشرقیه شمالیه بزعم جمهور غایة طول ... غایة عرض خط الاستوا ... ابتدا به البحار ...
عمران مشهور واقعه درین مثلثه اکثر از ممالک ... و ماوراء النهر و ختلان و خوارزم و ... و ...
بعض از دشت خاوران ... بیورد ... ترکستان ... و ختن و
کاشغر ... کشمیر ... و کوهستان ... ترکستان ... قراقوم ... ختا ... مشهور باشد

قبیل ...

مثلثه آبی

مثلثه ... بزعم جمهور غایة طول صحه غایة عرض خط الاستوا ... ابتدا به البحار ...
عمران مشهور واقعه درین مثلثه ملک اندلس ... و صقالبه و ... روم و بعض از ممالک شام ... عراق عرب و بعض از
عراق عرب که ... اذربیجان و اران ... و ... و ... قفچاق

تقسیمات کره زمین

آسیا

حکمای یونان زمین معلوم خود را منقسم به پنج قسم نموده اند و هر قسم را قسم گویند قسم اول آسیا است و آن ... [illegible]
... هندوستان و ترکستان ... و چین و ... [illegible] ... و ایران و ترکستان
... [illegible] ... و ماخوذ از نام ... [illegible] ...
مصر ... [illegible] ... قسم ثانی

اروپا

اروپا است و آن عبارت از فرنگستان که ... روم و ایتالیا و ... اسپانیا و پرتقال
و فرانسه و ... [illegible] ... و ... فرنگستان است و ماخوذ از لفظ
اروپا ... [illegible] ...
... [illegible] ...

قسم ثالث

افریق

افریقا ... [illegible] ... مشهور است و ... [illegible] ...
... [illegible] ... ماخوذ از لفظ افریقیه ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

امریکا

... [illegible] ... امریکا ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

اقیانوسیه

... [illegible] ...

تقویم کواکب ...

و جبال عراق عجم که کاشان و نهاوند و همدان ... [illegible] ... و گیلان ... [illegible] ... و دیگر آن
... [illegible] ... و گرگان ... [illegible] ... و دیلمان ... [illegible] ...
و المرت ... [illegible] ... و کاشان ... [illegible] ... و کردستان ... [illegible] ...

فائدة

در سعد و نحس اوقات

يذكر فيها الاوقات السعيدة والنحسة وهي عرفي الكرب الاحمر اول يوم [illegible] اول ساعة منه للشمس يعمل فيها للقبول والدخول على الملوك
والنيل الشديد ٢ للزهرة مذمومة لا يعمل فيها شي ٣ لعطارد [illegible] فيه واكتب لعطف القلوب ٤ للقمر لا تبتع ولا تشتري ٥ لزحل
اعمل فيه للفرقة والعداوة [illegible] ٦ للمشتري اطلب فيه [illegible] والملوك ٧ للمريخ لا تعمل فيه شيئا ٨ للشمس اعمل فيها ما شئت ٩ للزهرة اعمل فيها
ما شئت للمعقودات ١٠ لعطارد اعمل فيها ما اردت [illegible] ١١ للقمر اعمل فيها للطلسمات ١٢ لزحل يعمل فيها للمكروهات
[illegible] ٢ [illegible] ٣ اطلب فيه حوائجك من الملوك والامراء
٤ اعمل فيها ما تريد من الاعمال النحسة ٥ حسنة لقضاء الحوائج ٦ محمودة لقضاء الحوائج ٧ اعمل فيها للطلسمات ٨ اعمل فيها
للتزويج والصلح بين المتباغضين ٩ اعمل ما شئت ١٠ اكتب فيه للقبول والعطف والمحبة ١١ اكتب فيها للعداوة والبغض ١٢
اكتب فيها ما تريد [illegible] ١ اكتب فيها لرعاف الدم والآلام والامراض ٢ لا تعمل فيها شيئا ٣ اعمل فيها للمحبة والتزويج ٤
اكتب لطلب الرزق والبيع والشراء ٥ لا تعمل فيها شيئا ٦ لا تعمل فيها شيئا من المعقودات والارصاد [illegible] ٧ اكتب فيها للعطف
والمحبة ٨ اكتب فيها [illegible] ٩ اعمل فيها [illegible] ١٠ لا تعمل فيها شيئا ١١ تصلح [illegible] والى
[illegible] التزويج ١٢ مذمومة اعمل فيها للبغضة [illegible] الاربعاء ١ للقبول ٢ لا تعمل شيئا ٣ اكتب فيها جميع المكروهات من الامراض
٤ اعمل فيها ما تريد من اعمال الخير ٥ احذر فيها مخاصمة الناس واهل الدولة ٦ [illegible] فيها واكتب فيها ما تريد من اعمال الخير ٨
اعمل فيها [illegible] ٩ لا تعمل فيها شيئا [illegible] ١٠ جيدة للخير والدخول على الملوك ١١ اكتب فيها [illegible]
[illegible] ١٢ اكتب فيها للفرقة والبغضاء الخميس اطلب الرزق والقبول ٢ [illegible] المعقودات ٣ [illegible] فيها
واكتب فيها للقبول ٤ اكتب فيها للمحبة والتزويج ٥ تصلح لعقود الرجال [illegible] ٦ تصلح [illegible] ٧ [illegible] فيها
[illegible] ٨ [illegible] ٩ [illegible] ١٠ اطلب فيها حوائجك في الامراء [illegible] ١١ للقبول والمحبة
١٢ [illegible] الجمعة ١ [illegible] ٢ [illegible] ٣ [illegible] ٤ اكتب فيها [illegible] للقبول
[illegible] ٥ [illegible] ٦ [illegible] ٧ [illegible] ٨ اكتب فيها للتهييج والمحبة ٩ [illegible] ١٠ اكتب فيها للفرقة [illegible] ١١
[illegible] ١٢ [illegible] السبت ١ [illegible] والقبول ٢ [illegible] ٣ [illegible] على الملوك
[illegible] ٥ لا تعمل فيها [illegible] ٦ [illegible] ٧ لا تعمل فيها [illegible] ٩ [illegible] ١٠ لا تعمل [illegible] ١١ [illegible] ١٢
[illegible] والعزل [illegible]

از حضرت صدیق منقول است که روزی
چند است از ماههای رومی که هر که در آن روز
[illegible] شود هر که [illegible]
[illegible] زفاف کند [illegible]
بیمار شود [illegible]
[illegible]
چنان است که در این جدول نموده می شود

جدول معرفت ایام منحوسه از ماههای رومی

الشهور الرومیه	عدد الایام
[illegible]	
[illegible]	دهم و [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] دوازدهم
[illegible]	[illegible]
[illegible]	دوازدهم و [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
ایلول	[illegible]

روایت است از امام حسن عسکری که در ماههای
عربی [illegible] نحس است که در آن روزها
هیچ کاری نشاید کرد [illegible]
[illegible] باتمام رسید [illegible]
برکت باشد [illegible] آن ایام چنان است که در این جدول
نموده می شود

جدول معرفت ایام منحوسه از ماههای عربی

الشهور العربیه	عدد الایام
محرم	۳ ۲۰
صفر	۱۰
ربیع الاول	۴
ربیع الثانی	۴
جمادی الاول	۲۸
جمادی الثانی	۱۲
رجب	۳ ۲۰
شعبان	۲۴
رمضان	۲۴
شوال	۴
ذیقعده	۲۸
ذیحجه	۸

نقلاست از حضرت امیر المؤمنین که در سالی بیست و چهار روز نحسات است در هر ماهی دو روز هر مولودی
که در این روزها متولد گردد نا خیر یابد بیمار نخیزد و هر که بجنگ رود کشته شود و هر که بسفر رود باز نیاید
بجهة آنکه ایام نحس کاری نباید کرد و این ایام تمام را بجدولات گذشته شده

ایام منحوسه از شهور عربیه

از شهر محرم چهاردهم و پانزدهم شهر صفر یکم و بیستم
شهر ربیع الاول دهم و بیستم شهر ربیع الثانی یکم و یازدهم
شهر جمادی الاول دهم و یازدهم شهر جمادی الثانی
دوم و چهارم شهر رجب یازدهم و سیزدهم شهر شعبان
چهارم و بیستم شهر رمضان سیم و بیستم شهر شوال
ششم و بیستم شهر ذی القعده دوم و سیم شهر ذی الحجه
ششم و پنجم بیستم والله اعلم

جدول حرفیه ایام منحوسه از ماههای عرب

اسامی شهور	عدد الایام	
محرم	١١	١٢
صفر	١	١٨
ربیع الاول		
ربیع الآخر	١	١١
جمادی الاول	١١	١٥
جمادی الآخر	٢	٢٠
رجب	١١	١٣
شعبان	٣	٢٠
رمضان	٤	٢٠
شوال	٦	٧
ذی القعده	٢	٩
ذی الحجه	٦	٧

للمحبة یکتب ویعلق مجرب

١٣	٢	٣	١٦
٨	١١	١٠	٥
١٢	٧	٦	٩
١	١٤	١٥	٤

ایضا للمحبة

١٣	٣	٢	١٦
٨	١٠	١١	٥
١٢	٦	٧	٩
١	١٥	١٤	٤

جدول نسبت ساعات ایام

جدول نسبت ساعات ایام بکواکب سبعه سیاره

ساعات	روز یکشنبه	روز دوشنبه	روز سه شنبه	روز چهارشنبه	روز پنجشنبه	روز جمعه	روز شنبه
١	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل
٢	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری
٣	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ
٤	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس
٥	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره
٦	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد
٧	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر
٨	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل
٩	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری
١٠	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ
١١	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس
١٢	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره

جدول نسبت ساعات لیالی بکواکب سبعه سیاره

ساعات	شب یکشنبه	شب دوشنبه	شب سه شنبه	شب چهارشنبه	شب پنجشنبه	شب جمعه	شب شنبه
١	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ
٢	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس
٣	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره
٤	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد
٥	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر
٦	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل
٧	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری
٨	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ
٩	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس
١٠	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره
١١	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد
١٢	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر

جدول معرفة الاختيارات على كون القمر في البروج الاثنى عشر

الاختيارات / البروج	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
دیدن ملوك	نك	نك	بد	بد	نك	بد	بد	بد	نك	بد	نك	نك
دیدن علما و اشراف	بد	نك	نك	بد	بد	نك	بد	بد	نك	بد	بد	نك
حاجت خواستن	بد	نك	بد	نك	بد	نك بد	بد	بد	نك بد	بد	نك بد	نك
جامه نو پوشیدن	بد	بد	نك	نك	بد	نك	نك	بد	بد	نك	بد	بد
سر و ریش تراشیدن	نك	بد	نك	نك	بد	نك	بد	بد	بد	بد	بد	بد
طلب ولد کردن	بد	نك	نك	نك	نك	نك	نك	بد	بد	بد	بد	نك
شرکت کردن	بد	بد	نك	بد	نك	نك بد	نك بد	نك بد	نك بد	نك بد	نك بد	نك
بارو بستن	نك	نك	بد	نك	نك	نك	نك	بد	نك	نك	بد	نك
بار گشودن	نك	بد	نك	نك	بد	نك	نك	بد	بد	نك	بد	نك
سفر دریا	نك	نك	بد	بد	نك	بد	نك	بد	نك	بد	بد	نك
حجامت و سر تراشیدن	نك	نك	نك	بد	بد	نك	نك	بد	بد	بد	نك	نك
سواری کردن و چوگان باختن	نك	بد	بد	نك	بد	بد	نك	بد	نك	بد	بد	بد
[illegible]	نك	بد	نك	نك	بد	بد	نك	بد	بد	بد	بد	نك
[illegible] مرغ شکاری	بد	نك	بد	بد	نك	بد	نك	بد	نك	بد	بد	نك
شکار کردن	بد	بد	نك	بد	نك	بد	نك	نك	بد	نك	نك	بد
نقل و تحویل کردن	بد	نك	بد	بد	نك	نك	بد	بد	بد	بد	بد	نك
در [illegible] خانه نو شدن	بد	نك	بد	بد	نك	نك	بد	بد	نك	بد	نك	نك
سفر کردن	نك	بد	نك	بد	بد	بد	نك	بد	نك	نك	بد	نك
حمام رفتن	نك	بد	بد	نك	نك	بد	بد	نك	نك	بد	بد	نك
بنده کشیدن	بد	بد	بد	نك	بد	بد	نك	نك	بد	بد	بد	نك
کار [illegible] کردن	نك	بد	بد	بد	نك	بد	بد	بد	نك	بد	بد	بد

[illegible]

جدول معرفة نسبت ساعات الايام والليالي بالكواكب السبعة لسان

الليل	النهار	الساعات ١ و ٨	٢ و ٩	٣ و ١٠	٤ و ١١	٥ و ١٢	٦	٧
الخميس	الاحد	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الجمعة	الاثنين	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
السبت	الثلثاء	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الاحد	الاربعاء	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الاثنين	الخميس	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الثلثاء	الجمعة	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الاربعاء	السبت	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول معرفة [illegible]

تتمه جدول معرفة اختیارات کون القمر فی بروج الاثنی عشر

اختیارات / بروج	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
سوار شدن	نیک	بد	بد	نیک	بد	بد	نیک	بد	نیک	نیک	بد	نیک
موی ستردن	بد	بد	نیک	نیک	بد	بد	بد	بد	نیک	بد	بد	نیک
خضاب و زینت کردن	بد	نیک	نیک	بد	بد	بد	نیک	بد	بد	بد	بد	نیک
ابتدای کاری کردن	بد	نیک	بد	بد	نیک	نیک	بد	بد	نیک	بد	بد	نیک
نو بریدن و دوختن	نیک	بد	بد	نیک	بد	بد	نیک	بد	بد	بد	بد	نیک
نکاح کردن	بد	نیک	بد	بد	نیک	بد	نیک	بد	نیک	بد	بد	نیک
زفاف کردن	بد	نیک	بد	بد	نیک	بد	بد	بد	بد	بد	بد	نیک
اسم گذاشتن	نیک	نیک	بد	بد	نیک	بد	بد	بد	بد	بد	بد	نیک
شیر بطفل دادن	بد	نیک	بد	نیک	بد	بد	بد	بد	بد	بد	بد	نیک
باز گرفتن طفل از شیر	بد	نیک	نیک	نیک	بد	بد	بد	نیک	بد	بد	بد	نیک
طفل در مکتب نشاندن	بد	نیک	بد	بد	بد	بد	نیک	بد	بد	بد	بد	بد
ختنه کردن	بد	بد	نیک	بد	بد	بد	نیک	بد	نیک	بد	نیک	بد
بعروسی و بحمام شدن	بد	نیک	بد	نیک	بد	بد	نیک	بد	بد	بد	بد	نیک
ابتداء تعلیم	بد	بد	نیک	بد	بد	نیک	نیک	بد	نیک	بد	بد	نیک
فرزند بمکتب دادن	بد	نیک	نیک	نیک	بد	نیک	بد	نیک بد	نیک بد	بد	نیک بد	نیک
املاک خریدن	بد	نیک	بد	بد	نیک	نیک	بد	نیک	بد	نیک	نیک	نیک
کاریز کندن	بد	نیک	بد	نیک	بد	بد	بد	نیک	بد	بد	بد	نیک
زراعت کردن	بد	نیک	بد	نیک	بد	نیک	بد	بد	نیک بد	نیک	بد	نیک
تخم افکندن	بد	نیک	بد	نیک	بد	نیک	بد	نیک	بد	نیک	بد	نیک
درخت نشاندن	بد	نیک	نیک	بد	بد	نیک	بد	بد	بد	نیک	نیک	بد
زمین باجاره دادن	بد	نیک	بد	بد	نیک	بد	نیک بد	بد	نیک بد	نیک بد	نیک	نیک

تتمه جدول ستة

تتمه جدول معرفة اختیارات کون القمر فی بروج الاثنی عشر

اختیارات / بروج	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
زمین باجاره گرفتن	بد	نیک	نیک	بد	نیک	نیک	بد	بد	نیک	بد	نیک	نیک
فروختن اشیا	نیک	بد	نیک	بد	بد	بد	بد	بد	بد	نیک	بد	نیک
خریدن اشیاء	بد	بد	بد	نیک	بد	نیک	نیک	بد	نیک	بد	بد	بد
بنده خریدن	بد	نیک	نیک	بد	بد	نیک	بد	بد	بد	بد	نیک	بد
بنده آزاد کردن	بد	نیک	نیک	بد	نیک	بد	بد	نیک	بد	بد	نیک	نیک
آغاز کارها کردن	نیک	بد	نیک	نیک	بد	نیک	نیک	بد	نیک	نیک	بد	نیک
قرض دادن	نیک	نیک بد	نیک	نیک	بد	نیک	نیک	بد	بد	نیک	بد	نیک
قرض خواستن	بد	بد	نیک	نیک	بد	نیک	بد	بد	نیک	نیک	نیک	نیک
بحرب رفتن	نیک	بد	بد	بد	نیک	بد	بد	نیک	نیک	نیک	نیک	بد
حرب کردن	نیک	بد	بد	نیک	نیک	بد	بد	نیک	نیک	بد	بد	بد
محاسبه با عمال کردن	نیک	بد	نیک	نیک	بد	نیک	بد	بد	نیک	بد	نیک	نیک
صلح کردن	نیک	نیک	نیک	بد	بد	بد	بد	بد	بد	بد	بد	بد
عهد و میثاق بستن	بد	نیک	بد	بد	نیک	بد	بد	بد	نیک	بد	بد	نیک
بیعت و جلوس سلطنت	بد	نیک	بد	بد	نیک	نیک	بد	بد	نیک	بد	بد	نیک
بزیارت رفتن	بد	نیک	بد	بد	نیک	بد	بد	بد	نیک	بد	بد	نیک
علاج بیماری کردن	نیک	بد	نیک	نیک	بد	بد	نیک	بد	نیک	بد	بد	نیک
مسهل خوردن	بد	بد	بد	نیک	بد	بد	بد	نیک	بد	بد	بد	نیک
داغ سوختن	نیک	بد	بد	بد	نیک	بد	بد	بد	نیک	بد	بد	بد
حجامت کردن	بد	بد	نیک	بد	بد	بد	نیک	بد	بد	بد	نیک	نیک
فصد کردن	بد	بد	بد	بد	نیک	بد	بد	بد	نیک	بد	نیک	بد
بنا گذاشتن عمارت	بد	نیک	بد	نیک	نیک	بد	بد	بد	بد	بد	نیک	بد

البروج	الحمل	الثور	الجوزا	السرطان	الاسد	السنبلة	الميزان	العقرب	القوس	الجدي	الدلو	الحوت

تتمه جدول معرفة اختیارات من القمر فی البروج الاثنی عشر

الاختیارات / البروج	الحمل	الثور	الجوزا	السرطان	الاسد	السنبلة	الميزان	العقرب	القوس	الجدي	الدلو	الحوت
ابتدای اعمال دولتی	ج	ك	ك	ج	ك	ك	ج	ج	ك	ج	ك	ك
[illegible]	ج	ك	ك	ك	ج	ك	ك	ج	ج	ك	ج	ج
[illegible]	ج	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ج	ك	ك	ك
شرا غلام	ج	ك	ج	ك	ج	ج	ج	ك	ج	ج	ج	ج
[illegible]	ك	ج	ك	ك	ج	ج	ك	ج	ج	ج	ج	ج
[illegible]	ك	ج	ك	ك	ك	ج	ك	ك	ك	ك	ج	ك
[illegible]	ك	ج	ج	ك	ج	ج	ج	ج	ج	ك	ج	ج
ابتدای کتابت	ج	ك	ج	ج	ك	ج	ج	ج	ك	ج	ك	ك
[illegible]	ك	ج	ك	ج	ك	ك	ك	ج	ك	ج	ج	ك
[illegible]	ك	ج	ج	ك	ج	ج	ك	ج	ج	ج	ج	ج
[illegible]	ك	ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج
[illegible]	ك	ك	ك	ج	ك	ج	ج	ج	ج	ج	ك	ك
[illegible]	ك	ك	ج	ك	ك	ك	ج	ك	ج	ك	ك	ك
عقد نکاح	ج	ك	ج	ج	ك	ج	ك	ج	ك	ج	ج	ك
دیدن [illegible]	ج	ج	ك	ج	ج	ك	ج	ج	ك	ج	ج	ك
[illegible]	ج	ك	ك	ج	ك	ك	ج	ج	ك	ج	ك	ك

تخم [illegible]

جدول لمعرفة اختیارات اتصالات القمر بالکواکب السبعة السیارة وجدتها في بعض النسخ هکذا

بالزحل

مه	متوسطات بنا و زراعت و شکار و کاریز کندن بدست سایر کارها
س	نیکوست مردن مثل خرابی عمارت و زراعت و خریدن املاک
ع	در این نظر حذر از ارتکاب امور و طلب حکومت و سواری و مخیله و اب
ث	نیکوست طلب مال از قبیل میراث و غیر ذلك و زراعت و کاریز کندن
ل	بدست همه کارها مگر کارها که خصومت و عداوت غایبانه و قصد دشمن و حیله و اب

بالمشتری

مه	نیکوست جمله مهمات را خاصه دیدن وزرا و علما و سادات و زراعت و مناظره شرعی
س	نیکوست شروع نمودن در علم و اکتساب معیشت و مصاحبت علما
ع	نیکوست تا نماز کارها خاصه سفر کردن و بنا و مساجد نهادن
ث	نیکوست همه مهمات خاصه تزویج و نکاح و طلب حاجات و تبلیغ رسالت
ل	نیکوست بحث در علم دین و دعاوی شرعی و فصد و حجامت و نو بریدن و پوشیدن

بالمریخ

مه	نیکوست ~~جمله مهمات~~ صید کردن و داغ سوختن و قصد دشمن کردن و بدست سایر کارها
س	نیکوست دیدن امرا و سرهنگ و سپاهیان و معاری و نو بریدن و پوشیدن
ع	بدست ابتدای جمیع کارها مگر ساختن آلات حرب و سیاست کردن
ث	نیکوست جمیع کارها خاصه دیدن ملوک و امرا و لشکر و سپاهی گری
ل	بدست جمیع کارها مگر ~~بالشمس~~ جدال و محاربه با اعدا و خاندان نبوت

بالشمس

مه	
س	نیکوست خلوت نشستن و اعتکاف داشتن و مشورت کردن و کارهای زیاف
ع	نیکوست دیدن ملوک و سفر کردن و نو بریدن و پوشیدن
ث	بدست همه کارها مگر طلب خراج و داغ سوختن و سیاست کردن
ل	نیکوست شروع در شغل و عمل و طلب حاجات از ملوک و اکابر
ل	هیچ کاری را نشاید مگر طلب حاجت و مشورت و گریختن و گم شدن

نظرات الكواكب	بالحمل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الاختیارات	بالزحل		بالمشتری		بالمریخ		بالشمس		بالزهره		بالعطارد	
بحرب رفتن	۲.	بد	ک	نا	ک	بد	ک	بد	نا	بد	ک	نا
الکر فرستادن	۲.	بد	ک	نا	نا	بد	ک	بد	ک	بد	ک	بد
رسول فرستادن												
ناخن [illegible]	۲.	بد	نا	بد	ک	بد	ک	نا	نا	نا	ک	بد
شکار رفتن	کا	بد	ک	نا	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک بد
سفر رفتن	کا	بد	ک	نا	ک	بد	ک	بد	ک	نا	ک	بد
وارد شهر شدن	۲.	بد	ک	بد	نا	بد	ک	بد	ک	نا	ک	نا
لقای [illegible]	۲.	بد	ک	ک	نا	بد	ک	بد	ک	بد	ک	ک
عقد نکاح بستن	۲.	بد	ک	ک	نا	بد	ک	بد	ک	نا	ک	نا
زفاف کردن	۲.	بد	ک	بد	ک	بد	ک	بد	ک	نا	ک	بد
طفل شیر دادن	۲.	ک	بد	ک	بد	بد ک	ک	بد	ک	ک	ک	بد
طفل از شیر باز [illegible]	کا	بد	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	بد	ک	بد
فصد و حجامت [illegible]	۲.	بد	ک	بد	ک	بد	ک	ک	ک	ک	ک	بد
ختنه کردن	کا	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	نا ک	نا
فرزند به مکتب دادن	کا	ک	ک	نا	نا	بد	ک	بد	ک	نا	ک	نا
[illegible] کتابت	۲.	بد	ک	ک	نا	بد	ک	بد	ک	نا	ک	نا
[illegible]	۲.	بد	ک	ک	نا	بد	ک	ک	ک	نا	ک	نا
[illegible]	۲.	بد	ک	ک	نا	بد	ک	نا	ک	ک	ک	بد
[illegible]	۲.	بد	ک	ک	نا	بد	ک	نا	ک	نا	ک	بد
[illegible]	۲.	بد	ک	بد	ک	نا	ک	بد	ک	ک	ک	نا
[illegible]	۲.	بد	ک	بد	ک	بد	ک	بد	ک	ک	ک	نا
املاک خریدن	۲.	بد	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	نا
اجاره کردن	۲.	بد	ک	ک	نا	بد	نا	بد	ک	ک	ک	نا
درخت نشاندن	۲.	نا	ک	ک	بد	بد	نا	بد	ک	ک	ک	ک
[illegible]	کا	بد	ک	ک	بد	بد	نا	بد	بد	ک	ک	نا
[illegible]	کا	نا	ک	ک	ک	نا	نا	بد	ک	ک	ک	نا
[illegible]	کا	بد	ک	ک	بد	بد	نا	بد	ک	نا	ک	نا
بنا نهادن	کا	بد	ک	ک	ک	ک	ک	بد	بد	بد	نا	بد
معالجه کردن	۲.	بد	ک	نا	نا	نا	نا	بد	ک	نا	ک	نا
مسهل خوردن	۲.	بد	ک	بد	ک	نا	بد	ک	ک	ک	نا	بد
دوا [illegible] نهادن	کا	ک	ک	ک	نا بد	بد	بد	بد	ک	نا ک	ک	بد
ابتدا تعلیم	کا	ک	ک	بد	ک	بد	ک	بد	نا	نا	ک	نا

تتمه جدول معرفة اختیارات اتصالات القمر بالکواکب الستة

بالزهره

م	نیکوست همه کارها خاصه نکاح و زفاف و خلوت و عشرت و اما جامت سفر و فصد
س	نیکوست نو بریدن و نو پوشیدن و سفر و سور و سیر باغ و جشن و دیدن خواتین
ع	نیکوست همه کارها خاصه نکاح و تعلیم موسیقی و تعطر و زینت
ث	نیکوست جمله حاجات خاصه نو بریدن و نو پوشیدن و نکاح و سفر
ل	نیکوست مصاحبت با زنان مطربه و ساختن زینت و عقد و تزویج

بالعطارد

م	نیکوست همه کارها خاصه تعلیم و تعلم و کتابت و شرکت و دیدن اهل قلم و ارباب قلم
س	نیکوست اکتساب علوم نجوم و کتابت و بیع و شری و دیدن اهل قلم و طلب
ع	بدست همه کارها مگر بحث و مناظره و طلب شهرت و محاسبه دیوان
ث	نیکوست تجارت و دیدن وزرا و تعلیم علوم غریبه چون ریاضی و غیره
ل	اجتناب باید از ارتکاب جمیع امور خصوصا صحبت اهل قلم و طلب علم [illegible]

جدول معرفة اختیارات حالات القمر

نیره	ن	نیکوست نو بریدن و نو پوشیدن و سفر و تجارت کردن و کار آتش کردن و طلب حاجات از بزرگان و غیرها
شرف	ف	نیکوست همه کارها خاصه تزویج و بنای مساجد و شرکت و بیع و شری و زراعت و بنا نهادن و عمارت [illegible] و [illegible] کردن
طریقه محترقه	ق	هیچ کارها را نشاید مگر عداوت و خصومت کردن با اعدا و [illegible]
هبوط	ط	بداست شروع و ابتدا کردن جمیع امور هرچند اندک باشد مگر هلاک دشمن و خرابی بنیاد [illegible] خوردن [illegible]
راس	س	نیکوست جمیع کارها خصوصا امری که مراد دوام باشد و نیکوست بنای تعمیر خیر و دعا کردن و دیدن علما
ذنب	ب	بداست همه کارها خصوصا امری که از او مراد ثبات باشد و نیکوست ترک [illegible]
تحت الشعاع	تح	نیکوست ذخیره نهادن و چیزی مخفی و مدفون نمودن و [illegible] شدن [illegible] کارها
خروج الشعاع	خ	خوبست کارها [illegible]
کید	ک	بداست همه کارها حذر نمودن در این وقت نیکوست

تتمه جدول معرفة اختیارات حالات القمر

تتمه جدول معرفة اختیارات حالات القمر

قمر بعید الاتصال	نیک است بکار رفتن و تماشا [illegible] و [illegible] کردن و خوردن [illegible] را
قمر وحشی السیر	
قمر خالی السیر	نیک است کار رزق و تماشا [illegible] و لباس [illegible] را
قمر شمالی	نیک است سعی و عمارت [illegible] کارها و عمارات بنیاد نهادن و زراعت کردن
قمر جنوبی	نیک است دارو و مسهل خوردن و خراب کردن [illegible] را
قمر سریع السیر	نیک است تزویج و مناکحه [illegible] مطلب و ابتدای کارها و نقل و تحویل از منزلی بمکانی دیگر
قمر بطیء السیر	نیک است زفاف کردن و دخول بلاد و ابتدای کارها [illegible] سفر کردن را
قمر بین السعدین	نیک است همه کارها را خاصه دیدن قضاة و علما و ضیافت و مناکحه و تزویج و زفاف را
قمر بین النحسین	بد است همه کارها را

جدول معرفة الاختیارات علی کون القمر فی المنازل الثمان والعشرین

منازل	
شرطین	نیکست سواری و نو بریدن و نو پوشیدن و سفر
بطین	نیکست دیدن ملوک و مباشرت و نو بریدن و نو پوشیدن (ومقصد و کارهای مهم)
ثریا	نیکست سفر کردن و طلب حاجت کردن و نو بریدن و نو پوشیدن و صحبت و بنا نهادن
دبران	بدست جمیع کارها خاصه سفر کردن مگر خریدن ملک
هقعه	نیکست دیدن ملوک و نو بریدن و نو پوشیدن و سفر و تجارت و تعلیم و مانند آن
هنعه	نیکست ابتداآت و سفر و تزویج کردن و شروع در همه کارها
ذراع	نیکست دیدن اکابر و نو بریدن و نو پوشیدن و سفر و بیع دواب
نثره	نیکست جمیع کارها خاصه نو بریدن و نو پوشیدن و سفر و تجارت
طرفه	بدست حذر باز کارها جمله مهمات و آب خوردن مسهل و غیره
جبهه	جز فصد و حجامت کردن بد هیچ کار نشاید
زبره	نیکست دیدن ملوک و نو بریدن و نو پوشیدن اکابر و بنا گذاشتن و ترکیب عطریات و مباشرت با کارها
صرفه	نیکست دیدن ملوک و نو بریدن و نو پوشیدن همه کارها خاصه تزویج
عوا	نیکست دیدن اکابر و نو بریدن و نو پوشیدن و بیع بنده
سماک	توقف در مهمات اولی است و نیکست سفر و نو بریدن و امثال آن
غفر	نیکست سفر کردن و نو بریدن و نو پوشیدن و تزویج
زبانا	بدست سفر کردن و نو بریدن و نو پوشیدن و شاید سفر امری که بیابانی در باشد
اکلیل	بدست جمله کارها خاصه نو بریدن و نو پوشیدن و نیکست خوردن مسهل و دارو
قلب	بدست سفر کردن و نیکست بیع دواب و خوردن مسهل [illegible]
شوله	بدست ابتداآت و نو بریدن و نو پوشیدن [illegible] شاید
نعایم	نیکست ابتداآت و نو بریدن و نو پوشیدن و دارو خوردن
بلده	بدست ابتداآت و نو بریدن و نو پوشیدن
ذابح	نیکست ابتداآت و نو بریدن و نو پوشیدن و مباشرت [illegible] جمیع اشغال
بلع	نیکست ابتداآت و نو بریدن و نو پوشیدن
سعود	میانه است ابتداآت و نو بریدن و نو پوشیدن و نیکست دیدن اکابر و شروع کارها
اخبیه	نیکست محاصره کردن قلاع و نو بریدن و نو پوشیدن و شروع کارها
مقدم	نیکست دیدن اکابر و نو بریدن و نو پوشیدن
مؤخر	نیکست سفر کردن و دیدن ملوک [illegible] و نو بریدن و نو پوشیدن
رشا	نیکست دیدن ملوک و تزویج کردن و بنا گذاشتن و ابتدای کارها و سفر و صید

جدول معرفه نحوست

جدول معرفه نحوست و سعودت منازل که قمر با آنها نزول کند در تقویم شاه طهماسبیه [illegible]

	الشهور الرومیة		السریانیه		القبطیه	
۱	ایلول		شتنبر	۱	توت	۴
۲	تشرین الاول		اکتوبر	۱	بابه	۴
۳	الآخر		نونبر	۱	هتور	۵
۴	کانون الاول		دسنبر	۱	کیهک	۵
۵	الآخر		ینیر	۱	طوبه	۶
۶	شباط		فبرایر	۱	امشیر	۷
۷	آذار		مارس	۱	برمهات	۵
۸	نیسان		ابریل	۱	برموده	۶
۹	ایار		مایه	۱	بشنس	۶
۱۰	حزیران		یونیه	۱	بونه	۷
۱۱	تموز		یولیه	۱	ابیب	۷
۱۲	آب		اغشت	۱	مسری	۸

منزل	
شرطین	سعد
بطین	سعد
ثریا	سعد
دبران	سعد
هقعه	سعد
هنعه	سعد
ذراع	سعد
نثره	سعد
طرفه	نحس
جبهه	سعد
زبره	سعد
صرفه	نحس
عوا	سعد
سماک	نحس
غفر	سعد
زبانا	نحس
اکلیل	نحس
قلب	سعد
شوله	نحس
نعایم	سعد
بلده	نحس
ذابح	نحس
بلع	سعد
سعود	سعد
اخبیه	نحس
مقدم	سعد
مؤخر	سعد
رشا	سعد

اختیارات ایام السبعة علی روایة امیر المؤمنین ع

نوم الیهود یعنی السبت حقاً بصید ان ادمت بارواستراء و فی احد الثنا فان فیه بدء الله تعم خلق السماء
و دو اثنین ان سافرت فیه ستظفر بالغنات و بالثراء و فی الثلثاء و الحجامة كان فیه سفك الدماء للدماء
و ان شرب الدواء لا نبه فلیشرب بیوم الاربعاء و فی الجمعة تزویج و عرس لذة الرجال مع النساء
هذا العلم لا یعلم الا نبی فعداد حسن قد تعالی الانبیاء ما ادری فی هذا الاربعا الکلیا اعزاء الله من حیا الحیاء

ترجمه اختیار سفر کن

نکو روز بات بی شك روز شنبه نه ز بهر سیدانند که صحرا یکشنبه باکی ز تکاور روی تا گردد اساز اخی تعالی
بدو شنبه سفر کردن چه نیکست بدر فیروز نرود مال اعدا و گر خواهی که حاجت بدید پنجشنبه که باشاد تو سوی این کار
ز روز جمعه هلال

الاحکام	البروج
در زنهما ر سرخ نظر کنه	حمل
در گاو و گوسفند نظر کنه	ثور
در روی مردم عالم نظر کنه	جوزا
در ~~آب نظر~~ کند ابحا در و بر [illegible] نظر	سرطان
در ~~چیزهای منقش نظر کنه~~ [illegible] نظر کنه	اسد
در چیزهای منقش نظر کنه	سنبله
در جواهر ~~آب نظر~~ کند چیزهای منقش نظر کنه	میزان
در جواهر الطیم نظر کنه	عقرب
در زر ~~بیمهما~~ [illegible] نظر کنه	قوس
در مصحف نظر کنه	جدی
در مصحف نظر کنه	دلو
در جواهر آب نظر کنه	حوت

ان آدم السبت سوم الارض من الملوک الارضیة عبد الله المذهب و اسم الاحمر اللیل من الجن خدیس و لیوم الاثنین الابیض من الزواعه الذین خصره باللیل و لیوم الثلثا زرقان من اولاد ابلیس و کیذه من الجن فی اللیل سهران و لیوم الاربعا شمودل من اولاد ابلیس و کیذه من الجن فی اللیل البطراق و لیوم الخمیس شمهروش من اولاد ابلیس و کیذه من ملوک الجن باللیل سرحان و لیوم الجمعه ذوبیعه من اولاد ابلیس و کیذه من ملوک الجن باللیل غضبان و لیوم السبت میمون من اولاد ابلیس ام

جدول اختیارات ایام القدس

روز ایام	جدول اختیارات ایام القدس
ا	نیکست تزویج و بیع و شرا و سفر
ب	نیکست تجارت و طلب حاجت و سفر
ج	بدست کارها بجهت آنکه آدم علیه السلام از بهشت بیرون آمد
د	نیکست همه کارها الا سفر کردن
ه	بدست کارها چون هابیل را قابیل کشته
و	نیکست سفر و نکاح و تجارت
ز	نیکوست ~~همه کارها الا سفر و طلب حاجت~~ سفر و تزویج و شراب بیدن
ح	نیکوست سفر و تزویج و طلب حاجت همه کارها الا سفر و طلب حاجت
ط	نیکوست سفر و تزویج و طلب حاجات
ی	نیکوست همه امور الا دیدن و آلرخصت
یا	نیکوست همه کارها خصوص دیدن اکابر
یب	نیکوست ابتدای کردن کارها
یج	بدست همه کارها چون روز طوفان نوح ع است
ید	نیکوست دیدن اکابر و اشراف
یه	مختارست خصوص سفر و طلب کردن و تزویج
یو	بدست کارها بجهت آنکه درین روز یونس ع در کام ماهی شد
یز	نیکست کار خیر و جو و کار برکت ده و سفر
یح	مختارست در سفر و تزویج و ابتدای امور
یط	نیکست دیدن ملوک و امرا و سفر
ک	نیکست دیدن امرا و ملوک و سفر
کا	بدست کارها چون ابراهیم ع با آتش رفته
کب	نیکوست دیدن اکابر و تزویج
کج	نیکوست دیدن ملوک و تزویج و سفر
کد	بدست همه کارها چون آنکه زکریا ع کشته
که	بدست همه کارها چون حضرت علی ع شهادت یافت
کو	نیکوست طلب حاجات و نقل و حرکت
کز	نیکوست سفر و صید و طلب کردن
کح	نیکوست همه کارها خاصه نقل و حرکت
کط	نیکوست همه کارها الا سفر و نکاح
ل	نیکوست همه کارها خصوص تزویج

در الاختیارات علی حسب کون القمر فی البروج الاثنی عشر

فی الحمل

هر مهمی کاید بتقدیر خدای لم یزل		چهره مه در خانه مریخ یعنی در حمل
نیک باشد هم سفر هم دیدن روی امیر		جامه پوشیدن نکو و صید افکندن بتیر
گرچه نیکیهاست اینها کار رفتن برداشتن		بد بود بنیاد کردن چیزی کاشتن

فی الثور

ماه چون در ثور باشد عقد بستن نیکوست		تخم افکندن بباغ و نامه بنوشتن بدوست
خوبتر دیدار خاتونان و عطا بخشیدن		انجه بکر بخشیدن در خرمن او ریختن
گرچه شاید شرکت و بیع ستور و رای جستن		فصد کردن بد بود گرمابه رفتن هم چنین

فی الجوزا

چون نشیند در برج جوزا چهره ماهتاب		بیع ترکان خطا گرچه چون باشد صواب
هم قران خواندن کتابت هم تران اندوختن		هم قران نامه نوشتن هم قران دیدن امیر
جامه پوشیدن مراد هم سفر کردن رواست		ناخن چیدن و فصد و حجامت ناسزاست

فی السرطان

ماه چون در برج خویش است نکو باشد نکو		جامه پوشیدن سفر کردن روا باشد درو
دارو و مسهل مداخوردن عجب خوب باید		جامه نو شستن جکو کر [illegible] بسی
پیش رو گرمابه رفتن موی ستردن و نیک		فصد و تزویج و بنای خانه دو نیت نیک

فی الاسد

ماه اسد چون چهره افکنده برج شیر		نیکبان عقد بستن شغل کردن [illegible]
فصد و کار و [illegible] حاجت [illegible]		و دنیای [illegible] تخت اما [illegible]

بیع

بیع ترکان خطایی اندرو و خوب و نکو		لیک نو پوشیدن و جای سفر کردن مجو

فی السنبله

چون مه از برج اسد آید بسوی سنبله		در رهها مال همی باید شدن با قافله
تربیت شاید و شاید ازین بهتر و کار		خاص تعلیم علم و دعا سپا نیز کشتکار
خواسته باید خریدن بیع تیمی بر غلامی نو وقلد		نیک نبود نوکری خاصه علاج و فصد و عقد

فی المیزان

مه چو در میزان بود نیکو بود بکرو ذبیم		هم سفر هم عقد هم جوهر خریدن بسته بیند بیم
جامه پوشیدن نو و عیش و مطرب هم خوش بود		خاصه با بانگ سماع و جانفزا خوش بود
لیک چون مه بگذرد از هفده و هشت درج		هر که کاری کرد بنیک و بد رنج بیفزاید درج

فی العقرب

ماه چون در عقرب آید نیکو باشد یکسره		خوردن دارو و داد کردن طعام و غرغره
هم جراحت بست شاید هم مصاحب ساختن		هم شکار گرمابه رفتن خصم بدل تاختن
اسب راه و اشکار ریاضت شاید و ناخوش بکند		لیک دیگر کارها هرگز نباید سعدمند

فی القوس

ماه چون در قوس باید نیکو باشد و کار		اول شروع و تزویج و تعلیم و راه صید و شکار
هر که بیع جوهر و حیوان کند باشد خجل		خاصه نو پوشیدن در تماشای و سازد عجل
قرض دادن بس ستردن تخم [illegible] بد بود		گر کسی دارو خورد [illegible] عقد [illegible]

فی الجدی

ماه چون در جدی شد کار [illegible] خوب است		جامه پوشیدن خوش است و صید کردن [illegible]
جادوی و ساحری و باخدا بردن پناه		میسر و در خود عطارد را نظر باشد باه
لیک باشد نیک [illegible] و عقد راه		بد بود هم دیدن شاهان و عقد و فصد را

فی الدلو

ماه چون در دلو باشد نیک باشد عهد و جهد		از برای کشت و کار و بستن میثاق و عهد
نیک باشد [illegible] اکر یاری کسان [illegible]		برده و هند و خریدن هم نشاید [illegible]

تا بیره وا یا ئی نفسش هائی طبعش نائی مزاجش بلغمی ستاره اش مشتری علتش رمل برجش قوس کلماتش
هوز در پیوست در شش ۱۰۰۰ ثالث ادریس نفسش هوائی طبعش حیوانی مزاجش صفراوی
ستاره اش مریخ علتش مجمر برجش جوزا کلماتش حطی واقف شده در شش ۱۰۰۰ رابع ابراهیم نفسش
ناری طبعش انسانی مزاجش دموی ستاره اش شمس علتش صحف برجش سرطان کلماتش کلمن در شش ۱۰۰۰
سخن گو شد خامس موسی نفسش ناری طبعش انسانی مزاجش دموی ستاره اش زهره علتش تورات
برجش اسد کلماتش سعفص رهبر یافت در شش ۱۰۰۰ سادس عیسی نفسش هوائی طبعش حیوانی
مزاجش صفراوی ستاره اش عطارد علتش انجیل برجش سنبله کلماتش قرشت در گرفت در شش
۱۰۰۰ سابع محمد علیه السلام نفسش بادی طبعش نباتی مزاجش بلغمی علتش قرآن ستاره اش قمر برجش میزان کلماتش
ثخذ نگاه داشت در شش ۱۰۰۰ ثامن مهدی نفسش ترابی طبعش جمادی مزاجش سوداوی ستاره اش
زحل علتش مغازی برجش عقرب کلماتش ضظغ تمام شده در شش ۱۰۰۰

حصنها و قلعها شناید بود کردن بنا — لیک نماند مقصود تو رنج زدن در شیشه را

فی الحوت

ماه چون در حوت باشد نیک باشد ای شگفت — قصد کردن دست را و پا برا ناخن بریدن
لباس نو نیک باشد دیدن اشراف نیز — و ندیدن نیکو بود پوشیدن ابجاد چنین
هم کلاه و دهم تبادهم کرم هم پیرهن — وانچه در بر چاره داد او را نیز بخشید ای یمین

تمت تمت شهر شعبان المعظم
سنه ۱۲۲۷

سعفص	کلمن	حطی	هوز	ابجد
خود یا سبب	سخن گو شد	واقف شد	در پیوست	ابتدا کرد

	ضظغ	ثخذ	قرشت
	تمام کرد	نگاه داشت	در گرفت

جدول زجر الفال على كون القمر في بروج الاثني عشر

برج	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
عنکبوت فرود آمدن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	یاری	ماله	تحویل	خصومت	هدایه	تفکر	تفکر	درلك	فرح	بشارت	خصومت	سفر
جامه دندیده شدن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اواز کرکس شنیدن	فایده	بشارت	خبر	[illegible]	غم	سفر	[illegible]	تحصیل	[illegible]	[illegible]	نکبت	سفر
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شکستن کوزه ناکاه	نفع	بشارت	نامه	سفر	خوف	رفعت	تردد	اندوه	راحت	فایده	نکبت	زیان
پیشوا امده شدن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بانك اتش ناکاه	تفرقه	خوف	خبر	حرکت	پریشانی	تحویل	تردد	اندوه	فایده	فرح	حیات	غم
بانك کلاغ بر قبت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
برجستن چشم راست	تفکر	نامه	حرمت	ملك	منفعت	سفر	منفعت	اندوه	خصومت	خصومت	خصومت	شادی
سوختن جامه ناکاه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اواز دروجب	پریشانی	غایب	تجارت	خبر	تفکر	شادی	بشارت	غم	خبر	[illegible]	بشارت	مضرت
زحم طاب ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الوده شدن جامه	دشمن	خبر	فایده	ترس	منفعت	شادی	تفکر	خصومت	سفر	زیان	تحویل	خبر
افتاده اندر ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لرزه بر اندام	جنبش	متهم	تشویش	شادی	جدال	نامه	تفکر	اندیشه	اندوه	ترس	خبر	تفکر

تتمه جدول زجر الفال

برج	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
شکستن چیزی ناکاه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
افتادن چیزی	طعام	خبر	تحویل	عزت	ثبات	مضرت	عبادت	حاصل	فرح	فرح	ترس	سفر
فرو بردن ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
زنبیل در خرب	غایب	تفکر	مکر و حیله	حیات	شادی	اندوه	شادی	تحویل	غم	غایب	خبر	خرمی
آتش کرفتن ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کشودن بند طعام	الجامه	سفر	مراد	غم	مراد	راحت	عزت	ذلت	مراد	مراد	جاه	راحت
تماشیدن کربه ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
پیش امدن جنازه	مال	فرح	فرزند		جاه	مال	جاه	مراد	راحت	کمالات	مال	سفر
بانك کبوتر ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
افتادن نعلین	خصومت	خبر	غایب	یاری	خصومت	منفعت	منفعت	خبر	منافع	منفعت	یاری	خبر
بانك ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عطسه زدن در بستر	کراهی	تنکی	طعم	الحیف	فراخی	عزت	[illegible]	درد	وکلای	[illegible]	جنك	[illegible]
دریدن ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
برق کوکل ناکاه	پریشانی	خبر	تفکر	نقل	اندیشه	نامه	تردد	اندیشه	نامه	جنك	پریشانی	شادی
اواز جغد ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

وجدت في بعض الكتب منقولا عن داود النبي عليه السلام انه قال اذا اردت حاجة ولا تعلم انقضى ام لا فانقص
شيئا في يد لا تعده مثل الحمص وغيره والقسه سبعة سبعة فان بقي واحد فهو للزهرة فالحاجة تنقضي سريعة
وان بقي اثنان فهو للمريخ فتتوقف عن حاجتك فانه لا ينجح وان بقي ثلاثة فهو للعطارد فحاجتك الكلية
فانه لا ينجح وان بقي اربعة فهو لزحل فانه ينجح بعد تعب وعناء وان بقي خمسة فهو للمشتري فانه ينجح سريعا فان بقي
ستة فهو للقمر فانه تنقضي بسرعة ولا تتأخر وان بقي سبعة فهو للشمس لا تنقضي ويتعرض له ما يفعل [illegible]

طريق سير حضرات رجال الغيب وجدت في بعض الكتب هكذا [illegible]

كيجه باشي كيجه ميش — كيجه باش كيجه اميش

وجدت في بعض الكتب طريق سير ستاره سكز يلدز هكذا [illegible]

مكجن عنشاء تقم لكنج — بشابات فكجن عنشاء تف

[illegible]

[illegible] رجال الغيب

[illegible] ٢ ١٠ ١٧ ٢٥	مغرب ٤ ١٢ ١٩ ٢٧	[illegible] ٥ ١٣ ٢٠
[illegible] [illegible]		[illegible] ٨ ١٥ ٢٣ ٣٠
[illegible] [illegible]	[illegible] جنوب	[illegible] [illegible]

باب تنه جدول زجر الفال

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
باب خروج [illegible]	[illegible]	غم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بسيار صحبت دولت	غم	زيان	تجارت	مال	غم	تحويل	خبر	ملاقات	صحبت	راحت	تفكر	ملاقات
بخواستن [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	غم	[illegible]	[illegible]	[illegible]
غم خورده عشق	دولت	نعمت	هديه	مال	پرستش	راحت	دولت	عزلت	حرمت	شرف	الم	سرور
آواز [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	غم	[illegible]	[illegible]
نشئه كبود	مراد	شادى	ترس	غائب	فكر	مال	نامه	خبر	ضرر	نيكو	شفقت	شادى
[illegible] ادن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] آب	تحويل	شادى	تفكر	هديه	زيان	شادى	پرستش	مال	قضرت	تفكر	خبر	شادى

بسيار صحبت

قاعده ضرب مضروبی چهار مرتبه مضعف ... اول رقم دیگر ... ازین چهار مرتبه بعینه نوشته رقم اول را ...
رقم دوم را ... سیم را ... طریق ذکر ... دیگران ... از ... مضروب ...
وارقصلی ضرب ... از ... اول ... جمع ... الا ...

٩٠٠٠	
٤٥٠٠	مضروب
٢٢٥٠	
١١٢٥	١٩٨

اول اول ١ دوم دوم ٢ اول دوم ٣ سیم چهار ٤ اول ... ٥
دوم ... اول دوم ... سیم ... چهار ... اول ...

٩٠٠٠
١٠٤٢٥
١١٢٥
٢٢٢٢٥٠

تقسیم
مقسوم علیه مضعف ... طریق جمیع نقش مقسوم علیه در هر مرتبه ...

اگر مرتبه ... مقسوم علیه ... از جانب یمین و ... از جانب یسار ... مضعف ... تضعیف
موافق ... مرتبه ... مقسوم ... مرتبه ... خارج قسمت ... مرتبه محفوظ
جمع ... بصورته ونیز ... طریق عمل ... کسور ... مثال

مقسوم علیه	مقسوم	خارج قسمت	مقسوم علیه	مقسوم	خارج قسمت
١٤	٨٢٤٦	٦٢٤	٤١	١٤٥٤	٣٥
٢٨	١٤		٨٢	٤١	
٤٢			١٢٣		
٥٦	٣٤٦		١٦٤	٢٤٤	
٧٠	١٤		٢٠٥	٤١	
٨٤	٦٠		٢٤٦	...	
٩٨	كسور		٢٨٧	١٩	
١١٢	١٠		٣٢٨		
			٣٦٩		

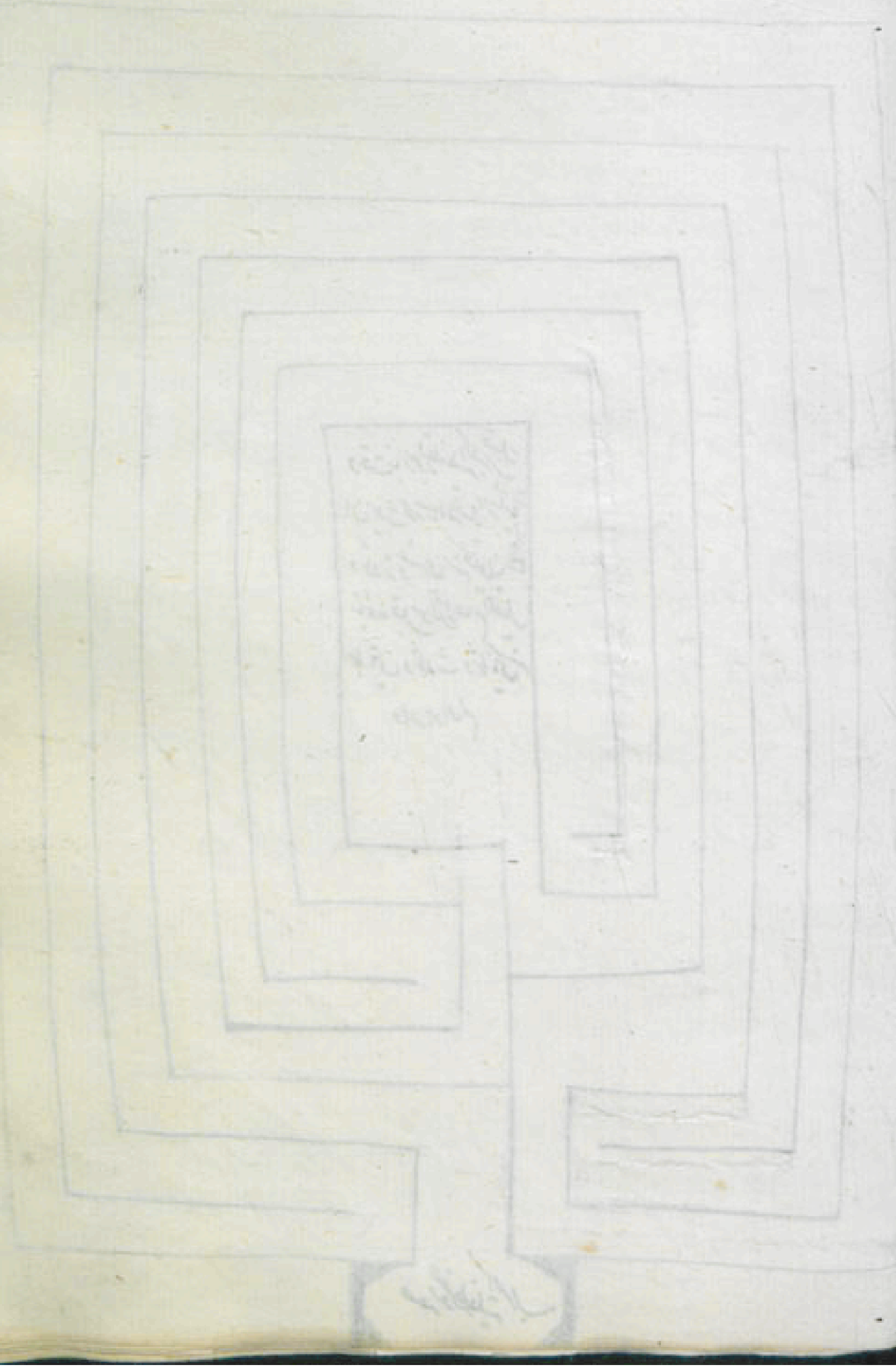
اعداد ... الا ... ضرب ... ٢٥٢٠ ... المخرج ...

نصفه	ثلثه	ربعه	خمسه	سدسه
١٢٦٠	٨٤٠	٦٣٠	٥٠٤	٤٢٠

سبعه	ثمنه	تسعه	عشره
٣٦٠	٣١٥	٢٨٠	٢٥٢

تقسیم ... (٣٦٠) ... مقسوم علیه ... طرف ...

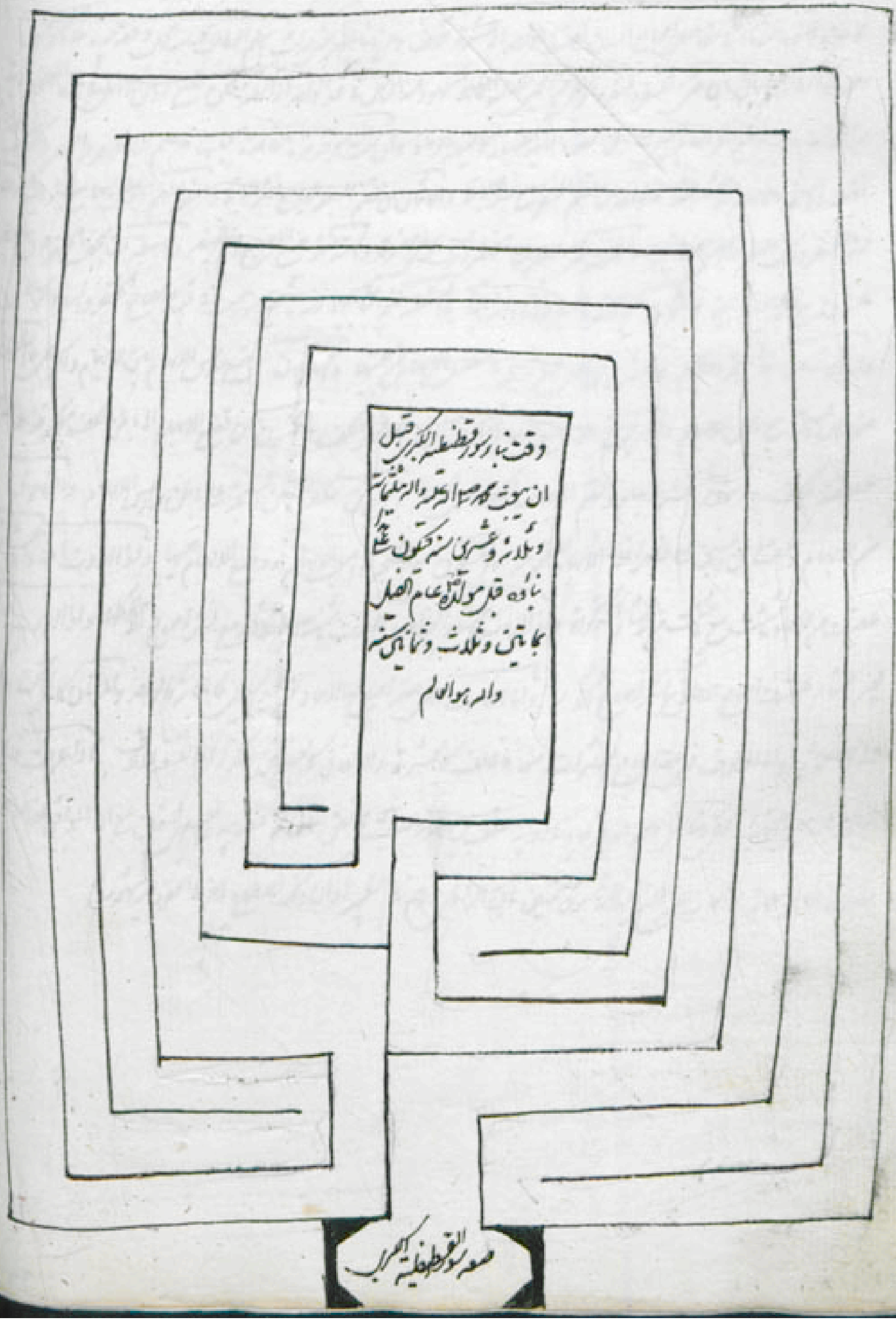
التناسب الهندسي وجزء المتصلات ان يكون نسبة العدد الاول الى الثاني كنسبة الثاني الى الثالث مثل الثلاثة والستة والاثني عشر وفي المنفصلات
ان يكون نسبة الاول الى الثاني كنسبة الثالث الى الرابع مثل الاربعة والستة والعشرة والخمسة عشر ففي صورة المتصلة مربع الواسطة مساو لمسطح
الطرفين فلو كانت الواسطة مجهولة استخرج جذر مسطح الطرفين فهو الواسطة ولو كان المجهول احد الطرفين قسم مربع الواسطة على الطرف المعلوم
فالخارج هو الطرف المجهول وقد وقعت في المعمى عن اسم حبيب [illegible] جوانا
تناسب هندسی [illegible] وفي صورة المنفصلة مسطح الواسطتين اعني تالي النسبة الاولى
ومقدم النسبة الثانية مساو لمسطح الطرفين اعني مقدم النسبة الاولى وتالي النسبة الثانية فلو كان احد الواسطتين مجهولة فاقسم مسطح
الطرفين على الواسطة المعلومة فالخارج هو الواسطة المجهولة ولو كان احد الطرفين غير معلوم فاقسم مسطح الواسطتين على الطرف المعلوم فالخارج
هو المطلوب ولهذه استخراج الطرف الآخر هذا المعمى عن اسم [illegible] ازده وشانزده [illegible] نسبت هندسی [illegible] تمام
طرف اصغر [illegible] بازازان [illegible] وكل عددين [illegible] الاخر والواسطة بينهما [illegible] كالاثنين
والثلاثة فان الواسطة الستة والواسطة بين الاربع والتسعة اذ الاربعة ثمانية للستة كالستة للتسعة وجميع اعداد زوج الزوج في النظم الطبيعي وقعت
على التناسب الهندسية [illegible] نسبة هي نسبة الضعف وضعف [illegible] اول [illegible] النسبة المثلثة العددية وقد وقعت بين النسبتين هي الواحد و
الاثنين [illegible] والواسطة بين الاثنين والاربعة فصلت نسبتين في كل من جانب الكثرة فنسبة الضعف مثل ونصف [illegible] وهذه النسبة نصفه المثل وكنصف
ثم السبعة للاربع [illegible] نصف المثل والثلث واما في جانب القلة فظاهر النسبة الاولى ثمان [illegible] ارباع وهكذا فكلما انتقلت في جانب الكثرة [illegible]



حساب اصابع

قاعدة وضعها القدماء في عقد اصابع اليدين لضبط الواحد الى عشرة آلاف وفي هذا الظاهر حديث سلم الوارد كتاب ... وعقد بيده ثلاثا وسبعين
وصورة الثلاثة والستين بان تعقد الخنصر والبنصر والوسطى مع المبسوطة كما هو المعهود عند الناس في عقد الواحد الى الثلاثة لكن تضع راس الابهام في مرة العقود قريبة
من اصولها وان يوضع طرف الابهام اليمنى على باطن العقدة الثانية للسبابة كما يفعل الرماة وان ثلث مرة في هذه القاعدة بتمامها فاعلم ان الخنصر والبنصر والوسطى للعقد
فقط والمسبحة والابهام للاعشار فقط فالواحد ان تضم الخنصر مع نشر البواقي والاثنان ان تضم البنصر اليها مع نشر البواقي والثلاثة ان تضم الوسطى اليهما مع نشر البواقي والاربعة
نشر الخنصر وترك البنصر والوسطى مضمومتين والخمسة نشر البنصر مع الخنصر وترك الوسطى مضمومة والستة نشر جميع الاصابع وضم البنصر والسبعة ان تجعل الخنصر فوق البنصر
منشورة مع نشر البواقي الى ... والثمانية ضم الخنصر والبنصر فوقها ونشر البواقي والتسعة ضم الوسطى اليهما فهذه تسع صور حصلت في ثلث اصابع الخنصر والبنصر والوسطى
واما العشرات فللمسبحة والابهام فالعشرة ان تجعل طرف المسبحة في مفصل الابهام من جنبها والعشرون وضع راس الابهام بين السبابة والوسطى والثلاثون لمطابقة
ضم راس المسبحة مع راس الابهام والاربعون ان تضع الابهام معكوفة الراس الى ظاهر الكف والخمسون ان تضع الابهام الى باطن الكف معكوفة الانملة
ملصقة بالكف والستون نشر الابهام وتضم الحاجب الكف اصل المسبحة والسبعون عطف باطن المسبحة على باطن راس الابهام والثمانون
ضم الابهام وعطف باطن المسبحة على ظاهر انملة الابهام المنفرجة والتسعون ضم المسبحة الى اصل الابهام ووضع الابهام عليها واذا اردت احادا مع عشرات
عقدت من الاحاد ما شئت مع ما شئت من الاعشار المذكورة واذا اردت عشرات فقط عقدت ما شئت من الاعشار مع نشر اصابع الاحاد كلها واذا اردت احادا
بغير اعشار عقدت اصابع الاحاد ما شئت مع نشر اصابع الاعشار واما المئات فهي عقد اصابع الاحاد في اليد اليسرى فالمائة كالواحد والمائتان كالاثنين وهكذا
الى التسعمائة واما الالوف فهي عقد اصابع العشرات منها فالالف كالعشرة والالفان كالعشرين وهكذا الى التسعة الالاف فاذا عرفت هذا
تبين لك معنى الحديث لقوله ... وهو انه ... في رواية حلف بن حماد حديث ... قال ثم عقد بيده اليسرى تسعين مع ان المراد في عقد
المذكورة انما هو تسعة وان ... ان الراوي وهم في التعبير او ان ذلك اصطلاح آخر في العقود غير مشهور

[illegible]


وقت بناء سور قسطنطنية الكبرى قبل
ان يبعث محمد صلى الله عليه و[illegible]
وثلاثة وعشرين سنة ويكون تاريخ
بناؤه قبل مولد النبي عام الفيل
بمائتين وثلاث وثمانين سنة
والله هو العالم
صفة سور القسطنطنية الكبرى

اسامی الابالسه

اسامی الابالسه

نقل انه كانت لابليس زوجة صلماء كالحية واسمها طرطبة فنكحها فباضت ثلثين بيضة عشرة في المشرق وعشرة
في المغرب وعشرة في اوسط الارض وخرج من كل بيضة جنس من الشياطين كالغيلان والعفاريت والقطارب واسماء مختلفة منهم
الشيصبان وسجياه وذربا وشماره ودكيش وذربعة وذلفة وصبباه وشمدون وصعصعة وقراط
ورياح وسلاهب وصقره وسلهاب ومذهب وحمره ومنسوبه والزها وحطهط وهرام وطابوس
ومهلهل وقابوس ودماره وفرقده وفره وشربايله وقاطرس ودكاره وغافره وعسرخ وعسطيع ونهرس
ونهرديس والسطره ومهلب ومهين والحاربه والحويرب وعميص والهريس والهرسم ونهريز ولقمان
ولصيق وعربس وعوس وطماره وفرطس وسامره والهاتم ودحس وبهيم والهام وعليص والاقيض
وهامة بن الاقيض وبلدوق وهو الموكل بالسوق ودلبيس وابنته ام الصبيان ومنهم زوبعة والكلاب وشبر
ومادليس وسليمن وقنديلس وقديمس ولبنر وعليس ودقرة وكينه وطرقه ودمية ودفشة
وعفقه وشقيقه وقلبا وسرحوب وكفتره وغيرهم من اسماء اخبائهم والله اعلم

ابلیس ۷۹ نفراند که کاتب نسخه انها را میشناخته است ونسب
انها را بخوبی آگاهی داشته

فائدة

فائدة اعلم ان الالف مركب من نقطتين والباء مركب من الالف ونقطة مضطجع والتاء والثاء كذلك والجيم مركب من نصف الهمزة والخ
واما الراء والزاء فهما من ذنب الواو والطاء والظاء من عين واصدة من عين العاء المشقوقة والكاف فمن راس والف واللام فمن
الف ونون ان كانت معرفة وان كانت مجرورة فمن الف ثم مضطجع والميم فمن هاء مدورة وذنب الراء واما النون فمن نصف الميم
ان كانت معرفة وان كانت مجرورة فمن ذنب الالف المعوج واما الصاد والضاد فمن هاء مشقوقة ونون والعين والغين فمن نصف
حاء ورأس همزة واما الفاء فمن الف مضطجع واما القاف فمن ميم ونون واما السين والشين فمن الباء والتاء المضطجعة واما
الهاء المشقوقة فمن صادين قرينتا واما الواو فمن ميم وراء واما اللام الالف فمن الف ولام واما الياء فمن نكتة همزة فقط
ان حصل الحروف فاعرفه اللوح المحفوظ ثمة ا ب ج د والله اعلم

قواعد الجفر

رساله فی ضوابط الجفر و قواعدها

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه در علم جفر قواعد چند است اول سؤال بلفظ عربی یا عجمی هر لفظ که خواهند بنویسند و بعد از ان حروف سؤال مقطع نموده بحساب جمل میزان معلوم کنند و سه میزان در تحت ان بنویسند یکی میزان عدد کل و دیگر میزان حروف معلوم سؤال بحروف جمل و دیگر میزان نقطهای حروف یعنی هر حرفی که نقطه دارد بعد ازان آنچه استنطاق میزان نمایند و بعد ملفوظی استنطاق سطر اول است و ثانی جدول ثابت و بعد ازان سطر چهارم سوم موافق نظیره ابجدی بنویسند و ثانیه صعقن بنامند بعد ازان سطر سوم موافق نظیره اعظم حروف سطر ثانیه بنویسند بعد ازان سطر مستحصله سطر چهارم است و نشان خانه بکشند و او با این طریق است بیت و بیست حروف ابجدی موضوع سطر ثانیه بنویسند

ا	ج	ه	ز	ط	ك	م	س	ف	ق	ش	ث	ذ	ظ	
ب	د	و	ح	ی	ل	ن	ع	ص	ر	ت	خ	ض	غ	

چون این بیت و هشت حروف در هر سطر مستحصله هر یک ترکیب و عکس دارد و چهار قسمت کرده اند و هر هفت را یک ترکیب کرده اند چنانچه بنظم میشود / ابجهز طکم | ظ ذث شقفس | بدوح یلن | غضخ ترصع | و این چهار ترکیب است و هر هفت یک یک کرده است و عمران ایام که نوشته شد در ابیات مذکور است که جهت اسانی و سهولت ابیات سؤال جفر جامع کرده اند یکی مستحصله خواهی کن تا یابی تا ماند این معما چون الستر اما است بخوان ترتیب و ترفع با تنزل مساوات که با اهل عرفان تو ببدوح یلن را ده ترفع غضخ ترصع ترتیب ده بخوان تنزل ظ و ذال و ثا ر دان شقفس مساوات ابجهزطکم دهند ازان آگاه این اکر با بکشی ظاهر بر کس چو اسم اعظم ادراکن تو بهمان معنی ترتیب و ترفع و مساوات بیت مثال

لـ ی ف ی ث ام د ن ل س ؤ ل د ه ن د ف ط د ف ك ا ب ل عدد حروف ٢٤ عدد نقطه ١٥

٣ ٦ ١ ٢٠ ٨٠ ٢٠٠ ٩ ٦ ٤٠ ٥٠ ٥٠ ٢٠ ٣٠ ٢٠٠ ٥٣ ٤٤ ٤٠٠ ١٠ ٨٠ ١٠ ٢٠

استنطاق میزان ح س ث غ استنطاق حروف د ك استنطاق نقاط ه ی ملفوظ ح ا س ی ن

ش ا غ ی ن دال الف هاى النظيره الجبه ت س ا خ غ ط س ن خ غ ص س ض د
س ج ق س غ س نظيره الاعظم غ م ج ث ض ك م ع ط ض د م غ ظ م ا ف م ض م
مستحصله ذ و غ س خ ا و ن د ظ ظ ظ ج غ ش ص ق ذ ض نظيره ثانيه ابجه ش ر ر ا ى س
ر غ و م م م ف ن ذ د ه ك ل سطر مکسر یعنی ضرب در حروف اول و بعد از ان ناطق که گویند است اول اشاره کنند
و ن داذا ى ر س ف د م غ م و م بهر صورت بعد ازان نظيره ثانيه ابجدی است در برابر سطر مستحصله بنویسند
موافق همان نظیره هر حرف نظیره بالای نویسند و این سطر النظیره ثانیه ابجد گویند بعد ازان سطر است جواب سؤال مربوط
در ناطق گویند و این قسم جواب با طریق مربوط کرده سطر اتمام یکنند و جواب سؤال را بیرون بنمایند و چون ترکیب ایقغ
تمام ایرای علم جفر نوشته شد این است ایقغ بکرجلش دمت هنث وسخ زعذ
حفض طصغظ طریق ترتیب و تنزل الخ ظاهر شد از کتب متداول است و مثلا تفصیل ترتیب نموده است اینست
| ی ق غ ظ | ك د ب ا | د س خ ث | ف ض ح ذ | ه ن ث خ |
| ث م د ج | ا ی ق ر | ب ك ر ق | ن ث ه و | ع ذ ی ط |
م ث د ج ش ن ع ه مساوات ابجهزطكم ترفع بدوح یلن
تنزل ظ ذ ث ش ق ف س ترتیب غ ض خ ث ر ص ع فائده اول اسم مطلوب سؤال نقطه
بعد عدد آورند و عدد مذکور را رموز کنند و بعد ببرد آورد مثلا که ٥٣ جمع حروف تمام و ببرد در اعداد آنکه و
جمع نموده سال ث ل ا ث ف خ م س ی ن و این رموز کنیم تا بجه جز نه و هر سه بسیط کرده بعد ازان سطر نظم شود

۲۸

علم بطون دراو دیم لکن ما نظیره دادیم در دایره [illegible] و البقیع و [illegible] و جمیع حروف [illegible] کوییم [illegible]

و باز نظیره کوییم [illegible] و بعد از آن نظیره بسطر فوقانی [illegible] نعیم و [illegible] سطر [illegible] کوییم [illegible]

سؤال [illegible] مقصود [illegible] احتیاج بحروف [illegible] ۱۱

ی اع ل ام الغ ی ر ب ع ی ا ف د م ال ه ش ی خ اب ح ع ف د د ی ن ذ ب د د خ د ص اس ث

حروف نقطه دار	حروف بی نقطه	حروف احاد	حروف عشرات	حروف [illegible]	عدد حروف
ط ی	ح ك	ال	ن ی	ط	ن ام

جمع عدد الحروف	خلاصة الحروف	بنات حروف
و ن ث د غ	ط ی ح ل ن ا ذ م و ن ث د غ ص ق ف ر ع غ ع ث س ث د م ا ظ غ ض ب ا ذ خ م م ث ی	ا ف ی م و ن د ل

بسط حروف

ط ی ح ك ا ذ م و ن ث د غ ص ق ف ر ع س ث ظ ض ب خ ه ی

بسط نتیجه بنات

ی ن ه ش ت ا د ه ج ه ل ش ش ب ن ج ا ه ح م ا د س ی

بسط مرتبه [illegible]

ط ی ل ن ح ل م ش ا ز ت ا م و د د ن ص ه ج ق ف ه ل ر ع ش ش ث س ب ن ث ط ح ا غ ض
ه ج ب ذ م ا د خ ر س ه ی

جواب

بعد از نظیر سیوم

ش ا ب ح ج ع ف ر ا ذ ش ی د ا ذ ه د ل م ل ن د ه ر ی ن د م د و ل ه ب د ا س ت ن ت ل ا ش ب ی
ج اس ت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي تفرد بعظمة علاه بعلم ذاته [illegible] بكمال صفاته [illegible] جميع موجوداته فأشرقت الموجودات بنوره [illegible] وشهدت المخلوقات
بتجليات [illegible] والعقل [illegible] وكان [illegible] الحكمة [illegible] ولكن [illegible] وشهدت ان لا اله الا الله وحده لا شريك له
شهادة [illegible] وشهدت ان محمدا عبده ورسوله [illegible] اما بعد فان علم الاشكال [illegible]
موضوع كتاب
من الكتاب والسنة اما الكتاب فقال الله تعالى [illegible] السموات [illegible]
[illegible] واما السنة فقال النبي صلى الله عليه وسلم [illegible]
[illegible] الاشكال [illegible]
والفال واصدق الفال علم الاشكال وكان النبي صلى الله عليه وسلم يحب الفال [illegible] الفال الحسن [illegible]
الكتب [illegible] الطريقة [illegible] الحقيقة [illegible]
اسماء [illegible] العلماء [illegible] مفتاح العقد
نام كتاب
[illegible] الاصل الاول في اصل علم الاشكال [illegible]
الاصل الثاني في وضع الاشكال [illegible] الاصل الثالث [illegible] الاصل الرابع [illegible]
[illegible] الاصل الاول
في [illegible] الاشكال [illegible] اعلم [illegible] المحجة [illegible]
علم [illegible] الطبائع [illegible] الطبيعيات [illegible] النفسيات [illegible]
[illegible] الارادات [illegible] الطبيعة [illegible]
[illegible] الحركة [illegible] المتحركات [illegible]
[illegible] الحرارة [illegible]
[illegible] السكون [illegible]

وامر القلم ان يكتب في اللوح ما كان وما هو كائن الى يوم القيمة فهذه اصل طبيعة الخلق وهذا دليل قوله تعالى وكان عرشه على الماء ثم اودع الله تعالى فيه [illegible]
الطبيعتين في جميع اشياء الكائنات وكانت فيها بالقوة لا بالفعل لتخرج الى الفعل فلما كان ابتداء الابداع [illegible] وهما اول زوجين كما قال الله تعالى ومن كل شيء خلقنا زوجين
لعلكم تذكرون فلما اراد تعالى اظهار النتيجة منهما وخروج الاشياء من القوة الى الفعل حرك طبيعة الحرارة بسر اودع الله فيها فخلق الحركة المكونة الازلية فوارت
الطبيعة الباردة فامتزجا فتولدت اليبوسة من الحرارة والرطوبة من البرودة فصارت اربع طبايع مفردات وهن امهات لجميع الاشياء المخلوقات الطبيعيات
المتولدات في جميع اشياء الكائنات ولما كانت الطبايع الاربع مفردات بسائط [illegible] لا تختلف بالمركبات دبرها الله تعالى بتدبيره المحكم ففرق بينهما
فتولدت الافلاك منه [illegible] الحرارة صعدت الى المركز الاعلى بالرطوبة [illegible] من النار [illegible] الطبيعيين وهما طبيعتا [illegible]
كلها فخلق الله منها الافلاك العلويات فكانت اصلا للعوالم السفليات ولما كان الافلاك [illegible] لا يتحرك ولا يعلم [illegible] دوران [illegible] الطبيعية
[illegible] بسايط الطبايع المفردات [illegible] وان الفلك [illegible] دورة ثانية فامتزجت الارواح بالاجسام وامتزجت الطبايع [illegible]
ثانيا فتركبت منها العناصر الاربع وهي النار والهواء والماء والارض فخلق الله منها العوالم العلويات والسفليات وذلك ان تركب من مزاج الحرارة [illegible]
عنصر النار فخلق الله منه الشمس [illegible] الفلك الاوسط الذي هو قلب الافلاك ليكون [illegible] العالم العلوي والسفلي [illegible] منها مادة الحرارة الغريزية
التي تربت بها الارواح في بواطن الاجسام ثم تركب من مزاج الحرارة مع الرطوبة عنصر الهواء فخلق منه الملائكة [illegible] السموات ثم تركب من مزاج البرودة
مع الرطوبة عنصر الماء فخلق منه القمر وساير الكواكب [illegible] السماء السابعة [illegible] السادسة والمريخ في الخامسة [illegible] الرابعة والزهرة في الثالثة وعطارد
في الثانية والقمر [illegible] الكواكب [illegible] في الدنيا [illegible] الافلاك [illegible] ذلك [illegible]
[illegible] بقدرته [illegible] بتدبير ارادته [illegible] بحوله وقوته [illegible] علمه وحكمته [illegible]
[illegible] من خير وشر [illegible] ورحمة وعذاب وغير ذلك الى يوم القيمة ثم دل الله على ذلك بقوله تعالى الذي خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن يتنزل الامر
بينهن لتعلموا ان الله على كل شيء قدير وان الله قد احاط بكل شيء علما ثم تركب من مزاج البرودة مع اليبوسة عنصر الارض فخلق الله منه المعادن وهي اول المركبات
ثم استمر دوران الفلك فكان بذلك تمام المركبات الثلث [illegible] عالم الكون [illegible] ما كان وما هو كائن الى يوم القيمة ولما تركبت [illegible] الطبيعيات
[illegible] والجسمانيات [illegible] العقليات [illegible] والجليات [illegible] الطبيعيات [illegible] العلويات

مكان [illegible] علم الاشكال الرملية [illegible] من اقسام [illegible] الموقوفات على اربع طبايع مختلفات [illegible] المصنوعات الطبيعيات
الفاعلات والمنفعلات [illegible] بحكمته [illegible] المتحركات [illegible] على حكم [illegible] الارادات والمشيئات [illegible] ذلك في الفصل الثاني

الفصل الثاني

في وضع الاشكال الرملية على العناصر الطبيعية قد قررنا ان العلوم [illegible] الكليات [illegible] العقليات والعليات [illegible] العناصر
المركبات [illegible] وذلك ان الاشكال [illegible] ستة عشر شكلا كل شكل منها مركب من اربعة اجزاء عنصرية جزء في راسه موضوع على عنصر النار وجزء في صدره موضوع
على عنصر الهواء وجزء في بطنه موضوع على عنصر الماء وجزء في اسفله موضوع على عنصر الارض ثم اختلفت [illegible] المزاج في تركيبها [illegible] مفردة و
[illegible] ستة عشر صورة [illegible] الاشكال [illegible] ميزان العدد الطبيعي ستة عشر [illegible] الطبايع الاربع [illegible]
الاشكال [illegible] الطبيعي ثم [illegible] اعلم ان عنصر النار لما كان
[illegible] العناصر [illegible] وان الواحد لما كان اول العدد [illegible] وان النقطة [illegible]
المفردة [illegible] اول المفردة [illegible] وذلك [illegible] على السنة الطبيعية [illegible]
[illegible] العناصر المفردة [illegible] النقطة [illegible] على عنصر النار وعلى عدد الواحد [illegible] صورته
[illegible] اول الاشكال [illegible] الاول [illegible] الحكم الطبيعي [illegible] نقطة مفردة
[illegible] عنصر الهواء وعلى عدد الاثنين لان الهواء [illegible] درجة [illegible] صورته [illegible]
في البيت الثاني [illegible] ثم [illegible] نقطة مفردة [illegible] عنصر الماء وعلى عدد الثلاثة [illegible]
[illegible] درجة [illegible] وذلك [illegible] صورته [illegible] البيت الثالث [illegible]
ثم [illegible] نقطة مفردة تدل على عنصر الارض وعلى عدد الاربعة لان الارض رابع درجة [illegible]
وذلك [illegible] صورته [illegible] البيت الرابع [illegible] الطبيعية [illegible]
[illegible] والرابع [illegible] الاشكال كذلك [illegible] ستة عشر [illegible] كذلك [illegible]
[illegible] الاشكال [illegible] المفردة [illegible] الطبيعية ثم [illegible] الاربعة الثانية [illegible]

نادر

فوجدنا شكل الاجتماع لان فيه عنصر الهواء اثنان وعدد الماء ... على ما تقدم فلذلك وضعناه في البيت الخامس وهذه صورته وعرفنا انه
والبيت السادس نارى لانا اذا طرحنا الطبيعة اربعة من خمسة بقي واحد يدلنا على عنصر النار فافهم ذلك ثم طلبنا شكلا سادسا يكون عدده ستة
فوجدنا العتبة الخارجة لان فيها عنصر النار وعنصر الهواء وعنصر الماء مفردات وجملة عدده الطبيعي ستة على ما تقدم فلذلك وضعناه في
البيت السادس وهذه صورتها وعرفنا انه هوائية والبيت السابع هوائي لانا اذا طرحنا الطبيعة اربعة من ستة بقي اثنان
دليلا على عنصر الهواء فعلم ذلك ثم طلبنا شكلا سابعا يكون عدده سبعة فوجدنا الكوسج لان فيه عنصر النار والهواء والارض مفردات
وجملة عدده سبعة فلذلك وضعناه سابعا وهذه صورته وعرفنا انه مائي والبيت الثامن مائي لانا اذا طرحنا الطبيعة اربعة من سبعة بقي ثلاثة
يدلنا على عنصر الماء ثم طلبنا شكلا ثامنا يكون عدده ثمانية فوجدنا نقي الخد لان فيه عنصر النار وعنصر الماء وعنصر الارض مفردات وعدده الطبيعي
ثمانية ولذلك وضعناه ثامنا وهذه صورته وعرفنا انه ارضي والبيت التاسع ارضي لانا اذا طرحنا الطبيعة اربعة من ثمانية بقي اربعة تدلنا
على عنصر الارض فهذه اربعة تكمل على ما شرطناه وكذلك الاربعة الثالثة اولها التاسع ثم طلبنا شكلا تاسعا يكون عدده تسعة فوجدنا العتبة الداخلة
لان فيها عنصر الهواء وعنصر الماء وعنصر الارض مفردات وجملة عددها الطبيعي تسعة على ما تقدم ولذلك وضعناه تاسعا وهذه صورتها
وعرفنا انها نارية والبيت العاشر نارى لانا اذا طرحنا الطبيعة اربعة واربعة من تسعة بقي واحد يدلنا على عنصر النار ثم طلبنا شكلا عاشرا يكون عدده
عشرة فوجدنا الطريق لان عناصره كلها ازواج وجملة عدده عشرة فلذلك وضعناه عاشرا وهذه صورتها وعرفنا انه هوائية والبيت
الحادي عشر هوائي لانا اذا طرحنا الطبيعة اربعة واربعة من عشرة بقي اثنان دليلا على عنصر الهواء فافهم ذلك ولما لم نجد شكلا فيه اكثر من عشرة عددا
رجعنا الى العدد الاول ... التميشة على الطبيعة كما لو زدة ثم طلبنا شكلا يكون عدده ثلثة يدلنا على عنصر الماء ووضعناه في البيت الحادي عشر فوجدنا
النصرة الخارجة وهذه صورتها ثم طلبنا شكلا يكون عدده اربعة يدلنا على عنصر الارض ووضعناه في البيت الثاني عشر فوجدنا القبض
الخارج وهذه صورته وهو اخر الاربعة الثالثة وكذلك الاربعة الاخيرة اولها الثالث عشر ثم طلبنا شكلا يكون عدده خمسة يدلنا على عنصر
النار ووضعناه في البيت الثالث عشر فوجدنا العقلة وهذه صورتها ثم طلبنا شكلا يكون عدده ستة يدلنا على عنصر الهواء ووضعناه في البيت
الرابع عشر فوجدنا القبض الداخل وهذه صورته ثم طلبنا شكلا يكون عدده سبعة يدلنا على عنصر الماء ووضعناه في البيت الخامس عشر فوجدنا النصرة

الداخلة

الداخلة وهذه صورتها ثم طلبنا شكلا يكون عدده ثمانية يدلنا على عنصر الارض ووضعناه في البيت السادس عشر فلم نجد صورة بقيت الا الجماعة وفيها
عنصر مفرد ولكن وجدنا منها ثماني نقط ... مقام الاعداد الثمانية الطبيعية فلذلك كانت دليلا على عنصر الارض ووضعناها
في البيت السادس عشر وهذه صورتها فهذه ترتيب ... الطبيعية فاعلمه واعمل به وهو الذي ... العلماء ... وكثرة ...
... الافضل ... مصنفات كثيرة على الاصول ... والمعول عليها ذكرنا ... الوضع الطبيعي فاعلمه واعمل به ...
نوع ... علم الرمل ... **اعلم** انه ... علم الرمل ... الاشكال ... واعلم ...
وجه المطالب ... هذا الفن الا ... عشرة ... هذا العلم ... المطلوب ...
على ... الكلام ... الاحكام على اختلاف انواع الكلام ...
عن الطريق ... الكلام من جميع الاحكام ... الاشكال ... الحكم على ...
... والحكم على ... والحكم على عدد ... والحكم على ... المشتقة منها فهذه ... الكلام ... العقد ...
... الحكم على ... الكوكب والحكم على ... والحكم على سعود ... والحكم على ... فكل حكم ... الاحكام ...
... مشهورة ... جميع العلماء ... هذا الفن متفق عليها وبالله التوفيق **الحكم الاول** دلالة الاشكال ... ذلك ... العلم
ان ... الرمل ... الطبيعة ... صورة ... في ذلك صورة في الكلام ... الاشكال الرملية **فالشكل الاول**
... وهذه صورته يدل ... والتسهيل ...
... **الشكل الثاني** الحمرة وهذه صورته يدل ...
الحمرة ... السعداء ... يدل على الذهب
... الحمرة ... البيت الاول ... الكرم ... وتدل على صورة انسان عظيم ...
... الضعيفة كان صورة انسان ...
... يدل على ... **الشكل الثالث**

البياض وهذه صورته يدل بسعده على كل شئ ابيض اللون مليح المنظر كالدراهم والفضة ومصاغها واللؤلؤ وجواهر البيض ولبس البيض الحسنات
وعلى دخول ذلك في قبضة السائل ويدل على كل ذي رائحة حسنة في جميع الاجناس والانواع والاشخاص واذا كان الشكل الرابع الكوكيس وهذه صورته
يدل بسعده على الانعكاس في جميع الامور وعلى المحبة الردية القوية الواقعة على السائل والمسئول عنه ويدل على التغير في جميع الامور البطية المودية
وطول المرض والسجن ويدل على كل ذي رائحة منتنة مكروهة ونحو ذلك عمل قوم لوط وهو شكل ردي لا يدل الا على المحنة وكل ذي رائحة ردية
خبيثة الجوهر والسجية في جميع الاجناس والانواع والاشخاص واذا كان الشكل الخامس الاجتماع وهذه صورته وهو شكل ممتزج الى السعد
اقرب يدل بسعده على الاجتماع بكل محبوب وتيسير كل مطلوب وبلوغ المطلوب ويدل بنحسه على الاشيا المتفرقة وكثرة الالوان وهو نحس في الحرب
والسجن وجميع الشواهد وصورته نعش الميت واذا كان الشكل السادس العتبة الخارجة وهو شكل نحس وهذه صورته ويشير الى فراق الحزن والقلق
الاشياء من اعلى الى اسفل وخروج المال الى غيره بالغصب والسرقة والنهب او نحو ذلك ويدل على الاباق والهارب والحركات الردية والاسفار الطويلة
والخسارة والتشتيت والغربة ولا سيما للابرج ويدل على كل ذي رائحة ردية خبيثة الطبع في جميع الوجوه والاجناس والانواع والاشخاص واذا كان
الشكل السابع الكوسج وهذه صورته ويسمى نصف الطريق لانه على هيئة نصف الطريق ويدل بسعده على الكوسج من الرجال وكل انسان خفيف
العارضين وربما دل على النساء والمردان وكل شخص اسمر اللون قليل اللحم خفيف الدم حار النفس شجاع مقدام صاحب غضب ومكر وفسق وقليل الدين
سفاك الدما ويدل على الحركات الردية والاسفار المخيفة وقطاع الطريق والغدر والنهب واباح للابرج ويدل على الزنا واللواط وعدم المعرفة
القوية خصوصا بيت الفراش فانه يدل على الزنا ان دخل رق وكل خصم من الاضداد والشركا الا ضرفيه واذا كان الشكل الثامن نقي الخد وهذه
صورته يدل بسعده على كل نقي الخد من الشوكان والمردان ونحو ذلك وعلى كل شئ مليح الصورة صبيح المنظر في جميع الاجناس والانواع
والاشخاص ودخوله في قبضة السائل الا انه ردي في بيت الفراش خصوصا اذا اصحب الكوسج او شهد له فانه يدل على العشق من فسق الزهر والاثم
واذا كان الشكل التاسع العتبة الداخلة وهذه صورتها ويشير الى الفرح والسرور وانشراح الصدر وكل شئ حسن والدخول في قبضة السائل وتدل بسعدها
على كل ذي راية كالسلطان ونحوه ممن يطيق حمل الرايات والتيجان والطيلسان ونحو ذلك ويدل على دخول المحبوب ونيل الامان والمطلوب مع
كل شئ حسن المنظر صبيح الصورة ودخوله في قبضة السائل في جميع الاجناس والانواع والاشخاص واذا كان الشكل العاشر الطريق وهذه صورته

يدل

فتدل بسعدها على الحركة لكل طريق وهو نحس ممتزج فان شهد لها السعد او اقترن بها والا دلت على الحركة الردية والاسفار المخيفة والخسارة
وطول الغربة والتشتت في البلدان وتفرق الخواطر والفزع في جميع الحالات واكثر ما تدل على الخروج والخروج للابرج وتدل بنحسها على
انسان سريع الحركات وتقلبات الخواطر وربما دلت على انسان غريب ومع كثرة الهموم والاحزان وعلى كل ذي رائحة ردية في جميع
الجواهر الحسية والروحية والشخصية واذا كان الشكل الحادي عشر النصرة الخارجة وهذه صورتها تدل بسعدها على الفوز والظفر و
قوة اليد لصاحب الغير ومع ما خرج ليومه وسرقها وتدل على الغيبة على كل صورة حسنة المنظر صالحة سعيدة واكثر ما تدل على الحاجة وتيسير الامر
فيما كل من وقع عليه الغير واذا كان الشكل الثاني عشر العتبة الخارج وهذه صورته يدل بسعده على الحركات القوية وعلى كل ما يخرج
من اليد بالغصب والنهب والسرقة ونحو ذلك وهو شكل نحس ان شهد له الخروج لم يرجع ويدل بنحسه وصورته على كل صورة ردية ونشان
خبيث النفس صاحب شر وعدوان وكل قبيح الصورة يسير الخلق والخلق ومع كل ذي جنس ونوع وشخص ونحو ذلك واذا كان الشكل الثالث عشر
يسير العقلة ويسير النفاق وهذه صورته فتدل واذا كان بسعدها على انفعال الامور وانعقادها وتعسيرها وانحباس الحركات وطول الزمن
والسجن ونحو ذلك فان شهدت للمريض او سافر او سجن في صورة القبر خصوصا اذا حقق ذلك الخامس عشر ولكنها تدل على صحة الابدان و
التزويج وعفة الزوجة وصلاح الصاحب والثبات على المحبة والمودة خصوصا اذا شهد لها السعد واقترن بها وتدل بنحسها على الاشيا المستورة
والاسرار المكنونة وضرب الدراهم اذا وقعت في بيت المال والصندوق مقفل او شئ مختوم او نحو ذلك ويدل على كل ذي صورة حسنة جميلة
في جميع الاجناس والانواع والاشخاص من البيوت القوية ودون ذلك من البيوت السفلى واذا كان الشكل الرابع عشر القبض الداخل
وهذه صورته هذا الشكل سعيد داخل يدل على دخول السعادة ونيل الامل لصاحب الغير وعلى دخول الارزاق وحصول الشي الحسنة الى
قبضة السائل واذا كان الشكل الخامس عشر النصرة الداخلة وهذه صورتها وهي سعد خالص تدل بسعدها على دخول الفوز والنصر
الى السائل ودخول الاشيا السعيدة الحسنة مثل الامنة والزوجة والولدان والغلمان والملابس الحسنة وكل شئ حسن الصورة والمنظر في جميع الاجناس
والانواع والاشخاص واذا كان الشكل السادس عشر الجماعة وهذه صورتها هذا الشكل نحس ممتزج يدل بسعده على كثرة الجماعات فان شهد لها السعد
او اقترن بها دلت على جماعات الافراح والولائم ونحو ذلك والا فهو يدل على جماعات الهمة وجماعات الحرب وقطع الطريق ونحو ذلك ويدل على

الاعداء وما وقع عليه الضمير من الاجناس والانواع والاشخاص ويدل على اختلاف الالوان المجتمعة في شيء واحد وذوات متفرقة فيما يقع عليه الضمير
فان شهدت لها السعود دلت على كثرة الافراح وان شهدت لها النحوس دلت على كثرة الهموم والاحزان والعلل المختلفة وهي شر من قبض الخارج
خصوصا اذا وقعت في البيت السادس فهذا ما حكمت به دلائل الاشكال بطبعها ومبانيها فاعلم ان طبايع الاشكال على العناصر الطبيعية تدل
هنا فالاولى يحتاج في ذلك الى معرفة طبايع الاشكال منها اربعة نارية وهي اللحيان والاجتماع والعتبة الداخلة والعقلة ومنها
اربعة هوائية وهي الحمرة والعتبة الخارجة والطريق والقبض الداخل ومنها اربعة مائية وهي البياض والكوسج والنصرة الخارجة والنصرة الداخلة
ومنها اربعة ارضية وهي الانكيس والجماعة والقبض الخارج والجماعة فهذه في ذلك تدل الطبايع بها على ما يتعين احد سبعة طبايع الامراض
فاذا كان شكل الضمير ناريا ووقع في بيت ناري دل على مرض الصفراء وان وقع في بيت هوائي دل على الصفراء المختلطة بالدم وان وقع في
بيت مائي دل على الصفراء المختلطة بالبلغم وان وقع في بيت ارضي دل على الصفراء المختلطة بالسوداء وان كان شكل الضمير هوائيا ووقع في بيت هوائي
دل على مرض الدم وان وقع في بيت مائي دل على علة مختلطة بالبلغم وان وقع في بيت ارضي دل على الدم المختلطة بالسوداء وطبيعة ذلك البيت تحكم
واما ما يدل على الاشكال بطبايعها من الجواهر المعدنية والنوعية والشخصية فاذا اخبرك انسان من شيء في قبضة يده واردت تعلم جنس ذلك الشيء فاعلم
ان البيوت تدل على الاجناس والاشكال على الانواع والاشخاص الجيدة والردية والشريفة والوضيعة من جهة جوهر الشكل وشرفه ووضاعته
فانظر لشكل الضمير ان وقع في بيت ناري فالمسؤول عنه من احد المعادن السبعة او ما يعمل منها على قدر الشكل وشرفه وضعته وان وقع في بيت هوائي
فالمسؤول عنه حيوان او ما يتولد في الحيوان من الاشياء الحيوانية عند القبض او ما نبتها وان وقع في بيت مائي فالمسؤول عنه من نبات الارض او ما يعمل من
الاشجار ما يتولد في الماء او يخرج منه وان وقع في بيت ارضي فالمسؤول عنه من المعادن الحجرية التي تحترق بالنار واعلم ان النار تدل على الحمرة
والصفرة وطعم المرارة وعلى كل شيء خفيف لطيف والهواء تدل على لون الصفرة والشقرة وطعم الحلو وعلى كل شيء لطيف ينتشر وينتقل من مكان
الى مكان والماء يدل على لون البياض والخضرة والطعم المالح الى الملح وكل شيء مائع سيال عنه والارض تدل على لون السواد والغبرة والطعم الحامض
وكل شيء كثيف الطبيعة ثقيل لا ينتقل او قليل الحركة في نفسه والارض تدل على كل شيء مثلثة الشكل والنار تدل على كل شيء طويل قليل العرض كما تدل على
كل جنس ونوع وشخص شريف القدر بالشكل الشريف القدر وعلى كل وضيع من ذلك بالشكل الوضيع القدر كما سنذكره في الاشكال في طبايع الكواكب

في الفصل

في الفصل الذي بعد هذا وجميع ما ذكرنا يحتاج الى التفصيل يطول شرحه وهو الذي يعيض على المبتدي ولكن العاقل المميز يميز ذلك بعقله فيدرك
بعقله ما خرج عليه يعينك بتوفيق الله تعالى فاما الجهات فاعلم ان الاشكال النارية تدل على جهة المشرق والهوائية تدل على جهة الجنوب
والمائية تدل على جهة المغرب والارضية تدل على جهة الشمال وكذلك المسئلة المفردة الامهات منها تدل على جهة المشرق والبنات
تدل على جهة المغرب والمنطقة وهي بنات البنات تدل على جهة الجنوب لانها متولدة من الجهة النارية والمائية فهي كالهواء الحاجز بين
النار والماء والاربعة الباقية تدل على جهة الشمال لانها كالارض الحاملة لما فوقها من الطبايع فاعلم ذلك والقاعدة في ذلك انه
اذا سئلت عن دابة او ابق او سارق او موضع دفين او نحو ذلك اذا اشكل عليه واردت تعلم اين هو فانظر لشكل الضمير فان كان
ناريا ووقع في جهة نارية وهي الامهات فالمسؤول عنه في جهة المشرق وان وقع فيها من المشرق الى المغرب وان وقع في المنطقة فقد
تحول من المشرق الى الجنوب وان كان الشكل هوائيا ووقع في المنطقة فالمسؤول عنه في ناحية الجنوب وان وقع في البنات فقد تحول من الجنوب
الى المشرق وان وقع في البنات فقد تحول من الجنوب الى المغرب وان وقع في الاقطاب فقد تحول من الجنوب الى الشمال وان كان الشكل مائيا
ووقع في البنات فالمسؤول عنه في جهة المغرب وان وقع في الامهات فقد تحول من المغرب الى المشرق وان وقع في الاربعة الاخيرة دل
على جهة الشمال والله اعلم وان كان الشكل ارضيا ووقع في الاربعة الاخيرة دل على جهة الشمال وان وقع في الامهات فقد تحول من
جهة الشمال الى جهة المشرق وان وقع في البنات فقد تحول من جهة الشمال الى المغرب وان وقع في المنطقة فقد تحول من الشمال الى الجنوب
والله اعلم واعلم ان كل ذلك اذا كان المسؤول عنه في قرية او في بلد بعينها فان كان في بيت فقد علم به فيه كالجنة والدفين وكونه وكونه تعلم
موضعه من ذلك البيت فانظر الى شكل الضمير ان كان وقع في البيت الاول من كل اربعة مثلا فان المخبية في السقف وان وقع في البيت الثاني
من كل اربعة فهو قائم على ذلك البيت قريبا من السقف او في كوة وكونه او في شيء يحمل من مكان الى مكان كالصندوق وكونه مما يطوى عليه ويشير
كالبسط والفرش وكونه وكذلك وان وقع في البيت الثالث من كل اربعة فهو في الاساس قريبا من الارض وان وقع في البيت الرابع من كل اربعة فهو
مدفون في الارض في الناحية التي وقع عليها الضمير الاجتماع بذلك وتأمله وميزه بعقلك فانه من غوامض هذا العلم والله اعلم بغيبه واحكم
الثالث في دلالة الاشكال بتذكيرها وتأنيثها اعلم ان الاشكال النارية والهوائية ذكور والترابية والمائية اناث تدل على التذكير خصوصا اذا وقع شكل الضمير

في ثمنية فاذا وقع الشكل العزيز في مركزه في بيت مذكر دل على التذكير واذا وقع الشكل في بيت مونث دل على التانيث واذا وقع الشكل المذكر في
بيت مونث او بالعكس فالمسول عنه بين التذكير والتانيث فاذا اردت ان تحقق معرفة ذلك فانظر الى الاشكال فان منها ثمانية مذكرة
تدل على تذكير الاشياء وهي الضحك والبياض والكوسج والاجتماع والكوسج والعتبة الداخلة والقبض الخارج والقبض الداخل ومنها ثمانية مونثة الاسما تدل
على التانيث وهي الحمرة والعتبة الخارجة والعتبة الداخلة والنصرة الخارجة والنصرة الداخلة والعقلة والجماعة فانظر لشكل العزيز مع ذلك
وغلب عليه التذكير او التانيث بحسب غلبة المناسبة فيهما وضعوا الاسماء للاشكال لتدل على التذكير والتانيث كما سمعت في اسمائها وقيل ان الاشكال
المفردة تدل على التذكير والمزدوجة تدل على التانيث فغلب ما كثر ذلك وغيره فتعلمه وهذا من السر الغامض في هذا العلم فاعلم واعمل
وقد وضع قوم طبايع الاشكال على طبايع الحروف على قسمة قسموها بين الحروف وان جعلوا لكل حرف ينعكس حرفين ولما لم ينعكس جزء واحد
ولعمري ان كلها ينعكس ثم وضعوا الذلك لتكثير لتكثين الحروف وقوم اليض وضعوا طبايع الاشكال على طبايعها الى البروج والذي يعول عليه
جماهير العلماء من اهل هذا الفن هو الذي ذكرناه لك انفا لان طبايعها انما وضعت على العناصر الطبيعية ذات نفسها حين تركبت من امزاجها الطبيعية
وهذا العلم علم طبيعي في نفسه والوضع الذي الاخير من الوضع الوضعي واقوى عند العقل والله اعلم بغيبه **الحكم الرابع** دلالة الاشكال بعضها على الاعداد
اعلم ان الاشكال ثمانية خارجة وهي الضحك والحمرة والعتبة الخارجة والكوسج والطريق والنصرة الخارجة والقبض الخارج والعقلة وثمانية داخلة
وهي الكوسج والبياض والعتبة الداخلة والقبض الداخل والاجتماع واللحيان والجماعة والنصرة الداخلة والتي في ذلك ان الداخلة تدل على
كل شي داخل في البيت ويضمن جميع انواع المسول عنه في بيت العزيز من خير او شر او سعد او نحس وغير ذلك في حسب الاشيا المسول عنها ويقوي بها
الحكم لشكل العزيز اذا نظر الاشكال من موضع قوي بالسعد او بالنحس كما تذكره في موضعه ان شا الله تعالى فاحكم به **واما الخارجة** فانها تدل على الاشيا
وطلب الحوائج والعلوم والانتقال من موضع الى موضع وعلى كل شي خارج او يخرج بسبب صالح او نحس من حسب ما يقع عليه العزيز في بيته وينظر الشكل
من في بيته وما يقترن به وما يشهد له فمنه ذلك كله حقيقة هذا العلم واخراج العزيز على ضعف الدخول والخروج في هذه الاشكال والله اعلم بغيبه **الحكم
الخامس** دلالة الاشكال بعدد ها وعدد ها قد عرفناك العدد الطبيعي الذي وضعت عليه تركيب الاشكال بعناصرها المفردة اول هذا العقد على كل عنصر جزء
من كل شكل ان كان ناريا فعدده واحد وان كان هوائيا فعدده اثنان وان كان مائيا فعدده ثلثة وان كان ارضيا فعدده اربعة فما اجتمع لك في كل شكل من

وكذ

فكف عدده الطبيعي والاشكال تدل على شيين وهما العدد والمعدود **اما العدد** فاذا وقع شكل العزيز على ما له عدد من الدراهم والدنانير
والثياب وجميع انواع الجواهر التي تعد وتحصى عدد ذلك هو العدد المجتمع في شكل العزيز ولكن اذا وقع شكل العزيز في الامهات دل على الآحاد
واذا وقع في البنات دل على العشرات واذا وقع في المنطقة دل على المئات واذا وقع في الاقطاب السفلى دل على الالوف **واما المعدود**
فالمعدود بما كالعدد بعدد شكل الطبيعي الا ان الامهات تدل على الايام والبنات تدل على الاسابيع والمنطقة تدل على الشهور والاربعة
الاخيرة تدل على السنين وفي العدد والمعدود من ذلك فائدة دقيقة وذلك ان الشكل العزيز اذا وقع في بيته درجته فاحكم بذلك في عدد زيادته
ولا نقصان واذا وقع في بيت غير بيته فانظر وقوعه في المنزلة ان كان دون عدد قبل التي اربعته كان فاجمع عدد الشكل زيادته على ما نقص في
الرتبة ان كان آحادا اياما وان كان عشرات اسابيع وان كان مات شهورا وان كان الوفا سنين فاحكم بذلك فهو الذي عليه العمل
والمعتمد في العدد والمعدود والله اعلم بغيبه **الحكم السادس** في دلالة الاشكال بالحروف وما يشتق منها **اعلم** ان هذا الحكم هو الذي
اشتق به اسم [illegible] المسول عنه وهو اسم ما في العلم وقد وضع قوم حروف الاشكال على حروف المعجم بحسب القسمة كما وضعت مادة الطبايع بكل
شكل ينعكس حرفين ولكل شكل لا ينعكس حرف وجعلوا ذلك لتكثير ترتيب كل حروف الاشكال ويحكم بذلك والذي عول عليه جماهير
العلماء من اهل هذا الفن هو الوضع الطبيعي وذلك ان يحفظ العدد الطبيعي لكل شكل كما قدمنا فما اجتمع لك فيه فاضربه في واحد وهذه حروف
المنزلة بجمع حروف ابجد هوز حطي كلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ بطريق الجمل الكبير وهو معروف ثم اضرب العدد المذكور في عشرة وهذه
حروف المنزلة بحسب على الوضع المذكور ثم اضرب مرة ثالثة في مائة وهذه حروف المنزلة بحسب من الجمل الكبير فيجتمع لك لكل شكل ثلثة احرف وهذه
الثلاثة قد ترتب الاشكال عليها في عشرات وهي [illegible] جلبش بحت منث دنج زعذ خفض طصط يقغ قمد للضحك منها ابق
والحمرة بكر والبياض والنصرة الخارجة جلبش والاكيس والقبض الخارج دمت وللاجتماع والعقلة هنث والعتبة الخارجة والقبض الداخل
وخج والكوسج والنصرة الداخلة زعذ ولعق الخد والجماعة حفض والعتبة الداخلة طصف وللطريق يقغ مثال ذلك ان
الضحك عدده واحد فاذا ضربت واحدا في واحد فهو واحد لانه لا يزيد شيئا فله من الحروف الالف ثم اضرب واحدا في عشرة وهي الياء ثم
اضرب واحدا في مائة الف الحافق فيجتمع للضحك ابق كما وضعت وسائرها في الجماعة وما جاورها في العدد فان عدده ثمانية فاذا ضربت ثمانية في واحد

صار لها الف ادم اذا ضربت ثمانية في عشرة صار لها الف ادم ثم اذا ضربت ثمانية في مائة [illegible] وقس على ذلك سائر الاشكال واعمل [illegible]

[illegible] عدد الحروف فاجمع الكمان [illegible]

[illegible] جميع الاشكال [illegible] **ومن ذلك فائدة اخرى** [illegible] اسم [illegible]

فاعلم ان لكل حرف من حروف ابجد طبع [illegible] الطبيعة [illegible] والارض [illegible] الماء

الهواء [illegible] الارض [illegible] الاسماء العربية والعجمية [illegible]

جدول لجميع طبايع الحروف [illegible] العناصر [illegible] جميع [illegible] الطبيعيات والعقليات

والكليات والعلويات [illegible] طبايع المفردات [illegible]

النارية	الهوائية	المائية	الترابية
ا	ج	د	ب
ه	ز	ح	و
ط	ك	ل	ى
م	س	ع	ن
ف	ق	ر	ص
ش	ث	خ	ت
ذ	ظ	غ	ض

طبايع المفردات [illegible] المركبات [illegible]

[illegible] حرارة [illegible] برودة [illegible]

[illegible] حرارة مع يبوسة نارية [illegible] رطوبة هوائية وبرودة مع رطوبة مائية

وبرودة مع يبوسة ارضية [illegible] العوالم السفليات [illegible] الحرارة [illegible]

[illegible] الارض [illegible] البرودة [illegible] الطبيعة [illegible]

[illegible] الحرارة [illegible] الهواء واليبوسة [illegible] الارض [illegible] الطبايع [illegible]

[illegible] العلويات [illegible] الكيفية [illegible]

[illegible] طبايع الحروف [illegible] الاشكال [illegible]

الفصل الثالث في وضع الاشكال على الكواكب اعلم ان الكواكب السبعة السيارة [illegible]

[illegible] العلويات والسفليات [illegible] الطبيعيات [illegible]

[illegible] الاجسام [illegible] القمر [illegible] الباري جل جلاله [illegible]

[illegible] **وقد انقسمت** الاشكال الرملية على الكواكب [illegible] لكل كوكب [illegible] الاشكال اربعة [illegible]

[illegible] الاحكام [illegible] لكل كوكب [illegible] السعادة [illegible] النحوسة [illegible]

[illegible] الاشكال [illegible] الاحكام الاربعة [illegible] **الكوكب الاول زحل**

[illegible] السواد والغبرة [illegible] الاشكال [illegible]

اما النكيس [illegible] المواضع [illegible] الاشكال [illegible]

[illegible] الاشكال [illegible] الخطوط [illegible] الحزن وضيق الصدر [illegible]

[illegible] السواد والغبرة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الطبع [illegible]

[illegible] **واما العقلة** [illegible]

السلامة [illegible] المواضع [illegible] السعد [illegible] الامور [illegible]

[illegible] بيت المال [illegible] صندوق مختوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] المواضع القوية [illegible] **الكوكب الثاني المشتري** [illegible]

[illegible] **اما الفرح** [illegible]

[illegible] المواضع القوية [illegible]

[illegible] المواضع [illegible]

[illegible]

البيع والشراء ويسع الارزاق وربما كان قاضيا او وليا او كبيرا في قوم ونحو ذلك ويدل على حال يدل على جوهر نفيس الثمن رفيع القدر ناعم مستحسن والله اعلم

واما العتبة الداخلة فهو موضوع على المشتري على حال سعده وشرفه وقوة روحانيته واتصال السعود به ونظرها اليه في المواضع السعيدة فهي سعيدة محضة من جهة

الكمال ودوامها كثير تدل باسمها المطابق لاسم كوكبها على الفرح والسرور ودخول الارزاق وكل شيء حسن الاقتضاء اشياء وتدل بصفتها المطابقة لصفة

كوكبها على كل شخص من الناس ابيض اللون الى الصفرة مربوع القامة مستحسن الوجه كبير العينين حميد الشيم طيب المحاسن ذا خلقة وربما دلت على صاحب راية او دين على

ولاية ودين تقي فرده ويدل على كل ذي علامة سعيدة وصورة حسنة صحيحة ويشتمل على جميع الاجناس والانواع والاشخاص **الكوكب الثالث المريخ** وهو

نحس محض مناسب للسيف الاحمر بوضعه المثلث ولونه الحمرة ويدل على حسن الجوهر وحسنه ورفيع القدر وسخفه ولمعة الكمال الحمرة والكوسج **اما الحمرة** فهو موضوع

على المريخ في حال شدة نحسه وقوة لهيبه وناريته ونظر النحوس اليه في المواضع النحسة القوية فلذلك كان الحمرة نحسة محضة وتدل باسمها المطابق لاسم المريخ

الاحمر على سفك الدماء والالوان الحمر المهولة المفزعة مثل الحريق ونحوها وكل شيء مصبوغ بالحمرة مفرع المنظر الالوان ويقع في نيات المال والاقوام وتدل

في نيات العزائم على انخفاض الذكر والافتراق ولكن لانها نحسة بالجملة في جميع المواضع تدل على الفقر والنهب وغصب المال وخروج الاشياء بالكره ونحو ذلك وتدل

بوضعها كوكبها وبصفتها على كل شخص من الناس عظيم الخلقة كامل القامة قوي الجسم مهول المنظر شديد البطش قبيح الصورة احمر العينين ازرقهما سفاك

للدماء مشرف الوجه دعقر وذكره عظيم حسن على الاعداء متغير على الدماء شديد الغضب حريف ومع كل وجه صاحب سلاح وربما كان جزارا او حجاما

او نحو ذلك اذا وقعت الحمرة في البيوت الضعيفة وربما دلت الحمرة على رجل صاحب شرفة رديئة قليل الدين صاحب مكر وغدر قبيح السيرة ويدل على الحرة والمحقق

من السلاح كالسيف والسكين والشفرة والخنجر ونحو ذلك ويدل على كل ما يميل الى الحمرة القوية وعلى كل ذي خلق قبيح وطبع خبيث وكل جوهر خسيس وضيع

في نوعه وشخصه والله اعلم **واما الكوسج** فهو موضوع على المريخ في حال فرحه من شدة النحس الى السعد وانطفاء ناريته ونظر الزهرة اليه ولذلك غلط اكثرهم ونسب

الكوسج الى الزهرة لا من جهة النظر والصحيح ما ذكرناه لان الكوسج نسبته الى السيف لان ضربه كالسيف المشهور ولان المريخ صاحب السيف اسم الكواكب والكوكب ممتزج

بين السعد والنحس يخرج ويكون من شدة النحس ولنظره الى الزهرة ويدل على اليوم الثلث وباسمه المطابق لاسم كوكبه على كل شخص من الناس كوسج اللحية او امرد او امرأة

ونحو ذلك وعلى مواضع الحروب والخصومات ويدل بصفته المطابقة لكوكبه على كل شخص من الناس مربوع القامة ممشوق القد خفيف العارضين او كوسج خفيف الجسم

والدم حاد النفس شجاع مقدام على كل امر مهول مغرم بالسمر اللون مشرب بحمرة مليح المحاسن كريم النفس صاحب لهو ومزاح الا انه صاحب خداع ومكر وغدر وقلب

دي

لديانة قليل الصلاة وربما كان سارقا او منافقا وذلك لنظر المريخ الى الحمرة بعضهم وربما وقع الكوسج في البيوت الزهرية او القريبة وعلى كل وجه يدل على نسب ممزوج

من المريخ بعضه او نهب او سرقة لو كون ذلك ويدل على صورة السلاح المشهور والمسروق ويدل على مواضع النهب وقطاع الطريق ومواضع الحروب والسيف

المسلول وعلى كل شخص من الاجناس والانواع والاشخاص مرتبطا لذلك والله اعلم **الكوكب الرابع الشمس** وهي السعيدة محضة على انها ممتزجة وبين ذلك فهي

وشخصها معتدلة الطبيعة ويوهبها اللاصفرا ولونها بين الحمرة والصفرة والسمرة والبياض تدل على كل شيء رفيع الجوهر نفيس القدر رفيعه ونوعه وشخصه ولها النصرة الخارجة

النصرة الخارجة والقبض الداخل **اما النصرة الخارجة** فهو موضوعة على الشمس في حال كونها في بيتها وقوة سعدها والقياسها بالسعود ونظرها اليها في المواضع السعيدة

القوية فهي سعيدة محضة ولها في الايام الاحد وتدل باسمها المطابق لاسم الشمس على رفعة القدر والعز والنصرة وانشراح الصدر وقوة الجاه وعلو الرتبة وحصول السعادة

وتدل على الصفة من كل امر مطلوب وتدل بصفتها المطابقة لصفة الشمس على كل شخص من الناس رفيع القدر كالسلطان او وزير او امير او قاض او والي او كبير قوم

او نحو ذلك عليه كمال السرور وصورته لها مربوع القامة صبيح الوجه اسمر اللون او معتدل ابيض مشرب بحمرة طيب المحاسن كريم النفس عفيف الازار صحيح الحواس

سليم القلب حسن الهمة مرموقا للاعلام مرحب حسن الخلق والاخلاق حسان وزايد الصفة عن وصف الواصف وعلى كل وجه تدل على النصرة الا انها على السعادة

القوية وتيسير الامور وانشراح الصدر وتيسير كل طريق والخروج من كل شيء ضيق والخروج عود وسرها وتدل على كل شيء من الجواهر الحسنة الجيدة والزهو له الشمس ذا

رفيع القدر على الصفة **واما القبض الداخل** فهو موضوع على الشمس في حال كونها في موضع شرفها وقوة روحانيتها ونظر السعود اليها في المواضع السعيدة و

القوة اليها في موضع سعد فلذلك القبض الداخل سعد محض لانه الشمس يدل باسمه المطابق لاسم الشمس على السعادة وتدل على الصفة وعلو المرتبة وعلى كل شيء داخل الخزانة

الشريف من جميع الاجناس والانواع والاشخاص السعيدة العالية القدر ويدل بصفته المطابقة لاسم الشمس على كل شخص من الناس مربوع القامة صبيح الوجه كبير العينين

قصير العنق كبير الراس مائل البدن ابيض اللون مشرب بحمرة مليح المحاسن كثير الدين والصلاة والصيام عفيف الازار كريم النفس طيب الروائح وذلك الارحام ويشتم كريح

اللعب المرام وعلى كل وجه فان القبض الداخل يدل على ما هو حفيظ قيمته او غير ممكن ورموز بحسن مستحسن وهو عند الله والله اعلم **الكوكب الخامس الزهرة** وهي سعيدة محضة

ولها من الايام الجمعة ومن الالوان البياض المشرب بحمرة تدل على كل شيء من الجواهر رفيع القدر نفيس وخصه ولها من الاشكال النصرة الداخلة والجماعة **اما النصرة الداخلة**

فهو موضوع على الزهرة في حال قوة سعدها وكونها في بيتها وشرفها ونظر السعود اليها والقياسها الى الحوت فهي سعيدة محضة ولونها الجمعة تدل باسمها المطابق لاسم الزهرة

على ظهور الزهر اللون حسن المنظر عالي القدر مستحسن للاشياء حميد بين الصفات الحسان كالشمس والدينين والقناطير المقنطرة من الذهب والفضة والخيل المسومة والانعام

ويحرس ويكون ذلك في جميع الاشكال الحسنة الداخلة السعيدة ويدل على كل شخص من الناس مربوع القامة مدور الوجه مليح المحاسن مرطب البدن صحيح الراس حلو العينين حسن الخلق ويكون من الناس

لين الكوكبة كريم النفس ضعيف الاقرار رحيم القلب طيب الرائحة طيب النفس محبوب عند الناس مليح المبسم وذكرنا مايل الى الصلاح وان كانت امراة فكذلك وعلى كل حال تدل على

دخول السعادة وحل الاعقدة والعز والسعود ودخول الملك الحسنة السعيدة الثابتة كالزهرة ذكرنا كل شيء حسن من جميع الجواهر الحسنة والزينة الحسنة والله اعلم اما نقي الخد

فانه موضع على الزهرة وحال الطرق الى المريخ وذلك غلط قوم فنسبوا النقي الخد الى المريخ كما نسبوا الكوكب الى الزهرة وقالوا فيه خلاف ما قررته لتصويرنا كان ضعفاه وتانيثه ان الحكم فيه

والصحيح الصحيح ما ذكرناه وهو المرتبة في الصورة النظرة عنده واهل الغيب انه دائم فهو الجنة سعد ومنزح بحسن النظر الى المريخ الا الزهرة ولذلك يدل على العشق والزنا اذا دخل على

والعشق ومنه الشهوة غير محل والهوى والعنف والادعية كالسر وجمال النساء ولحاجة الايام الحسنة ويدل بالسمة المطابق للاسم الزهرة على كل سر ان ارا الجوف بعد الخد على انه حسن اللون

والسعادة وحال السعادة ويدل على الصفة المطابقة لصفة الزهرة على كل شخص من الناس مربوع القامة مدور الوجه مليح الصورة مليح المحاسن حسن الاخلاق كريم النفس سخي الكف

يميل المال الى النفس الطاهرة والمعصية وذكرنا مايل الى النساء المردان وسماع الكرم من الرجال كان خفيف العارضين قليل الشعر والبدن وهو حلو الكلام حلو العينين حمد البخت خفيف

لين الكوكبة يتودد الى جميع الاصحاب بنفسه وماله صاحب لهو وطرب وطيب نفس وعلى كل حال فانه يدل على حصول السعادة وحل الاعقدة وحصول المطلوب في الاجتماع لكل محبوب

بالحبوب القلوب والله اعلم الكوكب السادس عطارد وهو سعد ممتزج مع كل كوكب يكون في طبع لطبعه من الاربعة وهو يدل على جميع الالوان المختلفة لاختلاف مزاجه وطبعه

يدل على جميع الصفات المختلفة من حسن ونوع وكيف ولوقوع الاشكال الاجتماع وكتابة اما الاجتماع فهو موضع على عطارد وحال قوة سعده دون تفاقه بقيره ونظر السعود اليه

المواضع السعيدة القوية ولتساعده فلذلك الاجتماع سعد في جميع الامور ويدل بالسمة المطابق الى كوكبه على الاجتماع لكل محبوب وعلى كل مطلوب من الاشياء المختلفة الالوان

بالسعادة ونسبة ليس العسر الا ان يكون ذمى من بعض منفعة في المريض اذا هو صعبا وكذلك ان العقد به فانه صورة نعش الميت بالمريض او بالمسجون ونحو ذلك ويدل

على كل شخص من الناس اسمر اللون يميل الى الكوكبة او بياض او صفرة او شقرة مشرق البدن مربوع القامة مدور الوجه مليح المحاسن خفيف العارضين خفيف اللحم والدم صاحب

الاسعد الغالية المهمة مع حسن ذكره مختلفة الكثرة فهو دقيق النظر وربما كان عليها او حكيما او رساما او خطاطا او مؤلف يخرج الى الناس ومن طبع

في خلوه وخلقه كثير المزاح يكلم ونحوه ومحبوب عند الناس حسن الوركة مايل الى الكون من طبع بطبعه وعلى كل حال يدل على الاجتماع لكل محبوب وعلى كل مطلوب وتميل القلوب اليه من حسن

الالوان في جميعه وقلبه والله اعلم واما الناصر فهو موضع على عطارد وحال كثرة دخوله في نحاسه ونظر النحوس اليه في المواضع النحسة القوية فلذلك يدل على كل نحس

الادبار وتدل بالسمة المطابق لاسم عطارد على دخول النحس في جميع الالوان المختلفة على كل محل مما فيه والامور المتفرقة وكثرة الهموم والاحزان ونحو ذلك الا انه يدل على

ثابت

ثابت الامور المتفرقة كالصحبة والمعاملة والعشرة والزوج والبنات والبنين ونحو ذلك وتدل بالصفة المطابقة لصفة عطارد على كل شخص من الناس اسمر اللون

طيب البدن معتدل المنظر حسن الصورة وانه به اثر جراح كثيرة او جدري او نحو ذلك واكثرها تدل الخاتمة على المواضع المخوفة والاجتماع عليها من الاقبح على الموت

ومجانبة الحزن وقطع الطريق ومجانبة على الخصم ونحو ذلك وتدل على كل صورة مختلفة الالوان وعلى كل شيء كثيرة الاحد في كل نوع وجنس والحكم والله اعلم

الكوكب السابع القمر وهو سعد ممتزج بكثرة تغيره ومخالطته لجميع الكواكب حتى يتغير بسرعة لحالة كل شهر مرة ويعقد في بعضها الاحيان كمن كان ادخل في

المريخ لكن على ذلك هو سعد ممتزج وهو من الاثنين والشهري البياض والصفرة والسواد والخضرة ويدل بالصفة على سرعة الحركات والاشياء المختلفة من جميع الاشكال

والانواع والاجناس وهو من الاشكال البياض والطريق اما البياض فهو موضع على القمر وحال قوة سعده وزيادة نوره دون تفاقه وحاجته الى موضع

والقابلة بالسعود والنظر الى المواضع السعيدة والقوية فلذلك البياض بشكل سعد وهو من الاثنين ويدل بالسمة المطابق للاسم القمر على كل شيء ابيض اللون

قمر الصورة كالدراهم وانه الحسنات الواضحة ويدل على كل شيء حسن الهيئة مليح الصورة واهل الانبياء مروا كثيرا ويدل على الالوان البيض المحمودة لانه

ان كان المبال على بعض دل على صورة الكف الابيض ويدل على المواضع الابنية المعجبة المفروشة بالرخام وبالحزن كالملاء والخفيفة ونحوهم من حسن

ومواضع الافراح والشراح ويدل على صلاح المال والامر والاولاد والنسوان وكل شيء يعرف الشعر والسلامة من جميع الآفات والعوارض الحسنة ونحو ذلك

ويدل بالصفة المطابقة لصفة القمر على كل شخص من الناس حسن اللون الى الصفرة كامل القد صحيح البدن مدور الوجه مليح الصورة مليح المحاسن مرطب البدن

كثير الدين والصلاح والسماح لين الكوكبة متودد الى جميع الاصحاب كامل لجواهر الناس حسن الحياء ومعاون للاصحاب على امورهم كامل الشيم وصاحب

خير وجمال الخلق واخلاق حسان طبع القمر محب له صاحب كثير الحركات المفيدة جامع للارزاق بين يديه ويخرق لها ريحا وعلى كل حال فانه يدل

على دخول السعادة وحل الاعقدة من كل شيء سعيد ودخول الاشياء السعيدة والله اعلم واما الطريق فهو موضع على القمر وحال نحسه وانخراقه ورجوعه ونقصان

نوره والقابلة بالنحوس ونظرها اليه من المواضع النحسة القوية فلذلك الطريق نحس ولو من الاثنين وتدل بالسمة المطابق لاسم القمر على حركة النحوس

المنحسة والانواع من الامور المتفرقة وعلى الخوف والهرب والنهب والخروج من الاوطان والانتقال النحس من مكان الى مكان والهموم والاحزان وتشتت الحزن

والاحتقار والاسفار البعيدة المنحسة وكثرة الحركة فيها وخروج المال وخروج الاولاد وعلى كل شيء يبلى على سوء الحال والتعسر من حال الى حال والحركات

المنحسة القوية للطبائع والآفات ونحوها من المرض ونحو ذلك ويدل على خروج المال بسبب الضعف والذهب والسرقة ونحو ذلك وتدل بالصفة المطابقة لصفة القمر

على كل شخص من الناس تغير الفاقة تغير الحال وربما كان اصلع اشعر خفيف الجسم قبيح العورة فيه اثر جراحات كثيرة او جدري او يكون ذلك اصفر اللون الى غبرة او خضرة ردي
الهيئة ذليل النفس ضعيف [illegible] كثير الوسواس المحنة والهم لا يستقيم على حالة واحدة وربما كان مجنونا او [illegible] او قليل العقل لا يرى نفعه ويدل على [illegible] الطريق على
صفات مختلفة الالوان كثيرة الهم والحركات المحنة واختلاف الاحوال ويدل على [illegible] رديئة وصورة قبيحة من جميع الاجناس والانواع [illegible] والله اعلم واما
الرأس والذنب فهما للكواكب السعيدة والنحسة [illegible] فاما الرأس اذا اقترن بالكواكب السعيدة كان حكمه حكم المشتري في سعده [illegible] وصفته ويزيد في سعده
واذا اقترن بالنحوس كان حكمه حكم المريخ في نحسه ويزيد في النحس والله اعلم واما الذنب فحكمه حكم زحل على كل حال في نحسه ويزيد في صفته
ويزيد في النحس واذا اقترن بالسعود نحسها واذا اقترن بالنحوس يزيد في النحس وقد يقع من الاشكال شكلان وهما القبض الخارج والعتبة الخارجة فاما موضعهما فان
واما القبض الخارج فهو [illegible] الرأس وهو [illegible] فاذا اقترن بسعد او نحس دل على احكام المشتري في [illegible] وصفته ويدل على الكواكب السعيدة ويدل
الاسفار البعيدة والنقلة الصالحة للمريض والمسافر والمقيم وطالب العلم ويكون ذلك [illegible] ويدل على ما يخرج اليه [illegible] مصلحة [illegible] واكثر ما يدل
هذا الشكل على الحركات السعيدة والخروج الى الاسفار البعيدة كل ذلك اذا اقترن بسعد او نحس والا فهو بعكس ذلك اذا اقترن بالنحوس [illegible] فانه يكون
حكمه حكم المريخ وهو نحس [illegible] [illegible] الانسان [illegible] [illegible] كثير [illegible] الصلاح والسلاح
[illegible] ويدل على ما [illegible] [illegible] ذلك اذا اقترن [illegible] والا فهو بعكس لانه يكون حكمه حكم المريخ [illegible] وصفته
فيدل [illegible] [illegible] الاسفار [illegible] ويدل على [illegible] وقطاع الطريق والامور المخوفة [illegible] والعقد واخذ المال والدرع
ويدل على كل [illegible] يخرج [illegible] [illegible] ويدل العتبة [illegible] على كل شخص من الناس قصير القامة [illegible] الوان الازرق
[illegible] الامور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قبيح الخلق والخلق ويدل على كل [illegible]
[illegible] من جميع [illegible] والانواع والاجناس والله اعلم واما العتبة الخارجة فموضعها على الذنب [illegible] [illegible] فهي نحسة تدل على
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] والله اعلم على [illegible] جميع الحركات [illegible] جميع
[illegible] المسجون والمريض [illegible] الموت والهلاك ويدل على من يخرج الى [illegible] والسرق ويدل على [illegible] [illegible] عن [illegible]

و[illegible] جميع ارباب البيوت المحنة العقوبة [illegible] دفات البروج والله اعلم ويدل العتبة الخارجة بهم [illegible] على كل شخص من الناس قصير القامة
قبيح الصورة [illegible] النفس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وربما كان [illegible]
مخالف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الاحوال [illegible] تدل الاحكام والعقبات [illegible]
[illegible] [illegible] على كل [illegible] رديئة وصورة قبيحة وكل شيء [illegible] [illegible] والله اعلم الفصل الرابع في وضع الاشكال
على الاحكام الفلكية اعلم هداك الله وارشدك للصواب ان هذا الفصل [illegible] هذا الكتاب [illegible] [illegible] ذلك ان [illegible]
[illegible] العلم والذي ذكره [illegible] هذا الفصل [illegible] [illegible] العلم كله الفائدة الاولى في معرفة [illegible] الثانية
في احكام البيوت [illegible] الثالثة في معرفة [illegible] [illegible] الرابعة في حكم [illegible] [illegible]
[illegible] الخامسة في احكام [illegible] [illegible] [illegible] الفائدة الاولى في معرفة [illegible]
شروط [illegible] هذا العلم ان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هذا العلم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] الكتاب [illegible] [illegible] [illegible] مرة مرة ثم [illegible]
او [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] القرآن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الاول او النصف [illegible]
ان يكون غرضه التعليم [illegible] [illegible] [illegible] ولكن اذا اردت [illegible] [illegible] [illegible] ولا للتجربة الا
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فرد وضع نقطة واذا خرج زوج وضع نقطتين
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] النقط [illegible]
[illegible] النقط [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نقطة [illegible]

وهذا التقدير ليس بتحقيق ولكن المعتمد عليه ان طالع كل سطر الطول من الزوج فوقه وهو الغالط ويقرا على السطر الاول فانه يخرج الكن ويعا الثالثة اية الكرسي ونحو ذلك الثالث
ومنه بفتح الحروف ويقع على السطر الرابع الذي يخلف عليك ويعرف عمر الكيك فاذا زاد على المكتوم ما زكر المكنون في حكمك من اسم الضعيف ومبدا كل
سطر من الغرب من ناحية الشمال الى ناحية اليمين حتى يكون الاربعة اسطر ثم يطلس السطر الاول وهو على الذي فيه والاعلى نقطتين نقطتين ويبتدي من ناحية
اليمين الى ناحية الشمال حتى يبقى من السطر نقطتان او نقطة وهي الزوج فيضعها اولا ويخرج في العدد الى الحروف كلها [illegible] من عالم الغيب الى عالم الشهادة ثم يفعل
بكل سطر كذلك منه العلوي والاتي بنقطة او نقطتين فاذا [illegible] تلم الطلس من ناحية الشمال يكون من الاشكال فضعها ثم يخرج في التحت ثم القرائية
ثالثة وراكبة كما عرفت بهذا الشكل من الغرب والقواة والطلس ويكملها القصد يكون وضعه بازا الاول حتى يصير كل اربعة اشكال وهي الاربعة
الامهات ثم تاخذ من كل واحد بالعرض شكلا فتقيمه خانا ويحمل راس من الاول وصدره من الثاني وبطنه من الثالث وسفله من الرابع ثم تاخذ من صدره شكلا كذلك ومن
بطنها شكلا كذلك ثم من سفلها شكلا كذلك فيصير كذلك اربعة اشكال كل يكون بازا الاخر فهذه اربعة اشكال التي بنات ثم تاخذ من الشكل الاول
ومن الثاني شكلا ويجعله تحتهما ثم من الثالث والرابع شكلا ويجعله تحتهما ثم من الخامس والسادس شكلا ويجعله تحتهما ثم من السابع والثامن شكلا ويجعله تحتها
الاربعة التي هي التاسع والعاشر والحادي عشر والثاني عشر من البنات والمنتقطة ثم تاخذ من هذه الاربعة شكلين وهما الثالث عشر والرابع عشر ثم
تاخذ منهما شكلا وهو الخامس عشر ثم تاخذ من الخامس عشر ومن الاول شكلا وهو السادس عشر حتى يكمل القرعة على الاصل الطبيعي وهو ميزان عدد الطرح الطبيعية
ولا يكمل المسئلة الا به وهذه الاربعة تسمى الاقطاب فيعلم ذلك واعلم [illegible] ان اردتم الفائدة الثانية في معرفة البيوت ودلالتها و
دلالتها فاعرف ان هذا الفصل موضوع على الاحكام الفلكية فهذه القرعة موضوعة في الدلالة على القرعة الدلاوية على بروج السماء الاثنى عشر ثم [illegible]
من الاوجه يدل على ما يدل على نظيره الاحد الاثني عشر والاربعة الاخيرة تدخل [illegible] القصد بذكره ان اردتم فاما البيت الاول
فيختص بالحياة والجسم والنفس والعمر وما وقع فيه من خير وشر وسعد ونحس ونحو ذلك وغير ذلك من تمييز العقل والبيت الثاني يختص بالمال والمكاسب
ونحو ذلك والبيت الثالث يختص بالاهل والقرابة والاصهار والحركة القريبة للحوائج والنقلة وطلب العلم ونحو ذلك والبيت الرابع يختص
بالعقار والارض والاماكن والعمران والاراضي والزروع ونحو ذلك والبيت الخامس يختص بالاولاد والافراح والولايم والهدايا والكتب الواردة
والرسائل ونحو ذلك والبيت السادس يختص بالامراض والعبيد والاماء والغلمان والمواشي والدواب الصغار والبيت السابع يختص بالزوجة والشريك

والهم

والهم للطارق والغائب ونحو ذلك من الاضداد والبيت الثامن يختص بالخوف والموت والضائع والذاهب والابق والمسروق ونحو ذلك
والبيت التاسع يختص بالاسفار البعيدة والحركات القوية للسفر البعيد والسفر والحج وطلب العلم وطلب الحوائج والعبادة والتسبيح والتوبة والرؤيا والمنام
والاديان الصالحة والفاسدة وعلى قدر ما يكون العقيدة يتضح او يشهد له والبيت العاشر يختص بالعز والجاه والسلطان وعلو المرتبة على قدر
السائل والحاجات والبيت الحادي عشر يختص بالوزرا والاصحاب والاحباب وموجبات الرجاء والامل والسعادة والشقاوة على قدر ما يكون الفقير او ما
يتضح ويشهد له والبيت الثاني عشر يختص بالاعداء والهموم والغموم والاحزان ومواطن الدواب الكبار كالخيل والبغال والحمير ونحو
ذلك على ما هو عادة الشيخ جليل القدر فهذه البيوت الاثنى عشر وما بعدها على حسب بيوت الفلك الاثنى عشر ودلالاتها واحكامها واما الاربعة الاخيرة
فانها اقطاب المسئلة وبها ولها من نتيجتها ضرورة لتمام الوضع الطبيعي من تركيب الاشكال لمزاج الطبيعي حتى يعود كل شكل الى جزئه فلا حاجة الى تكثير تسميتها
كما ينبئ ذكرها ان اردتم فالثالث عشر قطب الامهات ونتيجتها فالقطب جوهر فيه وهو جامع للقوى النفسانية في جميع المسئلة ودليل على الراكب
واما الرابع عشر فهو قطب البنات ونتيجتها وقاطع جوهر فيه وهو جامع للقوى [illegible] في جميع المسئلة وهو دليل على المسئول عنه وهذان
القطبان لا يكونان الا زوجين او فردين فمن زوجين احدهما فرد والاخر زوج فالعرب فيه خطا فاعده واقعده واما الخامس عشر
فانه قطب الامهات والبنات وجامع للقوى النفسانية والروحية والجسمانية في جميع المسئلة وهو دليل على ما تؤول اليه المسئلة وحيثما ادى ميزان
العزو والحاكم عليه كالعمود للكفتين وهما الامهات والبنات وهو لا يكون الا زوجا فمن رايته فردا فالعرب فيه الخطا فاعده واقعده و
بهذه العلة لا يصح ان يحمل الخامس عشر لمحك العقل لان ثمانية اشكال منفردة في موضعه من الفرد وهو ان كان على القوى النفسانية والروحانية
فالمسئلة لا تتم الا كان طبيعيا فهذا فحص عن نوع ميزان الركب الطبيعي الذي هو السادس عشر فمثله كمثل الولد والمولود [illegible] في البطن [illegible] ونفس
ويتحرك [illegible] عند تمام [illegible] لا يصلح [illegible] وان [illegible] لم يعش حتى [illegible] الطبيعي [illegible] وذلك لانه يكون في الشهر الاول
بتدبير زحل وفي الثاني بتدبير المشتري وفي الثالث بتدبير المريخ وفي الرابع بتدبير الشمس وفي الخامس بتدبير الزهرة وفي السادس بتدبير عطارد وفي
السابع بتدبير القمر فهذا يعيش السابع لتمام الكواكب السبعة لكن تكون خلقته ناقصة التركيب لكمال سبعة اشهر لانه يكون في الثامن في تدبير زحل
واجتماع الكواكب السبعة في عقد الذنب ولهذا لا يعيش مولود في ثمانية اشهر فان صار الى التسعة كان بتدبير المشتري واجتماع الكواكب السبعة في عقدة

الرابس فاذا خرج بعد تمام هذا التدبير كان كامل الخلقة الطبيعية ترجو حياته مدة معينة الطبيعة والله اعلم والتأليف فان النطفة التي تكون
اصلها عند وقوعها في الرحم كمثل الحبة الموضوعة في الارض للنبات وهي باردة يابسة [illegible] كالارض المولدات طبيعة الجماد كما ان
فيهما وهما الحرارة والرطوبة وهي في الحيوة والموت والكون والفساد فالشجرة المثمرة فيها بالقوة وان تداركها المدبر الطبيعي الذي لا يمكن
ان يزيد الا ان يلحق بعالم كونها وخرجت في القوة الى الفعل وصارت شجرة مثمرة وان لم يتداركها التدبير الطبيعي صارت الى التلف والعدم
الطبيعي هو وقوع الماء عليها فانه باطن الارض حتى تستمد الرطوبة الى باطنها من الحرارة الكامنة فيفقد الطبيعة الارضية الغالبة عليها وهي البرودة
واليبس فتلقى الحبة اللطيفة الكامنة لطلب مادة ما به تكون اولا [illegible] اذا ظهرت على الارض دبرتها العوامل الحرارة الغريزية التي في باطنها
بواسطة الرطوبة الاصلية فلا تزال تدبيرها الماء والهواء والحرارة الطبيعية حتى تلحق بعالم كونها وهو خروج الثمرة فيها في تقصير الحبة شجرة مثمرة
بالفعل وكذلك المولود اصل خلقته اذا ثبتت الرحم على النطفة المخلقة فهي حينئذ كالحبة للنبات قد خرجت في عالم الكون الا انها العدم بالفعل وهي
بين الكون والفساد والحيوة والموت والاكتساب فيها بالقوة فان تداركها التدبير الطبيعي الذي لا يمكن ان يدبر الا وتلحق بعالم كونها وصارت
انسانا بالفعل [illegible] بحرارة الرحم وغذاء بالرطوبة دم الطمث الذي ينقطع ظهوره في الحامل مدة الحمل فيكون في تدبير الماء وهي تسعة اشهر وفي تدبير
الهواء تسعة اشهر وفي تدبير النار تسعة اشهر يكون ذلك بحرارة غريزية ورطوبة اصلية وهما الطبيعي للحيوة والمدبران للطبيعة الموت البرودة واليبس
الذي كان غالب عليها عند وقوعها في الرحم كالارض البسيطة البارد واليابسة للحبة فاذا اكمل تدبيرها تسعة اشهر كما وصفنا كان جسدا انسانا
بالفعل ولهذا المعنى سمي الحكماء حجر الفلاسفة انسانا لان الحكماء [illegible] دبره بمثل هذا التدبير واخرجوه من القوة الى الفعل لكمال الطبايع الاربع فيه ودبروه
في حال الميزان [illegible] الاعتدال ففيما اعتدلت فيه سموه انسان الحكمة فافهم هذه الجملة فانها قد تحتت على كثير جليلا في العلوم الطبيعية وانا طلبت لك
الكلام وخرجت منه عن حد الاختصار لطائفة التي احصل هنا اذكر علم طبيعيا [illegible] لكن لتصير مزيد في هذا العلم ورئاسة عليه فتنبهك
ان الشكل السادس عشر لا [illegible] ولا يتم الوضع الطبيعي الا بعد هذه القرعة الارضية فهو الشكل الكامل الصالح لا مزاج [illegible]
وليس الشكل الفرد هو جوهر الجواهر وهو وتد الاوتاد وقطب الاقطاب وعاقبة الدواوين ومطلوب الطالب [illegible] الشكل [illegible] فلانه جامع لجميع
القوة من المتولدة من خمسة القرعة [illegible] هذا العلم [illegible] من كل شكل فاذا اردت [illegible] الفرد [illegible] مسألة [illegible] فخذ منها الوحيد

النارية والسبحانها [illegible] ثم فيها الهوائية المفردة وجعلها مطلقة ثم فيها المائية كذلك ثم الارضية كذلك وكذا في الاول الطالب [illegible] عشر فاذا صورت اربع مطلقة
على نقطتين نقطتين كما تعقد على اول العدد [illegible] تقصد كشكل هو السادس عشر بعينه في تلك المسألة المفردة وهذا في طلب لا يتغير وهذا معنى قولنا الشكل الفرد هو
السر الذي ضمه ولما قلنا انه جوهر الجواهر فانه يستخرج من الشكل الاول الذي هو سر البداية وسر الخامس عشر الذي هو سر النهاية فهو جامع سر البداية والنهاية لان جميع
الاشكال ترتيب الجواهر [illegible] الطبيعية عند التربية حتى وضعنا كلها في الشكل السادس عشر وكان فيه عنوان الطبيعة ومطالعها هذا معنى قولنا انه جوهر الجواهر واما كونه
وتد الاوتاد فلان القرعة الارضية فيها ستة اوتاد وهي الاول والرابع والسابع والعاشر والثالث عشر والسادس عشر وهي [illegible] في الطبيعة على الاربعة اقسام
قسم منها ذكر وقسم [illegible] فذلك الطالع الاول وتد الرابع لانه يقابله في الطبيعة اذ الاول [illegible] والرابع [illegible] والنار ذكر الماء فهو مقصوده ومطلوبه وكذلك الطالع [illegible]
الثالث عشر ناري والنار ذكر الماء فهو مقصوده ومطلوبه وكذلك الطالع وتد السابع وهو [illegible] لانه يقابله في الطبيعة اذ [illegible] والعاشر [illegible] وذكر الارض فهو
معشوقه ومطلوبه وكذلك العاشر وتد [illegible] وهو السادس عشر لانه يقابله في الطبيعة اذ العاشر [illegible] والسادس عشر ارض والهواء ذكر الارض فهو معشوقه ومطلوبه
كل شكل من هذه الاربعة الاوتاد فانه [illegible] في الطبيعة فهو مقصوده ومطلوبه وكذلك الاوتاد [illegible] وقد رتبت [illegible] الطبيعية الى السادس عشر المقابلة كان
جامعا [illegible] القوة الطبيعية والقرية فهذا معنى قولنا وتد الاوتاد واما قولنا انه [illegible] هذا العلم [illegible] المكنونة فاعلم [illegible] واما كونه عاقبة
الدواوين فانه [illegible] لجميع السؤالات اعلم ان كل شكلين [illegible] الشكل الذي [illegible] حقيقة لانه قد يستخرج [illegible] جوهرها [illegible] حقيقة خبر
شر وسعد ونحس والحكم [illegible] بما يؤول اليه الامر ولما كان السادس عشر هو السؤال [illegible] في المسألة المفردة كان حقيقة الشكل [illegible] بالقوة ثم
السادس عشر لما ال اليه امر المسألة جميعا [illegible] جميع ما فيها [illegible] وكذلك [illegible] العواقب واما كونه مطلوب
الطالب فهو حق ان [illegible] الشكل [illegible] في المسألة [illegible] هذه القرعة [illegible] الطالع من الفلك على المسألة الفلكية في القرعة
السماوية عند اخر الطالع [illegible] فافهم واعلم واعمل به فهو الصواب الذي لا يحيص لطالب هذا العلم عنه واعلم ان الاوتاد اقوى في البيوت ثم الاوائل
يليها [illegible] الفائدة الثالثة في معرفة الشكل [illegible] واستخراجه [illegible] اعلم ان الحكماء اهل الفن قد
وضعوا لاستخراج الشكل [illegible] في جميع بيوت القرعة [illegible] فبعضهم رتب فقال هو الاول لكونه جامع السر البداية
[illegible] الطالع من الفلك وبعضهم [illegible] فقال هو الخامس عشر لكونه جامع السر النهاية [illegible] الطالع [illegible] الفلك [illegible] المسألة [illegible]

توليد المسئلة فيه وكلا هاتين من على اهل غلط لتعفهما من درجة الكمال الذي ذكرنا ما دل الحادي عشر لكثرة اشواله والحجج القاطعة والبراهين الساطعة و

الامر ان لكن ان العقير لو كان في الاول لكان يكافي وحده ولم يحتج الى التوليد غيره ولا الى فرض المسئلة كما يفعل بعضهم وانما هو بداية العمل الا ان كمال شرط ما

وغايته وكذلك الخامس عشر لم تتم به الهداية الطبيعية كما رفعنا دقيق الذي ياخذ العقير في الشكل الاول كمثل الذي يطلب بعلية بن عم السمن في اللبن الحليب لكنه

لان السمن انما هو في الحليب بالقوة لا بالفعل ومثل الذي ياخذ العقير في الشكل الخامس عشر كمن يطلب بعده السمن من الجبن المعقود وليس هو فيه ايضا الا بالقوة

والذي ياخذ العقير في الشكل الحادي عشر كمن ياخذ اللبن ثم يعقده ثم يجففه ثم يستخرج بالاعلاس حتى يخرج السمن الحقيقي الذي هو من بالقوة والفعل فشكل العقير

هو الشكل الحادي عشر لانه صاحب القوة الطبيعية التي تخرج بها من القوة الى الفعل فاذا عرفته واردت السعي به فاعلم انه موضوع في الاصل على حكم ارباب

الطالع في الفلك ورب الطالع له بيوت الفلك خمسة حظوظ في خمسة مواضع منها يجتمع خمس عشرة قوة روحانية طبيعية يكون بالفعل وذلك ان رب الطالع له

حيث كان حظ البيت الطالع وله به خمس قوى روحانية وله حظ بموضع شرفه في الفلك وله به اربع قوى وله حظ في موضع حده في الفلك وله فيه ثلاث

قوى وله حظ في موضع مثلثه في الفلك وله فيه قوتان وله حظ في موضع وجهه في الفلك وله فيه قوة واحدة فاي موضع غلب عليه الحكم فيه فالحكم له بكثرة القوى

وكذلك شكل العقير الذي هو الحادي عشر بمنزلة رب الطالع فله ما له في خمسة حظوظ في بيوت الرمل الستة عشر يجتمع خمس عشرة قوة روحانية طبيعية فاذا

اردت تخرجه بهذا الطريق فاعلم انه يعد بعدة البيوت عند اختلاف ضرب الرمل فلذلك مسئلة لا تستقيم على الوضع الحسي الذي هو تسكين الامر ولكن يختلف

على موضع حيث فيها في السر الواقع على شكل العقير الذي هو بعيد عن حسيح البيوت فاول ذلك ان اذا اكملت الفرض للمسئلة فانظر شكل العقير حيث

وقع فيه بيته فالعقير فيه قطعي والا فانظر شكل صورته في احد البيوت الطبيعية فثم هناك كمثل رب الطالع في بيته فله فيه خمس قوى فالعقير فيه قطعي ثم

تعذر عنه واعلم ان هذا البيت هو طالع القرعة الارضية وهو موضوع على البيت الطالع في الفلك وليس هو الاول كما يفعل بعضهم فان

كثيرا من علماء هذا الفن يقيسون الاول من القرعة الارضية بالطالع في الفلك وليس كذلك وانما الطالع الحادي عشر وهو بيت شكل العقير حيث

كان من القرعة الارضية وذلك لان رب الطالع في الفلك لا يغيب من الفلك وشكل العقير قد يغيب فاذا غاب فلا يكون الكلام الا على بيته حيث

كان وعلى الشكل الذي فيه فهو احق ان يكون موضوعا على الطالع في الفلك وكذلك الحكم على النظر لا يكون الا على بيت شكل العقير ولنظره للبيت

فان لم تجد شكلا متولدا من المسئلة المفردة فارجع الى الشكل الحادي عشر فانه بمنزلة رب الطالع في عزلته وخمس القوى الذي فيه باقيات بينه الا

قلنا انه طالع القرعة الارضية صاحب فيها وان غاب هو عنها فانظر في جميع المسئلة المفردة وان غاب عن بيته واحضر عند غيره فالعقير هناك

موجود بمنزلة القوى الطبيعية التي ذكرناها وان حضر في بيت طبيعيته التي هي طبيعته فهو بمنزلة رب الطالع في موضع شرفه وله هناك

اربع قوى والعقير هناك قطعي في البيت والشكل وان تجده في بيت طبيعيته فانظره في البيوت الاربعة التي طبيعتها تابعة في طبيعته

ان كان ناريا ففي الهوائية وان كان هوائيا ففي المائية وان كان مائيا ففي الارضية وان كان ارضيا ففي النارية فان حضر هناك

فثم العقير بعينه لانه بمنزلة رب الطالع في موضع حده وله هناك ثلاث قوى في البيت والشكل وان لم تجده في هذه الاربعة فاطلبه في الطبيعة

التي طبيعتها ثالث درجة من طبيعته ان كان ناريا ففي المائية وان كان هوائيا ففي الارضية وان كان مائيا ففي النارية وان كان

ارضيا ففي الهوائية فاذا وجدت هناك فهو بمنزلة رب الطالع في موضع مثلثه وله قوتان والعقير هناك قطعي في البيت والشكل وان

لم تجده هناك فانظره في بيت الطبيعة الرابعة من طبيعته على هذا الوصف كذلك فاذا وجدته هناك فهو بمنزلة رب الطالع في موضع وجهه في

الفلك وله هناك قوة واحدة والعقير هناك قطعي في البيت والشكل فان لم تجد المسئلة ترتيب ولم تحضره فاعلم ان المسئلة غريبة لغيب شكل العقير

عنها في رده شكل العقير الذي هو الحادي عشر الا انه فهو احق به فالعقير في بيته وفي الشكل الذي فيه قطعي فاعلم ذلك واعمل بالصواب ان شاء

واذا وقع شكل العقيرة الاربعة البيوت الاخيرة التي هي مقطع الاوتاد فهي في العقد الى البيت الخامس والعقد الداخل الى البيت الحادي عشر

والعقدة الداخلة الى البيت السابع والخارجة الى البيت الرابع وهذا في قوله الاخيرة لان كل بيت يرجع الى العدد الطبيعي ويكون الحكم

على البيت والشكل الذي فيه فاعلم ذلك واعمل به موفقا ان شاء الله تعالى **الفائدة الرابعة** في احكام النظر والاتصالات والشواهد اعلم

ان كل شكلين يجمعهما شكل يجمعهما بالتوليد فانهما متصلان فاذا وقع شكل العقيرة احدهما فالاخر ليس متصلا والذي تولد عنهما عن عقد ثم

والمرافقة كخلاص جوهر صافية وهذه الثلاثة كلها تشهد بالحكم بشكل العقير في المسئلة من شره وكعده ونحسه فاما شكل العقير مع النظر الى بيته

في اي موضع كان فانظر في موضع موافق للطبيعة فهو السعد والنحس مع وان نظر من موضع مخالف طبيعتهما متضادا مثل هذه النظر الارضية

كشكل تراب عن كلا هذا الحكم فان وافقه النظر تم الحكم بكلامه وان خالفه سقط الحكم بين بين وهما المتصل والمتولد منهما فان اتفقا

بالسهادة وصدق الكلام بحكم الغير وان فاقه في اهم كلا منهما خصوصا اذا كان في موضع بشكل الغير داخل البيوت الاوتاد ثم الترتيب فاذا اختلفت سهامها
فتشهد بعضها بالسعد والاخر بالنحس فالحقيقة عنه في عشر الارث به لجميع الشواهد الموقعة فيث قال بعدا النحس غلبت بحكم الشهادة وقد عرفت ان الشكل العلوي
بمنزلة رب الطالع في حسب الجهة فيحكم له بالنظر والمنظر بكون بالمقارنة والتثليث والاتصال والمقابلة والتربيع في اشكال الغير بحسبه فقد قارن
لا الشكل طبيعة وطبيعة والمقارنة نظر موافقة ومحبة وان وقع في بيت غير منه وكان طبيعة طبيعته فقد نظر الاثنية من التثليث وهو نظر موافقة
ومودة وان وقع في بيت طبيعته متصل الطبيعة منه في الدرجة الثانية فقد نظر الاثنية من الاتصال وهو نظر موافقة ومصاحبة وان وقع في بيت
طبيعة ثالث درجة في منه وطبيعة متصل من طبيعته في الدرجة الثانية فقد نظر الاثنية من اتصال المقابلة وهو نظر مخالفة ومضادة وان وقع في
بيت طبيعة رابع درجة في طبيعته فقد نظر الاثنية من التربيع وهو نظر مخالفة ومقابلة فاحكم بذلك واما الشكل المنقلب لشكل الغير فانه موضع
القمر الذي في القبال السعد والنحس من الفلك وكذلك شكل المنقلب بشكل الغير له حكم الاتصال السعد والنحس فهو مشترك في الحكم مع شكل الغير خصوصا اذا كان
في موضع اقوى من موضع شكل الغير كما عرفت فان وافق امر والمتولد منهما في السعادة او في النحس قوي حكم الشكل الغير وان اختلف فالحقيقة عند الاكثر كما عرفت
واما الشكل المتولد من شكل الغير ومن الشكل المنقلب وهو موضع شهادة الفلك الذي تشهد في البيت الثالث في الحكم لانه اقل من الاول وان اخرة الفلك من سقف
متابعة على الولادة وهذا العلم انما هو علم التوليد وما حصلت فيه القرعة الارضية الا متولدة تحت شكل من الشكلين جميعها كمثل من جوهرها وهو شاهد لهما وكل
في المواقف اليه فاحكم له بالشهادة ذلك بشكل الغير والمنقلب من اختلاف وحقيقي في عشر كما عرفت لكن وهذا الترتيب لمن لا يعرف هذه الاحكام الى
ينظر الى الاوتاد الاربعة التي هي الاول والرابع والسابع والعاشر والى الاقطاب الاربعة التي هي الثالث عشر والرابع عشر والخامس عشر والسادس عشر فهذه البيوت
الثابتة اقوى من بيوت القرعة الارضية فان كانت الاشكال التي فيها سعيدة كلها فاحكم بالسعادة وقضاء حاجة وحصول كل مطلوب وتمام الامر كما هو معروف
مع ثبوت سلامة العواقب في جميع الامور وان كانت نحسة كلها فبالعكس من ذلك وان كان بعضها سعيدا وبعضها نحسا فالحكم للاكثر وان تساوت الاشكال
فان كانت اربعة منها سعيدة واربعة منها نحسة فانظر الى البيت العاشر فانه بيت الرجاء والامل بالحاجة والمشقة فيحكم بالسعد او النحس على
فاحكم بهذا الحكم حيث يطلع فاعلم واما اهل البرية منهم ينظرون في الجمع لمسئلة المفردة البيت الخامس عشر فان كان اكثرها سعيدة حكموا بالسعادة وان كان اكثرها نحسا

حكما

حكم النحس وان ثبوت في الاسعاد فهذا ما اوردنا في العلم النظر والاتصال والشواهد وما يلزم منه والحكم **الفائدة الخامسة** في احكام شكل الغير والكيفية
بقدرته وحسبه تعبيرية **اعلم** ان هذا العلم لثلاث مراتب مرتبة بتدبير المملكة ثم مرتبة بتدبير العمر ومرتبة بتدبير الحظ المميز بين الاشياء وان صنفت
في هذا العلم ان يحفظ تعبير ذلك لئلا يشتبه عليه فيذهب مجانا او يخوض فيه فيذر ولا حقيقة العلم ونطق به فيه نقص عن مرتبة الكمال لانه نوع من تحت
امر الله وهو سبحانه ان اراد اظهر من عالم الغيب الى عالم الشهادة عنه ينطق بشكل الغير الذي ذكرناه وان اراد بقاه تحت علم غيبه لانه لطيف بعباده
عالم الغيب والشهادة على كل امره ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء فيحتج بنقصان العبد العالم وقصوره تحت كمال الصنعة فيخطئ في عبارته بالكلام
لان كلام العلم الطبيعي يتسع جدا الا يخلف الامر بين كونه يخلط اجزاءه بجزئيات شواهده واحكامه وكثيرا ما تختلف العبارة بشكل الغير فيشكل ان
والموافقة نادرة فاحكم لنفسه الا فيما فالرجوع اذا اختلط بشكل الغير ان يقول الانسان هذا ووضع في هذا العلم في موضعه والمميز بالعقل اذ ذلك ما ليس من
الكلام في ذلك الموضع وهو ان ينظر الى موضع جميع في القرعة المفردة بان كان السؤال عن تحصيل المال او نحو ذلك فحقيقة بيت المال او من زواج وتجدد
فحقيقة بيت الزواج او من سفر ونحوه فحقيقة بيت السفر فاذا عرف المادة فيه فيستدل عليها بالشكل الواقع في ذلك البيت فهو شكل الغير بالسعد والنحس او
النحس بحكم النظر والشواهد كما ذكرنا فهو الحكم الحقيقي الذي عليه الاعتماد في هذا العلم وما وقع في الاوتاد وهو كان في الاقبال وما وقع في السواقط فقد كان
في الاعتراض او يكون لضعيف ويمكن ذكر دون كل شكل بعشرة في احكامه نفسه لانه منتهى الدلالة والاحكام الجيد والاحكام للتفصيل وليس على جميع البيوت
من القرعة المفردة حتى يقع لمن على موضع سؤال المتبرك به **الشكل الاول الضاحك** سعد فابع مركز ارض منه لعنى الكواكب المشتري ومن
الاتم الخميس وفيه الصدق والمدد وجه اي حق يدل على المجد على السعادة وحسن الارادة والفرح والسرور وانشراح الصدور وتسهيل كل طريق في جميع
كل ضيق وسلامة العواقب ويحكم على التفصيل بدل منه **البيت الاول** على صلاح النفس وصلاح الجسم وصحة القرعة في جميع الاحوال **وفي**
البيت الثاني يدل على صلاح المال والمكاسب وخروج المال في مصلحة يعود نفعها على صاحبها وكل حركة في المال السرعة **وفي البيت الثالث** يدل
على صلاح الاخوة والقرابة والاصهار وصلاح حركة قريبة وخطوة وعلى كل حاجة مقضية **وفي البيت الرابع** يدل على حسن العواقب في جميع الامور وصلاح الاباء و

المساكن والاراضي والزروع وحب السياحة فرجعته وكذرة وفي الباب الخامس يدل على فرح وسرور من جهة مولود وخادم وذكر سعيد او فرح وفرجهم
وانشراح صدور وفي الباب السادس يدل على الانزلة المريض وافية سريعا وعلى صلاح العبيد والغلمان والمواشي وفي الباب السابع يدل على المراة
والزوجة الصالحة السعيدة وصلاح الشركاء والمطيعين والسلامة من جميع الشرور والاضداد والمخالفين وفي الباب الثامن يدل على رجوع الغائب
والاباق سريعا وفي الباب التاسع يدل على الاسفار الصالحة والحركات المفيدة والسلامة فيها من جميع الآفات وفي الباب العاشر يدل على قوة
الجاه والعز والسلطان وعلو المرتبة والامور المفيدة والسلامة من جميع الآفات وفي الباب الحادي عشر يدل على صلاح الامراء والوزراء والاصحاب
والاخيار ومحبتهم ومودتهم وبعيتهم وعلى السعادة ونيل الارادة وحصول كل سول والفرح بكل مسول وفي الباب الثاني عشر يدل على السلامة من الاعداء
والظفر عليهم وزوال الهم والغم والاحزان وصلاح الحال من الدواب والسلامة من كل محذور وفي الباب الثالث عشر يدل على سلامة الامر وصلاح احوال
مقوة ميسرة والفرح بجميع ما يسال عنه وفي الباب الرابع عشر يدل على صلاح المسول عنه من جميع انواعه واجناسه واشخاصه ورجوع ما فات وسرعة [illegible] على
الخير والسلامة وليس له في الباب الخامس عشر صورة كحكم بانه لا يتصور هناك وفي الباب السادس عشر يدل على صلاح الاحوال نتيجة جميع السوال والسلامة
الكواكب السعيدة والجيدة المحمودة والله اعلم الشكل الثاني الحمرة هذا الشكل نحس خارج مونث الاسم مركز الطبيعة هوائي جنوبي مولع
الكواكب المريخ ومن الايام الثلثا ومن العدد والمدد ثمانية ومن الحروف ب ك د وحكم الحمرة على الجملة تدل على سفك الدماء والخروج من الاوطان
والتشتت ومواضع المخاوف والنهب والتعدي واخذ الاموال والارواح والوقوع في كل مكروه وحكمها على التفصيل في الباب الاول تدل [illegible]
على التشوه [illegible] النفس والخصب فيه وعلى الملال في النفس والروح والحيوة الكدرة والعمر الذي هو غير صالح وفي الباب الثاني تدل على خروج المال بالغصب
والنهب والسرقة وعلى النحس في المال وتوفيقه وتركه وفي الباب الثالث تدل على الحركات النحسة والتعب وقلة التيسير وموت رجل او امراة
من الاهل وقلة الحظ من الاهل والقرابة ومخالفتهم والعداوة بينهم وفي الباب الرابع تدل على موت احد الوالدين وقلة الحظ منهما والعقوق
عقوق وخراب المساكن والديار والعمران والتشتت من الاوطان وقلة صلاح الزروع والآفات فيها وعلى المواقف الرديئة غير المحمودة وفي الباب الخامس تدل على

الاولاد

الاولاد وموتا ومدهم وعلى الهموم والاحزان والاخبار الواردة بالمكروه للسول وفي الباب السادس تدل على الامراض والحركات النحسة
وعلى عقوق العبيد والاماء والغلمان وموت المواشي وهلاكهن وفي الباب السابع تدل على زواجة نحسة وخصام الزوجة وخيانتها و
خصام الشركاء والمطيعين وخيانة البيت والسرقة وفي الباب الثامن تدل على موت امراة او رجل وعلى الحركات النحسة والخوف
والهلاك والخروج من الاوطان والتنقل من مكان الى مكان وعلى الهارب والآبق والغائب لا يرجع ان كان هذا الشكل او انتقل [illegible]
بالنحس الخارج وفي الباب التاسع تدل على الحركات النحسة والاسفار الردية وقطع الطريق واخذ المال والارواح والخسارة [illegible] الحركات
البعيدة والقريبة وفي الباب العاشر تدل على قلة الحظ والجاه والانحطاط المنزلة وخروج سلطان من بلد وهلاك الولاة واهل المراتب
العالية وفي الباب الحادي عشر تدل على الشقاوة والتحسر من جميع الحظوظ وعلى قلة الوزراء والاصحاب والاخيار وظهور العداوة منهم وفي الباب
الثاني عشر تدل على سطوة الاعداء والهموم والاحزان والحبس والجوامع والسجون والدواب الكبار وفي الباب الثالث عشر تدل على
المحنة القوية وضعف حال السائل وقلة الحظ فيما يسال عنه وفي الباب الرابع عشر يدل على شر حال المسول عنه وما خرج من اليد او فارقه
السائل لا يرجع والامور المرهونة الخامس عشر وفي الباب السادس عشر تدل على المحنة في جميع ما يسال عنه [illegible] وعلى المواقف
الردية غير محمودة والله اعلم في الشكل الثالث البياض سعد [illegible] مذكر الاسم مونث الطبيعة مائي غربي [illegible] من الكواكب القمر ومن الايام
الاثنين ومن العدد والمدد ثلثة ومن الحروف ج ل ش وحكمه على الجملة يدل على دخول السعادة ونيل الارادة وحصول المطالب والاتصال بالمحبوب
والسلامة من كل امر ردي [illegible] الواقف في جميع الامور وتيسير كل عسير والله اعلم واما احكامه على التفصيل فانه يدل في الباب الاول على
صلاح النفس ودخول السعادة عليها وصحة الجسم وطول العمر والله اعلم وفي الباب الثاني يدل على صلاح المال والمكاسب ودخول المنافع وكثرة
الحركات الموزونة وقضاء جميع الحوائج وفي الباب الثالث يدل على المسرة والفرح من جهة القرابة والاصهار والاصحاب ودخول المنافع بسببهم والله اعلم
وفي الباب الرابع يدل على المواقف الحسنة الجيدة والسلامة من كل مكروه وعلى الحظ من الوالدين وبرهم وصلاح المساكن والعمران والزروع ودخول

المصالح في جميع ذلك وفي البيت الخامس يدل على صلاح الاولاد وحصول مولود سعيد ودخول الافراح والانشراح لكون الطيب النفس فرح ج
الامور وفي البيت السادس يدل على سلامة المريض اللهم الا ان تقرب بنحس او شهد له فانه في صورة الكفن ويدل على صلاح العبيد والاماء و
الغلمان ونصيحتهم ودخول المصالح منهم وصلاح المواشي ودخول المصالح منهن وفي البيت السابع يدل على صلاح الزوجة وسعادتها وحصول زوج
سعيدة صالحة وعلى صلاح الشركاء والمعاملين ودخول المصالح منهم في جميع الخصوم والسلامة منهم والكاسدين وفي البيت الثامن يدل على دخول المال الميراث
من موت امراة او رجل عظيم القدر ويدل على السلامة من المخاوف ومن غائب او فات او خروج لمريض سالما وفي البيت التاسع يدل على دخول الثقة
وتيسير الامور في جميع الحركات والاسفار السعيدة القريبة والبعيدة والغائب وزيادة الاموال والعلوم والاديان والرؤيا الصالحة وفي البيت
العاشر يدل على قوة العز والجاه والسلطان وعلو المرتبة والاتصال بالسلاطين والولاة وكرمهم وعزهم وبرهم ودخول المصالح من
الجهات وطلب المعاش وفي البيت الحادي عشر يدل على السعادة القوية في جميع الامور وصلاح الوزراء والاصحاب والاحباب ونصيحتهم ومحبتهم ودخول
المصالح منهم وفي البيت الثاني عشر يدل على النصر على الاعداء والسلامة منهم ورضاء وذهاب الهموم والاحزان وخلاص المحبوس وصلاح الدواب
الكبار وفي البيت الثالث عشر يدل على صلاح حال السائل وقوة سعادته وحصول مراده وسلامته من كل مكروه وفي البيت الرابع عشر يدل على صلاح المسؤول
وسلامته وسعادته والاجتماع لكل محبوب ونيل كل مطلوب والفرح من البلاوفات او غائب يعود سريعا وليس لصورة في الخامس عشر وفي
البيت السادس عشر يدل على دخول السعادة ونيل الارادة في جميع ما عنده من الامور ومكان غاية حميدة محمودة الشكل الرابع الانكيس
نحس بارد يابس كثير الكلام برودة الطبيعة ارضي شمالي له من الكواكب زحل ومن الايام السبت ومن العدد والمدد اربعة ومن الحروف د م ث ودلالته على الحكمة
يدل على المحنة القوية ودخول الحزن في جميع الامور بما يتأتى عنده والوقوع في المكاره وقلة السلامة في المواقف التي غير صالحة محمودة وحكمه على التوقف
في البيت الاول يدل على العجز وذهاب الرئيس ودخول الحزن على النفس والعلل المؤذية الردية على الجسم ودخول النكد والحزن في جميع العمر وفي
البيت الثاني يدل على دخول الحزن في المال والمكاسب وقلة الحظ في الارزاق وقلة الصلاح وفي البيت الثالث يدل على التوقف في كل حركة وبعيد

الامور

الامور الرفعة المتعرقة وقلة قضاء الحوائج وسوء حال الاهل والقرابة ودخول الهموم والاحزان من اجلهم وفي الرابع يدل على
المواقف المكروهة وعلى قلة الحظ من الوالدين ودخول الهم والحزن من اجلهم او موت احدهم ويدل على دخول الحزن في الزرع والاراضي
والعمران ويدل على هلاكهم اللهم الا ان يتفق بنحس او يشهد له فبالعكس وفي الخامس يدل على دخول الهم والغم في حق الاولاد
والاحباب والتعب من غيبتهم وكون ذلك وفي السادس يدل على دخول الامراض القوية المؤذية وطولها ودخول المحنة على المريض
خصوصا اذا اتفق بنحس او يشهد له فان كان هنالك البياض فهو صورة الكفن والاجتماع فهو صورة النعش والجماعة فهم جماعة الموتى
ويدل على دخول الحزن في العبيد والاماء والغلمان والمواشي وقلة الحظ منهم وفي السابع يدل على الزوجة الخبيثة ودخول الحزن
بسبب العرس والعشق والزنا واللواط خصوصا ان شهد له احد الاثنين وهما الكوسج والحمرة ويدل على خصام الزوجة والشركاء و
المعاملين وقلة الحظ منهم ودخول المحنة من السراق وجميع الاضداد والمخالفين وفي الثامن يدل على الجور والموت والمكاره و
الاحزان وغصب المال والتعب وسوء الحال خصوصا اذا شهد له النحس والنقيب وفي التاسع يدل على التوقف في الحركات وعلى المحنة
في الاسفار والحركات البعيدة والقريبة وبخت قلة وطول السفر والغربة عن الاوطان ودخول الفاسدة ورؤيا المنامات المكروهة
وفي العاشر يدل على دخول الحزن على السلطان ومن صاحب جاه الولاية فانه يدل على الخلط والانكس والانتكاس والتوقف في
جميع الحركات والصفات وفي الحادي عشر يدل على الشقوة وقلة السعادة وقلة الحظ في الوزراء والاصحاب والاحباب وعداوتهم و
قلة نصيحتهم وفي الثاني عشر يدل على دخول الهم والحزن من جهة الاعداء وتقويتهم وخصامهم وشدة العداوة ويدل على طول المكث
في السجون وتعسير الخلاص وقلة الرحمة منهم ودخول المحنة في الدواب الكبار وفي الثالث عشر يدل على بؤس حال السائل ودخول المحنة القوية عليه
وقلة حظه في جميع مراده وفي الرابع عشر يدل على بؤس حال المسؤول عنه ودخول المحنة عليه والمرعنه وقلة الاتصال به ولا صورة
له في الخامس عشر وفي السادس عشر يدل على المحنة القوية على السائل والمسؤول عنه وقلة السلامة والعواقب الردية الغير محمودة

وفي الثاني عشر يدل على ... [illegible] وجميع الوقائع ... جميع المطالب والاعلام **الشكل السادس العشر الخارج** ويكون ...

من ترك الكلام ... الطبيعة ... [illegible] الكواكب ... والبد ... [illegible] وجميع الحروف ... [illegible] حركات المحتاجات

... جميع الامور ... [illegible] وتحويل من مكان الى مكان ... [illegible] الاحوال ...

... **في البيت الاول** يدل على ... [illegible] وكثرة الدراهم والبوس في جميع الامور **وفي الثاني**

يدل على ... المال ... [illegible] **وفي الثالث** يدل على حركة ... [illegible]

وفي الرابع يدل على ... [illegible] السعادة ... [illegible] العمران ... [illegible]

وفي الخامس يدل على ... الاولاد ... [illegible] **وفي السادس** يدل

على مرض ... [illegible] المرض ... [illegible]

وفي السابع يدل على ... [illegible] الخصام ... [illegible]

... [illegible] **وفي الثامن** يدل على الخوف من الموت والهلاك ... [illegible] **وفي التاسع** يدل على قوة ...

... [illegible] **وفي العاشر** يدل على ... [illegible]

... [illegible] **وفي الحادي عشر** يدل على ... [illegible]

... [illegible] **وفي الثاني عشر** يدل على ... [illegible]

وفي الثالث عشر يدل على ... [illegible] **وفي الرابع عشر** يدل على ... [illegible]

... [illegible] **الخامس عشر** ... **السادس عشر** يدل على ... [illegible]

... [illegible] جميع الامور ... **الشكل السابع الكوسج** ... [illegible]

الشكل الثامن الاجتماع ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] **في البيت الاول** يدل على ... [illegible] **وفي الثاني**

يدل على ... [illegible] **وفي الثالث** يدل على ... [illegible]

... [illegible] **وفي الرابع** يدل على الآباء ... [illegible]

... [illegible] **وفي الخامس** يدل على ... [illegible] **وفي السادس**

يدل على الامراض ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] **وفي السابع** يدل على ... [illegible]

... [illegible] **وفي الثامن** يدل على ... [illegible]

وفي التاسع يدل على ... [illegible] **وفي العاشر** يدل على ... [illegible]

... [illegible] **وفي الحادي عشر** يدل على ... [illegible]

... [illegible] **وفي الثاني عشر** يدل على ... [illegible]

... [illegible] **وفي الثالث عشر** يدل على ... [illegible]

... [illegible] **وفي الرابع عشر** يدل على ... [illegible]

... [illegible] **وفي الخامس عشر** يدل على ... [illegible]

المريخ ومن الايام الثلثا ومن العدد والمفرد سبعة ومن الحروف ذ ع ذ وهي الحلة يدل على الحركات السخنة ونهب الاموال وقطع الطريق وسفك الدما

والفسق والزنا وهتك المحارم وما خرج او جاء او غاب لا يرجع وادا العلم والحكم على التقصير **في البيت الاول** يدل على المحنة القوية من جهة النفس

وهلاك الجسم وتعذيره وعزه وبراعة العمر والحرارة والحمى **وفي الثاني** يدل على نحس بيت المال والمكاسب وخروجه من الغصب والنهب والسرق

واتصال النحس ببيت النفس **وفي الثالث** يدل على الحركات المحنة وقلة قضاء الحوائج والانقطاع عنها ويدل على محنة الاهل والقرابة وعداوتهم

وقلة الحظ منهم ويدل على اتصال النحس ببيت الاخوة **وفي الرابع** يدل على المحنة القوية من جهة الاب والوالدين والمساكن والعمران

والزروع وغير ذلك ويدل على النحس ببيت الاب **وفي الخامس** يدل على عقوق الاولاد وعداوتهم وخروجهم عن الطاعة والمحنة

وقد يدل على الاخبار الردية المحزنة ويدل على اتصال النحس ببيت الولد والاحباب **وفي السادس** يدل على عاقبة غير محمودة للمريض ان يهلك او

القتل وخروجه بالمرض والاوجاع او الجراحة ويدل على عقوق العبيد والاماء والغلمان وفسقهم وتخليطهم وقلة الحظ منهم وعلى اتصال النحس ببيت

المرض والاسقام **وفي السابع** يدل على الزوجة المحنة وفسق الزوجة والزنا والسرقة والخيانة من جهة الشريك وحرمة الاصدقاء والمعاملين ومخاصمة

جميع الاضداد ويدل على اتصال النحس ببيت التزويج **وفي الثامن** يدل على الخوف والنهب وقطع الطريق وادا العبيد والغائب والموت لا يرجع

ويدل على اتصال النحس ببيت الموت **وفي التاسع** يدل على الحركات المحنة والاسفار الخاسرة والغصب للمال والخروج وقلة الحظ من المواريث وخروج الاخوة

من البلاد بالكره **وفي العاشر** يدل على الحبس والخطط للمنزلة وقلة الجاه والحظ وكثرة خروج السلطان وخروج الجنود او خروج العمال

وفي الحادي عشر يدل على خيانة الوزراء والاصحاب وخصومتهم والاحباب وخروجهم عن الطاعة وقلة الحظ منهم **وفي الثاني عشر** يدل على قوة الاعدا والحساد وتسلطهم

والخوف والهم والحزن في امورهم وخروج المسجون والحاق النحس ببيت الدواب الكبار وقلة نفعهن **وفي الثالث عشر** يدل على انتقال حال السائل وقلة حظه

وفي الرابع عشر يدل على سوء حال المسؤول عنه وما خرج لا يعود وليس الكذب صدقا **وفي الخامس عشر** وفي **السادس عشر** يدل على سوء حال

المسؤول عنه والمحنة القوية والعاقبة الردية غير محمودة واسمه **الشكل الثامن بقي الخد** نكد ممتزج داخل من كراهم ثورات الطبع حارة يابسة شمالي برجه المريخ الكواكب الزهرة

معه

الدايم المجتمع ومن العدد والمفرد ثمانية ومن الحروف ح ف ظ وهي الحلة بيت المجتمع يدل على الحزن والشرور والمرداد والكروه

من الرجال ونحو ذلك ويدل على كل شيء حسن والعز من البد والفرج والافراح والسرور انما طورا وهو يدل على المعقود **في البيت الاول**

يدل على طيب النفس ودخول السعادة على الروح والجسم وزوال الاعتقاد من جميع العمر **وفي الثاني** يدل على صلاح الاموال والمكاسب ودخول

النعم من المال النافع والسرور **وفي الثالث** يدل على قضاء الحوائج وكل حركة مباركة وصلاح الاهل والقرابة ودخول المصالح منهم ومحبتهم

ومحبتهم ودوامهم **وفي الرابع** يدل على صلاح الاباء والوالدين والعقارات والسعادة من الاباء ودخول المصالح من جميع ذلك **وفي**

الخامس يدل على الفرح والسرور وانشراح الصدر وحصول الولد وسعيه ودوام الاخبار السارة **وفي السادس** يدل على صلاح حال

سلامة المريض وعافيته وصلاح العبيد والاماء والغلمان والدواب ودخول المصالح منهم **وفي السابع** يدل على الزوجة الصالحة وخروج

سعيد ولا ان يحصل النحس في الشهيد وخصوص الاقرباء ويدل على صلاح الشركاء والمعاملين ودخول المصالح منهم والعلم الالاهي في حق الحبيب والحسن اليه

وشهادة في النحس **وفي الثامن** يدل على رجوع الغائب والمفقود والابق والاسترداد والمقدر من حسب الخلاف **وفي التاسع** يدل على الحركات

السعيدة والاسفار ودوام المنافات الصالحة **وفي العاشر** يدل على قوة الجاه والقرب من السلطان ودخول الارزاق من الملوك والعطيات

وفي الحادي عشر يدل على السعادة من الاصدقاء ومحبة الاحباب وصلاح الاصحاب والوزراء ومحبتهم **وفي الثاني عشر** يدل على الظفر على الاعداء والحساد

منهم وزوال الهموم والاحزان ونقل الحال من الحبس وصلاح الدواب الكبار ودخول المنافع منها **وفي الثالث عشر** يدل على قوة حال

السائل وسعادته وزوال الافات وسلامته مما كان في فكره **وفي الرابع عشر** يدل على حسن حال المسؤول عنه ونيل المطلوب وما خرج من اليد يعود اليها

سريعا **وفي الخامس عشر** **وفي السادس عشر** يدل على حسن حال المسؤول عنه وحصول المطلوب والامر في كل ما يطلب وكل عاقبة محمودة

واسمه **الشكل التاسع العتبة الداخلة** وسترانه الفرح اذا طلعت في اول بيت في القرعة دلت على السعادة ونيل المطلوب في جميع الامور

وهو شكل سعيد ثابت شمالي مركب الطبع حار يابس برجه الحوت الكواكب المشتري ومن الايام الخميس ومن العدد والمفرد ٩ ومن الحروف ط ص ظ

ويحكم بها تدل على الجملة على الفرح والسرور وانشراح الصدر ومعنى قوة السعادة وبلوغ الاقصد والاجتماع بكل محبوب ونيل كل مطلوب والسلامة من كل مرهوب

ويحكم بها على التفصيل تدل في البيت الاول على صلاح النفس وصحة الجسم وسعادة العمر وحصول كل مطلوب بلا فرح ولا بحزن … البيت من موت الوهم

وفي الثاني يدل على صلاح المال وزيادته ودخول الارزاق من كل المكاسب وفي الثالث يدل على قضاء الحوائج وعلى كل حركة صالحة وعلى صلاح

الاهل والقرابة ودخول الصلح بينهم وفي الرابع يدل على صلاح الاباء والعواقب والمساكن والعمران والزروع ودخول المنافع القوية من جميع ذلك

وفي الخامس يدل على صلاح الاولاد والفرح والسرور وانشراح الصدر ودخول مولود صالح او خبر يشهد له والله اعلم وفي السادس يدل على السلامة والعافية

من جميع الامراض وعلى صلاح العبيد والاماء والغلمان والمواشي وسعادتهم ودخول المصالح والمنافع منهم وفي السابع يدل على عز وجاه او زواج صالح

عفيف لا يتبين له وعلى صلاح الشركاء والمطالبين ونحوهم ودخول المنافع منهم وفي الثامن يدل على الامن من كل خوف وعلى رجوع الغائب والقادم

والآبق والضائع ونحو ذلك وفي التاسع يدل على الحركات السعيدة والاسفار الطيبة وزيارة الصالحين وحصول المنافع والعلوم النافعة والامور

كل مرغوب وفي العاشر يدل على قوة العز والجاه وطلوع الانجم وكمال درجة عالية كان لها من يتمناها وربما كان سلطانا او اميرا ان كان له

ما يليق به او صاحب راية او كبير القوم او نحو ذلك ويدل على دخول السعادة وبلوغ الامل والرجاء والامن من كل ما يتمناه الانسان والسلامة من كل محذور وتدل

على محبة الاحباب وصلاح حال الكتاب والوزراء ونحوهم وفي الحادي عشر

وفي الثاني عشر يدل على الرزق على الاعداء والسلامة منهم وزوال الهموم والغموم والاحزان وخلاص

المسجون … وصلاح الدواب الكبار ودخول المنافع والمصالح منهم وفي الثالث عشر يدل على السعادة وبلوغ ما يتمناه والامن من جميع المخاوف وفي

الرابع عشر يدل على حسن حال المسؤول عنه ودخول المطلوب والامن من كل مرهوب وما يخرج من … وليس له في الخامس عشر …

السادس عشر يدل على سعادة الانسان المسؤول عنه وصلاح حاله وعلى حصول المأمول والسلامة من كل العواقب السعيدة الحميدة والله اعلم

الشكل العاشر الطريق وهو شكل نحس خارج … من الكواكب القمر ومن الايام الاثنين ومن العدد …

عشرة

عشرة وهو من الحروف … يدل والله اعلم ويحكم بها على الجملة على الحركات النحسة والاسفار الردية المحزنة …

والشتات والغربة والبلاء وتنقل من الاوطان للاماكن ويدل على … الى البيت … العقوبة والسرقة والنهب والتلف

والضياع ونحو ذلك والله اعلم ويدل بحكم على التفصيل في البيت الاول على النفس وانزعاجها بالحركات النحسة والتعلق

وقلة القرار على حال واحد وكثرة السقام في الجسم وقلة الصحة وقصر العمر وفي الثاني يدل على نقص المال وضياعه وخروجه لا الى

سبب … او سرقة ونحو ذلك وفي الثالث يدل على الحركات النحسة وقلة قضاء الحوائج وعلى نقص … الاخوة والاهل

والقرابة وقلة معونتهم … وفي الرابع يدل على الوقوف في جميع الامور وعلى النحسة … الاباء والعمران والزروع وقلة

صلاحهم وقلة النفع منهم وفي الخامس يدل على نحس … الاولاد وعقوقهم وخروجهم عن الطاعة وكثرة الهموم والاحزان

وتشتيت الافكار وتفريق الخواطر وورود الاخبار بما يسوء بالاسير وفي السادس يدل على الامراض المولمة والمتعلقة … المخرجة

لهاربين … العبيد والاماء والغلمان والمواشي وتشتيتهم وقلة نفعهم وفي السابع يدل على نحس الزوجة وخيانتها وخيانة الشركاء

والمطالبين … ونحو ذلك وفي الثامن يدل على الخوف والموت والهلاك والاباق والضياع والفوات …

وفي التاسع يدل على الحركات من الاوطان وتشتت من مكان لمكان والخروج من الاديان … الردية وورود الماء …

وفي العاشر يدل على … الملوك والسلطان … وعلى تشتيت الدول وتفريق الجند وانهزامهم وخروجهم … ويدل على

الهلاك والحط من المرتبة العالية وقلة الجاه وقلة … والمناصب والصنعات وفي الحادي عشر يدل على … وقلة

حصول المأمول وخروج الاحباب والكتاب والوزراء … وفي الثاني عشر يدل

على … من جهة الاعداء وعلى الهموم والاحزان وخروج المسجون … وقلة صلاح الدواب وقلة نفعها وفي الثالث عشر

يدل على … وفي الرابع عشر يدل على … المسؤول عنه وقلة حصوله وما يخرج … وفي الخامس عشر يدل على

السحن العقد وخروج بال الايرجع وقلة السلامة في جميع المواقف وفي السادس عشر يدل على كثرة الحزن والسؤال عنه وقلة الهمة والسلامة في جميع الامور
الشكل الحادي عشر النصرة الخارجة وهو سعد خارج من برج ثابت الاسم والطبيعة مزاجه غربية ابدا من الكواكب الشمس ومن الايام الاحد ومن العدد والمدد
ثلثة ومن الحروف ح لش واذا وقع على الحكمة تدل على قوة السعادة ونيل الكرامة وقوة النفوذ والنصر وحصول كل مطلوب والامن من كل مرهوب
ويدل على قدر حشمته والحسنى وعلى التفصيل في البيت الاول على قوة السعادة وطيب النفس وصحة الجسم وفي الثاني تدل على
نفع سريع وفي الثالث تدل على فضل جميع الحوائج وفي الرابع تدل على كل ذي حركة صالحة سعيدة وعلى صلاح عيشة الاهل والقرابة
وحصول المنافع منهم ومحبتهم ومودتهم وفي الرابع يدل على صحة الاباء وصلاحهم وصلاح العمران والزروع وحصول المنافع من جميع ذلك
وفي الخامس تدل على الفرح والسرور وانشراح الصدر وحصول ما لو سعيه ذو فرح كبير او كتاب لطيف وفي السادس يدل على الصحة والسلامة
من جميع الامراض وصلاح الولد والاماء والغلمان والدواب وجميع المواشي وسعادتهم وحصول المنافع وفي السابع تدل على
عفة الزوجة وصلاحها وسعادتها ودوام الشركة وصلاح المطالبين وقلة الخيانة وفي الثامن تدل على السلامة في الحق و
في جميع الحركات والغيب والآبق والضائع والفائت يعود سريعا وفي التاسع تدل على السعادة ونيل الاكرام في جميع الحركات
والاسفار السعيدة والقريبة وحصول الفوائد وسلامة النفس والمال وبلوغ الآمال مما تحركت النفس اليه وفي العاشر تدل على قوة
العز والفوز والجاه والقبول التام وعلو مرتبة وبلوغ امنيته حتى يصير سلطانا او وزيرا او اميرا او قاضيا او دليل او كبير
قوم على قدر حال السائل في ذلك وفي الحادي عشر تدل على قوة السعادة ونيل الكرامة وحصول الاموال وطيب الرجا والامل ومحبة
الاحباب ومودة الاصحاب ونصيحة الوزراء ونحوهم وفي الثاني عشر تدل على النصر على الاعداء والظفر بهم والسلامة منهم وتدل على
خروج الهموم والاحزان وما يكره عن السائل وخلاص المأسور والمسجون وفي الثالث عشر تدل على قوة حال السائل وسعادته ونيل اراداته
في كل ما يطلب والسلامة من كل ما يحذر وفي الرابع عشر تدل على حسن حال المسؤول عنه وحصول كل ما يروم من جهة وما خرج من اليه يعود سريعا

وفي الخامس عشر تدل على قوة السعادة ونيل الارادة وحصول المطلوب والامن من كل مرهوب والسعي في التقوية من كل ما يدل
اليه السائل وفي السادس عشر تدل على سعادة السائل والمسؤول عنه وحصول كل مطلوب والامن من كل مرهوب والثبات في المودة
القلوب والعلم الشكل الثاني عشر القبض الخارج اذا وقع في موضع موافق للطبيعة سعيد وقارن السعود او شهد له فحكمه حكم المشتري
في السعادة وان وقع في موضع مخالف فبالعكس يكون حكمه حكم المريخ في النحسة وهو نحس خارج من برج ثابت الطبيعة مذكر الاسم ارضي مثاله من الكواكب
المشتري ومن الايام الخميس هذا ان وافق السعادة وان كان في النحس فبالعكس وله من الكواكب المريخ ومن الايام الثلثاء ومن العدد والمدد
اربعة ومن الحروف د م ت واختص من الحلة السعيدة كالفضة وعلى الحلة النحسة كالحمرة والاعلم وعلى التفصيل في البيت الاول
يدل على الحركة القوية وخروج النفس من الشقاوة اولا والسعادة في الرفع والجسم والعمر على قدر ما اقترن به او شهد له وفي الثاني يدل
على صلاح المال والاحسان وحرصه وقربه الى الرجوع والنفع وعلى قدر ما اقترن بالمقترن والمشاهد وفي الثالث يدل على حركة تجري
وعلى الاهل والقرابة والسؤال عنهم ذلك على قدر المقترن والمشاهد وفي الرابع
وفي الخامس يدل على الفرح والسرور وعلى كل حركة صالحة في حق الاولاد
وبالعكس ان نحس النظر والمقترن والمشاهد وفي السادس يدل على خروج المريض الى العافية والسلامة الا ان يقترن او شهد له نحس
وفيه الشجاع والباس والمحاربة والقتال ويدل على صلاح العبيد والاماء والغلمان والمواشي كل ذلك اذا نظر له طبيعة سعد او النحس
السعد او شهد له والا فبالعكس وفي السابع يدل على الانتقام والخيانة والسرقة والزنا اذا اقترن به النحس والا كان الامر بعكس من ذلك
وفي الثامن يدل على الخوف والموت والغائب لا يرجع وكذلك المسروق والآبق والضائع كل ذلك اذا اقترن به النحس او شهد له والا
كان الامر بعكس في ذلك وفي التاسع يدل على قوة الحركة والاسفار وغيرها على قدر الشواهد وفي العاشر يدل على الكتاب والعز والنصر
المرتبة والولاية والمجالس والصفات على قدر الشواهد وفي الحادي عشر يدل على الصداقة والسعادة وحصول المأمول ومعه على قدر الكل

والنظر الشاهد وفي الثاني عشر يدل على النصر على الاعداء والخروج من الهموم والاحزان وخلاص اهل المسجون وعلى صلاح الدواب الكبار والافق يكس على قدر النفاذ
الاتصال والقوة وفي الثالث عشر يدل على قوة السلطان وقوة تحمله او تحسيه على قدر الاتصال والنظر والشهادة وفي الرابع عشر يدل على تحسين المسائل عنه لو على
تحسه على قدر الاتصال وخروج الابراج او برجين على قدر النظر والاتصال استوائه وفي الخامس عشر يدل على السعادة فيما يؤول اليه الامر ان تولد في برجين والعكس ان تولد في
نحسين وفي السادس عشر يدل على سعادة السائل والمسائل عنه او نحسها فيما يؤول اليه الامر على قدر الاول ونحس عشرين السعادة ونحسه الشكل الثالث عشر العقلة
وهو نحس ممتزج ضرب من كل الطبيعة يؤنث الاسم اسرته لها من الكواكب زحل ومن الايام السبت ومن العدد والمعدود ... ومن الحروف ف ث يدل بكل ما فيها الكلية على
ثبات الامور وصحة الاجسام وصحة المعاملات وعفة النساء وحفظ المحبة والمودة وكتمان السر والعقد والادب والرشاد وعلى صحة الكلية المكنونات والادوات المخزونة
وصور الدراهم وكذلك وتدل على ضعف العبد وعلى كل تستر ودوام وتدل على الشيب في البيت الاول على صلاح النفس والكفاف والنفوس وصحة الجسم
الى اخر جميع العمر وفي الثاني تدل على صلاح المال وحفظه وعلى صور الدراهم ومواضع الكنوز المخزونة كالصندوق المقفل والاناء المختوم ويكون ذلك وفي الثالث
يدل على توقف الحركات وقلة قضاء الحاجات والحكمة في الاديان وكتمانهم العداوة واظهارهم المحبة وفي الرابع تدل على الاباء وسلامة المواقف والنبات
والعمران وصلاح الزرع وحفظها وتحسين الافات وفي الخامس تدل على صلاح الاولاد وعفتهم وعلى كتاب مختوم يصل من بعض الاحباب فيه فرح وكذا وفي السادس
يدل على طول المرض في القرب او شهدها ... او الجماعة او الاجتماع او العقلة على الربة وتدل على صلاح العبيد والاماء والغلمان والمواشي
وفي السابع تدل على عفة الزوجة وامانتها وامانة الشركاء والمعاملين وحفظ الاشياء من السرق وفي الثامن تدل على صحة الفرج ... وحصول
المال من ميراث ودين وتوقف الغائب والابق والضائع والفائت وفي التاسع تدل على توقف الحركات وانتقال جميع الامور وتعسرها وبطوء
... وقلة الفوائد في جميع الحركات وفي العاشر تدل على ميزان الامور والعز والظفر وقوة الجاه وقوة حال السلاطين وتوقف ...
وفي الحادي عشر تدل على السعادة والطلب ... وتحسيرا وكذلك تدل على حفظ المودة والمحبة في جميع الاحباب والاصحاب وفي الثاني عشر
تدل على قوة حال المسجون ودوام العداوة وتدل على طول السجن وحبس الحوامل وان تعدت ... والاجتماع والانكار ...

وعلى صلاح الدواب الكبار وفي الثالث عشر تدل على توقف السائل وقلة حظه فيما سال عنه وفي الرابع عشر تدل على توقف ...
وقلة ظهور ... لا يرجع وفي الخامس عشر تدل على المحنة في جميع الامور وعلى صفة الفرد وعلى نحس ما يؤول اليه الامر ... اذا
كان في نحسين او احدهما نحس وفي السادس عشر تدل على نحس السائل والمسؤول عنه والتوقف في جميع الامور الشكل الرابع عشر القبض الداخل
وهو سعد ... الدم والطبيعة هوائية جنوبي له من الكواكب الشمس ومن الايام الاحد ومن العدد ... ومن الحروف ... يدل بكل احكامه
في الجملة على ... في جميع المسائل وعلى قوة السعادة ونيل الاماني وحصول المطلوب ... بسبب ... تفضيل الكلام
في البيت الاول يدل على دخول السعادة ونيل الارادة في النفس والروح والجسم وسعادة جميع العمر وفي الثاني يدل على صلاح المال ودخوله
في ... وفي الثالث يدل على الحركات السعيدة وقضاء جميع الحوائج ونيل المطالب وصلاح الاخوة والقرابة ودخول ...
الحجة منهم وفي الرابع يدل على حسن العواقب في جميع الامور وصلاح الاباء والعمران والنبات والزرع ودخول المنافع الجيدة منها وفي الخامس
يدل على صلاح الاولاد وحصول مولود ذكر سعيد وعلى السرور والفرح وانشراح الصدر وكشف ... النفس وفي السادس يدل على مرض ...
السلامة والعافية ويدل على صلاح العبيد والاماء والغلمان والمواشي ومنافعهم ودخول المصالح منهم وفي السابع يدل على الزوجة الصالحة
السعيدة العفيفة وعلى صلاح الشركاء والمعاملين وامانتهم ودخول المصالح منهم وتدل على كل ... والنصر على الاعداء والمخالفين وفي الثامن
يدل على ... في جميع ... فيه السلامة في جميع المهالك ورجوع الغائب والفائت والابق والضائع ويكون ذلك وفي التاسع يدل على
الاسفار ... والحركات السعيدة ودخول الفوائد والعلم ... والمنامات الصالحة والتجارة الرابحة والسلامة في جميع الامور الدينية وفي العاشر
يدل على قوة الجاه والعز والسلطان وعلو المرتبة وطلوع الاجنحة وارتفاع الامور العالية ... كمال ... دخول الفوائد في جميع الحركات ...
المواشي ... وفي الحادي عشر يدل على قوة السعادة ونيل الارادة وحصول المامول في جميع ... النفس ويدل على محبة الاحباب ... الامر ...
نصيحة الوزراء ... وفي الثاني عشر يدل على النصر على الاعداء وزوال الهموم والاحزان وسلامة ... وخلاص الاهل وصلاح الدواب

الكبار ودخول النفع منهم وفي الثالث عشر يدل على قوة حال السائل وسلامته وميل ارادته وبشارته فيما يسأل عنه وفي الرابع عشر يدل على حسن
حال المسؤول عنه وسلامته ورجوع ما خرج من اليد وحصول كل مطلوب والامن من كل مرهوب وفي الخامس عشر يدل على قوة السعادة وميل الارادة وحسن العواقب
في جميع الحركات وفي السادس عشر يدل على سعادة السائل والمسؤول عنه وعلى صلاح الامور وانشراح الصدر وحسن العواقب الحميدة في جميع الامور والمهم
الشكل الخامس عشر النقي الداخل وهو سعد داخل مؤنث الاسم ذاتي طبيعته مائية عنصره بلغمي من الكواكب الزهرة ومن الايام الجمعة ومن العدد والمدد سبعة ومن البروج
ثور فيدل على الاحكام الجملية على حسن الصورة وقليل القدر ومن الابدان وعلى دخول الارزاق الحلية وعلى قوة السعادة وميل الارادة وعلى الفرح
والسرور وانشراح الصدر وسلامته من جميع الامور وعلى التفصيل يدل في البيت الاول على قوة السعادة في النفس والروح وصحة الجسم وسعادة العمر
ونحو ذلك تتمنى النفس وفي الثاني تدل على صلاح بيت المال والمكاسب ودخول الارزاق الكلية والاموال الجزئية الى السائل وفي الثالث تدل على
في جميع الحركات وقضاء الحوائج وصلاح الاهل والقرابة ودخول النفع والمصالح منهم وفي الرابع تدل على حسن العواقب وميل المطالب وصلاح
والمساكن وصلاح الزروع ودخول المصالح الكلية منه وفي الخامس تدل على الفرح والسرور وانشراح الصدر وحصول مولود سعيد ان كانت حاملة
او رسول يصل بالمدايا مما تهوى النفس وفي السادس تدل على سلامة الامراض والصحة من جميع الاعراض وصلاح العبيد والاماء والغلمان والمواشي ودخول
النفع منهم وفي السابع تدل على زوجة جميلة عفيفة او زواجة صالحة ويدل على الصحة في بيت الفراش والامانة في الزوجة والشركاء والمطالبين
من جميع الخصمان والظفر على جميع المخاصمين وفي الثامن يدل على السلامة من جميع المخاوف ورجوع الغائب والغائبات والآبق والضائع
الى اهله وفي التاسع تدل على قوة السعادة في جميع الحركات السعيدة والاسفار الرابحة المفيدة وحصول كل مطلوب والامن من كل مرهوب وبشارة
بما تهوى القلوب وفي العاشر يدل على قوة العز والسلطان والجاه وعلو المرتبة العالية التي تليق بكل انسان في جميع امره وتدل على صلاح السلطان وعدله
ودخول الاموال اليه في جميع بلاده وقوته في جنده وفي جميع مملكته وفي الحادي عشر تدل على قوة السعادة وميل الارادة وحصول المال وصلاح
جميع الاحوال ومحبة الاحباب وموافقة الاصحاب ومعرفة الوزراء وفي الثاني عشر تدل على قوة الظفر على الاعداء والسلامة منهم وعلى ثبات الامر

وانشراح الصدور وقلة الهموم والاحزان وخلاص المسجون وصلاح الدواب الكبار وحصول النفع منهم وفي الثالث عشر يدل
على قوة السائل وسعادته وميل الارادة وبشارته بكل ما يحب ويرضى وسلامته بكل ما يخشى وفي الرابع عشر تدل على حسن حال المسؤول عنه و
بشارة السائل بحصول ما يهواه وما خرج من اليد يعود سريعا وفي الخامس عشر يدل على وجود السعادة في جميع عواقب الامور والفرح والسرور و
انشراح الصدور وسلامته ما قبل اليه من الامور وفي السادس عشر يدل على سعادة السائل والمسؤول عنه وصلاح حالهما وحصول المطلوب والسلامة
من كل مرهوب وحسن جميع الامور والله اعلم الشكل السادس عشر الجماعة وهو سعد مؤنث الاسم ذاتي طبيعته هوائي ومن
الكواكب عطارد ومن الايام الاربعاء ومن العدد والمدد ثمانية ومن البروج الجوزاء والسنبلة والله اعلم على الجملة على الامور المؤتلفة
وكثرة الجماعات على الامور المهمة ومثل جماعات الحرب وجماعة الخصام وجماعات ونحو ذلك وتدل على اختلاف الالوان والاعداد
تقع عليه اسم الصغير والكبير والله اعلم وعلى التفصيل يدل في البيت الاول على كثرة الهموم والاحزان والوسوسة في النفس واختلاف
العقل وكثرة الآفات بالجسم وتغير الاحوال والانتقال من حال الى حال في جميع العمر وفي الثاني يدل على دخول الخسارة في المال والتجارة
وتغير الاحوال في جميع المكاسب وفي الثالث تدل على الحركات المختلفة وقلة قضاء الحوائج وخلف الاهل والقرابة واختلافهم وقلة الحظ منهم
وفي الرابع تدل على اختلاف الامور وعدم حسن العواقب وفساد بيت الآباء وخراب العمران والنبات وهلاك الزروع وقلة المصلحة منها
وفي الخامس تدل على الهموم والاحزان ومخالفة الاولاد وعقوقهم ودخول الاخبار المخوفة على نفس السائل وفي السادس تدل على
طول المرض وكثرة العلل وقلة السلامة خصوصا ان النصر بها الاجتماع بجماعة والعلة والمرض وتدل على العبيد
والاماء والغلمان والمواشي وقلة المصلحة منهم وفي السابع تدل على الخلاف والزوجة والازواجة والمخاصمين وقلة السلامة من
الاعداء والمخاصمين وفي الثامن تدل على المخاوف والمهالك وقسمة المواريث وتدل على توقف الغائب والآبق والضال
وفي التاسع تدل على الحركات المختلفة والاسفار الرديئة وقلة الفوائد والحصول النفس والروح

وفي العاشر تدل على قوة الهمة والعز والسلطان وكثرة الحركة والشرة وحصول المطالب هذا ان سعدت او اتصلت بسعد والا فبالعكس وفي
الحادي عشر تدل على الشقاوة والمحنة وقلة الحظ في الاسباب والاصحاب والوزراء وقلة الفهم وفي الثاني عشر تدل على دخول الهموم والاحزان
من قبل الاعداء وشدة عداوتهم وصولتهم وتدل على طول السجن وتعسير الولادة في الدواب الكبار والهلاك وفي الثالث عشر تدل على قوة
حال السائل ومزيد ارادته او ضعفه وقلة حظه ودمار قدره ان شهدت به المسئلة وغلب عليه سعود ونحسها وفي الرابع عشر تدل على حال المسئول عنه
او نحسه ونجح لا يعود وعلى قدر هذه المسئلة وفي الخامس عشر تدل على المحنة القوية والعوائق الرديئة في جميع ما دل اليه على قدر هذه المسئلة
وان خرج في النحس ما شئ يكون في النحس وان خرجت في سعدين في الامر كذلك ان خرجت في سعد او نحس في اول بيت الامر النحس وفي السادس عشر
تدل على عواقب الامور والسعادة والشقاوة في جميع ما دل عليه السائل فان كان الاول الخامس عشر سعدا فسعد وان كان نحسا فنحس وان
اختلف ارتبط الامر والحكم للاقرب والله اعلم بغيبه واحكم اعلم ان جميع ما ذكرنا من الكلام في جميع هذه الاحكام يحتاج الى النظر
والشواهد التاكيد فانه لابد لان شكل الضمير اذا اتفق كالعلم كان مثله كمثل مدع وعوين بين يدي الحاكم فاما تكرر حضر اولو تمادى ال خروجه
النظر الى صفة التي وقع فيها البيوت ان كان موافق في الطبيعة فقد اقر بتصديقه في الكلام وان كان مخالفا فقد انكر قوله فحينئذ يحتاج الى الشاهد
على دليلين وهما المتحد والمتفق لشكل الضمير من اليمين او الشمال فمنه وشهد الشاهد منهما فان كانا سعدين فقد نطق لشكل الضمير بالسعادة وحصول
فقد اتفق الشهادة وحكم بها الحاكم وان كانا نحسين وقد وقع شكل الضمير بالنحس فقد وقع النحس وحكم الحاكم به وان اختلف الشاهدان
فكان احدهما نحسا والاخر سعدا فالحقيقة عند الشكل السادس عشر لانه الشاهد على نهاية القول في المسئلة فان حقق النحس حكم بالنحس وان حقق السعادة
حكم بالسعد فقد حقق الحاكم بالسعادة وبين الدلالة فاعلم ذلك فهو الذي عليه مدار هذا الفن والله اعلم وهذه الاشكال السعيدة الضاحك
اللحية الداخلة والنصرة الداخلة والقبض الداخل والنصرة الخارجة والبياض والاجتماع والحمرة والمحنة الاولى منها سعيدة ومحنة والثلاثة
الباقية سعيدة ممتزجة والله اعلم وهذه الاشكال النحسة الانكيس واللحية الخارجة والحمرة والكوسج والعقلة والجماعة والطريق والثلاثة
الاول نحسة محضة والاربعة الاخيرة نحسة ممتزجة والقبض الخارج فقد عرفت انه اذا وقع في بيت يوافق الطبيعة الارضية او اتصل بسعد
او

تشهد الحكمة في السعادة كحكم المشتري وان كان كالنحس فحكمه كحكم المريخ فهذا ما اوردنا في معرفة علم الاشكال ووضعها على المنهج الطبيعي والله اعلم
فائدة في السر المكنون في هذا العلم الطبيعي الذي هو علم التوليد اعلم ان هذه القرعة الارضية طبيعية شكلية فلكية ليس بها
علوم روحانية ملكية موكلون بالنزول الى غير علمه وحكمه وقضائه بارادته ومشيئته في هذا العلم في ضمير وشر وسعد ونحس ونجم يحرك ونحو ذلك ومنهم
لما اودع له عزوجل في هذا العلم من اول النقطة في اول الشكل الى انتهاء الشكل السادس عشر الذي هو عنوان الطبيعة ونتيجتها ومولود
ومقصودها فاذا طالعه لان القرعة ستة عشر شكلا ابا وامهات من الاول الى الثاني عشر والبنات ثمانية اشكال
والاولاد كل ذكر يستخرج من شكلين كلفيف جد وجدة والاولاد ان كان موضوعا على الطبيعيات اصولهما كالذكر والانثى وهما
متجاورين في جميع ذلك الى انتهاء الى السادس عشر فان اصلهما في ذكر وهو البيت الاول والاخر في الانثى وهما الخامس عشر وهما كالبرزخ
بين البداية والنهاية والشكل السادس عشر مولودهما وحائز لجميع ما حازه في جميع القرعة فقد حلل فيه جميع سر الجواهر الطبيعية فلذلك
وضعناه على ان الطالع من الفلك للطبيعة ومخصوص من جوهر الطبيعة ونتيجة موضوع على الطالع من الفلك فاذا رايت الشكل السادس عشر نارية فالمسئلة
نارية وبيوتها النارية اوتاد فاذا رايته هوائيا فالمسئلة هوائية وبيوتها المائية اوتاد واذا رايته ارضيا فالمسئلة ارضية وبيوتها
الارضية اوتادها وذلك لان كل مسئلة تطلب بيوت الشكل السادس عشر الذي هو شكل الضمير المستولي عن المسئلة تخالص جوهره وعادت قوة هذه
البيوت كيفية الحال وما وقع في الطبيعة المتصلة بهذه الطبيعة من قبل اوجه فيه وتماثل ما تبع الاولاد وهي ثمانية كما سنذكره ووقع
فيها يكون من الانفعال وتحول اربعة بيوت للطبيعة التي هي مقابلة بالمضادة للاوتاد وهي السواقط لسقوطها الاوتاد وهنالك بالمضادة
وقع فيها الكون ضعيفا يحتاج الى التاييد بالعلية في الحكم كما ذكرنا في شكل الضمير وما يغلب عليه من النظر والشواهد
وانا ابين لك جميع ذلك على التحقيق والقال ان شاء الله تعالى لتستفيد جواهر العلم الذي هو سر المخزون المكنون وما
اوردنا فيها من العلم الطبيعي وذلك ان نعلم ان فلك الطبيعة على اربعة وهي منه دوارة تدور عليها ثم منها الى السبعة
فيجري منها شكل الضمير باحكام النظر من البيت والتثليث والتربيع والتسديس والمقابلة كما يجري خط
من الطالع في احكام الفلك في الطالع والاحصرية وذلك انك اذا رايت شكل الضمير واقعا في بيته الذي هو

طبيعة مسكنة فقد قارن لاتحاد الطبيعة بالبيت الاول والثقل وهو نظر موافقة وصحبة بمنزلة رب
في بيته ولذلك قلنا الاوله هنالك حس قوي روحانية لقوى الفلك واحكام اذا رايته في غربية
ذلك ولكنه يوافق الطبيعة فقد تثلثت لان الطبيعة قد اجتمعت بين البيت والثقل وهما مختلفان
فصار شكلا مثلثا وهو هنا ينظر بيته الطبيعي من خامس درجة تدور الطبيعة عليها في يمين او شمال
وذلك انك اذا قلت نار وهواء وماء وارض ونار وجدت الطبيعة النارية في خامس درجة فهذا
اصل نظر التثليث في درجة الطبيعة ووقوع الدرجة الطبيعة نارية او هوائية او مائية او ارضية
وهذا بطبيعة موافقة فاعرف ذلك وذلك قلنا ان فلك القمر هنالك بمنزلة رب الطالع في موقع
شرفه لكونه في طبيعة تقدم واذا رايت القمر واقعا في بيت طبيعة متصلة بطبيعة بيته فقد تقارن في
التربيع او التسديس **واما التربيع** فاذا قلت نار وهواء وماء وارض وجدت الارض متصلة بالنار
من الدرجة الرابعة وكذلك اذا ادرت الطبيعة بالعكس من تحت فقلت ارض وماء وهواء ونار
وجدت النار متصلة بالارض من الدرجة الرابعة كما الارض **واما التسديس** فاذا قلت نار وهواء
وماء وارض ونار وهواء وجدت الهواء متصلا بالنار من سادس درجة وكذلك اذا ادرت الطبيعة
من تحت فقلت هواء ونار وارض وماء وهواء ونار وجدت النار متصلة بالهواء من الدرجة السادسة
وكذلك اذا اخذت الهواء والماء تتصل بعضها من فوق ومن تحت وهو الماء والارض والنار فتجد
كل طبيعة تتصل بالتي بعدها في الدرجة السادسة والرابعة فهذا اصل نظر التربيع والتسديس
وهو نظر مصاحبة وبعض موافقة لان كل طبيعة تلاحق ما تتصل بها بطبع وتخالفه باخر والماء
يوافق الارض بالبرودة ويخالفها بالرطوبة والارض توافق النار باليبس وتخالفها بالبرودة ولذلك
قلنا ان الطبيعة تضعف في الاوتاد التي هي طبيعة فلك القمر لان فيها نصف الموافقة ونصفها على
الاوتاد في سعده ونحسه فاعلم ذلك واعمل به واذا رايت فلك القمر واقعا في بيت طبيعة
بعكس طبيعته فقد قابل المضادة من سابع درجة ومن ثالث درجة ايضا لانك اذا ادرت الطبيعة
على نظمه قلت نار وهواء وماء فتجد الماء وهو ضد النار في ثالث درجة واذا عكست الدورة قلت

ماء وهواء ونار فتجد النار ضد الماء في ثالث درجة واذا ادرت الطبيعة على سبعة قلت نار وهواء وماء وارض ونار وهواء وماء
فصدفت الماء في سابع درجة من النار واذا عكست الدورة قلت ماء وهواء ونار وارض وماء وهواء ونار فصدفت النار في سابع
درجة من الماء وكذلك ان جرت الهواء والماء والارض والنار فهما ضدان فانهما يتواكسان في الثالثة والسابعة من الدرجة فبينهما
نحس نظر المقابلة واذا وقع فلك القمر في الطبيعة سقط حكم طبيعته فينعكس سعده او نحسه ولهذا الحقنا هذه البيوت بعلم قطب المسئلة
وهي اربعة تجد بيانه كلها ثالثة من كل وتد وهي السابعة منه فتكون الغاية في حكم السؤال كما قدمنا وما وقع في هذه البيوت كان حكمه في المال والبعض
ويكون اضعف قوة من هذه البيوت في جميع ما يسال عنه السائل فاعلم ذلك واعمل به فهذا غرائب هذا العلم وغايته **فائدة جليلة**
عليها مدار هذا العلم والعمل فينبغي للطالب ان ينظر فيها اولا قبل العمل **اعلم** ان ضرب الرمل لشيء من الاشياء مما كان او يكون
او هو كائن او ما يكون منه فليس في هذا العلم شرطا ان يقع بشكل العزيمة حاجة مثل ان يكون السؤال عن ما كان يكون في بيت المال
او عن زواج فيقع في بيت الزواج او عن سفر فيقع في بيت السفر وكذلك اللهم الا ان يقع هنالك فيكون اقوى في الحكم وابلغ في النجاح
واصح في العمل لما يقع من ذلك في النفس ولما يوافق الخاطر ولكن المعتمد والمعول عليه عند جماهير العلماء في هذا الفن ان ينظر اولا الى شكل
الضمير الذي يختص بالمسئلة لاجله واستخرجه من نطاف الاشكال الطبيعية حيث وقع في جميع المسئلة كالعزيمة وشكل الجهات والعدد والمدد
فينظر اولا الى كونه سعدا او نحسا والى نظره لطبيعة المواضع التي فيها المقارنة والتثليث او التربيع او التسديس او المقابلة كما وضعنا المواجهة
والمخالفة ثم تعتبر ذلك بالشكل المتقدم والشكل المستخرج من مسئلة مع الاثني عشر المعلق كما ذكرنا اولا فان اتفقت كثرة السعادة في المساعدة
والموافقة عليها فاحكم بالخير وحصول المطلوب وان كثرت النحوسة فاحكم بالعكس والحرمان فهذا هو اكبر الاصل في هذا العلم ولكن
ذلك ان لقيت الماء موضع حاجتك في المسئلة فتنظر الشكل الذي فيه فتعتبر ما فعلت بالشكل الضمير في النظر الذي له بالسعادة والنحس فان
اتفق الحكمان فدليلان اقوى من دليل ويكون الحجة اقوى وابلغ لما تعهدت ان شاء الله عليه والحكم على ما يكون في موضع هذا العلم وان اختلفت

الحكمان في معرفة الوجه الاول فاعلم ذلك واعمل به وكذلك لان من ان العزيمة فيه الموت من الحوالج والعقرب
في ذلك ثم اللاعب النفس وبيت المال وبيت الاعداء الى البيوت الى الحادي عشر فيقطع حاله في كل موضع وخطه من ذلك الموضع
والحكم على كل موضع مثله كما تعرف في شكل العزيز فهذا الحكم معمول به في علمه واعمل به على الاطلاق اذا اردت ان تنظر
الى حاجة شتى في عمل مقتضى الفال الذي هو فيه وذلك ان العقرب مثلثة كما ان الماء الى الحادي عشر ثم تعد الاشكال السعيدة في
الاشكال النحسة فانه يغلب بكثرته فالحكم للسعيدة بالوجوب بحصول المطلوب والنحسة بالحرمان والوقوع في المرهوب وان
توازنت او اعتدلت   في ميزان الحس ولتعديد العدد فالامر متوسط بين الوجوب والحرمان في عمل ذلك مسئلة ثانية
اذا شككت واصير يخرج المقادم فيثبت بالفال فالحكم به فان هذا الحكم ما طبع في هذا العلم وعليه عمل هذا العلم وطائفة من علماء هذا الفن فانهم
يحكمون به ويقطعون بعلمه على سائر الاحكام ويكتمونه ولينصرونه لما فيه من الاشتغالات والله اعلم فهذا ما اردناه
من موضع هذا العلم وتحصيله ورسمناه في هذا المختصر ذكرناه انفا والله هو الحكيم العليم في مرتبته الى ملوك ... وجنيا

وتم الوركة في سنة ١٢٥٨
١٠ صفر الخير

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه این رساله ایست از ذو القرنین رومی علیه الرحمة و در صاحب القصه و در حکیمان مانند ارسطاطالیس و لقمان حکیم و هرمس حکیم
و این رساله را اختیارات اختلاجات نام نهاده [illegible] اگر کسی سر بجهد — نام رساله
هر چه از سر کس خواهد یافت و در میان خلق عزیز و محترم باشد اگر پیش سر بجهد از جانب راست سفر کند و ولایت یابد و از جانب چپ
شادی و نیکویی بیند اگر همه سر بجهد روزی بهتر گردد و اگر پیشانی بجهد سفر کند با [illegible] اگر پیشانی از جانب راست بجهد
خوف و دهشت گیرد و اگر پیشانی چپ بجهد از خلق بی نیاز گردد اگر ابرو از جانب راست بجهد شادی [illegible] اگر ابرو چپ بجهد
اندوه [illegible] و اگر میانه هر دو ابرو بجهد با دوستی ملاقات کند اگر هر دو ابرو یکبار بجهد [illegible] غمگینی بیند
اگر چشم راست بجهد مراد دل یابد اگر چشم چپ بجهد [illegible] اگر اندرون چشم چپ بجهد مراد دل یابد
اگر دنباله چشم راست بجهد [illegible] اگر دنباله چشم چپ بجهد [illegible] اگر پلک [illegible]
چشم راست بجهد [illegible] اگر پلک زیر چشم راست بجهد [illegible] اگر پلک زیر چشم چپ بجهد مراد دل یابد
اگر پلک زیرین چشم چپ بجهد [illegible] اگر مژه زیر چشم راست بجهد شاد گردد اگر مژه چشم چپ بجهد
غمگین شود اگر گوشه چشم راست بجهد نیکویی بیند گوشه چشم چپ [illegible] خواری کشد [illegible] اگر رخساره راست
کاری کند [illegible] رخساره چپ کاری کند [illegible] پشیمان شود هر دو رخساره یکبار [illegible] اگر بینی بجهد
[illegible] اگر بینی از طرف راست بجهد خصومت و جنگ کند بینی از طرف چپ [illegible] شود استخوان بینی
[illegible] بینی از جانب راست [illegible] از جانب چپ نالان شود اگر [illegible] بینی از زیر راست
بجهد [illegible] از جانب چپ نالان شود اگر [illegible] بجهد [illegible] اگر گوشه دهن بجهد از جانب راست

که [illegible]

[illegible] گوشه دهن از طرف چپ [illegible] اگر لب بالا بجهد بخصمی خصومت کند اما
دشمن او مطیع گردد و اگر لب زیرین بجهد دوستی یا عطائی [illegible] مال یابد و اگر [illegible] بجهد
[illegible] و اگر [illegible] بجهد در جنگ [illegible] افتد و بدو [illegible] و اگر زنخدان
بجهد [illegible] و اگر جانب چپ بجهد زن [illegible] مال و جمال [illegible]
زن باشد شوهری یابد با حسن عفاف و جمال و اگر همه گردن بجهد عافیت یابد اگر گوش از جانب
راست بجهد [illegible] و اگر [illegible] گوش چپ بجهد [illegible] مال یابد اگر [illegible]
[illegible] و اگر کتف راست بجهد [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] و اگر شانه راست بجهد غمگین گردد و اگر شانه چپ بجهد [illegible] و اگر بازو
راست بجهد [illegible] و اگر بازوی چپ بجهد با دشمنان جنگ کند اما مظفر و منصور گردد و اگر
ساعد راست بجهد [illegible] و اگر ساعد چپ بجهد [illegible] و اگر [illegible]
و اگر دست راست [illegible] و اگر دست چپ بجهد [illegible] و اگر کف دست راست [illegible]
و اگر کف دست چپ بجهد [illegible] و اگر [illegible] کف دست [illegible] و اگر [illegible]
دست راست بجهد [illegible] و اگر انگشت [illegible] بجهد [illegible] دشنام [illegible] و اگر [illegible]
وسطی [illegible] و اگر انگشت خنصر [illegible] و اگر [illegible]
انگشت [illegible] و اگر [illegible]

اگر انگشت چهارم بجهد الحذر از ضرر ... انگشت کوچک ... فلان شود و کار نیکو گردد و ... شادی ... برسد ... راست

... اگر ... بجهد سخن ...

از ... و متعلقان ... ... اگر ... بجهد ...

... اگر ... راست بجهد ...

... اگر ... کند ... و اگر ... چپ بجهد ... اگر ... راست بجهد ...

اگر ... چپ بجهد ... اگر ... راست بجهد ... اگر ... از ...

راست بجهد ... از ... از طرف چپ بجهد ... از آن

... گردد اگر ... بجهد در کار ... و از آن ... اگر ... بجهد

... اگر ... راست بجهد ... اگر ... چپ بجهد

... اگر ... بجهد ... و ... بجهد ...

... اگر ... بجهد ...

اگر ... از طرف ... گردد اگر ... راست بجهد ... اگر ... چپ بجهد ...

... اگر ... بجهد ... اگر ... راست بجهد ...

اگر ... ران راست بجهد ... برادران ... از ... اگر ... ران

چپ بجهد ... و اگر ... ران ...

بسیار غمناک شود باید بشروع بخواندن دعای مخصوص کند اگر ... راست بجهد از کسی ... برسد و بعد از چند یوم از آن فارغ

اگر ... چپ بجهد دشمن او هلاک شود اگر ... بسیار بجهد ... از مال دنیوی توانگر گردد و اگر ساق

پای راست بجهد ... و اگر ساق چپ بجهد دشمنان ... از ... آن

اگر انگشت ... پای راست بجهد ... انگشت ... پای چپ ... آخرت

... اگر ... راست بجهد ... پای چپ

... اگر انگشت ... پای راست بجهد ...

... اگر انگشت ... اگر انگشت ... در غم ... اگر انگشت ...

... اگر انگشت ... اگر انگشت ... پای چپ ...

... اگر انگشت ... اگر انگشت ...

... اگر ... پای راست ... پای چپ ...

... این ... رساله ...

در این رساله ...

اللهم لا طیر الا طیرک ولا خیر الا خیرک ولا اله غیرک ... وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین

الطیبین الطاهرین المعصومین برحمتک یا ارحم الراحمین

تمام شد ۱۲۵۹

بسم الله الرحمن الرحيم

نام مؤلف

هذه رسالة وجيزة ليعرف منها الحكيم الفاضل حسن بن موسى المنجم المعروف بالكاتب بتقويم الكواكب [illegible]

[illegible] تقويم الكواكب السبعة السيارة [illegible] اربع تقويمات لاربع سنين متواليات قبل سنة التي تريد ان تقومها [illegible]

[illegible] تقويم الشمس اذا اردت تقويمها فخذ التقويم الذي قبل سنتك التي تريد [illegible] لاول يوم من فروردين [illegible] ١٤ [illegible] و ١٨ [illegible]

فما بلغ فهو موضع الشمس لاول يوم من فروردين لسنتك [illegible] تقويم القمر فخذ التقويم لسنة التي تريد [illegible]

[illegible] والقرانات القمرية [illegible] و ١٨ درجة و ٣٣ دقيقة فما بلغ

هو موضع القمر لاول يوم من فروردين [illegible] تقويم [illegible]

تقويم زحل فخذ تقويم السنة التي قبل سنتك بستين [illegible] ١٢ [illegible] فما بلغ

[illegible] تقويم المشتري فخذ تقويم السنة التي قبل سنتك [illegible]

[illegible] تقويم المريخ فخذ التقويم الذي قبل سنتك بستين [illegible]

[illegible] اليوم التاسع من فروردين [illegible]

التقويم العتيق [illegible]

[illegible] تقويم الزهرة فخذ تقويمها قبل سنتك بستين [illegible]

[illegible]

تقويم عطارد فخذ تقويم سنتك [illegible]

هو موضع [illegible] تقويم الجوزهر فخذ التقويم الماضية [illegible]

موضعه [illegible] والله اعلم [illegible]

تقويم الكواكب السبعة السيارة

الاول في ذلك القمر ومنازله ولتوقيه منزلة الشمس في ذلك اليوم فان القمر يكون معها في تلك المنزلة دليل اجتماعها والبقا للطريق الاعز



معروف بها القمر في اي برج ومنزله وطريقه ان تنظر في اي ثلث او في اي النصف من الدائرة ليستهل الهلال في الثلاث الشهور الرومي اوجز القدم ولعدّ من ذلك الثلث او النصف الذي استهل فيه الهلال بقدر الايام الماضية من الشهر الرومي الى حيث ما يركب في اي موضع نفذ العدد فالقمر فيه اي في تلك المنزله والبرج التي تحت تلك المنزله مثاله فرضنا ان ذي القعدة استهل في النصف الثاني من السنبله وذلك سنه من الهجرة وكان قد مضى في الشهر الرومي ستة عشر يوما

فبدانا بهم من النصف الثاني من نيسان فنفذ العدد هناك منزلة القلب وتحت العقرب والقمر في تلك المنزله والبرج والرابع واما معرفة القمر في اي برج وما قطع منه في التحقيق فهو ان تنظر ما مضى من شهر الرومي والقمر بقوا اثني عشر وتزيد عليه ما قطعت الشمس من برجها فما اجتمع العدد فتعطي لكل برج ثلثين درجة مبتديا من برج الشمس فما انتهى اليه العدد فالقمر في تلك الدرجة ولاما معرفة زحل في اي برج فهو ان تسقط ما مضى من سني الهجرة ٣٠ بـ٣٠ وما بقي تعطي لكل برج سنتين والنصف مبتديا من الحمل فحيث انتهى اليه العدد من البروج ففيه زحل ولاما المشتري فاطرح ما مضى من سني الهجرة ١٢١٢ وزد على الباقي سبعه ابدا واعط لكل برج ١٢١٢ مبتديا من برج الحمل فحيث نفذ العدد فهو ذلك البرج المشتري واما المريخ فاطرح سني الهجرة ١٨١٨ وما بقي اعط لكل برج سنة ولنصف مبتديا من الحمل فحيث نفذ العدد فهو المريخ واما عطارد فاطرح سني الهجرة ٣٠ ٣٠ وما بقي اجعله شهورا واطرح منه سبعة اشهر وست ايام وزد على الباقي ستين يوما واعط لكل برج ثمانية عشر يوما مبتديا من برج السنبلة فحيث نفذ العدد في برج فعطارد فيه واما الزهرة فهو ان توقف ما مضى من نيسان الى يوم الذي انت فيه تاخذ عدد تلك الايام واعط لكل برج خمسة وعشرين يوما مبتديا من الحمل فحيث نفذ العدد في برج فالزهرة فيه ولاما معرفة الشمس في اي درجة هو فهو من هذا الجدول وطريق العمل فهو ان توقف الايام الماضية من الشهر الرومي الذي انت فيه وتزيد عليه العدد الذي تحت الشهر العجمي الذي يقابل الرومي وتزيد عليه العدد الذي بينهما فما كان فهو ما قطعته الشمس من البرج الذي بينهما فان زاد على ثلاثين فالزايد في البرج الذي بعده وهو برهان تم رشد **فائدة** هو حل القيط في هجرة الى ٣٠ ٣٠ سنة وما بقي تسقط سني نصف سني النصف غير المكسر في انتهى الحساب فمن حيث ذلك البرج والالتقا من برج الحمل المشتري تسقط من سني الهجرة ١٢١٢ وتضيف مع الكل ست سنين وما لم يكن اثني عشر فاسقط سنه سنه وما لم يكن سنه فالشهر هناك والالتقا في برج الحمل المريخ تسقط من سني الهجرة سنتين سنتين وما لم يكمل السنتين فاسقط شهرين شهرين واضف على الحساب مائة واثنين وثمانين يوما فاين ينتهي فالمريخ

هناك الزهرة تسقط من الهجرة عشرة عشرة ابدا عشرة اشهر والباقي اذا لم تكمل العشرة فاسقط خمسة وعشرين يوما

فحيث ما انتهى فالزهرة هناك عطارد تسقط من الهجرة ستة ستة وما لم تكمل الستة فاسقط ثلثين ثلثين فاين ما نفذ

الى برج عطارد هناك وكذلك الالقاء في الجمل

اما بعد این مختصری هست در معرفت احکام اتصالات کواکب با یکدیگر و تحویلات
ایشان از برجی ببرجی و شرف و هبوط ایشان و مجاسدات و خسوفات و کسوفات و آنچه
در روی تقویم واقع میشود از کلی و جزئی و فواید دیگر که بعضی متعلق بطالع مولود و بعضی بزمانست
و روایت تقویم بحسب اصطلاح هر قومی که از کتب مختار رسایل مجلد و ابو مقالات کوشیار و تفهیم ابو ریحان
و روضة المنجمین و کفایة التعلیم و اشعار و آثار العبد المذنب الراجی الی رحمة الله الملک الغفار
محمد بن محمد الملقب باختیار انتخاب کرده تا طالبان این فن را بسهولت مطلوب حاصل شود

نام مؤلف

مقارنات و احتراقات بمثلثات و دیگر آنچه آنچه عادت هست قلمی شده

مامول

مامول که مقصود این فن هر چه او ز فقها این مختصر یافته اند و بدعاء خیر یاد کنند شعر یا ناظرا
فیه سل بالله مرحمة ✽ علی المصنف و استغفر لصاحبه ✽ واطلب لنفسک من خیر ترید بها ✽
من بعد ذالک غفرانا لکاتبه ✽ بیت چهارم از نوع دوم در مقصود و مقدمه معلوم باید کرد در تعریفات
قرانات و تتمه از احکام آن بدانکه بقول اکثر اصحاب قرانات را اثری عظیم هست و مؤثر
ترین قرانها قران مشتری و زحل هست و قران آن دو کوکب چهار نوع بود اعظم اکبر اوسط اصغر
و بعضی اعظم و اکبر را یکی گیرند اما قران اعظم آن بود که آن دو کوکب قران کنند در حمل و مثلثات
وی دوازده بار در ثور و مثلثات وی سیزده بار در جوزا و مثلثات وی دوازده بار
در سرطان و مثلثات وی سیزده بار و هم چنین در دوازده برج چون قران کنند صد و پنجاه
قران بود در مدت دو هزار و هشتصد و هشتاد سال اما قران اکبر آن بود که در چهار هم
مثلثه قران کنند در مدت نهصد و شصت سال اما قران اوسط آن بود که در مثلثه
قران کنند دوازده نوبت یا سیزده نوبت در مدت دویست و چهل سال تقریبا اما قران
اصغر آن بود که چون قران کنند این دو کوکب در مثلثه از وقت که دیگر بار قران کنند
مدت بیست سال بیشتر یا کمتر تقریبا و در تعیین سالها و این قرانات خلاف هست
و تفصیل دارد که این مختصر اقتضاء آن نمیکند احکام قرانات چهارگانه تا بقران
اعظم آن بود که طوفانها آید چنانکه احوال عالم جا بکلی از حال خود دیگر بود و متغیر شود و ملتها
و دولتها دیگرگون شود و کم سیر بود سیر شود و دریاها بیابان گردد و بیابانها دریا شود
و عجایب و غرایب در عالم پدید آید و آبادانها ویران گردد و ویرانها آبادان شود و صورت
مردم از حالی بحالی گردد و هم چنین زبان مردم و خط و صنعت و رسم و آیین و خلعت
و خوی و عادات ایشان متغیر گردد و ما نعا لخذ بگردد و در چهارپا و وحوش و طیور هم تغیری پیدا شود

ومناسبت صورت طالع قران و کوکب مستعلی و پادشاهان جبار شوند و عمودهای بزرگ کنند
و کارهای قوی بر دست ایشان بر آید و اثر این قران در عالم باند تا قران اعظم دیگر که آن
بقولی ... دو هزار و هفتصد سال شمسی تقریبا **تاثیر قران اکبر** انست که بعضی از احوال
عالم تغییر و تبدیل پذیرد و جمعی دعوی پیغمبری کنند و دین و شریعت نو نهند و چون قران
کیوان ملت و شریعت باشد تا قران دیگر و بیشتر اقالیم منقاد شوند و تقویت کنند
و بعضی از رسوم و قواعد قران اعظم را بکار دارند و همچنین تغییر و تبدیل سلاطین و حکام
واقع شود و ملک و دولت منتقل شود از خاندان بخاندانی و اخرابها ابادان گردد
و ابادانها خراب گردد و صورت و لباس و خورش مردمان متغیر شود و احوال و اوضاع
مجدد پیدا شود و بعضی گویند که اثار این قران نیز تا قران دیگر باشد بقولی هفتصد و هشتاد
سال است و بقولی نهصد و شصت سال تقریبا و درین مدت چهل و هشت نفر سلطنت
کنند **تاثیر قران اوسط** ان بود که دولتها بکرده و در ملتها نیز تقریر تجدیدی
و تغییری شود و ملک و دولت از خاندانی بخاندانی منتقل شود و اغلب مردمان بدین
و ملت صاحبقران اکبر روند اما رسوم سلطنت و پادشاهی بر مقتضای
قران اوسط و کوکب مستعلی بود و درین قران نیز صورتهای عجیب و غریب روی نماید
و مردم را نقل و تحویل و جلاء وطن بسیار واقع شود و در البسه و اطعمه معتاد نیز
تغییر پیدا شود چنانچه بعضی منکر و منسوخ شود و بعضی مستعمل و مشهور گردد
و این قرانات تاثیر قران اکبر بود و مدت تاثیر این دویست و چهل سال
و بقولی دویست و چهل و پنج سال بود و درین مدت ده نفر یا سیزده نفر پادشاهی
کنند والله اعلم **تاثیر قران اصغر** انست که دولت و حکومت و ملکت منتقل شود اما

ایشان

از میان بر دارند و بیران و خرابیها پیدا شود و گمان که دولت از خاندانی بخاندانی دیگر نقل
کند بشرط انکه این محل اقتضا شرح ان نمیکند و تغییر و تبدیل در بعضی احوال واقع شود
و محاربه و مقاتله بسیار واقع شود و لشکریان در اطراف جمع شوند و عزل و نصب امرا و وزرا
و ارباب مناصب بسیار واقع شود و در سال اول مردم بغایت متفرق و پریشان
احوال باشند و گرانی و قحط در بعضی اقالیم واقع شود که منسوب باشد باین دو کوکب و طالع
قران و برج قران و صورت نیز کاینه باشد و در بعضی مواضع ارزانی باشد و ظلم و تعدی حکام
از پیش بوده باشد کم شود و این تاثیرات و تغییرات بحسب کوکب مستعلی بود و مدت
تاثیر این قران بیست سال بود تقریبا والله اعلم **احکام قرانات کواکب از علوی و سفلی**
انتهی که آن ... است **قران مشتری و زحل** دلیل است بر خروج کسانی که در دین
و ملت سخن گویند و انتقال دولت از خاندانی بخاندانی و فقر و رفعت مردم سفله و فرومایه
و تفرقه و تشویش حکام و اکابر و اشراف و بدی هوا و تفاوت نرخها و بیماری طاعون و تغییر
و تبدیل بعضی عادات و پیدا شدن سلاطین و حکام عادل و معموری مساجد و مدارس
و فتنه و تشویش در اکثر بلاد و بیشتر این تاثیر در جهت مشرق و بعضی از اقلیم اول
و دوم بفعل اید **قران مریخ و زحل** دلیل است بر فتنه و تشویش لشکریان و بیماری
محاربه و نزاع شدن در وزنان و ساختن اسلحه و سختی در مواضع و مواشی کاهو و غلات و
صحرانشینان و غارت و شبیخون خاصه در کوه پایه ها و میان احتشام و نقصان بازرگانان
و زدن و بیم عقب و ملال خاطر سلاطین و امرا و ارکان دولت و ظلم حکام و داروغگان
و کم دولتی و تغییر هوا و بیماری و خوف و هراس در خلایق خاصه در موسم ها و هوا بی ضرر فساد
خون در امرجه و اکثر این تاثیر در طرف مشرق و بعضی از اقلیم اول و دوم بظهور اید **قران زهره**

دلیل به زیرها

دلیل به زیرها

دلیل وبا در وقت خود

و زحل دلیل است بر وبا در وقت خود و بیماری زنان و دختران و ملال اهل طرب
و بستن نکاحهای بی رغبت و دشواری وضع حمل و خصومت ازواج و تفرقه و تشویش
خلایق خاصه اهل سلاح و تجمل و ملال مردم بر دنیا و تفاوت نرخها و پیدا شدن تیره
و فساد اشجار و اثمار و لهو و طرب و رقصا و اربابخانهای قدیم و صحرا نشینان
و کسادی بازار اقمشه و البسه و تغیر هوا و امدن کاروانها و اوردن کنیز و غلام برده و تجار
قران عطارد و زحل دلیل است بر عفونت هوا و فساد حال دبیران و اهل قلم و تشویش
شال ایشان بتزویر و کثرت اراجیف و زدن فلوس و رنج و زحمت محترفه و امدن کاروانها
و ملال تجار و بازرگانان بی نفع و مجبون و مناظره و تفرقه میان متصرفان و عمال و مزارعان

دلیل باد و باران و رعد و برق

و ناراستی عهد و ملال زنان قضاة و باد و باران و رعد و برق در وقت خود و فساد
کشت و زرع و تفاوت نرخها و بیماری از هر نوع خاصه صرع و مالیخولیا و امراض

دلیل تفاوت نرخها

دماغی **احکام قرانات زحل با کواکب در مثلثه خاکی که اول آن مثلثه قران مشتری**
که عبارت از ثور و سنبله و جدی است
و زحل دلیل است بر ترقی حال اربابخانهای قدیم و خداوندان ضیاع و عقار
و قوة حال مشایخ و سعادت رؤسا و صحرا نشینان و فراخی اطعمه و بسیاری زراعت
و عمارت و انتقال ملک و دولت و خسوف و زلزله و توسط بارندگی و فساد بعضی
نباتات و اختلاف هوا و سرما در وقت و بیماریهای دراز کشنده و پیدا شدن رسمها
و آیینهای جدید و اغلب این تاثیرات میان مشرق و جنوب و اقلیم اول و ثانی بیشتر آید

دلیل توسط بارندگی و اختلاف هوا و سرما در وقت

قران مریخ و زحل دلیل است بر سرگردانی و بدحالی لشکریان و امرا و اهل سلاح و انگیختن
فتنه و بسیاری ظلم و قوة گرفتن سفلگان و گرفتاری در زندان و ملال راه داران و بیماریهای
مخوف و جراحت و بریدن اعضا و قتل ناحق و فتنه و شبیخون و حرب و مصادره توانگران

وجهت

دلیل کمی باران

وجهت کار بر و خوف و ترس محبوس و صحرا نشینان و اهل قلاع و جبال و کمی باران و فساد اثمار
و اشجار و نباتات و بیم زلزله و پیدا امدن صلح و بیشتر این اثر در اقلیم اول و سیم
از قوة بعضا بود **قران زهره و زحل** دلیل است بر بیم و مشقت خاتونان و بدحالی
خادمان و نارواجی مطربان و دشواری وضع حمل و ناسازگاری ازواج و رغبت
مشایخ بنکاح و وضع حمل پیران و فساد میوه و نباتات و ریاحین و سرما

دلیل سرما در وقت و ابر و تاریکی هوا و نقصان بارندگی

در وقت و ابر و تاریکی هوا و نقصان بارندگی و کسادی بازار عطریات و ارزانی
اقمشه و البسه و اندوه خلایق و عفونت آب و هوا و اغلب این اثر در اقلیم پنجم
و اذربایجان و مغرب بود **قران عطارد و زحل** دلیل است بر تفرقه و تشویش
و بیماری اهل اقلیم قلم و اصحاب دیوان و خطا در معاملات اطبا و احکام نجومی
و زحمت تجار و وکلا و تفرقه محترفه و فتنه و حرب و مکر در بعضی مواضع و کثرت اراجیف
و تهمت و دروغ و زنان امینی راهها و دزدی کاروانها و خرید و فروخت ضیاع و عقار و بیماری

دلیل تغیر هوا و وبا و باد و باران در وقت

اطفال و فساد کشت و زرع و کسادی بازار کتاب و تغیر هوا و وبا و باد و باران
در وقت ناگاه و کم غذایی و زلزله و اکثر این در اقلیم اول و ششم بود **احکام قرانات**
کواکب در مثلثه بادی که اول آن قران مشتری و زحل دلیل است بر قوة حال
که عبارت از جوزا و دلو و میزان باشد
ارباب دین و مباحثه و مناظره در علوم ظاهر و اگر در برج جوزا بود بحث در علوم دقیق
حکمت کنند و اگر در برج دلو بود مردمان طالب علم خط و حکمت و ریاضیات در زمین
و شعر و موسیقی راغب باشند و اگر در برج میزان بود قحط و تنگی وارد و در اکثر مواضع

دلیل قحط

دلیل باران باعتدال

پیدا شود و باران باعتدال آید و پادشاهان عادل ظاهر گردند و کنند ظلم ...
قدیم و دولت ... خاصه در جانب مغرب **قران مریخ و زحل** دلیل است بر ...

دلیل بدی هوا

و مقاتله و اراجیف و بدی هوا و بیماریها از [کذا فی النسخة التی نسختها منها] و خطا و بدحالی اطبا و خرابیت
[کذا فی النسخة التی نسختها منها] و کمی باران و پیدا شدن [کذا فی النسخة التی نسختها منها] و فساد اشجار و خرابی بوامیس و بدحالی زنان
و بیکاران [کذا فی النسخة التی نسختها منها] مردم و زنکاره [کذا فی النسخة التی نسختها منها] نرخها و کسادی بازار و ملال
و اهل قلاع و جبال از لشکریان و تفرقه عامه و قتلها و بیخانمانی مردم بیابان و غارت و شبیخون
و دکه بایها و بیشتر این آثار در جهت مغرب زمین و اقلیم دوم بظهور آید **قران زهره و زحل**
دلیلست بر زحمت خاتونان و نکبت خادمان و ملال فنونکران و مخالفت ازواج و بدحالی عطا
و بزاز و پیدا شدن ابرهای سیاه و باران و سرما در وقت خود و آفت زنان حامله و وقوع
سرها و بدو ستاقه و میل شارع بنکاح و عشقبازی و ملال بیرون نفقه اهل طرب

دلیل ابرهای سیاه و باران و سرما در وقت خود

و بسیاری نکاح و بیماری و موت دختران و بیشتر این تاثیر در اقلیم پنجم و جهت مغرب بود
قران عطارد و زحل دلیلست بر بیماری بندکان و علما و تجار و حبس عمال و وکلا و ملال
اطبا و اهل تنجیم و کثرت اراجیف و کراهیتها و دروغ و کسادی بازارها و بیکاری و
فساد نباتات و ابر و باد و باران خاصه در زمستان و بهار و میل مردم بعلوم دقیق و بیماری
اطفال از غلبه سودا و زحمت و تنگدستی منجمان و دعاها با طال و رنج چهارپایان
و مکر و حیل میان خلایق و بیشتر این آثار در بلاد هند و اقلیم ششم بظهور آید **احکام**

دلیل ابر و باد و باران خاصه در زمستان

قرانات کواکب و زحل در مثلثه آبی که جز آن قران مشتری و زحل دلیلست بر
[از عبارت قران مشتری و زحل در مثلثه ...] رفعت و منزلت یافتن و ما فیکان و انتقال ملک و دولت بمردم عوام دون و مخالفت
میان ملوک و حکام و خروج قومی بر سلاطین و بسیاری آبها و تفاوت نرخها و بدحالی مسافران
دریا و آفت کشتیها و سرما و باد و باران در وقت خود و خرابی مواضع بواسطه زیادتی
آب و پیدا شدن ملکی عادل و اغلب این آثار در جانب شمال ظاهر شود **قران مریخ**

دلیل سرما و باد و باران در وقت خود

و زحل

و زحل دلیلست بر فتنه و تشویش و مخالفت قومی با بزرگان خود و جنبش مردم سفله
و قتل بزرگان و خرابی مواضع و خاینان و دزدان و فساد و مسافران و بدحالی لشکریان
و خروج متغلبان سفله و قوت لشکر بیگانه و زحمت خاندانهای قدیم و صحرانشینان و تفرقه
علما و وزرا و قضات و باران اندک در مغرب و مرغ و تفرقه در اهل قلاع و جبال و بیماریهای
مخوف و زیان مزروعات و اغلب این تاثیر در اقلیم سیم و طرف شمال بود **قران زهره**
و زحل دلیلست بر بسیاری باران و زیادتی آبها و شکستگی کرما و زیادتی میوها و کلها
و نباتها و بیماریها از سودا و بلغم و پیدا شدن علت و دزنزاول و مرض در زنان و دختران
و بسیاری و درع و فراخی طعمه و اشربه و نشاط و پیران و توبه مطربان و فساد حال
زنان بدکار و خلاصی محبوسان و میل مردم بسفر دریا **قران عطارد و زحل** دلیلست
بر ابر و باران و سرما و تکولی در وقت خود و زیان نباتات و بدحالی مسافران دریا
و امیدان کار و انهام کسادی بازارها و اراجیف و دروغ و قباب کاران و شراب داران و قوم
حالداران صحرانشینان و بیماری اهل قلم و بیکاری و زحمت و فرومایکی اهل محکمه
و نیز گفته اند که در بعضی ممالک خشک سالی بود و نرخها گران کردد و دلیلست بر کثرت
خطوط و دروغ و کراهیتهای ناحق **احکام قرانات کواکب با مشتری در مثلثه آتشی**
که در آن قران مریخ و مشتری دلیلست بر قوت حال ارباب سلاح و امرا و جماعت عساکر
خاصه در طرف مشرق و ملال و زحمت قضات و ائمه و اشراف و ازدیاد امرا و ارباب سلاح
و صادر شدن احکام و قتلها بجهت قصاص و عدل در سلاطین و حکام در دل درویش
و فراخی طعمه و کرمی هوا و بیماریها از غلبه خون و صفرا و حرارت و حدت در مزاج خلایق
و مخالفت میان امرا و وزرا و اکثر این آثار در طرف مشرق و خراسان و عراق و اقلیم دوم

دلیل باران اندک در مغرب

دلیل بسیاری باران و زیادتی آبها و شکستگی کرما

دلیل ابر و باران و سرما و تکولی در وقت خود

وسعی ظاهر شود **قران زهره و مشتری** دلیلست بر جمعیت و رفاهیت خلایق و عفت
و صلاح زنان و قوت اهل طرب و بسیاری مناکحات و مواصلات و امانت و دیانت مردم
۷ خراج و قوت دین اسلام و میل بزرگان با اختلاف بزینت و نکاح و مشایخ علماء و قضاة

مردم

و توانگران و راستی میان مردم و داد حکام و اجابت دعاها و اعتدال هوا و تندرستی خلایق

دلیل اعتدال هوا

و فراخی اطعمه و میل بخیرات و صدقات و رسیدن مسافران از اطراف **قران عطارد و مشتری**
دلیلست بر رونق کار ضلال و محترفه و دبیران و متصرفان و تجار و راستی و امانت
و عدل و کار امیدان کار روا شدن و بسیاری بیع و شری و معاملات با منفعت و ارزانی و فراخی
اطعمه و راستی امیدان معالجات اطبا و احکام منجمان و گفتن سخن حق و رونق بازار مهندسان
اخبار راست و اعتدال هوا و رونق کار دهقانان والله اعلم بالصواب **احکام قرانات کواکب**

دلیل اعتدال هوا

با مشتری در مثلثه خاکی قران مریخ و مشتری دلیلست بر فتنه و تفرقه میان بزرگان و ملوک
و نکبت معارف و ائمه و قضاة و وزراء و اراجیف و فساد اشجار و بدی هوا و آفت مزروعات

دلیل بدی هوا

خاصه از ملخ و بیماری از گرمی و خشکی و توقف ارباب سلاح و ملال وزراء و توانگران از امرا
و لشکریان و فساد نباتات و بدی رونق و ارکان احتساب و اغلب این حوادث در اقلیم دویم و سیم
ظاهر شود **قران زهره و مشتری** دلیلست بر نیکوی حال اهل طرب و زینت و تکلف علما
و فقها و میل سادات و بزرگان و قضاة بمناکحات و مواصلات و بسیاری ضیافتها و جمعیتها
و اجابت ادعیه و فراخی اطعمه و شیرینی و رواج بازار اقمشه و ابریشمینه و اعتدال
هوا و صحت یاران و ایمنی و تندرستی و صلاح کشت و زرع و بسیاری عمارات و راستی

دلیل اعتدال هوا

و انصاف خلایق و رونق دار الشرع **قران عطارد و مشتری** دلیلست بر رواجی بازارها
و فراخی و ارزانی حبوبات و نباتات و سعادت حال وزراء و ائمه و قضاة و توقه حال اطبا

ومنجمان

ومنجمان و شعرا و رواج حرفه و بازارها و معاملات با منفعت و رواج کتاب و خوشی
حال اهل قلم و امیدان اخبار راست و دوستی میان وزراء و نویسندگان و راستی و امانت عدول
و ایمنی و تندرستی و باران بوقت معتدل در وقت خود و جستن بادها و اعتدال هوا **احکام**

دلیل باران در وقت خود و جستن بادها و اعتدال هوا

قرانات کواکب با مشتری در مثلثه بادی قران مریخ و مشتری دلیلست بر فتنه
و آشوب و اراجیف و خصومت میان بزرگان و امرا و وزراء و زحمت قضاة و اشراف از
لشکریان و ارباب سلاح و بدی هوا و جستن بادهای گرم و مضرت از حمره و سرخ باد و بیماری

دلیل امراض و بدی هوا و جستن بادهای گرم

از غلبه خون و صفرا و حصبه و آبله و دمل و جراحت و محاربه و مقاتله و مصادره
و توانگران و حرمت اشراف و فساد اطعمه و ظهور آتش و رهزنی و قلت باران و فتح بابها و فراخی

دلیل قلت باران

قران زهره و مشتری دلیلست بر قوت و جمعیتها و خیر و رونق مردم
نذرات و زیارات و اجابت دعاها و امانت و دیانت و خیرات و طاعات و نکاح
و طرب و دربوکان و قیمت و خوشی عطریات و ملبوسات و اعتدال هوا و جستن بادهای خوش

دلیل اعتدال هوا و جستن بادهای خوش

و تندرستی خلایق و ایمنی اشجار و اثمار از آفات سماوی و راست رفتن احکام نجوم و نوبت
مطربان و بیکاران و بسیاری مناکحات و مواصلات و آسانی معیشت و ایمنی و تندرستی
خلایق و صحت یاران و موافقت ازواج **قران عطارد و مشتری** دلیلست بر سعادت
حال وزراء و اهل قلم و مستوفیان و متصرفان و عمال و تجار و اهل بازار و مباحثه
و مناظره میان علماء و رونق متکلمان و امیدان کار روا شدن امید و رسیدن اخبار
راست و اعتدال هوا و صحت یاران خاصه کودکان و سلامتی اشجار و اثمار و فراخی اطعمه

دلیل اعتدال هوا

و راستی امیدان احکام منجمان و معالجات اطبا و راستی در عدول و رواج بازار کتاب **احکام**
قرانات کواکب با مشتری در مثلثه آبی قران مریخ و مشتری دلیلست بر بدی سفر دریا

وقضاء امراء ولشکریان با وزراء وائمه وقضات ونقصان توانگران واگر در عقرب بود
قحط اهل لشکریان وزاهدان بود واگر در حوت باشد دلیل است بر خلاص محبوسان وقوت
منقلبان واگر در حوت واقع شود دلالت بر تفرقه وتشویش وزراء وسادات وقضات
وضعیف بودن توانگران اما اهل صلاح واشوب وفتنه خاصه در اقلیم دوم وسیوم وخرابات

قران زهره ومشتری دلیل است بر قوت حال وزراء وسادات وقضاة وائمه وتجار وجمعیت
خزاین وصلاح حال خادمان وباران نافع در وقت خود واعتدال هوا وصحت بدن — دلیل باران نافع در وقت خود واعتدال هوا
وامن در راهها وشیوع خلایق وفراخی در ازمنه وخوبی محصول دریا وبسیاری نباتات ومیوه واطعمه
وشیرینی واگر در برج حوت بود دلیل است بر ترقی حال وزراء ونیک حالی خزاین وزراء
وعدل حکام ونیک حالی عامه وفایده در سفر دریا قران عطارد ومشتری دلیل است
بر خوشحالی اهل قلم وترتیب بیت المال [illegible] این طایفه از وزراء ونیک حالی مسافران دریا
[illegible] وشیوع نبات [illegible] وآلات کتابت وادویه ورونق کار اطبا
ومنجمان وباران در وقت [illegible] نرخها [illegible] واجتماع [illegible] — دلیل باران در وقت
جهت صلاح کارها [illegible] ومناظره [illegible] بر ریاضیات [illegible] وموسیقی
وامور اخبار [illegible] احکام قرانات کواکب با مریخ در مثلثه آتشی قران زهره ومریخ

دلیل است بر فساد حال زنان [illegible] وبعضی مواضع وکثرت فسق وفجور
ورغبت مردم در کارهای ناستوده وآشکارا شدن فحش وبیماری از غلبه خون وصفرا خاصه
در خاتونان ودختران وخادمان ونکاحهای نامسعود ناستوده [illegible] زنان [illegible] ونقصان
[illegible] وغلبه کردن [illegible] دلیل [illegible] لشکریان زنان وبسیاری
لهو ولعب [illegible] قران عطارد ومریخ دلیل است بر ساختن آلات حرب وحرکت

لشکریان

[illegible]

۱۳۷ [illegible]

لشکریان وغضب وحدت مزاج عامه وملال وزحمت اهل قلم وعمال وتجار واهل
بازار [illegible] وخیانت [illegible] محنت وکیلان ومستوفیان ومتصرفان وکثرت
اراجیف واخبار مخوف وفتنه وغوغا [illegible] وخشم وشهرها که منسوب [illegible] عطارد ومنسوب [illegible]
وزندان [illegible] وظهور سطاران وکیمیاگران ودواب وبیماری اطفال [illegible]
هوا [illegible] احکام قرانات کواکب با مریخ در مثلثه خاکی قران زهره ومریخ

دلیل است [illegible] وکثرت فسق وفجور [illegible] وفساد نباتات [illegible]
هوا وتفاوت نرخها وبیماری زنان ودختران وناسازگاری ازواج وطلاق وفراق بسبب
عاشق واگر در برج جدی باشد دلیل است بر قوت حال اهل لشکر [illegible] وولایات
واگر در برج سنبله باشد دلیل است بر فساد حال بازرگانان وعطاران ونقاشان وخیاطان
وتفرقه حال اطبا ومنجمان قران عطارد ومریخ دلالت بر خروج فضولان [illegible]
وغلبه کردن دزدان وطراران ونقصان بازرگانان وملال وزحمت دبیران ومتصرفان
وخرابی مزرعها ونقصان بعضی حیوانات [illegible] وکثرت اراجیف وبدحالی متصرفان
[illegible] وآفت دواب ونقصان [illegible] ارباب [illegible] لشکریان
واگر در سنبله بود دلیل است بر طلب [illegible] احکام قرانات
کواکب با مریخ در مثلثه بادی قران زهره ومریخ دلیل است بر فساد حال مغنیان ومطربان
وکثرت فسق وفجور [illegible] ازواج وآفت [illegible] وبیماری واسقاط اجنه ونکاحهای
[illegible] فحش [illegible] زنان [illegible] وآفت [illegible]
[illegible] واگر این قران در برج میزان واقع شود فساد کمتر باشد [illegible]
[illegible] بادهای معتدل [illegible] واگر در برج دلو بود دلیل است [illegible] قدیم

دلیل نقصان باران

دلیل بادهای معتدل

قران عطارد و مریخ دلیلست بر زحمت و مشقت دبیران و مستوفیان و عمال و تجار و اهل بازار
و غضب امرا بر اهل قلم و پیدا شدن ظلم از لشکریان و ملال شعرا و ندما و فضلا و گفتن هجاها و کثرت
اراجیف و بیم بوده و دواب و بیمار شدن گرمی و خشکی و غلبه خون در امزجه و سرخ باد و صرع و مالیخولیا
و بی رواجی بازار کتابت و کتابت و خطا در معالجات اطبا و احکام منجمان و تعبید دزدان
و خاینان و فاش شدن خیانت **احکام قرانات کواکب با مریخ در مثلثه آبی قران زهره و مریخ**
دلیلست بر فساد آبها و حیوانات آبی و بدحالی زنان و تباه شدن عورت کودکان و نکاحهای بی بنیاد
و سرما و بادهای بد در وقت و اختلاف فصلها و آفت نباتات و عفونت آبها و گرفتاری دلهای [illegible]
در اهل فسق و فجور و بدنامی زنان بزرگ و اگر این قران در برج سرطان واقع شود دلیلست بر خلاصی
محبوسان و اگر در برج عقرب بود ملال و زحمت مسافران دریا و [illegible] بود **قران عطارد و مریخ**
دلیلست بر غرق شدن کشتیها و ملال مسافران دریا و زحمت متصرفان دیوانی و عمال
و تجار و شرابداران و [illegible] و کثرت اراجیف و پیدا شدن [illegible] و دزدها
و بیماری دستها و اعضا [illegible] و بالا [illegible] ظلم و طلب خواسته از رعایا و [illegible] بر مردم و اگر این
قران در برج حوت واقع شود و بدترین خاصه سفر دریا و اگر در عقرب واقع شود [illegible]
کشتیها بود و اگر در [illegible] بود دلیلست بر بسیاری دزدان و خیانتها **احکام قران عطارد**
با زهره در مثلثات اربعه دلیلست بر رونق کار بزازان و عطاران و [illegible]
و اهل [illegible] و بسیاری جواهر و [illegible] و اعتدال هوا و ابر و باران و نم و رعد و برق در وقت
خود و افتادن [illegible] و عشق بازی [illegible] دختران [illegible] و فراخی [illegible] و ماکولات
خاصه [illegible] و نشاط اهل قلم و رسیدن اخبار راست و خوشحالی عامه **در مثلثه**
خاکی دلیلست بر بسیاری [illegible] طعم [illegible] و [illegible] نباتات [illegible]

دلیل سرما و بادهای بد در وقت و اختلاف فصلها

دلیل اعتدال هوا و ابر و باران و نم و رعد و برق در وقت خود

ساوی و بسیاری غله و ارزانی و فراخی و امن شدن کاروان و کثرت اخبار و رونق مشعبدان
و بازیگران و [illegible] و سرمای خشک در وقت خود و نشاط دبیران و اهل قلم و مایل
بودن این طایفه بزراعت و عمارت و رغبت آوردن اهل ملک با اسباب و اگر در برج سنبله
باشد اطعمه بسیار بود و اگر برج ثور بود بنا نهادن [illegible] **در مثلثه بادی** دلیلست بر رواج
و رونق مستوفیان و دبیران و عمال و تجار و متصرفان و مباحثه علما و تیزی بازار [illegible] و حیوانات
و عطرها و لباسها و رواج کار شعرا و ندما و جمعیت زنان و قوت و صحت کودکان و نوشتن
عشق نامها و [illegible] از آفات و جستن بادهای معتدل و سرما در وقت
و اهل کاروان [illegible] و رونق [illegible] بسیاری [illegible] و کثرت اخبار **در مثلثه آبی** دلیلست
بر رسیدن مسافران دریا و بسیاری [illegible] جواهر آبی و [illegible] بسیاری آبها و بارندگی
و سرما در وقت و رونق کار شرابداران و [illegible] طرب در عام و اگر در برج عقرب باشد
[illegible] و فواحش بسیار بود و اگر در برج سرطان واقع شود دلیلست بر [illegible] جواهر و [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] حوت واقع شود صلاح حال ملاحان و سلامتی کشتیها **احکام**
تثلیثات و تسدیسات کواکب با یکدیگر تثلیث و تسدیس مشتری و زحل دلیلست
بر الفت و محبت میان ملوک و [illegible] ارکان دولت و اعیان مملکت و [illegible]
و [illegible] و اهل [illegible] و صلاح [illegible] کارها و [illegible]
و [illegible] بر [illegible] خیرات و طاعات و [illegible]
مشایخ و توسط [illegible] و بسیاری عمارت و زراعت و این احکام در تثلیث زیاده باشد
تثلیث و تسدیس مریخ و زحل دلیلست بر [illegible] ملوک و حکام و امرا و [illegible]
و ضعف [illegible] رعایا و فقرا و رونق کار احتساب [illegible] و بسیاری [illegible]

دلیل [illegible] و سرمای خشک در وقت خود

دلیل بادهای معتدل و سرمای در وقت

دلیل بسیاری آبها و بارندگی و سرما در وقت

حق و باطل و عمارت یافتن حصنها و قلعها و دوستی و موافقت میان امرا و لشکریان و صحرا
نشینان و مشایخ و ساخته شدن مهمات رؤسا و احشام از امراء و لشکریان و خشکی هوا
و قحط و کمی مطعومات و ماکولات **تثلیث و تسدیس آفتاب و زحل** دلیل است
بر بزرگی و پادشاهی یافتن مردم و مالیکان و صحرا نشینان و رونق خاندانهای قدیم و نیک حالی
مزارعان و تربیت یافتن رؤسا و احشام و اهل قلاع و جبال از سلاطین و سروری و کم شدن
جور و ستم و ترحم حکام بر رعایا و زیردستان و قوت پیلان و تربیت یافتن صوفیان و گوشه
نشینان از سلاطین و موافقت در بزرگان و این اثر در تثلیث زیاده باشد **تثلیث و تسدیس
زهره و زحل** دلیلست بر موافقت و الفت میان زنان و شوهران و فرح مشایخ و دهاقین
و میل پیران و خاندانهای قدیم بنکاح و عشرت و نشاط در این طائفه و بسیاری عقد
و زفاف و تدبیر بد و وجود دواب و فراخی ارزاق و اطعمه و بسیاری ... با باران و اعتدال
هوا در تابستان و سرما و باران در زمستان و بودن ... در احشام و روستاق و فتنها
اهل قلاع و جبال **تثلیث و تسدیس عطارد و زحل** دلیلست بر قرار گرفتن کارها و بستن
عهدها و نوشتن عهدنامها و رونق اهل بازار و پیشه کاران و بیع املاک و رواج
کار حکماء و علماء و تغیر هوا و شکستن گرما در تابستان و سرما و بارندگی در زمستان و جستن
بادهای خشک و نوشتن قبالها و شفقت و مهربانی بر رؤسا و صحرا نشینان و بسیاری
اعمال و اشغال کردن و رسیدن اخبار **تثلیث و تسدیس مریخ و مشتری** دلیلست
بر موافقت و دوستی میان امرا و وزراء و تربیت یافتن از امراء و لشکریان و قوت کار ارباب
سلاح و امرا و رغبت نمودن این طائفه بخیرات و صدقات و ایمنی و رفاهیت و اندک
قضا و سرما و ارزانی نرخها و گرمی هوا در تابستان و شکستن سرما در زمستان و عزت گوشت

و ترجی

و ترجی و تربیت ارباب مناصب از امرا و قرب بپادشاه و غیر ایشان و این احکام در تثلیث زیاده
باشد **تثلیث و تسدیس آفتاب و مشتری** دلیلست بر قوت حال ملوک و سروران
هر قومی و افزونی جاه و حرمت وزرا و اعیان و مقربان ملوک و جاه و تربیت یافتن ائمه
و اشراف و تجار و سادات و صدور و تربیت این طائفه از سلاطین و امرا و عدل
پادشاهان و داروغگان و روائی نقد و بسیاری مبرات و صدقات و فراخی و ارزانی
و گرمی هوا در تابستان و کم شدن سرما در زمستان **تثلیث و تسدیس زهره و مشتری**
دلیلست بر رونق اهل ادیان و فرح در وزراء و ائمه و قضات و ترکان و اشراف
و توجه اهل طرب و سعادت حال ایشان و خادمان و عزت پیرایه و ملبوسات و عطریات
و گرانی بعضی و خوشی عیش خلایق و ارزانی نرخها و اعتدال هوا در وقت خود و صحت
خلایق و باران نافع در وقت و موافقت و راستی میان ارواح ... و دوستی
و ضیاع ... و بسیاری ... **تثلیث و تسدیس عطارد و مشتری**
دلیلست بر رونق اهل فضل و علماء و متکلمان و فقها و شعرا و قوت حال دبیران و صوفیان
و متصرفان و بازرگانان و تربیت یافتن این طائفه از وزراء و بزرگان و امانت
و راستی میان مردم و ... بازارها و خرید و فروخت بانفع و ایمنی راهها و ...
و رونق مساجد و مدارس و راست ... معالجات اطبا و احکام نجوم و ارزانی و اعتدال
هوا و رواج بازار کتاب **تثلیث و تسدیس آفتاب و مریخ** دلیلست بر قوت حال امرا
و لشکریان و اهل سلاح و تربیت یافتن این طائفه از سلاطین و احکام و ساختن کار
عساکر و عزت التجرب و ایمنی خلایق ... و گرمی هوا در وقت خود و شکستن
سرما در زمستان و حرارت و ... مزاج حکام و سروری و فراخی

اطعمه و رونق دار التقریب و رواج کار آتشکاران و قیمت گرفتن گوشت و چربی و ادویه گرم
تثلیث و تسدیس زهره و مریخ دلیلست بر بسیاری رغبتها در شرب خمر و میل مردم و امراء
و ملوک بعیش و عشرت و نشاط و دوستی و شفقت ایشان با خواتین و اهل طرب و بسیاری زینتها
و صنایع و تجملها و لهو و لعب و فسق و فجور و شکستن توبها و عشقبازی میان مردان و زنان و موافقت
ازدواج و تغیّر هوا و نم و باران در وقت و عزت طعومها و سوء و ... و ارزانی دیگر مطعومات
و بسیاری میوه و بیماریها از غلبه خون و صفرا تثلیث و تسدیس عطارد و مریخ دلیلست بر رونق
دواوین و ترقّی حال عمال و متصرفان و ظهور کیمیاگران و ساختن آلت حرب و کثرت
رفقه حال رهزنان و تیزی بازارها خاصه بازار اسلحه و دواب و ... سفید ... و
با ... علماء و فضلاء و شعراء و رواج ... و ترقّی حال اطباء و اهل تنجیم و ترتیب ...
اهل قلم و مستوفیان از امراء و ... و گرمی و خشکی هوا در تابستان و این اثرها در
تثلیث زیاده باشد تثلیث و تسدیس عطارد و زهره دلیلست بر نشاط و خرمی
در وزراء و اصحاب دیوان و اهل بازار و تجار و تیزی بازار برده و عطریات و اقمشه
و پشمینه و دوستی و عشقبازی میان پسران و دختران و رونق کار دبیران و اهل ساز و
موسیقی و خوشحالی شعرا و ندما و رونق مطربان و فرح اطبا و منجمان و صحت بدن
خاصه طفلان و اعتدال هوا و رسیدن اخبار احکام تربیعات و مقابلات کواکب مقابله
و تربیع مشتری و زحل دلیلست بر مخالفت میان علماء و مشایخ و عداوت قضاة و وزراء
و اشراف و متولیان و خطبا و وزراء با رؤساء و مردم خاندانهای قدیم و خوف گرا
نشینان و قلعه داران و ظلم و جور بر رعایا و بیماری و ملال صاحب حرفه و تجار عظام و تنزل
حال خاندانهای قدیم و خرابی مواضع و فتنه خاصه در اقلیم

دلیل تغیر هوا و نم و باران در وقت

دلیل گرمی و خشکی هوا در تابستان

دلیل اعتدال هوا

سماوی و مردن مرغان و قتل زنان ابستن و بیماری عود راهل قلم و زحمت اطفال
و اراجیف **در سرطان** دلیلست بر ابر و کم وزدن هوا و کمی باران و دشواری و زحمت
در سفر و مسافران و تنگی و خیر غله مردم و آفت کشتیها و مردن حیوانات آبی و زحمت
ملاحان و بی نفعی صیادان و مضرت آبها **در اسد** دلیلست بر بیماری و نکبت ملوک
و دارو و غم حکما و اشراف و اعیان مخاطبات ملی با بزرگان و رعایا ما از ند و صلاح بدیر شود

ریزش حیوانات و اماکن خود خاصه در جانب شرقی و عدد تحسینی ملوک عی بزرگان بر دو باران
بسیار را بر **در سنبله** دلیلست بر بسیار آمدن بر فتنه و حرب سلاطین و حکام و ترس
و بیم در خلایق و آفت بکار ملوک و نقصان کار و کم سفید و حیوانات سم شکافته
و مردن اسبان و زحمت خرابی

وآفت صرافان وضرابان وآتش کاران ومردم سپاهی وفتنه وآشوب در جانب مشرق
در سنبله دلیلست بر بیاری وموت میان عامه وبسیاری فسق وفجور وملال
وسرگردانی اهل قلم وخطا در معالجات اطبا وزحمت حکام واهل نجوم وآفت کشت
وزرع وارا جیف در میزان دلیلست بر بیاری وهلاک بزرگان ومقضی خیانت مردم
خاصه در کیل وترازو ومکر وحیلت زنان از مردان وطلاق وفراق میان ازواج ومکر وحیلت بزرگان
وملک میان وظلم وجور سلطان بر رعایا وعفونت هوا در بعضی اطراف وفتنه در اقلیم پنجم در عقرب
دلیلست بر خشکی سال وقحط وتنگی در بعضی مواضع خاصه در بادیه عرب وعلت در رحم زنان
وآفت حیوانات آبی وبی نفعی در سفر دریا وزحمت وملال مسافران وبیکاری وتفرقه عامه وبیاری
وموت در زنان ودختران وسرگردانی ضعفا ولشکریان وعفونت آبها در قوس دلیلست
بر هلاک چهارپایان وخوف ونقصان مردم از لشکریان وجراحت دزدان وراه زنان وفساد حال نا بزرگان
وفجاه وبا در بعضی مواضع ومکر وحیله در میان خلایق وبیم ونقص اهل وارزیز وزحمت
وزرا وقضات واشراف در جدی دلیلست بر خرابی عمارات وویرانی زمینها وخشک شدن
گیاه ونباتات ومکر کشت وزرع وهلاک گوسفندان خاصه شاخ دار وبسیاری دزدان
وراه زنان وغربت گزیدن مردم وبی منفعتی صید وصیادان وملال خاندانهای قدیم وزحمت
عامه وآفت رؤسا واحشام در دلو دلیلست بر بیاری وهلاک میان مردم وعفونت
ورطوبت هوا وفتنه در جانب خراسان ونواحی مشرق وزحمت دهاقین وصحرا نشینان
وجستن بادهای مختلف وزحمت اهل قلاع وجبال ومانده عامه وفرو بستگی کارها وبیابانها
ورانکش در حوت دلیلست بر ضعف حال اهل ادیان وبی باکی مردم وآشکار اشدن فسق
وفجور وحرام را حلال پنداشتن ونکاحهای بزور وتزویر وویران شدن حوضها وعفونت

ابها

ابها ودر سه دیشی وبیمار کی عامه وتفرقه ومنالیف وزنان وفتنه واشراف ونقصان زراکوان
والله اعلم

[illegible]

[illegible]

وامرا ولشکریان بود در قوس وچون بقوس اید دلیلست بر آنکه سلطانی از جهت تسخیر شهری از دیار
شود وجنك وحصار روی نماید ومردمان بزرگ را بیم وفزع بود در جدی وچون بجدی آید دلیلست
بر آنکه زمستان در اقالیم سخت بود ودر ولایت هند تفرقه چند روی نماید اما زود دفع کنند و
باران بسیار آید وبیم وبائی که صعب باشد وفنا خاندانهای قدیم در دلو وچون بدلو آید دلیلست
بر آنکه در میان عامه بیماری بود واز کشتی بیدا شود وزنان بسیار میرند وچهارپایان را افت رسد وباد

ورعد

ورعد وصاعقه آید وقوت حال هوا فتنها باشد ورواج بازار مهمان ستوران در حوت
وچون بحوت آید دلیلست بفرو رفتن ملك وفتنه وآشوبها عامه ونقصان آبها ووبا ومرك
نیکان وخرابی ونا ایمنی وتفرقه ومرطوب شتا وارکان احکام مشتری در حمل چون مشتری ببرج
حمل اید دلیلست بر بلاد فتنه در زمین خراسان حرارت در هوا وباران مناسب در وقت — دلیل حرارت در هوا وباران مناسب در وقت
وبسیاری گوسفندان وترقی حال امرا ولشکریان وعدالت حکام وسروران در ثور وچون بثور
آید دلیلست بر فراخی اطعمه ومأکولات ورواج بازار شتر وبسیاری کشت وزرع وحدار ارزانی
غله وقوت حال زنان ومقربان ومطربان واهل بها در جوزا وچون بجوزا آید دلیلست بر تندرستی
وفراخ دستی عامه ومنفعت وداد وستد میان خلایق وقوت حال اهل قلم وتجار واعتدال
هوا وضعف حال قضاة وسادات در سرطان وچون بسرطان آید دلیلست بر نیکوئی حال
وزرا وقضات واعیان وصحت وایمنی وجمعیت خلایق وفراخی نعمت ونیکی حال اصناف
دریا وسلامتی کشتیها وبسیاری جواهر آبی در اسد وچون باسد آید دلیلست بر قوت
حال ملوك وسروران وحرارت هوا در تابستان ونا ایمنی وظلم وجور حکام بر رعایا ونیك
حالی حیوانات وصحرانشینان وبسیاری زر وسیم وزینت وآرایش در سنبله وچون
بسنبله آید دلیلست باعتدال هوا ونیك حالی عامه واهل قلم ورواج بازارها
وتندرستی خلایق ومیل مردم بکسب علوم وبسیاری کشت وزرع وقوت حال اطبا
ومنجمان در میزان وچون بمیزان آید دلیلست باعتدال هوا ونا ایمنی راهها وجنگ — دلیل جنگی با مهمات قتلها
پادشاهان وجور وستم از ملوك وعزت اطعمه وقوت حال خواتین وتندرستی خلایق ورواج
بازار البسه در عقرب وچون بعقرب آید دلیلست بر جنگ وعداوه میان مردم بزرگ
پیدا شود وبیداد از ملوك وسروران وجور بر رعایا وبرستاندن مال لشکریان

دلیل اعتدال هوا

وسلامتی کشتیها و قوت اعراب **در قوس** وچون بقوس آید دلیلست بر اعتدال هوا و خوشی
دلی عامه و رغبت مردم بصلاح و پرهیز و کارهای خیر و قوت حال وزرا و اشراف و تجار
و قضات و صبر لشکریان و اهل سلاح و رواج زر و سیم **در جدی** وچون بجدی آید
دلیلست بر نیک حالی رعایا و سلامتی زنان حامله و قوت حال ملوک و مزارعان و تنگی
کشت و زرع و ضعف حال وزرا و سادات و توانگران و قوت پیران و گوشه نشینان
در دلو چون بدلو آید دلیلست بر نیکو حالی مستوران و فراخی اطعمه و ارزانی نرخها و گشاده شدن
کارها و موافقت و سازکاری ازواج و نیکو حالی مزارعان و قوت خاندانهای قدیم **در حوت**
وچون بحوت آید دلیلست بر خشکی هوا و باران با نفع و قوت حال وزرا و قضات و اشراف و تندرستی
عام و نقصان از ملخ و خرابی در زمین طبرستان و سلامتی مسافران و منفعت در سفر دریا **احکام**
تحویل مریخ در حمل چون مریخ بحمل آید دلیلست بر ارزانی اطعمه و قوت حال امرا و لشکریان و نیکو حالی
مستوران و بنده و عزت اسلحه و ظفر مردم بر دشمن و عنایت سلاطین با امرا و رواج آتش کاران
در ثور وچون بثور آید دلیلست بر ضعف حال امرا و لشکریان و حکام و قتل بسیار میان ایشان
و زنان حامله و کساد ازواج و پیدا شدن جور از سلاطین و بی باکی خواتین و فساد حال زنان حامله **در جوزا**
وچون بجوزا آید دلیلست بر زحمت و تفرقه عامه و ناراستی و خیانت دیوانیان و حرارت
هوا و نقصان رعایا و متصرفان از لشکریان و بیماری از غلبه خون **در سرطان** وچون بسرطان آید دلیلست
بر فتنه و آشوب و اراجیف بسیار و میل حکام بسفر و بیدادی و جور و خرابی از
رعایا و دیگر رعایا و نقصان آبها و ضعف حال لشکریان و ناایمنی راهها خاصه در طرف دریا
در اسد وچون باسد آید دلیلست بر حرارت و خشکی هوا و قوت حال ملوک و لشکریان
و تندرستی خلایق و بازرگانان با نفع و عزت آلت حرب و ملک سباع و رواج کار آتش کاران

وحدت

وحدت و تندی بزرگان **در سنبله** وچون بسنبله آید دلیلست بر تغیر هوا و تنفر خلایق
و زحمت بهتر فه و مشقت کاروانیان و نقصان تجار و ناایمنی راهها و اراجیف و آفت کشت
و زرع و نقصان و نکبت متصرفان و مستوفیان **در میزان** وچون بمیزان آید دلیلست بر
تنگی حال عام و ارزانی نرخها و حرارت هوا و جستن بادها و مردم و ملال و زحمت اهل قلم و خوف
و نقصان از لشکریان و ناراستی توانگران و داران **در عقرب** وچون بعقرب آید دلیلست بر جنگ
و عداوت میان مردم و جور و ستم بر رعایا و فسق و فجور و جراحتها و زحمت ~~و~~ متعهد
و مشایخ و کمی باران و قوت حال امرا و لشکریان و رواج بازار اسلحه و بنده **در قوس** وچون
بقوس آید دلیلست بر جور و ستم و خیانت از رعایا و حرارت هوا و بیماری از غلبه خون و صفرا
و زحمت وزرا و قضات و تفرقه تجار از لشکریان و آفت چهارپایان **در جدی** وچون بجدی
آید دلیلست بر قوت حال امرا و لشکریان و عزت آلت حرب و کشتن و حرب و آفت گوسفندان
کوهی و نقصان کشت و زرع و زحمت مزارعان از لشکریان و بیماری مشایخ **در دلو** وچون بدلو
آید دلیلست بر عفونت آبها و پیدا شدن علامات سماوی و باران در وقت با نفع و بیماری
مزارعان مار و بای خاندانهای قدیم و تفرقه صحرانشینان از لشکریان و اخبار مختلف **در حوت**
وچون بحوت آید دلیلست بر فساد آبها و تفرقه وزرا و قضاة و نقصان توانگران و بیماری
فسق و فجور و ملال و مرض و معارف خصوصا میان وزرا و امرا و نقصان مسافران **احکام**
تحویل آفتاب بحمل چون آفتاب بحمل آید دلیلست بر اعتدال هوا و باد و رعد و برق و باران
و ناریکی و صواعق [illegible] حکام و سودمان و ترتیب امرا و لشکریان و سلاطین
و قوت ملوک و حکام و ماءل بودن بیماری و مکلف گردن **در ثور** وچون بثور آید دلیل

وماکولات وگندم وجو وبرف وباران وبسته شدن راهها وخرابی ابنیه **در حوت** وچون بحوت
آید دلیلست بر تغیر وشکستن سرما وابرهای تیره وباد وباران وتکرک ورعد وبرق و
وسیل ورغبت مردم باعمال احکام وحرارت ومزاج وزنان وبزرگان **احکام زهره در حمل**
چون زهره بحمل آید دلیلست بر تغیر هوا وزحمت وعدل خواتین واهل طرب ونشاط امرا ولشکریان
وباران نافع وابر وعلامات ماه او وکسادی بازار ابریشمینه **در ثور** وچون بثور آید دلیلست
بر قوة حال زنان ورواج بازار مطربان وجستن بادها وصلاح کشته وزرع وابر وباران
وبسیاری منافع کمات وماکولات وخوشحالی مردم **در جوزا** وچون بجوزا آید دلیلست بر
رطوبت هوا وجستن بادهای معتدل ونشاط خلایق ورواج کار دیوانیان وپیشه کاران
وقوت حال اطبا ومنجمان وخرید وفروخت اقمشه والبسه وعطریات **در سرطان** وچون بسرطان
آید دلیلست بر تغیر هوا واحتمال باران در بعض مواضع وآفت اشجار واثمار وزیادتی آبها
وبسیار حیوانات آبی وسلامتی مسافران **در اسد** وچون باسد آید دلیلست بر اعتدال هوا
وعیش وطرب در سلاطین وحکام وقوت حال خواتین بزرگ وروانی بازار زرگران
وعزت عطاران وگرانی اقمشه با تکلف **در سنبله** وچون بسنبله آید دلیلست بر
تنگی مزروعات ونباتات ومیل هوا بخشکی وتندی مزاج خلایق وتفرقه زنان ومطربان وکسادی
بازار مطربان ورغبت ونشاط وکار بنایان ونقاشان **در میزان** وچون بمیزان آید دلیلست بر
نیکوحالی عام وتندرستی خلایق واعتدال هوا ورغبت نمودن مردم بزنان وقوة حال اهل
طرب وخواتین وبسیاری صیحه ورباحین وخوشحالی شعرا ورواج بازاریان **در عقرب** وچون
بعقرب آید دلیلست بر ضعف دل تنگی زنان واهل طرب وسرما وباران بی نفع وملالت

بر تغیر هوا ومایل باعتدال وباد وباران وکسادی بازارها وعزت حبوبات ونیکحالی لشکر وخرید
وفروخت چهارپایان وقوت حال زنان وروانی مطربان **در جوزا** وچون بجوزا آید دلیلست
بر قوت ابرها وسیلها وبیماری عام واطفال از حرارت وصفرا وحصبه وآبله وقوة حال
ملوک ورونق دیوانیان ونوشتن مثالها وانشای سلطانی **در سرطان** وچون بسرطان آید دلیلست
بر قوة گرما وسلامتی کشتیها وارزانی نرخها وقوت حال ملوک وسروران ونیکحالی مسافران
ومنفعت [illegible] **در اسد** وچون باسد آید دلیلست بر قوت حال ملوک وسروران [illegible]
گرسنگی کشیدن وکسادی بازارها وارزانی نرخها وحرارت وصفرا از غلبه چون دردسر وقوت حال
حرامیان وضعف آبان وحرارتها **در سنبله** وچون بسنبله آید دلیلست بر قوت حال علما
وبازرگانان ورغبت بزرگان در کسب علم ومردم دل مشغولی عام [illegible] نرخ حبوبات
وخوف اهل قلم از سلاطین ورغبت مردم در اعمال واشتغال سلطانی **در میزان** وچون بمیزان آید
دلیلست بر اعتدال هوا وجستن بادهای خشک وروانی بازارها وبسیاری [illegible] مطعومات وماکولات
وبیماری مختلف وتفرقه وآفت ملوک وسروران **در عقرب** وچون بعقرب آید دلیلست
بر خشکی هوا وکم باران وبی انصافی در خلایق وقوت مفسدان وبسیاری میوه وشیرینی ودلیل
وآمد وشد عساکر وتنزل حال سلاطین وداروغگان **در قوس** وچون بقوس آید دلیلست بر خشکی
خشکی هوا وباران وبرف وقوت حال ملوک ولشکریان وبزرگان [illegible] خلایق وتنگی
بازارها وتوسط نرخها ومیل بگرانی **در جدی** وچون بجدی آید دلیلست بر سرما وقحط وبعضی امراض
وعزت گوشت وحجامت وهزم وبیدادی ملوک وقوت حال رؤسا واحتشام وبیماری [illegible]
در دلو وچون بدلو آید دلیلست بر شدت سرما وعزت [illegible] وگرانی مطعومات

وکسادی بازار قماش و ابریشمینه و سلامتی مسافران درقوس وچون بقوس آید دلیلست
بر تری هوا و نشاط مردم و زنان و سادات و اشراف و زرگران و ابر و برق و ظهور آتش و رعد و هوا
و منفعت وغایت تقریب پادشاهان و نحوست زنان درجدی وچون بجدی آید دلیلست بر فساد حال
کشتیها و تنگی هوا و امراض زنان و مطعومات و ماکولات و بسیاری کنیزکان و نشاط مردم و رؤسا و احتشام و قوت
دبیران در دلو وچون بدلو آید دلیلست بر باریدن باران بی‌اندازه و بادهای مختلف و بسیاری و فراخی
اطعمه و نشاط حیوانات و ... بره و ... برف و رواج بازار دواب درحوت وچون بحوت آید
دلیلست بر قوت حال علما و اشراف و رفق ... و سلامتی مسافران در دریا و بسیاری جواهر و کثرت
نکاح و راستان ... وغایت اعتبار و قوت حال اهل طرب احکام عطارد در حمل چون عطارد
بحمل آید دلیلست بر جستن بادهای متفرق و کثرت اخبار متلون و تیزی بازار خاصه بازار
برده و اسلحه و دواب و رواج آتشکاران و آمدن ... و ... اهل قلم درثور وچون
بثور آید دلیلست بر اعتدال هوا و جستن بادها و کدورت هوا و خرابات و طلب زحمت و تنگی
حال نباتات و ... و کثرت خرید و فروخت ... و حیوانات ... درجوزا وچون بجوزا
آید دلیلست بر رونق دیوان و فزونی حال علما و فضلا و اطبا و منجمان و متصرفان دیوان
و قوت پیشه کاران و صاحبان و اعتدال هوا و صحت یاران و رواج بازار کتابت و رسیدن
بادها درسرطان وچون بسرطان آید دلیلست بر جستن بادهای مضطرب و ابر و کدورت هوا و احوال
باران و رعد و برق ... شدن کشتیها ... و زحمت اهل قلم و بیماری خاصه در
طفلان دراسد وچون باسد آید دلیلست بر قوت گرما و جستن بادهای گرم و رواج
کار ... و اهل قلم و تربیت یافتن این طائفه از سلاطین و رواج بازار

آتشکاران و خرید و فروخت ... درسنبله وچون بسنبله آید دلیلست بر قوت حال
علما و دیوانیان و اهل حکم و اعتدال هوا و نیکوئی کشت و زرع و رونق تجارت و صحت یاران
و خوشی معیشت و رواج کتاب و رونق شعرا و منجمان درمیزان وچون بمیزان آید دلیلست بر قوت
حال ... و بسیاری عطر و داد و عدل حکام و جستن بادهای معتدل و خرید و فروخت
... و دلالان و رواج بازار قماش و البسه و رسیدن اخبار درعقرب وچون بعقرب
آید دلیلست بر جستن بادهای مختلف و قریب و مکر و دغل و ناراستی و خیانت میان مردم
و خرید و فروخت اسلحه و دواب و اجناس دریا بار درقوس وچون بقوس آید دلیلست
بر بسیاری بیماریهای مختلف و باتفاق خلایق و تغیر هوا و میل مردم بکسب علوم و تنزل حال اهل قلم
و ... بره و دواب درجدی وچون بجدی آید دلیلست بر خشکی هوا و بغض مردم و اهل
بادها و عزت اطعمه و کثرت ... و بره و دواب و محبوس زنان دردلو وچون بدلو آید دلیل
است بر رطوبت هوا و جستن بادهای خراب کننده و تنگی برف و باران و انقلاب حال عامه و خرید
و فروخت عقاقیر و رسیدن اخبار درحوت وچون بحوت آید دلیلست بر ضعف حال عمال
و متصرفان و اطبا و منجمان و خشکی هوا و باد و باران و اراجیف و خرید و فروخت اجناس دریا
بار احکام رجعت و استقامت کواکب استقامت زحل دلیلست بر قوت حال
ارباب ... قدیم و استقامت حال رؤسا و ... و ترقی کردن ... و اهل
قلاع و جبال و سادات و عزت حبوبات ... رجعت زحل دلیلست
بر ضعف حال ... قدیم و مشایخ ... و خرابی ابنیه و نقصان در خرید و فروخت
باغ و ... و ملال حیوانات و توقف و تعطل امر ... و کسادی بازار جواهر و بازرگانی

استقامت مشتری دلیلست بر قوت حال وزرا و سادات و قضاة و علما و اشراف و ترفع حال تجار و ارباب مناصب و تربیت یافتن از حکام و سلاطین و رواج دین اسلام و وعد نفع و ارا نقصا و استقامت حال بزرگان و عزت بعضی از اکابر **رجعت مشتری** دلیلست بر فساد نیکو کارها و توقف در امور بزرگان و ضعف حال سادات و وزرا و اشراف و نقصان تجارت و سستی مردم در کارهای خیر و بیرون رفتن از شرع و تنزل حال فقها و مفتیان **استقامت مریخ** دلیل عزت بقوت و شوکت امرا و لشکریان و رواج بازار اسلحه و دواب و جرأت دزدان و مفسدان و عزت کشتن و جنگ و میل حکام به یاری و تسکین و رواج کار آتش **رجعت مریخ** دلیلست بر ضعف حال امرا و لشکریان و کساد بازار اسلحه و دواب و ارزانی مس و رصاص و جرب و ملخ و کشت و گرفتاری دزدان و سر کردن ارباب سلاح و زحمت جراحان و قصابان **استقامت زهره** دلیلست بر صلاح خواتین و رواج و رونق مطربان و اهل طرب و حرمت زنان و خلاقی و قوت دین اهالی و نیکوی تجار و اشتهار و عزت اقمشه و ابریشمینه و مناکحات و مواصلات و جمعیت خلایق **رجعت زهره** دلیلست بر کساد اقمشه و ابریشمینه و پیرایه و عطریات و بیماری و ملال زنان و مطربان و وحشت در خرم بستن کارها و قصور خاطر عامه و باران بی نفع **استقامت عطارد** دلیلست بر قوت حال عمال و اهل دیوان و تجار و رونق پیشه کاران و درستی امور معاملات اطبا و رواج بازار کتابت و خیاطت و خیر و بخت و صحت **رجعت عطارد** دلیلست بر کساد بازارها خاصه بازار کتابت و ضعف حال اهل دیوان و علما و شعرا و اطبا و جستن بادها و بیماری اطفال و اراجیف و حشت و زحمت ممتحنه والله اعلم بتدبیره و له الحمد بلا نهایة

احکام ترفع هبوط کواکب **شرف زحل** دلیلست بر قوة حال ملوک قدیم و ترقی رؤسا

[illegible marginal note: قال ... والاربع ... [illegible]]

صحرا

صحرانشینان و اهل قلاع و جبال و نیکو گشتن زرع و گشاده شدن کارها و فراخی معیشت و بسیاری طعام و سلامتی مشایخ و گوشه نشینان و رواج بازار ستور و قوت پیران و ارباب بیوتات قدیم **هبوط زحل** دلیلست بر ضعف حال ملوک قدیم و تفرقه رؤسا و صحرانشینان و نقصان کشت و زرع و بسیاری علتهای سودا و امراض دراز کشیدن مثل سبل و دق و هلاک ستوران و بندگان و عزت حبوبات و ضعف پیران و زحمت کاروانیان و تفرقه در اقلیم اول **شرف مشتری** دلیلست بر رفعت منزلت حکام و قوت حال وزرا و قضاة و اعیان و ارباب مناصب و تربیت یافتن این طائفه از سلاطین و رواج بازارها و منفعت تجار و ارزانی معیشت و بسیاری زر و سیم و ترقی حال سادات و علما و رونق مساجد و مدارس و ایمنی و خیرات و صدقات **هبوط مشتری** دلیلست بر ضعف و تنزل حال این طائفه که در شرف یاد کردیم مثل وزرا و قضات و ارباب مناصب و خیانت عمال و ضعف دار الشرع و نقصان در باد و کانها و آفت حبوبات و نقصان نیل **شرف مریخ** دلیلست بر قوت حال امرا و لشکریان و دار و غگان و تربیت یافتن این طائفه از سلاطین و میل مردم به فسق و فجور و کارهای ناشایست و عزت گوشت و حبوب و بازار اسلحه و دواب و میل حکام به یاری و جهانگیری و رواج بازار پیشه وران آتش کار **هبوط مریخ** دلیلست بر ضعف حال امرا و لشکریان و وهم و هراس در مردم و عزل حکام و زحمت مفسدان و گرفتاری دزدان و زحمت راه داران و سرهنگان و کساد بازار اسلحه و دواب و ارزانی گوشت و حبوب و قتل و فتنه و فساد خون در انجمن **شرف آفتاب** دلیلست بر زیاده شدن رفعت و منزلت ملوک و قوت سلاطین و حکام و زیادتی خلایق در عدل و گشیدن و اعتدال هوا و رفعت یافتن بزرگان و سرور

واستقامت حال خلایق وایمنی ورونق دارالضرب وجمعیت مردم در اقلیم چهارم **هبوط آفتاب** دلیلست
بر تنزل وتنزل احوال ملوک ومردم وبزرگان وحقیری وکسادی بازارها وبی داری وجور از حکام
وخشکی هوا وارزانی وکسادی بازار صرافان وضرابان وارزانی طلا ویاقوت وزحمت آتش کاران
وبیاری در معارف **شرف زهره** دلیلست بر قوت حال خاتونان ومطربان وخواجه سرایان وبسیاری لهو
وطرب در مردم وصحبت یاران ونکاح بستن دختران وصحابت بخانه ها وسلامتی تجار وافزایش رواج
بازار قماش وابریشمینه **هبوط زهره** دلیلست بر بیماری وفقر زنان ودختران ومطربان وضعف
دین اسلام وبسیاری فسق وفجور وکسادی بازار قماش وعطریات وآفت تجار واشرار وتنگی وقحط
میان مردم **شرف عطارد** دلیلست بر رونق دادن دین وقوت حال متصوفان وحال اهل قلم وعلما
وفضلا ومنجمان واطبا ومیل مردم بحکمیات ومعقولات ورواج بازار کتاب ورونق پیشه کاران
وخبر خوش **هبوط عطارد** دلیلست بر ضعف ونکبت وزرا ودبیران واهل قلم و[illegible]
واراجیف ومکر ودروغ در مردم ومیل سفر بیجا کردن ورسوا شدن خیانت و[illegible]
وتباهی حال [illegible] **شرف قمر** دلیلست
بر نیکوئی حال [illegible] شفقت وتربیت پادشاهان از ملوک وحکام وقوت حال [illegible] ونیک
[illegible] کارها وسلامتی مسافران وخوشحالی زنان وطفلان ورواج [illegible]
هبوط قمر دلیلست بر تشویش [illegible] عامه [illegible] بازارها [illegible] تنگی کارها
[illegible] بیماری زنان وطفلان وبدحالی مسافران [illegible]
واراجیف وباران در زمستان والله اعلم بالصواب **احکام وبال کواکب وبال زحل** دلیلست
بر دل تنگی وخستگی وغمناکی [illegible] خلایق خاصه خانه [illegible]

وسرگردانی

وسرگردانی احتشام ومقلعه داران وارزانی حبوبات وضعف پیران وگوشه نشینان **وبال مشتری**
دلیلست بر ضعف حال وزرا وسادات وقضات ومعارف وتجار وبیماری بزرگان وبی رونقی
دارالاحتساب وناراستی در حکم واهل فتوی وارزانی حبوبات وتنزل کار علما وفقها
وبال مریخ دلیلست بر بیماری وتنزل احوال حکام وامرا ولشکریان وسرگردانی اهل سلاح
وگرفتار شدن دزدان وشریران وفتنه ومعاودت میان امرا وقتل وخرابی وظلم وبیدادی لشکریان
وکسادی بازار اسلحه **وبال آفتاب** دلیلست بر آفت ملوک وحکام وبیماری وتنزل احوال بزرگان
وسروران وکسادی بازارها وظلم وجور حکام وتغیر هوا وآفت زر ومعدنیات ومردم اصیل
وزر ودرهم وتنگی عیار وتفرقه صرافان وضرابان **وبال زهره** دلیلست بر بیماری وضعف
حال خاتونان ومطربان وخواجه سرایان وکسادی بازار پیرایه ولباس وابریشمینه وعطریات
وآفت تجار واشرار وتنگی وبدخلقی وارزانی ابریشمینه **وبال عطارد** دلیلست بر نکبت
وضعف حال علما واهل قلم ودبیران واخبار دروغ وجستن بادهای مختلف وخطا در
معاملات وتدبیرات وبیماری عامه مردم وتنگی کارها ونارواجی پیشه کاران **وبال قمر**
دلیلست بر علت بیماری عامه مردم وفنا حیوانات آبی وسرگردانی بیگانگان وجاسوسان
ونقصان ابدان [illegible] مسافران وزحمت دختران والله اعلم **احکام کواکب سبعه در خانها**
بوده زحل در طالع چون زحل در طالع سال بوده باشد بزرگان اطلاع کنند وجاه وحرمت او را
قدر کرده ولیکن نه بدل باشد وانجا بجای نقل کنند وانجا را بایشان نزدیک [illegible] واز
فرزندان دل تنگی بوده [illegible] **زحل در دوم** چون کسی را
زحل در دوم طالع بود زراعت وتجارت کند وگاه درست تنگی کشد واز سبب قرض
غم برد [illegible] هرچند بزرگ کرده
احوالش بهتر کرد **در سیم** [illegible]

ونقل و تحویل کند و علتی بوی رسد و از خویشان غم بیند و مال خود بر کسی نفقه کند و برتری و مهتری
کند و دانش آموزد در چهارم از احوال ادیم و ناشنیده خبر دهد و کارهای پسندیده کند
و دوستان نیکوی کند و انجا که نفاق نه حتمی بوی رسد و اگر زحل خداوند چهارم بود میان
او و پدر و برادران جدائی افتد و اندوه فیض خبر شود در پنجم متفکر و اندیشه ناک بود و بنا ها
و بنا ها عمارت کنند و خلش فرزند کرد و از جهت فرزندان غم بود و اکثر اوقات مغبون
و متغیر باشد و از عشق او زنی و انقطاع و ملال رسد در ششم و کارهای پنهانی
بسیار بود و بعضی از مالش بزیان آید و رنج بسیار کشد و از جهت بندگان غم بود و از نهانی
بعض نقصان بیند اما از بندگان نفع یابد در هفتم درویش بود و فرزندان نشو اکثر وقتی رسد
و از جانب خصمان بر خیزد و کار او نا پسندیده دارند لجاج کم کند و اینچه کند از ان ملال
و زحمت بیند و بد تر آن بود که زحل در ان خانه غریب بود در هشتم منازعت بسیار کند
و دشمنش بمیرد و میراث او و خویشان وحشت افتد و کارهای بد کنند و رغبت منفعت
بیند و از تجارت و دوستان فایده یابد و از میراث محروم شود در نهم در علم نجوم و قلت جهد
و خدا بجای راست پسندد میراث او و زنان خصومت افتد و سفر کند و مالش بر جهت ناپسندیده
تلف شود و نحس و سراس براو غالب باشد در دهم با مهتران مخالطت کند صید دوست
دارد و بدنش کم ... از اهل زحمت رسد یا از جانب پیغمبران اما قبله متعالی بود و از زراعت
و عمارت نفع یابد اگر سعدی با او ناظر باشد در همه احوال ترقی کند در یازدهم لهو و طرب دارد
و زمین و آب و املاک بدست آورد و تا نکر شود جهد دوستان بر و حسد برند
و در بند دشمنی کرده در دوازدهم بر دشمن ظفر یابد و از مال وخدمتکاران زیان بیند دروغ
گوی بود و در هر کاری که شروع کند تمام نکرده و کارهای پنهانی بود و با زنان مخالفت افتد
و در آخر عمر کارش نیکو بود احکام مشتری در بیت طالع مشتری چون مشتری

در طالع

در طالع باشد نشد کانی بود که زاند و جنبش خوی خوش بود و با بزرگان و اشراف مخالطت کند
و مال و مرتبه او زیاده شود و با مردم غریب پیوند کند و کارهای پسندیده کند و از خویشان
و برادران بر تبه بگذرد در دوم بدانچه امید شد مراد یابد و از تجارت و بیع
و بزرگان نفع بیند و با وزرا و سادات و اشراف مخالطت کند و مال بدوستان و زود کرم
بخشند و بود اگر مشتری در این خانه مسعود بود در سیم در دین و صلاح کوشد حکیم مزاج
بود و کارهای نیکو کند و نیک نام بود و با برادران و خویشان معیشت یابد و بحج حق کوید و امین صاحب
دیانت و باوقار باشد در چهارم از جای پنهان چیزی بوی رسد و از عمارت و زراعت
و تجارت نفع یابد و کارهای نیکو کند و اکثر اوقات کار وی براد باشد و معتز بود
و از پدر و اجداد نفع یابد در پنجم مالش بیفزاید و از فرزندان خرمی بیند و از جهة
و عیب خبر شود اما ناکام از جانب فرزندان زحمتی بوی رسد و دشمنان وی را آفت رسید
و خبر پیغامبران و زاهدان کوید در ششم شریف احوال بود و اصلح راد و صحت ستدارد
و از زنان و فرزندان دل تنگی بیند و مال او در زیان اورد و از مال خود بهره مند کردد
و زحمتی که پیدا کند مخفی و آسانی بکند در هفتم زنی بستد و رغبت کند زن کند و لیکن
بسیار کرد و اما فرزند که بیاید و دوستان زیاده کردند و دشمنان مقهور شوند و بناها
بخصمند و اگر مشتری درین خانه بحال بود میراث او و زنان مخالفت افتد در هشتم
از کار بد کار بشرکا فایده بیند و اندوه و غم بود و با دروغ بسیار بندد و جفت بدکوید
و دروغ کوی بود و مالش بر سبیل زنان خرج کمتر شود در نهم سفر بسیار کند
و منافع تمام یابد و رغبت بنا نهد و با بزرگان مخالطت کند و دوستان اعتقاد و دین دار
بود و تحقیقش معتبر بود در علم فاضل کوشد و اگر مشتری درین خانه بجای
آشفته بیند در دهم با بزرگان و معارف مخالطت کند و مهتری یابد اما انقصا

دو ما لشو واقع شود و نمیرن و املاک و اسباب بهت او رود و از حرکت فایده بیند چون در
کرده و بر زرک هیبت بود در یازدهم از دوستان خرم شود و ویرا دوست و یکجهت بسیار باشد
وزن کند و فرزند شاید و از هر دو سیر و تحفه خرم شود و مال بهت او رود و با بندکان مخالطت
کند و از یاری نرود صحبت یابد در دوازدهم بعضی یاری و دشمنی کنند و بزرگان در بند قصد او
باشند اما ظفر نیابند و خرجش از دخلش زیاده بود و سفر دور و رنجش واقع شود و غم رنج
و از صحبت معارف و اشراف محنت بود احکام مریخ در بیت طالع در اول چون کسی را مریخ
در طالع بود از آتش و آهن آفتی بدو رسد و با مردم بی سبب منازعت کند و جهد با کس
با غدر زود خشم کیرد و بخت حال بود و تند مزاج و سخت سخن باشد و با زنان خصومت
کند و نقل و تحویلش واقع شود در دوم با بازرگانان خصومت بیار زد و مال با هیچ
تلف کند و مانند و هکین باشد و باشد که دزد در وی افتد و اعمال و اشغال حقیر قیام
نماید و با مردم لشکری شوید مخالطت کند در سیم بخت یستی متعجب بود و بیا امد و برادر
و خویشان خصومت رود و حیله و مکر بسیار کند و با بزرگان کند و سفر کند اما
نایم کم بود در چهارم علتی یا جراحتی رسد و از جایی بیفتد و از سباع زحمتی بوی رسد
و مالش تاراج شود و از زیردستان دلتنکی رسد و از اعمال و اشغال منقطع باشد و خصومت
وا فتد در پنجم از جهت فرزندان غمی بدو رسد و علتی از جراحت پیدا کند و فرزند از آتش
بیاری و جراحت کشند و با اهل خویش بدی کند و در کار بد کفتار افتا اما از تجارت سود
کند در ششم از جایی که امی بیفتد و علتی پیدا کند و از بندکان خدمتکار نفع یابد
اما کاه کاه نیز از ایشان کدورت بیند و بیاریهای سخت پیدا کند از حرارت و جراحت غلبه
خون و بادر در معرض صحبت دارد و مخالطت کند در هفتم در کارها پشانی بود و متفکر
و اندیشه ناک بود و از آتش بیم بود کز زحمت بیند و با زن و فرزند منازعت کند

واز

واز زود بیم بود و سفر کند و از دوستان نیکی بیند و از خویشان ملال بیند در هشتم
رنج و تعب بسیار کشد و منازعت کند و دشمنش بسیار باشد اما ظفر او را بود و از آتش
یا آهن زیانی بوی رسد و بکارهای ناپسندیده قیام نماید و دروغ کوی بود و عمرها صحبتش
روی ننماید در نهم نقل و تحویل بود فایده بسیار کند و تیز خشم و تند مزاج بود و از تجارت
نفع بیند و بر دشمن مظفر کردد و با درویشان مکرمت کند و در اعتقاد تن و صافی و خلق
باشد در دهم با امرا و لشکریان مخالطت کند و باعمال و اشغال احکام مشغول شود و اهل بیت
او را هم مکروهی رسد و مایل بصحبت زنان و کارهای ناپسندیده خصومت بسیار کند و متعجب
و متکبر بود در یازدهم مال بسیار بدست آورد و از زنان خرم شود و از تجارت سود بیند
و دوستی بسیار هیئت کند و باعمال سلطانی مشغول شود و از خویشان هزیمت بود و کارهای بد
وسایل باشد در دوازدهم خصومت بسیار کند و اکثر ظفر یابد و از جهت بندکان غم بود و در طلب علم
ترقی و شهرت بود و در بند بود و زحمت مردم باشد و سخت سخن باشد و در نظر مردم با اهلیت بود
احکام آفتاب در بیت طالع آفتاب در طالع چون آفتاب در طالع کسی باشد بزرگی
و جاه و دولت رسد و از [illegible] و احکام نفع یابد و معروف و مشهور کردد اکر
آفتاب را دران خانه قوتی باشد و بنا و عمارت کند اما بدو در دوم و حقوقت بود و تعب
کشد و سفر کند در دوم خانه بود در بند و جراحتی و آفتی بدو رسد و چشم یا دو چشم
یا از جایی بیفتد و از بزرگان و اکروهی رسد و مال او در وجه خیر صرف کند و شهرت دوست
دارد در سیم مرد و سخن و قول او را پذیرفته دارند و از جهت زنان غم بود و با بزرگان
منازعت کند و کارهای نیک بدست او برآید و با برادران و خویشان بزرگی کند در چهارم
عمارت بسیار کند و با بزرگان مخالطت و از زن و فرزند خرم کردد و بعضی خویشان را مکروهی
رسد و کارها حال لشکر بیند [illegible] بود و بلند همت بود در پنجم بزرگان او را گرامی دارند

مقدارش بیفزاید و فرزندانش نیکوحال شوند و اگر آفتاب در این خانه بود کار شریعت کرده
و از حکام هدیه و تحفه یابد **در ششم** خشم بسیار کند و غلامان نقصان کنند و علتی در سر و دماغ
پدید آید و از بندگان کراهیت بینند و سوء المزاج بود **در هفتم** مال بسیار آورد و
مقدارش بیفزاید و زنان را دوست دارد و اگر آفتاب در این خانه مخصوص بود علت پیدا
آید و دردی کنند و اندیشه زنان بود و خصومت رود **در هشتم** از بلندی یا از
جایی بیفتد و درد دل پیدا کند و سفر کند و در راه تفرقه بیند و امتعه ای
بیند و بیمار گردد و ضعف بسیار باشد و از بیماری به رنج بود **در نهم** بزرگان او را گرامی
دارند و از سفر و غربت فایده یابد و بنا و عمارت کند و از اقربا کراهت بیند و به شهرها
ظفر یابد و در دین استقامت بود و در کارها به جهد باشد **در دهم** قدرش بیفزاید و با بزرگان
دوستی کند و نیکویی یابد و کارهای پسندیده کند و معروف و مشهور گردد و در نیکی حکومت
طلبد و اگر آفتاب بحال بود به رتبت [illegible] کند **در یازدهم** از زن و فرزند و برادران
و خواهران خرم گردد و منضبط مال و اسباب مسعود بود و از دوستان خرمی بیند و هر چه
امید بندد حاصل شود و بزرگان با او صدق و شفقت نمایند **در دوازدهم** از جراحت و آتش
مکروهی رسد و از مادر و پدر منفعت بیند و خدمتکاری کند و از بزرگان فایده بیند
و از دشمن خوف بود و در خصومت مغلوب بود و بزرگان قصد وی کنند **احکام زهره در بیوت**
زهره در طالع چون کسی را زهره در طالع بود خوب آیین بود و ملک دوست وی شوند و جامهای
با زینت خوب پوشد و بسیار خورد و هم چنین خوش باشد و منازعت کم کند و با مرد و لطیفه ادا
کند و از الله رحیم دل بود **در دوم** مال خود را بر ایشان کند و سخاوت دوست دارد و به تجارت مشغول
شود و سخن در دروغ گوید و زنی را از سبب [illegible] و با مرد مختلط بود و کارها کند که با شهوت
و عطریات تعلق دارد **در سیم** قدرش فزون گردد و خرم بود و کتاب و ابیات و علم نحو

دوست

دوست دارد و بدوستانش بسیار بود و ضیاع و عقار قیمتی بدست آورد و از خویشان و خواهران
منفعت بیند **در چهارم** باغ و بستان بدست آورد و با مرد مختلط بود و از خویشان غم بیند
و تعلق به ترک کند و فرزندان بد و مادر بد و عاقبت کار خوب و پسندیده بود و پسندیده اخلاق شود
در پنجم از تجارت سود کند و از جانب زنان و همه را نقصان و ملال بیند **در ششم**
با دوستان موافق با دشمنان منازعت کند و به نکاح راغب بود و از جهت زنان غم بود و علتی در سر
پیدا کند و با کنیزان و زنان [illegible] مغالطت کند و صحبت دارد **در هفتم** کار زنان و فرزندانش
مختلف بود و بیماری در وی پیدا شود و بخیل بود و دروغ بسیار گوید و سر کند و او غالب
بود و بر وی تهمت بندند و مایل بود به نکاح کردن و از میراث نفع بیند **در هشتم** جرحت
بسیار کند و از زنان مسکین بود و مجامعت بسیار کند و با دوستان و خویشان هدیه ورزد
و بد دل بود و شراب بسیار خورد و بی خانمان باشد [illegible] و از میراث و دفینه بهره یابد اما لعنت
کند و رحیم دل بود و از [illegible] یابد **در نهم** از جهت علم نجوم و تعقیب بود خوابها
گرانکین بیند و سفر کند و مال تلف [illegible] کرده و لیکن عاقبت از سفر نفع بیند و خوش خلق و نیک
نوح باشد [illegible] استقامت بود و خوابی که بینند غالب راست باشد **در دهم** قدر و فعلش
بیفزاید و خرم شوند و بزرگان وی را دوست دارند و با اهل بیت و دوستان نیکویی کند و از
مادر نفع و فایده بیند **در یازدهم** قدر و حشمت و مال و زینت او فزون گردد و خلقا
بسیار شوند و دوستان صادق بدست آورد و هر چه امید بندد اتفاق و آسانی بدست
آید و با هر که منازعت کند ظفر یابد و زینت و تکلف دوست دارد **در دوازدهم** از جهت
مال و زن و فرزند غم برد و کارهای بیهوده کند و سفر او را بد باشد و علتی دراز کشی
پیدا کند و از دو چشم در خطر باشد و با زنان خصومت کند و به سبب زنان
و با دشمن شوند و از چهارپایان نفع بیند **احکام عطارد در بیوت عطارد در طالع**

تحفه و هدیه یابد [illegible] زنان خوش شود
و با غلامان مخالفت کند و اگر زهره
بحال بود از زنان [illegible]

باحکام و شعر او اهل علم مصاحبت کند و از علم بهره مند بود و از تجارت سود کند و تیز ذهن
فصیح باشد و نامه و خبر بسیار باو رسد و علتی در سر پیدا کند و نقل و تحویل پیش او آید شود و کارها
باریک کند در دوم بسیار گوید و خطها نیز و بی نویسد و از پیشه کاری و صنعت ها
کند اند و از جهت فرزندان غم بود و بزرگان او را گرامی دارند و از خرید و فروخت نفع یابد
تجارت کند و اگر عطارد در این خانه خوشحال بود از آن نفع یابد در سیم از علم احکام
بهره مند باشد و از شرکت سود کند و با بزرگان و علما مصاحبت کند و مخاصمت و
گوید و از جای بیفتد و کس را نه پسندد و اندیشه ها کند حرز باشد و حاصل شود و با اقربا
بمکر و تزویر گذراند در چهارم خصومت ورزد و میان او و پدر بد باد و بفساد انجامد
و بیماری پنهانی پیدا کند و صنعتهای مختلف امر زند و از عمارت فایده بیند و با اعمال
و اشغال دیوانی قیام نماید در پنجم از هدیه و تجارت فایده یابد و بنجوم و هندسه
بیاموزد و قدرشی فرزند کرده و با زنان مخالطت کند و بر دشمنان ظفر یابد و با امداد ر
و بدر نیکی کند و با شعرا و علما مصاحبت کند در ششم در چشم علتی پیدا کند و از کوش
مکان زحمت بیند و از وی دوری کند و عجب بسی کند و رنج بسیار خورد و از خرید
و فروخت نفع یابد و از خدمتکار ملال و زحمت یابد در هفتم قدر و علم و شعور فزون گردد
و صاحب رای و تدبیر بود و با زنان منازعت کند و مخالطت با کنیزان و غلامان کند
خشمگین بود و از آن سبب زحمت بیند و از شرکت سود کند در هشتم علت و زحمت
بسیار بود و مرض در سر و دماغ پیدا کند و در کارها بیدور باشد و در صلاح کوشش
و در راز گوید و فکر و اندیشه و وهم باو غالب باشد و از نجا سایه فایده بیند در نهم
میان او و مصاحبان و دوستان اکثر اوقات گفتگو بود و بیشتر اوقات دست تنگ بود اما
محتمل که چیزی بیابد و از فرزندان نفع بیند و با بزرگان مخالطت کند و تجارت کند

و چیزها

چیزها ... در دهم خود و علم و شعور بیفزاید و از دوستان خوشی و منفعت بیند
و علم و اشعار ... و بر دشمنان ظفر یابد و مجامعت بسیار کند و خوش ... و لطیف طبع بود و از
کاریدان فایده بیند در یازدهم بزرگان او را گرامی دارند و سعادتمند بود و مال و شغل فزون گردد و
و از خرید و فروخت نفع یابد و با علما و اهل قلم دوستی کند و خوش ذهن و فصیح بود و از سفر و تجارت
نفع بیند در دوازدهم از اعمال ... شود و باد و رنج گران و ... مخالطت کند و از
خرید و فروخت زیان بیند و با دشمنان بمکر و حیلت گذراند و از اعمال دیوانی بی نقصان بود
احکام بودن قمر در بیوت قمر در طالع از باغ و بستان و زمین نفع یابد و از تجارت
سود کند و مناظره و مباحثه بسیار کند و با بزرگان مخالطت و نقل و تحویل و سفر کند و از
منفعت بیند و کارها سهل و منقلب بود و کارش بر یک نهج نباشد و اکثر اوقات خرم بود در دوم
از جهت مال و خدمتکاران ... غم بیند و هیچ ضایع کند نه و بانی یابد و در کارها
مسارعت کند و از خدمتکاران ملال بیند و از کاری که آب و زمین تعلق دارد باشد روزگار
گذراند در سیم خبرها گوید و سیر کند و با مردم آشنا کند و از کشت و زرع فایده یابد
و سفر و حرکت بسیار کند و ... با دوستان و تجارت کرده و ...
خوابهای ... بیند در چهارم بیشتر اوقات اندوهگین و غمگین بود و از بزرگان
فایده و نفع یابد و میان او و پدر مخالفت افتد و احوال ... چند بار نقل و تحویل
بسیار کند و آب و زمین بهت آورد در پنجم از انجا نسبت فرزندان خرم شود و هدیه و تحفه
یابد و خوابهای مختلف بیند و از تجارت خرید و فروخت فایده بیند و از دوست ... یابد
و ستارند و با زنان و اطفال مصاحبت کند و مزاج ... و دست دارد در ششم
بزرگ شخص ... بود و در ... گردن ... علتی پیدا شود و از سفر سود بیند
و از بندگان و زیردستان نفع یابد و از خرید و فروخت چهارپایان سود بیند و در رطوبت
مزاج و در بیماری او غالب بود در هفتم میان او و زن مخالفت افتد و از نسبها خرم شود

و خوابهای پریشان بیند و از سفر و تجارت فایده بیند و با هر که خصومت کند اغلب غالب گردد
و مایل باشد بنکاح و شهوت و دوست دارد در هشتم خواری و مذلت و غم بیند و محتاج مردم
بود و خبرهای ناخوش شنود و از خصومت کردن پریشان و پشیمان بود و کارهای قدیم طلب کند
و از میراث خبر شنود و قرابتهای غائب باز آمدن نکنند در نهم خیر از دور رسد و کند و از بزرگان
مخالطت کند و تلف شدن و اندوه [illegible] باز یابد و سفر کند و با مردم غریب صحبت پیوندد
کند و بشارات و [illegible] باشد و خوابهای پریشان بیند در دهم قدر و منزلت
او فزون گردد و [illegible] تجارت کند و از زنان و فرزندان خرمی بیند و از تزویج
و نکاح ترقی کند و از اهل [illegible] شغل و عمل بزرگان نفع و فایده یابد و از جانب مادر تمتع
و منافع بیند در یازدهم از سفر و تجارت نفع و فایده یابد و دوستان و خویشان امید [illegible] برآید
و در غیب [illegible] شده و تلف شده [illegible] باز بدست آورد در دوازدهم غم و تلف و قهر
بسیار بود و از دشمنان ملالت و زحمت بیند و با مردم [illegible] و دوستان خصومت کند
و اکثر اوقات غمگین بود و مادرش را مکروهی رسد و از جانب زنان زحمت بیند
و از چهارپایان نقصان یابد احکام راس در بیوت طالع و اسرة طالع با بزرگان
و مردم صالح مصاحبت و مخالطت کند و از نکاح خرمی بیند و بجلیات و طاعات مایل
باشد و با عمال و اشغال ناپسندیده اشتغال ننماید و مکرم گردد و مردم برو معتقد گردند و از خرج
خرمی و مال [illegible] باشد در دوم در همه کارها صلاح کند و [illegible] و منفعت
بسیار کند و مال [illegible] صرف کند و از [illegible] دوستان منازعت
کند و با مردم صالح و فقیه مصاحب شود و [illegible] و مال در راه حق صرف کند
در سیم بر برادران و اقربا و اهل بیت [illegible] کند و ایشان را نعمت [illegible] کند
و کارهای [illegible] صواب [illegible] از سفر نفع بیند [illegible]
و پرهیزکار بود و [illegible] در چهارم قدر و منزلش

بیفزاید

بیفزاید و نقل و تحویلش واقع شود و از ضیاع و عقار فایده و نفع بیند و بر دشمن ظفر
یابد و مردم صالح زاهد در مقام راه [illegible] کند و لیکن در مالش نقصان [illegible]
رسد [illegible] کارش با صلاح باشد در پنجم دوستان بسیار [illegible]
پیدا شوند و بزرگی یابد و از هدیه و تحفه و خبرهای خوش خرم شود و جمعی او را خصومت
ورزند اما عاقبت بصلاح انجامد و صاحب فرزندان شود اما بعضی فرزندانش مکروهی
رسد و از [illegible] باشد در ششم کار دشمن [illegible] باشد و از حال [illegible] گردد
و نقل و تحویل کند و از بلندی بیفتد و از جانب شاگردان و خدمتکاران زحمت یابد
و از چهارپای نفع بیند و بیماریهای صعب پیدا شود اما عاقبت خیر باشد و از دفینه خبر شود
در هفتم از بعضی زنان خرمی بیند و از بعضی دیگر اندوهگین شود و نکاح
با اهل صلاح و مشایخ کند و از بزرگان فایده بیند و مادرش را مکروهی رسد و در مالش
نقصان واقع شود و با خصمان [illegible] جمعی بروی حسد برند در هشتم سفر کند
و تعب و زحمت بسیار برد و از هر نوع علت پیدا کند و از دشمنان کراهیت بیند و با عمال
و اشغال ناپسندیده اشتغال ننماید و از پاکی و کارهای ناپسندیده مجتنب باشد [illegible]
[illegible] در نهم از سفر و غربت فایده بیند و خدمتکاران [illegible]
گرده و [illegible] باشد و [illegible] اعتقاد [illegible] سفر مکه کند
و خوابهای راست بیند و در علوم ظاهر کوشد در دهم مال و نام نیک حاصل کند و املاک
و اسباب بدست آورد و بکاری مشغول شود که بر جمعی حکومت کند و بر دشمنان مظفر و منصور
گردد و با بزرگان اختلاط کند و معروف و مشهور گردد و عجب [illegible] بیند باشد
در یازدهم بنا نهد و ملک و زمین بخرد و [illegible] کار نیک بود و با
هر که منازعه کند ظفر یابد و دوستی و مصاحبت [illegible] اتفاقا کند [illegible] حاصل شود
و دشمن نام و ناموس بود و شهرت طلبد در دوازدهم خصومت در زند و با دشمنان

معارضه مجادله کند و از چهارپایان فایده بیند و عاقبت دشمنان دوست شوند و در
اعتقاد شخص خللی و نقصانی باشد و اندیشه‌ها باطل در خاطر آورد و از چهارپایان نفع بیند
احکام ذنب در بیوت طالع ذنب در طالع مال بزیان اورد و بی سببی غم برد و قومی بوی
حسد برند و تهمت چند بیند و از زنان نقصان و ملال و غم بیند و به مرض گرفتار گردد و مفسد بد طبع
و دروغگوی بود و چشمش را نقصان رسد و تدبیرهای ناپسندیده کند و خیال فکر بیند و اندوهگین
دارا باشد **در دوم** اندوه و تنگدستی بیند و مالش تلف شود و بدبختی باز دستان و در مسلک
بود و مال بیهوده خرج کند و باعمال ناپسندیده قیام نماید و با بد مردمان مصاحبت
کند و اکثر اوقات تنگدست بود و حریص و خود باشد و از احوال خود راضی نباشد
در سیم از برادران و خواهران و خویشان نقصان و ملال بیند و از ایشان در همه احوال
ترتیبه و با مفسد نشسته خیانت کند و از نقل و تحویل و سفر نقصانی بیند و در کارها
پشیمانی بود و بگذشته تاسف خورد و همیشه متفکر باشد **در چهارم** بسیار بلای صعب کشد
و اکثر اوقات با سختی تمام و املاک محزون و معیوب باشد و از ضیاع و عقار نقصان بیند
و از بد رد و رافتند مخالفان و تهمت و اندیشه‌های باطل کند و بدگوئی و غیبت کننده باشد
و کار و شغلش پریشان و بسته باشد **در پنجم** از جانب فرزندان و دوستان مضرت
بیند و خبرهای دروغ گوید و عشقبازی کند و بدنام سبب رقیب تفرقه افتد
و اکثر اوقات معترض باشد اما از بندگان و شاگردان نفع یابد و از مردم دون شغله
هدیه و تحفه رسد **در ششم** علت در جایگاهی پیدا کند و بیماریهای سودائی بسیار کشد
و بندگان و زیردستان از وی بگریزند و مالش ببرند و دروغگوی بود از عارضه
نفسانی دشمنان زحمت بیند اما قرانرا تحت باسانی گذراند **در هفتم**
با زنان بد اصل حقیر صحبت دارد و جمع شود و از آن جهت غم و تفرقه بیند و شریک
بد و از شرکت نقصان و ملال بیند و فرزندان را فتنه رسد و از کدخدائی راضی نباشد

و از خصومت کردن زحمت و تفرقه یابد و مال اهل بیت را آفتی رسد **در هشتم** آفتی رسد
که بیم هلاک بود و بخوردی بدخلق باشد و از قید و بند تفرقه و خوف و منهزم باشد
و در مالش نقصانی واقع شود **در نهم** سفر کند و ملال یابد و در راه از دزدان
نقصان و زحمت بیند و در طاعت کاهل بود و خوابهای آشفته بیند و مذهبی خام و کج
و بی باک بود و در کارها پشیمانی بود و متفکر و اندیشه ناک بود **در دهم** مالش تلف
شود و بدنام گردد و باعمال ناپسندیده قیام نماید و از بزرگان خوف و منهزم باشد و ملال
یابد و از عمل بزرگان و حید و رنج افتد و اعمال و اشغال وی باد و زیان و بدحالی بود و مفسد
طبع بود **در یازدهم** با مردم خصومت ورزد و مدتی با بد مردمان و سفله کند و از
صحبت بزرگان محترز باشد و سخن چینی و غمازی باشد و کسی را با او اعتماد نباشد و به جهد
اصیل بیند و در آن نقصان بیند و در کارها تنها کند **در دوازدهم** از دشمنان مکر و حیله رسد
و بتعویق مغبون باشد و از چهارپایان نقصان بیند و مکر و اندیشه‌های باطل کند و بروی حسد
برند و دشمنان شوکت بر او مفسد بدحال باشند و ما اول **محرم نامه روز یکشنبه**
اگر اول محرم باشد سال نیک بود و بادهای سخت جهد و بعضی مزروعات آفت رسد و بیماریهای
مختلف بسیار بود اما اغلب نیکو بود و شیرینی متوسط بود و در مغرب زمین میان ملوک
کار بود و مقاتله بسیار واقع شود و خلایق مضطرب باشد **در دوشنبه** اگر اول سال باشد
در آن سال تابستان گرم باشد و در زمستان باران بسیار باید و گاه و گل سخت بسیار باشد
و نرخ غله ارزان بود و میوه بسیار بود و بر سلاطین خروج کنند و گیاه را آفت رسد
و دد و دام در صحرا بسیار باشد و مردم را سفر واقع شود **در سه شنبه** اگر اول سال باشد
در آن سال برف و باران و سرما سخت بود و درختان را آفت رسد و نرخ غله ارزان بود
اما حوادث نوبت روی نماید و سلطان از دشمن پیدا شود اما غلبه سلطان را بود و در نواحی
تار و غله را آفت رسد و علو و شیرینی کم بود و کار لشکری نیک بود **در چهارشنبه** اگر اول سال باشد

سال میانه بود و باران کم بیارد و برنج بشود و میوه و غله بسیار باشد و در اخر سال بادهای
سخت جهد و کار سلاطین با قوت شود و اراجیف بسیار گویند و برنج ارزان بود و در بعضی بلاد
وبا پیدا کردد **پنجشنبه** اگر اول باشد در ان سال میوه و شیرینی بسیار بود و در ان سال
بارانهای سخت بود خاصه تبهای محرقه و در بعضی بلاد طاعون پیدا شود خاصه
در طرف بابل و باران کم اید و غله نقصان پذیرد **جمعه** اگر اول باشد در ان سال باران کم
اید و ابها نقصان کند و غله کم باشد و در صحرا ملخ پیدا شود و در بعضی بلاد بیماری پیدا شود و درختان را
افت رسد و در دیار عرب فتنه و تشویش و تردد بسیار باشد و غلبه سلطانی
در هر جا و اکثر اوقات خرم و خوشدل باشند **شنبه** اگر اول باشد در ان سال سرما سخت
بود و بادهای سخت جهد و جو و کیل باشد و بیماری در میان مردم بسیار بود و مرگ بسیار
میرند عسل و شیرینی کم بود و درختان را افت رسد و میان سلاطین و حکام فتنه
و تشویش روی نماید و غلبه سلاطین بزرگ را **معرفت بلاد اقالیم سبعه بلاد اقلیم**
اول بربر بلاد چین و هند و سند و جزیره عرب و طرف یمن و حجاز و عدن و حبشه و صنعا
یمن و قندهار و طرابیس و بربر و کنار دریای محیط و این اقلیم بزحل تعلق دارد **بلاد اقلیم**
دوم مکه و مدینه و طائف و جده و مکران و هجر و افریقیه و نیل مصر تا طرف دریای مغرب
و این اقلیم تعلق بمشتری دارد **بلاد اقلیم سیم** قندهار و ملتان و سیستان
دارا بجرد و شیراز و یزد و خوزستان بغداد و کوفه و زمین شام و بعضی مصر و دمشق و طبریه
اسکندریه و این اقلیم بمریخ تعلق دارد **بلاد اقلیم چهارم** ولایات ترکستان و خجند و ماوراء النهر
خراسان و بلخ و مرو و هرات و طوس و سرخس و نیشابور و طبرستان و قزوین و ری و صفاهان و همدان و تبریز و بعضی
اذربایجان و حلوان و موصل و حلب و این اقلیم بافتاب تعلق دارد **بلاد اقلیم پنجم** کاشغر و ختن
و فرغانه و بعضی خجند و سمرقند و بخارا و نسف و خوارزم و گیلان و ارمنیه و روس و این اقلیم بزهره تعلق
دارد **بلاد اقلیم هفتم** بعضی ترکستان و بلغار و صقلاب و اقصای روم و مرصقالبه و دریای شمال

و این اقلیم

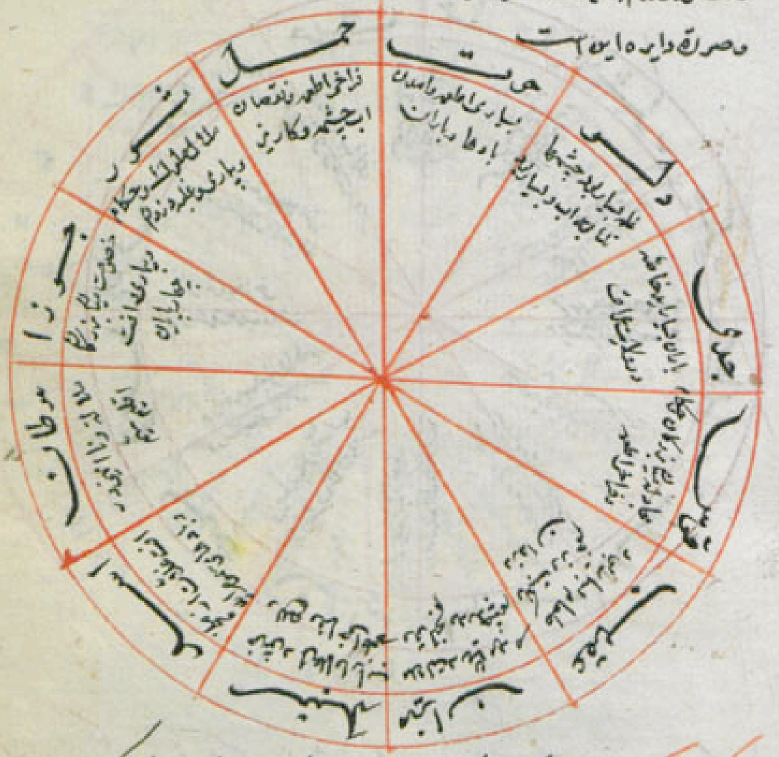
ذنب

واین اقلیم تعلق بقمر دارد **احکام ذو ذوابه** حکماء گفته اند ذو ذوابه بر مثال ستاره بود
کدانا و چون کیسهای اتش بود یا مانند ان باشد و ذو ذنب ستاره باشد که او را دنباله
باشد و از هر طرف که دنباله او بود از ان جانب خیزد و ان جهت خراب شود و این صور
در اغلب صبح طالع شود و در هر برجی که باشد حکمی دارد چنانکه از این دایره ظاهر می شود



احکام سفر ایام حکمای ترک تصرف کرده اند هم چون ستاره مستی و مانند ان
حرکتی معین کرده اند که بر سر هر روزهای ترک که در جهتی از جهات عالم باشد
چون کسی بنفقه کاری کند یا بسفری رود نشاید که روی در وی دست راست مقابل او دارد
و ضایع اند بلکه جهت دیگر بی باید که دو باره رفتن و بعیا ازان متوجه سفر مقصود
شده و اگر در لشکر مقابل ایم انکه روی با وی چون باشد مغلوب گردد
و جای او هر روز از این دایره معلوم گردد گردد

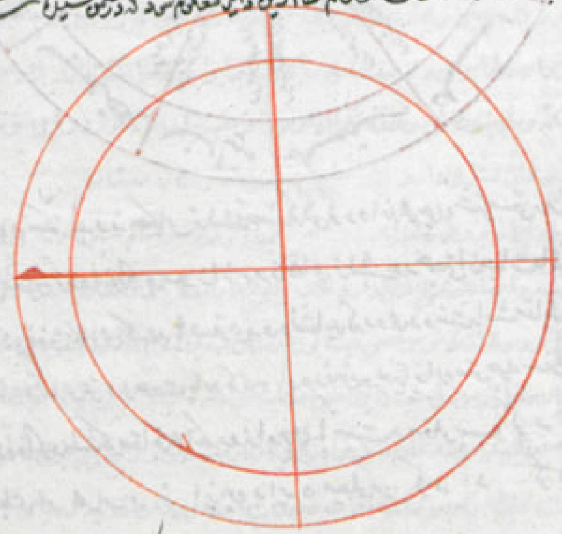
احکام رعد این دایره ایجاست که حکماء یونان وضع کرده اند و بروزگار بتجربه بسیار کرده اند و حکم ان بر موضع قمر نهاده اند و گفته اند چون رعد آید بتقویم نظر کنند تا در ان روز بعد ران وقت قمر در کدام برج است و در این دایره ان برج طلب کنند و احکام ان بدانند مصورة دایره این است



احکام قوس قزح حکما گفته اند که قوس و قزح ظاهر شود حکم بر لون غالب ان باید کرد بعد ران صورت که سبز رنگ غالب بود دلیل امن و فراخی بود و اگر سرخ غالب بود دلیل حرب و فتنه و خون ریزش باشد و اگر زرد غالب بود بیماری بود و آفت ستوران بود



احکام ایام مریض حکما گفته اند که چون کسی بیمار شود ازان روز که ابتدا بیماری بود احوال او را استدلال توان کرد و توان دانست از درازی مدت تا هر وقت صحت یا اسباب خوف و سلامت و بیا تجربه کرده اند اکثر موافق افتاده و حکم ان از این دایره معلوم شود که در ضمن کشیده شد



و هنگام که این شکل ظاهر شود در مشرق و مغرب هر یک حکمی دارد و آن حکم بر موضع آفتاب
باشد چنانکه در این دایره بثبت شد



احکام ایام فصد حکما گفته اند که اختیارات نیک و بد و منفعت و مضرت فصد بزیادت و نقصان در ماه تعلق دارد و چون ماه با جتماع و استقبال در هر روز مضرتی پیدا آورد و استقبال تا اجتماع هر روز منفعتی دهد و احکام آن از روز اول ماه

تا آخر روز ماه ضبط نموده اند بطریقی که درین دایره بثبت شد



احکام ایام تقویم اول ماه نیک است تزویج و بیع و شرا کند سیم نیک است تجارت و طلب مال دوم مهمات را نشاید چهارم نیک است همه کارها الا سفر پنجم مهمات را نشاید ششم نیک است سفر و صید کردن هفتم نیک است تزویج و بنا و حرکت هشتم نیک است همه کارها الا سفر نهم نیک است

سفر و طلب حاجات دهم هیچ کار را نشاید یازدهم نیکست همه کارها را الا عمارت دوازدهم
همه کارها را نشاید سیزدهم مهمات را نشاید چهاردهم مبارکست دیدار اعاظم و اکابر پانزدهم
مختارست سفر و طلب حاجات شانزدهم مهمات را نشاید هفدهم مبارکست وصلت معاملات
هیجدهم نیکست طلب حاجات و نقل و تحویل را نوزدهم مبارکست سفر و تزویج بیستم نیکست دیدار
ملوک و سفر را بیست و یکم هیچ کار را نشاید بیست و دویم مبارکست تزویج و سفر کردن
بیست و سیم مبارک است دیدار ملوک و حکام بیست و چهارم مهمات را نشاید بیست و پنجم
حذر از کارها اولی بیست و ششم مبارک است همه کارها الا سفر بیست و هفتم نیک است همه کارها
الا تجارت بیست و هشتم مختار است طلب حاجات و سفر بیست و نهم نیکست سفر و طلب علم
سی ام نیک است نقل و تحویل

واللّه اعلم

تمت الرساله

سنه ۱۲۲۶

سنه ۱۲۲۷

وضع این دایره

رشف الالحاظ في كشف الالفاظ المصطلحة في محاورات العرفاء

للمصنف مولانا ... شيخ ... شرف الدين حسين ...

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس خدایی را که دقایق معانی را در تحت صور بیان عیان میکند و عبارات حقایق را در زیر پرده دقایق مجازی نهان میکرداند و درود و ثنا بی منتها و ستایش بی شمار بر جمیع کاینات و باعث موجودات محمد مصطفی و بر یاران و اصحاب و ازواج طاهرات او رضوان الله علیهم اجمعین اما بعد چنین گوید کامل محقق کشاف مشکلات الحقایق حاوی معضلات المعانی شرف الملة و الدین حسین ابن احمد الالفتی التبریزی الخالدی روح الله روحه مولف

که بر سالک ... پوشیده نماند که عالم معانی را ادراک نتوان کرد مگر در لباس صورت زیرا که معانی از آن روی که معانی اند و مجرد معانی مادام که از کثرت صورت مجرد باشد ادراک بشری بدان نتوان برد زیرا که آلت ادراک بشریت یا عقل است و یا حس و هر که چه از انواع ادراکات معقولات بشر تعقل نکند بواسطه این دو آلت باشد اما عقل قاعده در نوعی از صور ... وهم ... تمیز نباید چنانکه اگر وجود نقطه تقدیر کنند خط معقول نباشد و اگر خط تقدیر کنند حروف بوجود نیاید و اگر حروف نبود اسامی صورت نبندد و اگر اسامی نبود معانی مفهوم نشود و همچنین اگر فرد ... تقدیر نکنند زوجیت معقول نگردد و اما حس تا صوتی نبود ... طعمی یا کرم و سردی نباشد هیچ ادراک نتوان کرد و عالم حقایق و معانی نیز از این دو جنس است که معانی و قسم که مجرد باشد عقول را بحسن آن راه ... چنانکه این عزیز گفت

دوری وجود ما چرای عقلاست ... کاندر ره تو عقل بری عقلاست

ای عقل بعقل چرا ...

پس حکمت الهی اقتضای آن کرد که هر معنی در کسوت صورتی و فعلی ... معقول ... نیاید ... صور ... افعال ... و عروج بحضرت ... چنانکه رسول صلعم فرموده که الصلوة معراج المؤمن و اسرار ... بیند ... اعمال عبادات ... بواسطه ... کشف ... تواند بود اما قوالب ... معانی حقایق ... ذکر ... اسمی از اسامی نهاده است که آن خاصیت ... حقیقت ... معنی ظاهر نشود الا بلفظ ... و این مبنی و مبرهن است چه حکمت واضع اسماء چنین اقتضا کرده که هر معنی بصورتی خاص مخصوص کرده اید که بدان تمام باشد ... کرده بیان آن ...

ظاهراً

ظاهراً شود ... فلک و سایر ... زمره ملک ... عالمان عامل و عالمان کامل ... مرد ... بشرح احوال عجایب ... مید ... قال ... حاضران طالبان ... حضرت قدس ساکنان مسکن انس ... فرید الدین عطار نیشابوری و مولانا جلال الدین الرومی المعروف بمولوی و شیخ ... شیخ فخر الدین عراقی ... که در مقام عشق قدمی ... در ... معانی را بدست ... استعداد ... طالبان معانی را ... صورت ... اما ... اسامی اعضا و جوارح ... بیان کرده اند ... چنانکه ... عالم ... علما و حکما ظاهر ... که عقل و حس ... نکنند و در ... چنانکه شاعر میگوید

من معترفم که شاهد ... معنوی است ... لیکن ... که ... صورت ... است

و مؤید این معنی این است که رسول صلعم فرموده که ان الله خلق آدم على صورته و امام محمد غزالی ره در شرح این حدیث ... سلطنت وجود انسانی ... سلطنت و احکام ... واجب الوجود ... بعد ... این ... صورت ... الفاظ ... خال ... نظم ... کشیده ... عظیم کرده ... و ... این ... الفاظ ... معانی ... دانشمند ... حقایق ... الفاظ ... اسامی ... کرده ... کند ... و ... مقصود ایشان ... الفاظ ظاهر بوده است ... نظر ایشان ... الفاظ مختصر ... معانی و حقایق ... نام این مختصر رشف الالحاظ فی کشف الالفاظ نهاده ... تا ... اختصار ... باشد ... و ... این ... کرده

فصل در اسامی معشوق و آنچه متعلق بوست ... چند ... بیان کرده ... است ... باشد ... معلوم کرده ... الله تعالی

میل رجوع ... باصل ... مقصد ... طبیعی چون ... و طبایع اربعه ... اصول ...

آرزو میلاست باصل خود ... یافت ... و مقصود ... از ... حق تعالی ... طلب ... باشد

محبت

صاحب دوستی محض را گویند بی سببی و علاقه و بی حرکتی با حق تعالی محبوب حق تعالی را گویند که مستغنی از دوستی داننده او را
مطلقا بی قیدی طالب حبیب حق تعالی را گویند عاشقان را نه که دوست دارند او را بلکه بیشتر از راه عبدیت و معبودیت
بود و آن طلب بمقتضای استعداد ذاتی است بی قصد طالب طالب حبیبنده حق را گویند از راه کرامة حق تعالی را گوینده
عشق در پیچ حق را گویند با وجود طلب و جذب تمام معشوق حق تعالی را گویند از این جهت که مستحق دوستی است از جمیع وجوه شوق
انزعاج دل را گویند در طلب معشوق چنانکه یافت و بازنقد آن ... که بیابد معشوق را عشق نقصان نپذیرد بلکه زیاده شود
اشتیاق کمال انزعاج دل را گویند در سیر به کل و طلب تام و عشق تام بحیثیتی که یافت و نایافت یکسان باشد نزد دریافت ما کن
بود و نزد نایافت زیادت که در این محل ... است که زیادت و نقصان و تغییر و تبدیل را راه نبود نزد در اتصال و مشاهده و نه
در افتراق و مجاهده حسن جمعیت کمالات را گویند در یک ذات و این جز حق تعالی را نبود جمال ظاهر کردن کمالات معشوق است
بجهت زیادتی رغبت و طلب عاشق جلال ظاهر کردن بزرگی معشوق است از جهت استغنا و نفی غرور عاشق و انتباه
به بیچارگی خود و بزرگی معشوق لقا ظهور معشوق را گویند چنانکه عاشق را یقین حاصل شود که اوست شکل وجه حق تعالی
را گویند از جهت تعیین و تقیید لطف پرورش دادن معشوق است عاشق را بطریق موالات و موافقت بی نهایت
حیثیت کمالات الهی را گویند که هیچکس به نهایت آن نرسد ظرافت ظهور انوارات از راه مجاهده مجرد از عادت تشکی احکام لوامع و طوالع
انوارات از حضرت آن عادت غنج کرشمه التفات را گویند ... در ... کرشمه التفات را گویند شمایل اصناف ج
جلال و جمال را گویند شیوه اندک جذبه الهی را گویند در هر حال که باشد سالک را لیکن گاه باشد وگاه نباشد مغرور گردد
و مغلوب شود مکر غره دادن معشوق است عاشق را گاهی بطریق لطف و موافقت و گاهی بقهر و مخالفت فریب ... باج
الهی را گویند وفا عنایت ازلی را گویند بی واسطه عمل خیر ولا جفا بلا نعمه جفا پوشانیدن دل سالک را گویند از معارف
و مشاهدات جور بازداشتن سالک را گویند از سیر در عروج ناز قوت دادن معشوق است مر عاشق را خشم ظهور قهر صفات
قهری را گویند کین تسلط صفات قهری را گویند بر عاشق صلح قبول اعمال عبادات را گویند یا وسایط قربت پرده موانع را گوینده
که میان عاشق و معشوق باشد و آن لوامع طریق باشد نه از جهت عاشق و نه از جهت معشوق حجاب موانع را گویند که عاشق را
از معشوق باز دارد و نوعی از انواع از جهت عاشق بحکم ارادت معشوق نقاب موانعی را گویند که معشوق را از عاشق
باز دارد ~~...~~ بام کشف حجاب را گویند خانه خود را گویند که غیبت وجود ذات در مطالعات
سالک را گویند علی سبیل التبصره مستوری تقدیس که ماهیت الهی را گوینده کما ناد را ... پوشیده است سرکشی مخالفت
الذت و مراد سالک را گویند بحکم اراده الهی تندی بی نیازی الهی را گویند بحجب والله غنی عن العالمین تیزی رد کردن اعمال عابد

عبادرا

عبادرا گویند سلطانی جریان احکام الهی را گویند بر عاشق چنانکه حکم ارادت است بمقتضای او امیری ارادت جامعه مشتق
است بر سالک حاکمی امر و شرع بر اجابت کردن است بر سالک دستگاه حصول جمیع صفات کمالات با وجود قدرت بر اظهار
هر صفتی توانگری حصول جمیع کمالات را گویند توانایی صفت فاعل مختار را گویند سواری احاطه و استیلای الهی را گویند
تاختن اتیان الهی را گویند بطریق قهر تکتاز جذبه الهی را گویند وقتی که سلوک مقدم باشد بر رحمت مجاهده بیاب
بکار و گشاده شود تا که جذبه در رسد و کدهای و قبول کند و به احوال و مقام رساند و بمقصود رساند غایت
جذبه الهی را گویند بی واسطه سلوک و مجاهده تاراج سلب اختیار سالک را گویند جمیع اعمال و احوال ظاهری و باطنی
بیباکی استغنای عالم احدیت را گویند که هیچ وجه مفتقر بهیچ چیز نباشد و هیچ چیز ما ثلت و مشابهت بدو ندارد تجمل ... را
فی ذات و صفات انواع اعمال و احوال را شهود وجود مطلق را گویند محلت متصف شدن را گویند بصفات کمال کنج مقام عبودیت
را گویند بطریقی که تعیین سلوک شده راه تقیع باشد ابد صفت الهی را گویند که ضروری کافی وجودات است و هیچ اسم موافق آن
نیست مر سالک را زیرا که کلمه توحید با این داریست نگار صفت رحمانی را گویند که شمول فیض او عامه است غمزه صفت صحیح حق را
گویند که خصوصیتی دارد مهربانی صفت ربوبیت را گویند دلبر حق را گویند بصفت قبض و اندوه و محبت و دل کردار صفت
قیومی را گویند که موجودات قائم بدو است جانان صفت باقی را گویند که سالک در صفت باقی ابدی فنا ابد از راه سخود
دوستی سبق محبت الهی را گویند بر محبت سالک تمنا استیلای الهی را گویند تات سزاواری پرستش را گویند و هیچ کس را جز حق تعالی
این سزاوار نیست الف غیبت هویت حضرت حق را گویند یعنی وجود را که هیچ کس بمعرفت حقیقت او علم حاصل است گیسوی طریقت
طالب را گویند عالم هویت که جمیع عبارت از اوست خم زلف معضلات و مشکلات اسرار الهی را گویند پیچ زلفا سرائر حقایق
و معارف را گویند و اسما و صفات تاریک کتمان اسرار الهی را گویند سیه صفت مشیت و ارادت الهی را گویند پیشانی ظهور اسرار الهی را
گویند ابرو اهمال کردن سقوط سالک است اندرجات بواسطه تقصیری که از وی صادر آید گوشه ابرو عرض کردن سقوطات و مسالک بسبب تقصیر
و سهو و حکم عنایت ساقط ناکردن اندر جه مقام ابروی خفته سقوط سالک از درجه مقام بسبب تقصیر طاق ابرو اهمال و امهال کردن است
بر سقوط سالک از درجه مقام بسبب تقصیر مکه عشق سالک در آن مژه حجاب سالک است از رغبت تقصیر در اعمال چشم صفت
بصیرت الهی را گویند دیده اطلاع الهی را گویند بر جمیع احوال سالک و تغییر و تقصیر چشم مست ستر الهی را گویند بر تقصیر و خیره
که از سالک در وجود آید چشم آهوانه تنبیه که حق تعالی را گویند سالک را بر تقصیرات بطریق رمز و فسکند روم در بیاسامی
که میان عاشق و معشوق در یک مشترکات عشرت لذت انس است با حق تعالی و سرور و راه عیش دوام حضور است با حق تعالی
در فراغت تمام شراب غلبات عشق را گویند با وجود اعمالی که مستوجب ملامت باشد و این اهل کمال را باشد خرابات عشق ممزوج را
گویند یعنی قمار و عبودیت خرابات نشینی عشق صرف را گویند خرابات تمام ملکوت را گویند ... غلبات عشق را گویند با وجود اعمالی که متعال

ملامت باشد ما به اهل کمال را باشد که خواص‌اند و متوسط سلوک **بتخانه** عالم لاهوت را گویند **مسجد** مقام مناجات را
گویند طریق محبت **خمخانه** مهبط تجلیات را گویند که عالم ملکوت است **باده** عشق را گویند وقتی که ضعیف باشد بر عوام و مبتدی باشد
و در بدایت سلوک به **ساقی** تجلی محبت را گویند که موجب سکر گردد **قدح** وقت را گویند **جام** احوال را گویند **قدح** مقام
را گویند **خم** موقف را گویند **جرعه** اسرار مقامات و احوال را گویند که در سلوک از سالک پوشیده باشد **چنگ** ضعف و فتور عشق است
جمیع صفات ذمیمه را عبارت از سکر و حالات **مست خراب** استغراق را گویند با کلمات هیچ وجه **نیم مستی** آگاهی
از استغراق را گویند و نظر به تجلی و جمع **خرابات** خلوت و تربیت را گویند **شبانه** افاقات از غلبه عشق بجمیع صفات
اندرونی و بیرونی **خمار** رجعت را گویند از مقام وصل بطریق انقطاع **رندی** قطع نظر است از انواع کمالات و طاعت
قلاشی مباشرت و مباشرت اعمال ... اقتضا و احوالات **اوباشی** ترک تمایلات از طاعت و ترک بیم از معصیت
و طلب محبت **لاابالی** باک نداشتن است از هیچ چیز ... که ... گویند **شمع** نور الله را گویند که در قندیل
دل سالک افروخته شود **شاهد** تجلی را گویند **نقد** مباشرت و مکشوف اسرار معانی را گویند **کباب** پرورش دل را گویند در
تجلیات **صبح** محادثه را گویند **غبوق** مبادره را گویند **صبح** طلوع جمال العادت را گویند **روز** نتایج انوار را گویند **شب** مقام
غیب الغیب را گویند و نیز عالم جبروت را گویند **شب قدر** بقای سالک را گویند **گدا** بوجود حقتعالی **شب یلدا** انوار بیت الوان
انوار را گویند که سواد اعظم است **عید** مقام جمع را گویند **نوروز** مقام تفرقه را گویند **کفر** تاریکی عالم تفرقه را گویند
کافر صاحب عالم تفرقه را گویند **ترسا** تجلی جمال را گویند با ملاحظه جلال ... اطلاق بر حقایق و دقایق را گویند
ترسابچه نتیجه جمال تجلی را گویند مطلق از تقید با حد التجلیات و اوه شهود و تجلی است **دیر** عالم انسانی را گویند **کلیسا** عالم
جزوی و ترسا را گویند **چلیپا** عالم طبایع را گویند **ناقوس** یاد کردن مقام تفرقه را گویند **زنار** استقامت را گویند بحبل المتین
توحید ذاتی **بت** مقصود و مطلوب را گویند **توبه** باز گشتن از هر چیز ناقص و ناقابل را گویند بهیچ کامل و عالی **ایمان**
در یافتن حق را گویند **اسلام** متابعت کمال را گویند **دین** اعتقاد را گویند که از مقام تفرقه بیرون کرده باشد **زهد** اعراض را گویند
از زیادتی و فضل دنیوی **عبادت** اجتهاد سالک را گویند **نماز** مطاوعت را گویند **روزه** امساک از التفات را
بغیر از غیر **زکوة** ... را گویند و تصفیه را نیز گویند **کعبه** مقام وصلت را گویند **حج** سلوک را گویند الی الله
بیابان طریق و مقاطع را گویند **طاعات** معارف را گویند **خرقه** صلاحیت و سلامت صورت ظاهر را گویند **سجاده** تعیین ظاهر
را گویند **زرجیب** سلوک تدبیر اجتهاد را گویند **کوکره** تسلیم وجود خود را گویند **نجم** مقاد ... **بازیز** مقام سجود را گویند **منبر** مقام
خود را گویند **بجاد** مقام نشاط را گویند و قطع علایق **تابش** مقام قطع معارف حقایق را گویند **برشته** محل کشایش را گویند
عاشق ... بجمیع مخصوص باشد **گل** نتیجه علم را گویند که در دل پیدا شود **سبزه** علم را گویند **لاله** نتیجه معارف را گویند
که بتماشا ... **نرگس** نتیجه علم را گویند که در عمل پیدا شود **سبزه** عین معرفت را گویند **نهال** خود را گویند که از غایت

تصفیه

و تصفیه درد ریاضت دل پیدا شود **شوق** ترقی را گویند **نما** عنت یافتن را گویند از پرورش الوهیت **رهگذر** ضعف سلوک را
گویند **سرخی** قوت سلوک را گویند **سبزی** کمال مطلق را گویند باقی بجمیع کلمات ... و بمناسبت هر مرتبه دارند
ابر حجابی را گویند که بسبب وصل بود بواسطه اجتهادی مانند **باران** رحمت را گویند **سیل** غلبه احوال را گویند که از فتح و فرح باشد
نسیم ... و دوام حجابات را گویند **بوی** آگاهی از ... پیوستگی را گویند که در اصل بوده است **مطرب** آگاه کننده را گویند طریق
نای پیغام محبوب را در مقام رفیق **دف** طلب معشوق را گویند مر عاشق را **ترانه** را از محبت را گویند و اگر کسی را وقت نظر باشد
هر یک ساز را معنی کند علی الانفراد روا باشد و این مقدار از ... اقتصار کنیم که شرح است ... که در این رساله
اورده شد بنا بر ... **چشم شهلا** ... باشد **چشم**
ظاهر کردن کمالات است ... سالک **چشم ترک** ستر کردن کمالات ... را گویند ... **غزال**
... **چشم نرگس** ستر احوال و کمالات و علوم ... سالک را گویند ... ا
... قطب است ... اول است **روی** مرآت تجلی را گویند
ماه رخ تجلیات را گویند در ... یا در حالات با خودی **عقد** جمع تجلیات را گویند که ... سالک ... نفس
... و علم این ... **چهره رخ** تجلیات ... را گویند **چهره گلگون** تجلیات ... را گویند ...
یا در حالات بیخودی **خال سیاه** عالم غیب را گویند **خط سیاه** عالم غیب الغیب را گویند **خط سبز** عالم برزخ را گویند **لب** کلام را گویند
لب لعل بطون کلام را گویند **شکرین** کلام منزل با شخصی را گویند که بواسطه باشد انبیاء را بواسطه ... اولیاء را بواسطه نفس
لب شیرین کلام بی واسطه را گویند ... **دهان** صفت متکلمی را گویند ظاهر **دهان تنگ** صفت متکلمی را
گویند بطریق تعقل ... **سخن** اشاره و ... را گویند مطلقا **سخن شیرین** اشارات الهی را گویند انبیاء را
بواسطه و اولیاء را بی واسطه **دشنام** کشف اشارات الهی را گویند ... **غریب**
... اشارات ... را گویند **زبان** امر را گویند **زبان شیرین** امری را گویند که موافق تقدیر باشد **زبان جرب**
امری را گویند که موافق طبع سالک باشد **زبان تلخ** ... را گویند **زنخ** ... مشاهده را گویند **سیب زنخ**
... را گویند از مشاهده **چاه زنخ** مشکلات مشاهده را گویند **غبغب** مقام کشف حقایق را گویند **زلف** ... دقیقه سلسله
... را گویند ... **دوستی** صفت کبریای حق را گویند **سینه** صفت عظمت الوهیت را
گویند **قفا** صفت احتجاب حق را گویند از سالک **بر** صفت ربوبیت را گویند **میان** ... را گویند که میان طالب و مطلوب
باشد از مقام و حجاب **بند قبا** حجاب وجود سالک را گویند وقتی که دیگر حجاب نمانده باشد **موی میان** نظر سالک را

کویند بقطع حجب از خود وغیره دست صفت قدرت را گویند ساعد صفت قوت را گویند انگشت صفت احاطت را گوینه
باذن مشیت را گویند هلیه نبوت و ولایت را گویند بعثت وحی را گویند با الهام سلام درود محمد را گویند پیام اوامر و نواهی را
گویند که خلایق بدان عمل کنند و آن بطریق وجوب باشد نقطه سیم دو سکالی چنین صورت بعاشق و احوال او
اگر چه بعضی بنوعی بمعشوق تعلق دارد وصال مقام وحدت را گویند مع الله در سرا و ضرا کنار دریافت اسرار عامه و ام
مراقبت از را گویند بوس استعداد قبول کیفیت کلام را گویند علمی و عملی و صوری و معنوی فراق غیبت را گویند از مقام
وحدت هجران التفاتات بغیر حق در سلوک غم اهتمام طلب معشوق را گویند اندوه حسرت را گویند در کاری که
نماند تقدم حزن حالتی را گویند که در دل پدید آید بجهت انقطاع رفت و باعث طلب شود باهتمام تمام صحت نعتها و آلام را گویند
که بسبب معشوق بعاشق اختیاری و غیر اختیاری رسد بندگی مقام تکلیف را گویند آزادی مقام حیرت را گویند دیوانگی استیلای احکام
عشق را گویند بر صفات عاشق و اعمال که مقام محفوظات است هوشیاری استیلای ظاهر و باطن را گویند عشق بیهوشی مقام طلب
گویند که مقام اولاست خرابی قطع تصرفات و تدبیر عقل را گویند بیداری تجرد را گویند از اعمال ظاهر و اعمال باطن و عدم تعبه
بطرف محو خلق کلی را گویند سعادت خزانه انس را گویند شقاوت راندن از انس را گویند دوری شعور بمعارف کیفیات
عالم تفرق و دقایق را گویند نزدیکی شعور بمعارف اسما و صفات و افعال الهی را گویند میدان مقام شهرت را گویند چوگان
تقدیر جمیع امور را گویند بطریقه وجب گوی مجبوری و مقهوری سالک را گویند تحت حکم تقدیر تظلم استغاثت
و استعاذت بدرگاه حضرت الهی بازهر [illegible] نفس از تقصیر خود ناله مناجات را گویند فریاد ذکر مجهور [illegible] را گویند
آه علامت [illegible] عشق را گویند که زبان [illegible] قاصر باشد نقاب ظاهر که گرده جمال وصفه را گویند رنج مجاهده اعمی را گویند
که بخلاف ارادت بود درد حالتی را گویند که از محبت حادث شود و محب طاقت تحمل نماند باری غلق و ازعاج دروی را گویند
مرد طور و ساعتی را گویند از حضرت محبوب رنگ متوالیها اقبال را گویند که بحضرت باشد و این رنگی بعد رنج آید رحمت
وجود امری را گویند که موافق اراده باشد ناتوانی بی قدری و بدست یار [illegible] را گویند بهر چه مراد و مقصود باشد و این
معنی وقت باشد که اکمال معرفت و قوت مقام وحدت باشد تندرستی بقرار ماندن دل و قوای ظاهر و باطن را گویند افتادگی
[illegible] حالات الهی را گویند سوخت علامت [illegible] خاص را گویند که در عالم [illegible] و نه در جال
علو مرتبه بجهت خدای تعالی [illegible] مقام وحدت را گویند غیب مقام اسلاب را گویند گرمی مقام حرارت
محبت را گویند سرد مقام مبدا التعین را گویند و این نهایت محبت است خواب فنای اختیار [illegible] را گویند و نشیمن اثر افعال
بیداری عالم شهود را گویند جهت وجود [illegible] انسانیت را گویند قطار نزعیت را گویند محمل عامل تکلیفی را گویند

علف

علف شهوات و مشتهیات نفس را گویند و هیچ نفس را در راه حق نباشد ساربان راه نمای را گویند زد ریاضت و مجاهدات
گویند سیم نقره را گویند ظاهری و باطنی گوهر معانی را گویند نیست و نیستی بود هستی حقیقت را گویند که از مقصود وجود امرو
باشد و صفای حضور عاشق و معشوقه را گویند گرد عتاب محبت اسیر را گویند جستجو خنده کرد از تقصیر و جهد
امر باشد و منازل عاشق و معشوق ه و من الله الهدایة و العصمة و التوفیق ه

تمت الرساله الشریفه فی ٢٧ شهر رمضان المبارک

سنه ١٢٣٢

سنه ١٣٣٢

٤٤

اصطلاحات چوگان

کپچوره چوگانیان است بیه شهد میله کجی اردوکنم پارا بول هزار غلیظ و هرت زبان چارنام حبت روح توتیا
کره هفت دریول کوکان ریزد تنقیه بلیغ شش مرد ارکنام اکت تک علی نیز نیز بینوا بهو کاسخرف سنگ بار تلق
میل چهار پاویسر و چهار پا و کبیر ریکن نقوه دنت سرو پس دو پای کاج پنج ده میخ پنج نام ظرف
اکادس اکیا یازده بخش سپتا نام زیبق دو نام نقره است اکار دهاک کمس سه نام نقره
چون نام منگارت کچت الت چیاری هفت بزیع عشق دیگر زمع اهن ان بند وقاپ دران ریخته ودار اکنده ریخته باز نابه
بالا رها کرده ببرند نهی جا راکنده اطراف آن را در تابه ریخته شده باشد
ابله ... کدام شود از اعلالی حجبه زیبق